رسالهٔ اول

از رسایل موسی مسمی به پیدایش

باب اول

در ابتدا خدا آفرید آسمان و زمین‌را
و زمین ویران و خالي بود و تاریکي بر روی غمر و روح خدا بر روی آب جنبش مي نمود
و خدا گفت نور شود و نور شد
و خدا نوررا دید که نیکوست و خدا نور و تاریکي‌را از یکدیگر جدا کرد
و خدا نوررا روز نام نهاد و تاریکي‌را شب و بود شام و صبح روز اول
و خدا گفت درمیان آب جوّ گردد تاکه آبها از همدیگر متفرق شود
و جوّرا خدا بوجود آورد و آبي‌را که در زیر جوّ بود از آبي که بالای جوّ بود جدا ساخت و چنین شد
و خدا آن جوّرا آسمان نام نهاد و بود شام و صبح روز دوّم
و خدا گفت آبهایي که در زیر آسمان است در یك مجتمع شود تا خشکي بظهور آید و چنین شد
و خدا خشکي‌را زمین نامید و اجتماع آبهارا دریا و خدا دید که نیکوست

وخدا گفت که زمین از خود نباتات برویاند یعني سبزهٔ تخم دهنده
ودرخت میوه‌دار که میوهٔ جنس خود برآرد و تخم در خود داشته
بر روي زمین و چنین شد
۱۲ و زمین نباتات‌را یعني سبزه که تخم جنس خود میدهد
ودرخت میوه‌دار که درآن تخم باشد قسم بقسم برآورد و خدا دید که
۱۳ نیکوست * و بود شام و صبح روز سیوم
۱۴ و خدا گفت که درجوّ آسمان نیران بوجود آید برای آنکه شب را از
روز جدا کنند تاکه مشعر بعلامات واوقات و روزها و سالها باشند
۱۵ ونیران در جوّ آسمان باشند تا روی زمین‌را روشنائی دهند
و چنین شد
۱۶ وخدا دو نیّر عظیم‌را یعني نیّر اکبر که سلطنتش بروز باشد
و دیگري نیّر اصغر که سلطنتش برشب و ستارگان‌را نیز بوجود آورد
۱۷ وخدا آنهارا در جوّ آسماني جای داد تاکه زمین‌را روشنائی دهند
۱۸ و بجهت آنکه بر روز و شب سلطنت ورزند و نور و تاریکی را ازهم
جدا کنند و خدا دید که نیکوست
۱۹ و بود شام و صبح روز چهارم
۲۰ وخدا گفت که آبها حشرات ذو نفس حیات بیشمار بظهور
آرد و طایران که بالاي زمین در فضای جوّ آسمان درواز نمایند
۲۱ و خدا تنینهاي بزرگ‌را وهرخزندهٔ ذونفس حیاتی که آبها
آنهارا قسم بقسم بیشمار بظهور آورد و هرمرغ پرنده‌را قسم بقسم
بیافرید و خدا دید که نیکوست
۲۲ و خدا برایشان برکت فرمود وگفت کثیر الذریت و بارور شوید
و آب دریارا پر کنید و بر زمین طایران موفور شوند

۲۳ و بود شام و صبح روز پنجم

۲۴ و خدا گفت که زمین نفس زنده‌را قسم بقسم بهایم و حشرات و وحوش الارض‌را قسم بقسم درآرد و چنین شد

۲۵ و خدا وحش الارض و بهایم و جملهٔ حشرات هریک‌را قسم بقسم بوجود آورد و هرچه بر زمین دبیب است و خدا دید که نیکوست

۲۶ و خدا گفت که انسان‌را بصورت خود موافق شبیه خود بسازیم تا ایشان بر ماهیان دریا و پرندگان هوا و بهایم و بر همه زمین و همهٔ حشرات که بر روی زمین دبیب اند ریاست کنند

۲۷ و خدا انسان‌را بصورت خود آفرید بصورت خدا اورا آفرید ایشان‌را نر و ماده آفرید

۲۸ و خدا بر ایشان برکت فرمود و خدا ایشان‌را گفت که کثیر الذریت و موفور شوید و روی زمین‌را معمور کنید و متصرف آن باشید و بر ماهیان دریا و بر طایران هوا و بر تمامی حیوانات که بر روی زمین دبیب اند ریاست بدارید

۲۹ و خدا گفت اینک همه سبزهٔ تخم دهنده‌را که بر روی همه زمین است و هر درختی میوه‌دار تخم دهنده‌را بشما بخشیده‌ام که برای طعام اران شما باشد

۳۰ و بهمه حیوانات الارض و بهمه پرندگان هوا و بجملهٔ حشرات زمین که درآنها نفس حیاتست هریک سبزه نورس‌را برای طعام داده‌ام و چنین شد

۳۱ و خدا هرچه آفریده بود دید که اینک بسیار نیکوست و بود شام و صبح روز ششم

باب دویم

۱ و تمام شد آسمان و زمین و جمیع فوج ایشان

۲ و خدا مصنوعات خودرا که آفریده بود در روز هفتم باتمام رسانید و از همکي صنعت خود بروز هفتم آرام گرفت

۳ و خدا روز هفتم‌را مبارك کرد و آنرا مقدس فرمود بسبب اینکه در آنروز از همه صنعت خود هرآنچه خدا آفریده و ساخته بود آرام گرفت

۴ اینست پیدایش آسمان و زمین چونکه آفریده شد در ایامي که خداوند خدا آسمان و زمین‌را بوجود آورد

۵ و همکي نباتات صحرا وقتي که بر زمین هیچ نبودند و همه سبزهاي صحرا پیش ازآنکه روئیده بود که خداوند خدا بر زمین باران نفرستاده بود و انسان نبود که کار زمین بکند

۶ ولیکن بخار از زمین بالا میرفت و همهٔ روی زمین‌را سیراب مي‌نمود

۷ پس خداوند خدا انسانرا از خاك زمین ساخت و در بیني وي دم حیات دمید و انسان نفس زنده گردید

۸ و خداوند خدا باغي‌را در عدن سمت مشرق بیاراست و انسانیرا که ساخته بود درآن جاي داد

۹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش دایقه و درخت حیات‌را نیز در وسط باغ و درخت معرفت نیك و بدرا از زمین رویانید

۱۰ و رودي از عدن جاري شد تا باغرا سیراب نماید و از آنجا منقسم گشته چهار شعبه گردید

١١ نام اول فیسون آن همین است که همه ملك حویلهرا احاطه مینماید که در آن ملك زر یافت میشود

١٢ و زر آن ملك خالص است در آنجا نیز مروارید و عقیق است

١٣ و نام رود دویم جیحون که همه مرزبوم کوشرا احاطه میکند

١٤ و نام رود سیوم دجله آن همین است که بطرف مشرق آسور روانست و رود چهارم فرانست

١٥ و خداوند خدا آدمرا گرفته در باغ عدن مقام داد تا که زراعت و باغبانی آن نماید

١٦ و خداوند خدا آدمرا تاکید فرمود که از همگی درختان باغ بی تکلف بخور

١٧ ولیکن از درخت معرفت نیك و بد چیزی مخور که در روزی که از آن بخوری مقرر است که بمیری

١٨ پس خداوند خدا گفت که آدمرا مجرّدی خوب نیست مونسی همجهت برای او بوجود می آرم

١٩ و خداوند خدا جمیع حیوانات صحرا و جمیع پرندگان هوارا از زمین ساخته نزد آدم رسانید تا ببیند که هریكرا چه نام خواهد نهاد و هر یك نفس زندهرا نامی که آدم نهاد نامش همان گردید

٢٠ پس آدم همگی بهایم و پرندگان هوا و حیوانات صحرارا مسمّی ساخت لیکن برای آدم مونسی همجهت یافته نشد

٢١ و خداوند خدا بر آدم خوابی گران فرستاد و چون او در خواب شد یکی از اضلاعش برداشته بجایش گوشترا پیوست نمود

٢٢ و خداوند خدا آن ضلعرا که از آدم گرفته بود بصورت زنی تشکیل نمود و اورا پیش آدم برد

٢٣ وآدم گفت که الحال این استخوانیست از استخوانهاي من و پارهٔ گوشت از گوشت من نامش زن باد زیراکه از مرد گرفته شده است

٢٤ ازین جهت مرد پدر و مادر خودرا بگذارد و با زن خود ملحق شود و هردو یك جسم باشند

٢٥ ومرد و زن هردو برهنه بودند و شرم نداشتند

باب سیوم

١ ومار از جملهٔ حیوانات صحرا که خداوند خدا آفریده بود حیله ساز تر بود که او زن‌را گفت که آیا فی الحقیقة خدا فرموده است که از همه درختان باغ مخورید

٢ وزن ماررا جواب داد که از میوهٔ درختان باغ مارا خوردن جایز است

٣ لیکن از میوهٔ آن درختي که درمیان باغ است خدا فرموده است که ازآن مخورید ودست برآن مینداززید مبادا که بمیرید

٤ ومار زن‌را گفت یقین نیست که بمیرید

٥ که خدا خود میداند که در روزي که ازآن بخورید چشمهای شما کشاده خواهد شد تا که از خیر و شر آگاهي یافته مانند خدا باشید

٦ انگاه زن چون دید که درختیست براي خوردن لذیذ و بدیدن لطیف وبراي حصول حکمت درختي دل پذیر از میوهٔ آن گرفته بخورد ونیز بشوهر خود داد که او هم بخورد

٧ و چشمهاي هر دو کشاده شده دانستند که ما برهنه هستیم و برگهاي انجیر بهم دوخته براي خود سترها ساختند

٨ پس آواز خداوند خدارا شنیدند که بوقت وزیدن نسیم شام در

باغ سیر میکرد و آدم با زن خود در اشجار باغ از حضور خداوند خدا خودرا پنهان ساخت

٩ و خداوند خدا آدمرا آواز داد و گفت که تو کجائی

١٠ او گفت آواز ترا در باغ شنیدم و بسبب آنکه برهنه بودم ترسیده خودرا پنهان کردم

١١ او گفت که ایا ترا از برهنگی که آگاهانید، از میوهٔ آن درخت که ترا خوردنش را حکم داده بودم خوردهٔ

١٢ و آدم گفت این زن که اورا بمصاحبت من دادی او میوهٔ آن درخت بمن داد و بخوردم

١٣ پس خداوند خدا زنرا گفت که این چه کار است که تو کردهٔ زن گفت که مرا مار اغوا کرد و من خوردم

١٤ و خداوند خدا بمار گفت بجزای آنکه مرتکب این کار شدهٔ تو بیشتر از همهٔ بهایم و از همهٔ حیوانات صحرا ملعونی در تمامی عمر بر شکم خواهی رفت و خاک خواهی خورد

١٥ و درمیان تو و زن و درمیان نسل تو و نسل وی دشمنی مینهم او سر ترا خواهد کوفت و تو پاشنهٔ ویرا خواهی کوفت

١٦ زنرا گفت رنجها و بارداری ترا بغایت خواهم افزود با رنج فرزندان خواهی زائید و مایل بشوهر خود خواهی بود و او بر تو تسلّط خواهد داشت

١٧ و آدمرا گفت بجزای آنکه گفتار زن خودرا اصغا نمودهٔ و میوهٔ آن درخت خوردهٔ که درباره آن فرموده بودم که ازآن مخور زمین از برای تو ملعونست با مشقت در تمامی عمر محصولات آنرا خواهی خورد

۱۸ خارها و شوکها از براي تو بر خواهد آورد و سبزهٔ صحرارا خواهي خورد

۱۹ با عرق چهرهٔ نان خواهي خورد تا آنکه بزمين معاودت کني زيرا که ازآن گرفته شدهٔ که خاك هستي و بخاك معاودت خواهي کرد

۲۰ و آدم زن خودرا حَوّا نام نهاد ازآنرو که مادر هرحي باشد

۲۱ و خداوند خدا براي آدم و زن وي قباهاي چرمي ساخت و ايشان‌را پوشانيد

۲۲ پسّ خداوند خدا گفت اينك آدم از خير و شر آگاهي يافته چون يکي از ما شده است الحال مبادا که دست خودرا دراز کرده مَيوهٔ درخت حيات نيز بگيرد و بخورد و تا ابد زنده ماند

۲۳ ازان جهت خداوند خدا اورا از باغ عدن بيرون کرد تا که زمين‌را که ازآن گرفته شد زراعت نمايد

۲۴ همچنين آدم‌را اخراج نمود و بجانب مشرق از باغ عدن کروبين و شمشيري آتش بار و متحرك بنشاند تا راه درخت حيات‌را محفوظ دارد

باب چهارم

۱ و آدم با حوا زوجهٔ خود همخلوت گرديد و او حامله شد و قاين‌را زائيد و گفت که مرديرا از خداوند حاصل کرده‌ام

۲ و بار ديگر هابل برادرش‌را بزائيد و هابل شبان بود و قاين زارع زمين

۳ و چون مدتي برين بگذشت چنين اتفاق افتاد که قاين از محصولات زمين هديهٔ پيش خداوند گذرانيد

۴ و هابل نيز از نخست زادهٔ گوسفندان خود و از چربي آنها چيزي گذرانيد و خداوند بهابل و هديهٔ وي توجه نمود

۵ فامّا به قاین و هدیهٔ وی توجه نکرد و قاین بسیار غضبناك شد و چهرهاش تیره گردید

۶ و خداوند قاین‌را گفت که چرا خشم گرفتهٔ و چهرهٔ تو چرا تیره گشت

۷ اگر نیکوکار باشی آیا اجابت نخواهی یافت و اگر نیکوکاری نکنی گناه بر در نشسته است امّا مایل بتو خواهد بود و تو بروی تسلّط خواهی داشت

۸ و قاین هابل برادر خودرا گفت که بیا و ایشان در صحرا بودند که قاین بر هابل برادر خود بر خاسته اورا کشت

۹ و خداوند قاین‌را گفت که هابل برادر تو کجاست گفت نمیدانم آیا من پاسبان برادر خودم

۱۰ و خدا گفت چه کار کردهٔ آواز خون برادر تو از زمین بسوی من فریاد میکند

۱۱ و الحال ملعون هستی از روی زمین که او دهان خودرا کشاده است که از دست تو خون برادرت‌را بستاند

۱۲ هرچند زمین‌را زراعت نمائی من بعد تحفه ترا نخواهد داد آواره و سرگردان برزمین خواهی بود

۱۳ و قاین خداوندرا گفت گناه من اینقدر است که لایق آمرزش نیست

۱۴ اینك امروز مرا از روی زمین اخراج کردهٔ و از روی تو مخفی می شوم آواره و سرگردان برزمین خواهم گردید و هر کسی که با من دو چار شود مرا قتل خواهد کرد

۱۵ و خداوند اورا گفت بنابرین هرکه قاین را قتل کند از وی هفت

چند انتقام گرفته خواهد شد پس خداوند نشاني بر قاين نهاد مبادا كه هركه باوي دو چار شود اورا بكشد

۱۶ و قاين از حضور خداوند بيرون رفت و در سرزمين نود كه از عدن بطرف مشرق است سكونت ورزيد

۱۷ و قاين با زن خود همخلوت گرديد و او حامله شده حنوك‌را زاييد بعد ازآن شهري‌را بنا ساخت و آن شهررا بنام پسر خود حنوك ناميد

۱۸ و از حنوك عيراد متولد شد و از عيراد محوياييل و از محوياييل متوساييل و از متوساييل لامك بوجود آمد

۱۹ و لامك دو زن‌را بنكاح در آورد نام يكي عاده و نام ديگري صله

۲۰ و عاده يابال‌را بزاييد آنكس پيشواي خيمه‌نشينان و اهل مواشي بود

۲۱ و نام برادرش يوبال بود او پيشواي همه بربط زنان و رباب نوازان

۲۲ و صله نيز توبلقاين‌را بزاييد كه او رونيگران و آهنگران‌را استاد كار مي بود وخواهر توبلقاين نعمه بود

۲۳ و لامك زنهاي خودرا گفت كه اي عاده و صله سخنان مرا بشنويد اي زنهاي لامك گفتار مرا گوش كنيد كه مرديرا كشته زخم خورده ام و جواني‌را قتل كرده مجروح شده ام

۲۴ از قاين اگر هفت چند انتقام گرفته شود بر لامك هفتاد و هفت چند خواهد شد

۲۵ و آدم بار ديگر بازن خود صحبت نمود و حوا پسري‌را زاييد و اورا به سيت موسوم كرد و گفت كه خدا عوض هابيل كه قاين اورا كشت نسلي ديگر براي من تعيين كرده است

۲۶ و سیت‌را نیز پسری متولّد شد که اورا انوس نام نهاد درآن زمان نام خداوند خواندن شروع شد

باب پنجم

۱ اینست شرح اولاد آدم در روزی که خدا آدم‌را آفرید اورا به شکل خدا ساخت

۲ نر و ماده ایشان‌را آفرید و ایشان‌را برکت داد و چونکه آفریده شدند بهمان روز ایشانرا آدم نام نهاد

۳ و آدم یک صد و سي ساله بود که پسري بصورت خود موافق شکل خود بوجود آورد و اورا سیت خواند

۴ و آدم بعد از تولید سیت هشت صد سال زنده بود و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند

۵ و تمامي ایّام زندگاني آدم نهصد و سي سال بود و مرد

۶ و سیت یک صد و پنج ساله بود که انوس ازاو بوجود آمد

۷ و سیت بعد از تولّد انوس هشت صد و هفت سال زنده ماند و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند

۸ و تمامي ایّام زندگاني سیت نهصد و دوازده سال بود و مرد

۹ و انوس نود ساله شد که قینان ازاو بوجود آمد

۱۰ و بعد از تولّد قینان انوس هشت صد و پانزده سال زنده بود و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند

۱۱ و تمامي ایّام زندگاني انوس نهصد و پنج سال بود و مرد

۱۲ و قینان هفتاد ساله شد که مهلائیل ازاو بوجودآمد

۱۳ و بعد از تولّد مهلائیل قینان هشت صد و چهل سال زنده بود

و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند

۱۴ و تمامي ايّام زندگاني قينان نه صد و ده سال بود و مرد

۱۵ و مهلائيل شصت و پنج ساله شد كه يارد ازاو بوجود آمد

۱۶ و بعد از تولّد يارد مهلائيل هشت صد و سي سال زنده بود و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند

۱۷ و تمامي ايّام زندگاني مهلائيل هشت صد و نود و پنج سال بود و مرد

۱۸ و يارد يكصد و شصت و دو ساله شد كه حنوك ازاو بوجود آمد

۱۹ و بعد از تولّد حنوك يارد هشت صد سال زنده بود و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند

۲۰ وتمامي ايّام زندگاني يارد نهصد و شصت و دو سال بود و مرد

۲۱ و حنوك شصت و پنج ساله شد كه متو سالح ازاو بوجود آمد

۲۲ و حنوك با خدا رفتار مي نمود و بعد از تولّد متوسالح سه صد سال زنده بود و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند

۲۳ و تمامي ايّام زندگاني حنوك سه صد و شصت و پنج سال بود

۲۴ و حنوك با خدا رفتار مي نمود و ناپديد گشت زيرا كه خدا ويرا بر گرفت

۲۵ و متوسالح يكصد و هشتاد و هفت ساله شد كه لامك ازاو بوجود آمد

۲۶ و بعد از تولّد لامك متوسالح هفت صد و هشتاد و دو سال زنده بود و پسران و دختران ازاو بوجو آمدند

۲۷ و تمامي ايّام زندگاني متوسالح نهصد و شصت و نه سال بود و مرد

۲۸ و لامك يكصد و هشتاد و دو ساله شد كه فرزندي ازاو بوجود آمد

۲۹ كه اورا بنوح موسوم كرد وگفت اين كس از اعمال ومشقّت دستهاي ما بسبب زمين كه آنرا خدا ملعون ساخت مارا تسلّي خواهد داد

۳۰ و لامك بعد از تولد نوح پنج صد و نود و پنج سال زنده بود و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند

۳۱ و تمامي ايّام زندگاني لامك هفت صد و هفتاد و هفت سال بود و مرد

۳۲ و نوح پنج صد سال داشت و نوح پدر سيم و حام و يافث بود

باب ششم

۱ و چون بني آدم بر روي زمين مي‌افزودند و دختران از ايشان بوجود آمدند

۲ فرزندان خدا دختران انسان‌را مشاهده کردند که خوب صورت هستند و هرکرا از ايشان پسنديدند بنکاح خود در آوردند

۳ و خداوند گفت که روح من با انسان علي الدوام مباحثه نخواهد کرد بسبب آنکه ايشان نيز جسماني هستند و عمر ايشان يکصد و بيست سال خواهد بود

۴ و درآن زمان قداوران بر زمين مي‌بودند و بعد ازان نيز که فرزندان خدا با دختران انسان هم‌بستر گرديدند آنانيکه از ايشان متولد شدند پهلوانان نامدار عهد قديم مي‌بودند

۵ و خداوند ديد که شرارت انسان بر زمين بسيار است و همه خيالات انديشه‌هاي دلش دايم الايّام محض شرّ است

۶ و ازانرو که انسانرا بر زمين بوجود آورده بود پشيمان شد و دل آزرده گشت

۷ وخداوند گفت انسان‌را که آفريده‌ام از روي زمين محو خواهم کرد از انسان تا بهائم و حشرات و پرندگان هوا زيراکه از پيدا کردن آنها پشيمان شده ام

۸ امّا نوح در حضور خداوند مقبول شد

۹ اینست شرح اولاد نوح نوح در عصر خویش مردی بود صالح و کامل
و نوح با خدا رفتار می نمود

۱۰ و نوحرا سه پسر بودند سیم و حام و یافث

۱۱ و زمین در پیش خدا فاسد گشت و از ظلم پر شد

۱۲ انگاه خدا بر زمین نظر کرد و اینک فاسد شده است که تمامی
ناس راه خودرا برزمین فاسد کرده اند

۱۳ پس خدا نوحرا فرمود که انتهای نوع انسان نزد من رسیده است
ازآنجا که بسبب ایشان زمین از ظلم پر شده و اینک ایشانرا با
زمین هلاک میکنم

۱۴ کشتی بجهت خود از درخت جوفر بساز درآن کشتی حجرهها باید
ساخت و اندرون و بیرون آنرا از قیر باید اندود

۱۵ وبدین نمونه باید ساخت طولش سه صد ذراع و عرضش پنجاه
ذراع و رفعش سی ذراع باشد

۱۶ و روزنه در کشتی بساز و از بالا بیک ذراع آنرا تمام کن و دروازه
کشتی را بیک جانب ترتیب بده طبقه فرونر و میانه و بالاتر
باید ساخت

۱۷ و من اینک طوفان آبرا بر زمین می آرم تاکه همه اجسامرا که
در آنها دم حیات است از زیر آسمان هلاک نمایم هرآنکه بر زمین
می باشد جان خواهد داد

۱۸ فاما با تو پیمان خودرا قرارمیدهم خود اندرون کشتی درآی و پسران
و زن و زنهای پسرانت با تو باشند

۱۹ و از جمیع جانداران از انواع اجسام جفتی از هر جانس در کشتی

بیار تاکه با خود زنده داری نر و ماده باشند

٢٠ از پرندگان و از بهائم و از همه حشرات الارض قسم بقسم جنسی از هر جنس نزد تو بیایند تا زنده داری

٢١ و انواع طعام که لایق خوردنی است گرفته بنزد خود جمع کن تا که بجهت تو و ایشان خوراکی باشد

٢٢ و همچنین نوح بفعل آورد در آنچه خدا ویرا فرمود بی کم و بیش بعمل آورد

باب هفتم

١ و خداوند نوحرا فرمود که تو با تمامی خاندان خود درون کشتی درآیی که ترا درین قرن دیده ام که در پیش من صالح هستی

٢ از تمامی بهائم طاهر هفت هفت نر و ماده بگیر و از بهائم غیر طاهر دو دو نر و ماده

٣ از پرندگان هوا نیز هفت هفت نر و ماده تاکه نسل آنهارا بر روی همه زمین زنده داری

٤ زیرا که بعد از هفت روز دیگر تا مدت چهل شبانه‌روز من باران بر زمین میفرستم و جمیع کائناترا که پیدا کردم از روی زمین محو میسازم

٥ و نوح مطابق هرآنچه خداوند اورا فرمود بعمل آورد

٦ و نوح شش صد ساله بود که طوفان آب بر زمین شد

٧ انگاه نوح با پسران و زن و زنان پسران خود بسبب طوفان آب در کشتی داخل شد

از بهائم طاهر و از بهائم غیر طاهر و از پرندگان و از هرچه بر زمین دبیب است

٩ جفت جفت درون کشتي بنزد نوح رفتند نر و ماده چنانچه خدا نوح‌را حکم فرموده بود

١٠ و چون هفت روز برين بگذشت آب طوفان بر زمين بر آمد

١١ در سالي که نوح شش صد ساله بود در روز هفدهم ماه دويم همان روز همه چشمه‌هاي غمر عظيم شگافته و دريچه هاي آسمان کشاده گرديد

١٢ و تا چهل شبانه‌روز باران بر زمين مي باريد

١٣ بهمان روز نوح و سيم و حام و يافث فرزندان نوح و زن نوح و سه زن پسران وي همراه ايشان درکشتي داخل شدند

١٤ هر قسم وحوش و هر قسم بهائم و هرقسم حشرات که بر زمين دونده است و انواع پرندگان هر نوعي پر و بال که دارند جنس بجنس با ايشان همراه شدند

١٥ جفت جفت از همه اجسام که در آنها دم حيات بود درکشتي بنزد نوح در آمدند

١٦ و از همه اجسام نرو ماده بودند که درآمدند چنانچه خدا او را فرموده بود پس خداوند در بر روي او بسته گردانيد

١٧ و مدت چهل روز طوفان بر زمين مي‌شد و آب مي افزود و کشتي را برداشت تا که از زمين بلند شد

١٨ و آب غلبه ميکرد و بر زمين بي نهايت مي افزود و کشتي بر روي آب روان شد

١٩ و آب بر زمين بسيار بسيار غلبه ميکرد تا که همه جبلهاي بلند که زير آسمان بود پنهان گشت

٢٠ و آب تا پانزده ذراع از سر جبال بلند شد که آنها پوشيده گشتند

۲۱ و همه اجسام که بر زمین حرکت می نمودند پرندگان و بهائم و وحوش و سایر حشرات الارض که بر زمین دبیب اند و جمیع انسان نیز جان دادند

۲۲ از همه باشندگان خشکي هر آنکه در بیني اش دم روح حیات بود بمرد

۲۳ و خدا محو ساخت همگي کائنات‌را که بر زمین بودند از انسان تا بهائم و حشرات و پرندگان تواماً از زمین محو گشتند فقط نوح و کسانیکه با او در کشتي بودند رهائی یافتند

۲۴ و آب تا مدت یکصد و پنجاه روز بر زمین غلبه مي نمود

باب هشتم

۱ بعد ازان از نوح و همگي وحوش و همه بهائم که با او در کشتي مي بودند خدارا یاد آمد و خدا بادرا بر زمین وزانید تا آب ساکن شد

۲ و چشمه‌هاي غمر و دریچه‌هاي آسمان مسدود گردید و بارش از آسمان ممتنع شد

۳ و آب از روي زمین پیوسته رو بمعاودت مي نهاد و بعد از یکصد وپنجاه روز آب کم شدن گرفت

۴ و کشتي در روز هفدهم ماه هفتم بر سر جبال ارارات قرار گرفت

۵ و آب تا بماه دهم کمتر میگردید و در روز اول ماه دهم قله هاي جبال پدید آمد

۶ بعد از چهل روز نوح روزن کشتي‌را که ساخته بود بگشاد

۷ و زاغي‌را رها کرد که او بیرون رفته تا آنکه آب از زمین خشک شود آمد و شد مي نمود

٨ کبوتري‌را نيز از نزد خود رها کرد تا که بيند، آب از روي زمين کمتر شده يانه

٩ وکبوتر نشيمنگاه کف پاي خودرا نيافته بنزد او در کشتي باز گرديد. بسبب آنکه بر روي همه زمين آب مي بود و نوح دست خودرا دراز کرده اورا گرفت و بنزد خود در کشتي در آورد

١٠ پس هفت روز ديگر توقف کرده کبوتررا بار ديگر از کشتي رها کرد

١١ وکبوتر بوقت شام بوي آمد و اينك برك زيتوني بريده شده در دهانش بود انگاه نوح دريافت که آب از زمين کم شده است

١٢ و هفت روز ديگر توقف نموده کبوتررا رها کرد که او بار ديگر بوي بازکشت نکرد

١٣ وچنين واقع شد که بروز اول ماه اول سال ششصد ويکم آب از زمين خشك شد ونوح سقف کشتي‌را بر داشته نظر کرد و اينك روي زمين خشك شده است

١٤ ودر روز بيست و هفتم ماه دويم زمين خشك گرديد

١٥ وخدا با نوح تکلم فرموده وگفت

١٦ از کشتي بيرون آي و با تو زن و پسران و زنهاي پسران تو بيايند

١٧ سائر جانداران که با تو از همه اجسام ميباشند يعني پرندگان و بهائم و همه حشرات که بر زمين دبيب اند با خود بيرون آر تا که آنها بر زمين بچه‌گان بي شمار بدهند وکثير الذريّت شده بر زمين موفور شوند

١٨ ونوح با پسران وزن و زنهاي پسران خود بيرون آمد

١٩ هر جانوري هرحشرات هر طايري هرچه بر زمين حرکت نمايد قسم بقسم از کشتي بيرون آمد

٢٠ انگاه نوح مذبحي‌را براي خداوند بنا نموده از همه بهائم طاهر و از

همه پرندگان طاهر گرفته قربانیهای سوختنی بر آن مذبح گذرانید

۲۱ و خداوند بوی خوشنودیرا استشمام نمود و خداوند در ضمیر خود گفت که من بعد زمینرا بواسطهٔ انسان بسبب آنکه خیال دل انسان از ایّام طفولیت شرّ است ملعون نخواهم کرد و همه جانداران را چنانچه کشته ام بار دیگر نخواهم کشت

۲۲ تا قیام زمین فصل زرع و درو و سردی و گرمی و ربیع و خریف و روز و شب منقطع نخواهند گردید

باب نهم

۱ و خدا بر نوح و فرزندانش برکت فرمود و بایشان گفت که کثیر الذریّت و موفور شده روی زمینرا معمور کنید

۲ و خوف و هیبت شما بر همهٔ حیوانات زمین و بر همهٔ پرندگان هوا بر هرچه بر زمین دبیب است و بر همه ماهیان دریا خواهد بود در دست شما سپرده شده اند

۳ هرچه متحرک و زنده باشد برای طعام ازان شما باشد چنانچه سبزهٔ نو رسرا همه بشما بخشیده ام

۴ اما گوشترا بانفس او یعنی خون مخورید

۵ و یقیناً خون جانهای شمارا مطالبه خواهم کرد از دست همه حیوانات و از دست انسان نیز مطالبه خواهم کرد جان انسانرا از دست هر برادر او مطالبه خواهم نمود

۶ هر که خون انسانرا بریزد خونش از انسان ریخته شود زیرا که خدا انسانرا بصورت خود ساخته است

۷ و شما کثیر الذریّت و موفور شده بچه گان بی شمار بر زمین بر آرید و کثرت یابید

۸ پس خدا نوح و فرزندانش‌را فرمود

۹ که اینک من عهد خودرا با شما و با نسل شما في ما بعد

۱۰ و با هر نفس زنده نیز که با شما است یعني پرندگان و بهایم و [illegible]
وحوش زمین که با شما باشند از جمله آنها که از [illegible]
آمدند تا بهمه وحوش زمین قرار میدهم

۱۱ عهد خودرا با شما قرار میدهم بر اینکه من بعد همه اجسام [illegible]
طوفان هلاك نگردد و طوفاني که زمین‌را تباه کند باز دیگر نشود

۱۲ و خدا گفت آن عهدرا که من درمیان خود و شما و هر نفس زنده
که با شماست تا به انتهاي زمان مي نمایم علامت اینست

۱۳ قوس خودرا در ابر جاي میدهم تا عهدیرا که درمیان من و زمین
است علامتي باشد

۱۴ و چنین خواهد شد که هرگاه ابري بر زمین درآرم قوس در [illegible]
بظهور آید

۱۵ و از عهد خود که درمیان من و شما و هر نفس زنده و همه [illegible]
هست یاد خواهم آورد و آب باز دیگر بطوفان نخواهد گردید [illegible]
اجسام‌را هلاك کند

۱۶ و قوس در ابر خواهد بود و آنرا نظر خواهم کرد [illegible]
که درمیان خدا و هر نفس زنده از همه اجسام که بر زمین [illegible]
باشد مقرر شد یاد آرم

۱۷ و خدا بنوح گفت اینست علامت آن عهد که [illegible]
اجسام که بر زمین باشد قرار داده ام

۱۸ و پسران نوح که از کشتي بیرون آمدند سیم و حام و یافث [illegible]
امّا حام پدر کنعان است

۱۹ این سه نفر پسران نوح هستند و از ایشان همه زمین معمور شد

۲۰ و نوح کشتکاری ورزیدن گرفت و تاکستانی نشانید

۲۱ پس شراب نوشیده مست گردید و خودرا در خیمه برهنه ساخت.

۲۲ و حام پدر کنعان عریانی پدر خودرا دیده بیرون رفت و دو برادر خودرا خبر داد

۲۳ پس سیم و یافث لباسی گرفته هر دو بر کتف خود نهادند و پس پا رفته عریانی پدر خودرا پوشیدند و چونکه باو متوجه نبودند نظر ایشان بر عریانی پدر خود نه افتاد

۲۴ و نوح چون از مستی هوشیار گردید ازانچه پسر خورد با او کرده بود اطلاع یافت

۲۵ پس فرمود کنعان ملعون باد نزد برادران خود بندهٔ بندگان خواهد بود

۲۶ و نیز فرمود خداوند خدای سیم مبارک باد و کنعان بندهٔ وی خواهد بود

۲۷ خدا یافثرا توسیع خواهد داد و در خیمه‌های سیم سکونت خواهد ورزید و کنعان بندهٔ وی خواهد بود

۲۸ و نوح بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال زنده ماند

۲۹ و تمامی عمر نوح نهصد و پنجاه سال بود و مرد

باب دهم

۱ اینست شرح اولاد پسران نوح سیم و حام و یافث و ایشانرا بعد از طوفان فرزندان بوجود آمدند

۲ پسران یافث جُومَر و مَاجُوج و مادَي و یاوان و توبال و مَسَك و تیراس

۳ و پسران جُومَر اَسکناز و ریفاث و تُجَرْمَه

۴ و پسران یاوان اِلِیشَه و تارسیس و کِتّیم و دُودانیم

۵ جزیرههاي قبایل خطه بخطه هریك موافق زبان و خاندان خود در قوم از ایشان منقسم شد

۶ و پسران حام کُوس و مِصْرَئیم وَ فُوط و کنعان

۷ و پسران کوس سِبا و حَوِیلَه و سَبْتَه و رَعمه و سَبْتِکا و پسران رعمه سَبا و دَدَان

۸ و کوس پدر نمرود بود و او در جهان ذو اقتدار مي شد

۹ آنکس پیش خداوند در صید قدرت تمام داشت و ازان سبب بطریق مثل میگویند چون نمرود صیّاد ذوالقدرت پیش خداوند

۱۰ و مبداء مملکتش بابل و اَرَك و اَکَد و کَلْنَه در سر زمین شِنْعار

۱۱ ازان سرزمین اَسُور بر آمده نِینْوِه و شهر رَحُبُوت و کالَح را بنا ساخت

۱۲ و رَسَن را درمیان نینوه و کالَح که این شهر بزرگست

۱۳ و از مِصْرَئیم لُودیم و عَنَامِیم و لَهابیم و نَفْتُوحِیم

۱۴ و پَتْرُوسِیم و کَسْلُوحیم (که ازانها پلِشْتِیم پیدا شدند) و کَفْتُوریم بوجود آمدند

۱۵ و از کنعان صیدُون پسر بزرك و حِیت

۱۶ و یبُوسي و اَموري و جِرجاسي

۱۷ و حِوّي و عَرْقِي و سِیني

باب یازدهم

۱ و تمامي جهانیان‌را یك زبان و یك لغت مي بود

۲ و چنین واقع شد که وقتیکه از مشرق سفر میکردند در مرزبوم سنعر وادي‌را یافتند که درانجا وطن گرفتند

۳ و با یکدیگر گفتند بیائید خشت بسازیم و آنهارا در آتش بپزیم و ایشان‌را خشت بجاي سنك و گل بجاي اهك بود

۴ و گفتند بیائید شهري و برجي که سرش تا به آسمان رسد بجهت خود بنا سازیم و خودرا نامي پیدا کنیم مبادا که بر روي همه زمين پراگنده شویم

۵ پس خداوند فرود آمد تا که آن شهر و برج‌را که بني آدم میساختند مشاهده کند

۶ و خداوند گفت اینك قوم یکیست و همگي یك زبان دارند و مرتکب این امر مي شوند اکنون بازنگاه هرانچه اراده دارند چیزي از ایشان ممتنع نخواهد شد

۷ بیائید فرورفته درانجا خلل در لغت ایشان بیندازیم تا که گفتار یکدیگررا نفهمند

۸ برین منوال خداوند ایشانرا ازانجا بر روي همه زمين پراکنده کرد و از بنا کردن شهر بازماندند

۹ ازان سبب نامش بابل خوانده شد بنابران که درانجا خداوند در لغت همه جهانیان خلل انداخت و ازانجا خداوند ایشان‌را بر روي همه زمين پراکنده نمود

۱۰ اینست شرح اولاد سام سام یکصد ساله شده که ارفکشاد دو سال بعد از طوفان از او بوجود آمد

١١ و سام بعد از تولد ارفکسد پنج صد سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند

١٢ و ارفکسد سی و پنج ساله شد که سالح از او بوجود آمد

١٣ و ارفکسد بعد از تولد سالح چهار صد و سه سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند

١٤ و سالح سی ساله شد که عیبر از او بوجود آمد

١٥ و سالح بعد از تولد عیبر چهار صد و سه سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند

١٦ و عیبر سی و چهار ساله شد که فلج از او بوجود آمد

١٧ و عیبر بعد از تولد فلج چهار صد و سی سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند

١٨ و فلج سی ساله شده رعو از او بوجود آمد

١٩ و فلج بعد از تولد رعو دوصد و نه سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند

٢٠ و رعو سی و دو ساله شد که سروج از او بوجود آمد

٢١ و رعو بعد از تولد سروج دوصد و هفت سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند

٢٢ و سروج سی ساله شد که ناحور از او بوجود آمد

٢٣ و سروج بعد از تولد ناحور دوصد سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند

٢٤ و ناحور بیست و نه ساله شد که تارح از او بوجود آمد

٢٥ و ناحور بعد از تولد تارح یکصد و نوزده سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند

۲۶ و تارح هفتاد ساله شد که ابرام و ناحور و هاران از او بوجود آمدند
۲۷ اینست شرح اولاد تارح تارح پدر ابرام و ناحور و هاران بود و هاران پدر لوط
۲۸ و هاران قبل از وفات تارح پدر خود در زمین ولادت خود یعني اُور کَسْدِیم مرد
۲۹ پس ابرام و ناحور زنان گرفتند زوجهٔ ابرام را ساراي نام بود و اسم زوجهٔ ناحور مِلْکَه دختر هاران که این هاران پدر ملکه و یِسْکَه بود
۳۰ و ساراي عقیم بود فرزندي نداشت
۳۱ پس انگاه تارح ابرام فرزند خودرا و لوط پسر هاران نوادهٔ خودرا و ساراي دیوث خود زن ابرام فرزند خودرا گرفته و با ایشان از اور کسدیم بیرون رفته راه زمین کنعان گرفتند و به حاران رسیده انجا ساکن شدند
۳۲ و ایّام زندگاني تارح دو صد و پنج سال بود و تارح در حاران مرد

باب دوازدهم

۱ انگاه خداوند ابرام را فرمود که از زمین خود و از میان خویشان خود و از خانهٔ پدر خود بیرون آي بزمیني که من ترا نشان میدهم
۲ و ترا قومي بزرگ خواهم گردانید و بر تو برکت خواهم فرمود و نام ترا معزز خواهم کرد و برکت خواهي بود
۳ کسانیکه ترا مبارك خوانند ایشانرا برکت خواهم داد و هر کس که بر تو نفرین کند ملعون خواهم ساخت و همهٔ قبائل زمین بتو برکت خواهند یافت
۴ و ابرام چنانچه خداوند ویرا فرموده بود روانه شد و لوط همراه او رفت و ابرام در وقتیکه از حاران بیرون شد هفتاد و پنج ساله بود

۵ و ابرام با ساراي زن خود و لوط فرزند برادر خود و تمامي اموال كه بهم رسانيده بودند و كساني كه در حاران پيدا كرده بودند بيرون رفتند تا كه راه مرزبوم كنعان پيش گيرند و در مرزبوم كنعان رسيدند

٦ پس ابرام زمين‌را تا به منزل سِكِم تا بلوط موري طي كرد و ساكنان زمين درانوقت كنعاني بودند

۷ و خداوند بر ابرام هويدا گشت و گفت كه اين زمين‌را بنسل تو خواهم داد و درانجا مذبحي‌را براي خداوندي كه بر او ظاهر شد بنا ساخت

۸ و ازانجا بكوهي كه بسمت مشرق بَيت اِيل بود كوچ كرده خيمه زد كه بَيت اِيل بطرف مغرب و عَي بسمت مشرق او بود و درانجا مذبحي‌را براي خداوند بنا كرد و درانجا نام خداوندرا خواند

۹ و ابرام راه جنوب پيش گرفته منازل مي‌پيمو

۱۰ و قحط دران ديار پديد آمد و ابرام ازانروكه قحط بر زمين اشتداد يافته بود بمصر رفت تا انجا اقامت ورزد

۱۱ و چون نزديك بود كه بمصر داخل شود ساراي زن خودرا گفت اينك ميدانم كه تو زن خوبصورتي

۱۲ و چنين خواهد شد كه چون مصريان بر تو نظر افكنند خواهند گفت كه اين زوجهٔ اوست پس مرا بكشند و ترا زنده دارند

۱۳ مصلحت آنست كه بگوئي كه من خواهر او هستم تا كه حال من بوساطت تو بخيريت انجامد و جان من بوسيلهٔ تو باقي ماند

۱۴ و چنين اتّفاق افتاد كه چون ابرام بمصر رسيد مصريان زن‌را ديدند كه بسيار خوب صورت است

و امراي فرعون اورا مشاهده کرده تعریفش در حضور فرعون کردند
وابن زن‌را بخانهٔ فرعون بردند

۱۶ و بسبب او با ابرام تلطّف فرمود کـه او گوسفندان و گاوها و خران
و غلامان و کنیزان و ماده‌خران و شتران بهم رسانید

۱۷ و خداوند فرعون و خاندانش‌را بسبب ساراي زوجهٔ ابرام بمصیبتهاي
شدید مبتلا ساخت

۱۸ پس فرعون ابرام‌را طلبیده ویرا گفت که با من چه کار کردهٔ چرا مرا
خبر ندادي که این زوجهٔ من است

۱۹ چرا گفتي که او خواهر من است بنوعیکه من اورا گرفته به نکاح
آوردمي اکنون اینست زوجهٔ تو اورا گرفته راه خود بگیر

۲۰ و فرعون در بارهٔ او خدّام خودرا قدغن فرمود تا که اورا و زنش‌را با
تمامي املاك روانه کردند

باب سیزدهم

۱ پس ابرام زوجهٔ خودرا با هرانچه داشت و لوطرا همراه گرفته از مصر
بجنوب بازگشت

۲ و ابرام بمواشي و سیم وزر ثَرْوَتِ تمام داشت

۳ و از جنوب تا به بَیت اِیل منازل بیمود تا بمقامي که نخستین
خیمه‌گاهش بود درمیان بَیت اِیل و عَيْ.

۴ و ابرام درانجا بموضعي که سابق درانجا مذبحي‌را ساخته بود برسید
و نام خداوندرا خواند

۵ و لوط نیز که با ابرام همراه میرفت رمه‌ها و گله‌ها و خیمه‌ها داشت

۶ و ایشانرا دران زمین گنجایش نبود که با هم باشند بسبب آن که

مال ایشان بي نهایت بود و ممکن نبود که باهم سکونت ورزند

٧ پس درمیان شبانان مواشي ابرام و شبانان لوط منازعت افتاد و درانوقت کنعانیان و پریزیان در زمین مقیم مي بودند

٨ و ابرام لوطرا گفت که درمیان من و تو و میان شبانان من و شبانان تو منازعتي مباد ازان رو که ما برادر هستیم

٩ ایا تمامي سر زمین در پیش تو نیست التماس انکه از من جدا شوي اگر تو بدست چپ روي من بدست راست خواهم رفت اگر تو متوجه راست شوي من بچپ رو خواهم نهاد

١٠ پس لوط نظر انداخته تمامي میدان یردین‌را دید که همه سیراب است قبل ازانکه خداوند سُدُوم و عُمُورَه‌را هلاك کرد همچو جنت خداوند مانند زمین مصر در راه صُغَر

١١ و لوط از بهر خود همه میدان یردین‌را اختیار نمود و لوط بطرف مشرق متوجه شد و از یکدیگر جدا شدند

١٢ ابرام در دیار کنعان مقیم شد و لوط در شهرهاي میدان متمکن گشته بسوي سدوم خیمه زد

١٣ امّا ساکنان سدوم پیش خداوند بغایت شریر و گنه‌گار مي بودند

١٤ پس خداوند ابرام‌را فرمود بعد ازانکه لوط ازوي جدا شد که چشمهاي خودرا کشاده از جائي که میباشي بسوي شمال و جنوب و مشرق و مغرب نظر کن

١٥ که این همه سرزمین‌را که مي بیني بتو و بنسل تو تا به ابد ارزاني خواهم داشت

١٦ و نسل ترا همچو رمل زمین خواهم گردانید که اگر رمل زمین‌را توان شمرد نسل تو نیز بشمار آید

۱۷ برخیز بسرزمین طولاً و عرضاً سیر کن چه آنرا بتو خواهم بخشید
۱۸ پس ابرام خیمهٔ خود بر داشته در بلوطستان مَمْرِي یعني حِبْرُون مقام نمود و درانجا مذبحي‌را براي خداوند بنا ساخت

باب چهاردهم

۱ و در ایّام اَمْرافل پادشاه سِنْعار و اَرْیُوك پادشاه الاسار کِدَارلاعُمِرْ پادشاه عِیلام و تِدْعال پادشاه طوائف
۲ ایشان با بِرَع پادشاه سُدُوم و بِرْشَعْ پادشاه عُمُوره و سِنْاب پادشاه اَدْمَه و شِمِیبرَ پادشاه صَبُوئیم و پادشاه بِلَع یعني صُغَر جنگ نمودند
۳ اینهمه در وادي سِدیم یعني دریاي شور جمع شدند
۴ مدت دوازده سال کدارلاعمررا بندگي کردند و در سال سیزدهم طغیان نمودند
۵ و در سال چهاردهم کدارلاعمر و پادشاهاني که با او متفق بودند آمده رفایانرا در عَشْتِرُوت قَرْنائیم وزوزیانرا در هام و ایمیانرا در ساوه قِریاتائیم
۶ و حُریان‌را نیز در کوهستان ایشان سِعِیر تا که صحراي فاران که بطرف بیابان است منهزم کردند
۷ و باز گشته بعین مِشْفات یعني قادِس رسیدند و تمام ملك عمالیقیانرا و نیز اموریان‌را که در حَصَصُن تامار سکونت داشتند مغلوب ساختند
۸ پس پادشاه سُدُوم به پادشاه عُمُوره و پادشاه اَدْمَه و پادشاه صبوئیم و پادشاه بِلَع یعني صُغَر بیرون رفتند و با ایشان در وادي سدیم جنگ آراستند
۹ با کدارلاعمر پادشاه عیلام و تدعال پادشاه طوائف و امرافل پادشاه

سنعار و اريوك پادشاه الاسار چهار پادشاه با پنج پادشاه مقابلة کردند

۱۰ اما در وادي سديم چاهها پر از گل چرب مي بود و پادشاهان سدوم و غموره گريخته درانجا افتادند و انانيکه رها يافتند بکوهستان فرار کردند

۱۱ و ايشان همه اسباب و همه ماکولات از اهل سدوم و غموره گرفته باز گرديدند

۱۲ ولوط فرزند برادر ابرامرا نيز که او ساکن سدوم مي بود با اسبابش گرفتار کرده باز گشت نمودند

۱۳ وکسي که جانبر شد نزد ابرام عبري آمد و صورت حال باز نمود که او در بلوطستان ممري اموري برادر اِشکول و برادر عانِر که ايشان با ابرام صاحب عهد بودند مقام داشت

۱۴ و ابرام چون شنيد که برادرش گرفتار شده خدّام خانه‌زاد خود سيصد و هجده نفره بر صف کشيدرا تا به دان ايشان‌را تعاقب نمود

۱۵ ولشکريان خودرا در شب فرقهٔ چند نموده ايشان‌را منهزم ساخت و تا حُوبهٔ که بدست چپ دمشق است از پي ايشان رفت

۱۶ و تمامي اموال‌را باز آورد و لوط برادر خودرا نيز با اسباب وي و زنان و مردمان‌را نيز باز آورد

۱۷ و چون از کدارلاعمر و پادشاهاني که باوي بودند ظفر يافته باز ميگشت پادشاه سُدُوم بيرون آمده اورا در وادي ساوه که همين وادي شاهي ميباشد استقبال نمود

۱۸ و مَلکصِدِق پادشاه سالم نان و شراب‌را پيش آورد چه او کاهن خداي تعالى بود

۱۹ وبروي برکت خواند وگفت مبارك باد ابرام از خداي تعالی مالك آسمان و زمين

۲۰ و آفرين بد بر خداي تعالی که دشمنان ترا بدست تو سپرده است پس اورا از هر چيز عشر داد

۲۱ و پادشاه سدوم بابرام گفت که مردمان را بمن ده و اسباب براي خود بگير

۲۲ و ابرام پادشاه سدوم را جواب داد که من بپش خداوند الله تعالی مالك آسمان و زمين دست خود را بلند کرده ام

۲۳ بر اينکه نه رشتهٔ و نه دوال نعلين و نه هرچه مال توست بگيرم مبادا که بگوئي که من ابرام را توانگر کرده ام

۲۴ فقط آنکه جوانان خورده اند و قسمت عانر و اسکول وممري که با من متفق بودند ايشان حصهٔ خود را بگيرند

باب پانزدهم

۱ بعد ازين مقدمات کلام خداوند در عالم رؤيا بر ابرام نازل شد که اي ابرام مترس که منم سپر تو و جزاي بيکران تو

۲ و ابرام گفت يا پروردگار خداوند چيست آنکه مرا ببخشي چه من بي اولاد مانده ام وکار آراي خانه من اين اليعزر دمشقي است

۳ و ابرام گفت اينك مرا فرزندي نبخشيدهٔ و اينست که خانه زاد من وارث منست

۴ ناگاه کلام خداوند بر او نازل شد که اين کس وارث تو نشود بلکه کسي که از پشت تو برآيد او وارث تو خواهد شد

۵ پس اورا از خانه بيرون آورد و فرمود بسوي آسمان متوجه بلش

و ستارکان‌را عدد کن اکر آنهارا بتواني شمرد و گفت نسل تو چنين خواهد بود

۶ و بخداوند ايمان آورد و بدان جهت بعدالت منسوب شد

۷ و نيز کفت اورا منم خداونديکه ترا از اورکسديم بيرون آوردم تاکه اين زمين‌را بطريق ميراث بتو بخشم

۸ او کفت يا پروردکار خداوند چکونه مرا معلوم شود که اين‌را بميراث خواهم گرفت

۹ پس اورا گفت گوسالهٔ سه ساله و بُز مادهٔ سه ساله و گوسفندي سه ساله و فاختهٔ و بچهٔ کبوتررا براي من بگير

۱۰ پس او اينهمه‌را گرفته هر يکي‌را دو نيم کرد و هريك حصه‌را رو بروي يك ديکر نهاد لیکن آن پرندگان‌را دو نيم نساخت

۱۱ و چونکه مرغان بر مردارها فرود آمدند ابرام انهارا باز راند

۱۲ و در وقت غروب آفتاب خواب گران بر ابرام عارض شد و اينك وحشت با ظلمت شديد در خاطرش راه يافت

۱۳ انکاه بابرام گفت يقين بدان که اولاد تو در ملك اغيار غربت خواهند ورزيد و اهل آنملك‌را بندگي خواهند نمود و تا مدت چهار صد سال ايشانرا مظلوم خواهند ساخت

۱۴ امّا بران قوم که ايشان‌را مملوك سازد من حکم خواهم فرمود و بعد ازان با مال فراوان خروج خواهند نمود

۱۵ و تو به آبا و اجداد خود بسلامت خواهي پيوست بکمال پيري رسيده مدفون خواهي شد

۱۶ و در طبقهٔ چهارم اينجا باز خواهند آمد زيراکه گناه‌گاري اموريان هنوز باتمام نرسيده

۱۷ و بعد از غروب آفتاب چون تاریك شد ناگاه تنوري پر دود و چراغي آتشین درمیان آن حصه‌ها گذشت

۱۸ درانروز خداوند با ابرام عهد نمود و گفت این زمین‌را بنسل تو بخشیده‌ام از رود مصر تا رود بزرگ یعني فرات

۱۹ ملك قینیان و قِنِزیان و قَدْمُنیان

۲۰ و حِتّیان و پَرِزیان و رِفایان

۲۱ و اموریان و کنعانیان و جرجاسیان و یَبُوسیان

باب شانزدهم

۱ امّا ساراي زن ابرام‌را فرزندي نبود و کنیزکي داشت مصري هاجار نام

۲ و ساراي ابرام‌را گفت که اینك که خداوند مرا از زائیدن بازداشته است الحال با کنیزك من همخلوت شو شاید که از او فرزندي براي من حاصل شود و ابرام سخن ساراي‌را قبول کرد

۳ و ساراي زن ابرام هاجار مصري کنیزك خودرا بعد ازان که ابرام ده سال در کنعان بسر برده بود گرفته اورا با ابرام بنکاح درآورد

۴ پس با هاجار نزدیکي کرد و او حامله شد و چون دید که حامله شده است خاتون خودرا بنظر حقارت دیدن گرفت

۵ پس ساراي با ابرام گفت ستمي که دیده‌ام بر تو باد من کنیزك خودرا بسینهٔ تو دادم و چون دریافت که حامله شده است مرا بنظر حقارت دید خداوند درمیان من و تو انصاف کند

۶ و ابرام بساراي گفت اینك کنیزك تو باختیار تست با او هرچه بنظر تو پسندیده آید بکن و ساراي ویرا ایذا رسانید بحدیکه از خدمتش گریخت

۷ و فرشتهٔ خداوند بر سر چشمهٔ آب در بیابان بر چشمهٔ که براه سور است ویرا یافت

۸ و گفت ای هاجار کنیزک سارای از کجا آمدهٔ و بکجا میروی جواب گفت از خدمت سارای خاتون خود گریخته‌ام

۹ و فرشتهٔ خداوند ویرا فرمود که بنزد خاتون خود باز گرد و در زیر دستش تواضع پیشه کن

۱۰ پس فرشتهٔ خداوند ویرا گفت که نسل ترا بی نهایت خواهم افزائید چنانکه بسبب کثرت بشمار نیاید

۱۱ و فرشتهٔ خداوند ویرا نیز گفت اینست که آبستن شدهٔ و پسریرا خواهی زائید و اورا اِسْمَاعِیل نام باید نهاد ازانجا که خداوند تظلّم ترا استماع فرموده است

۱۲ و او مرد وحشی خواهد بود دست او برخلاف همه کس و دست همه کس برخلاف او و مقابل همه برادران خود سکونت خواهد ورزید

۱۳ و نام خداوندیرا که با او تکلّم نمود چنین بر زبان آورد خدایا تو مرا میبینی زیراکه گفت آنکس که مرا میبیند آیا من اینجا در عقب او نگاه کرده‌ام

۱۴ و بنابر این مقدمات نام آن چاه‌را بِئِرَالحَی رائی خواند اینک درمیان قادس و بارِد میباشد

۱۵ و هاجار برای ابرام پسری زائید و ابرام پسر خودرا که از هاجار بوجود آمد اسماعیل نام نهاد

۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود که اسماعیل از هاجار برای ابرام بوجود آمد

باب هفدهم

و چون ابرام نود ونه ساله بود خداوند بر ابرام هويدا گشت و اورا گفت كه منم خداي قادر مطلق در پيش من رفتار نماي و كامل باش و عهد خودرا درميان من و تو مي بندم و ترا بسيار بسيار خواهم افزنيد

۳ پس ابرام سر بر زمين نهاد و خدا با او باين مضمون تكلّم فرمود

۴ اينك عهد من با تست كه پدر جمهور قبائل خواهي گرديد

۵ و اسم تو بعداليوم ابرام خوانده نشود بلكه اسم تو ابراهام باشد ازان رو كه ترا پدر جمهور قبائل گردانيده‌ام

۶ و ترا بغايت كثير الذّرّيت مي‌سازم و قبيله‌ها از تو بوجود آرم و پادشاهان از تو بظهور آيند

۷ وعهد خودرا درميان من وتو ونسل تو بعد از وفات تو با هريك در عصر وي قرار ميدهم عهد ابديرا بر اينكه من خداي تو وبعد از تو خداي نسل تو باشم

۸ و زميني كه دران غربت ورزي تمامي خطهٔ كنعانرا بتو وبعد از تو بنسل بطريق ملكيّت تو ابدي خواهم داد ومن خداي ايشان خواهم بود

۹ و خدا ابراهامرا فرمود كه تو عهد مرا نگاه‌دار و اولاد تو نيز بعد از وفات هريك در عصر خود رعايت بكنند

۱۰ عهد من كه درميان من وشما ونسل تو بعد از تو مرعي بايد داشت اينست هر مذكري از شما مختون شود

۱۱ گوشت قلفت خودرا مختون بسازيد كه اين علامت عهد درميان من وشما باشد

۱۲ از شما هر که عمرش هشت روز باشد مختون شود هر مذکری در طبقات شما خانه‌زاده وزرخریده از همه بیگانگان که از نسل تو نباشند

۱۳ خانه‌زادهٔ تو وزرخریدهٔ تو لازم است که مختون شود و عهد من در جسم شما به عهد ابدی خواهد ماند

۱۴ و مذکر نامختون که گوشت قلفتش مختون نشده آن نفس از قبیلهٔ خود منقطع گردد عهد مرا فسخ نموده است

۱۵ و خدا به ابراهام فرمود که سارای زن خودرا سارای مخوان بلکه اسمش ساره باشد

۱۶ واورا برکت می‌دهم وازوی ترا فرزندي کرامت میکنم واورا مبارك میسازم تا که مادر قومها باشد و پادشاهان ممالك از وی بظهور خواهند آمد

۱۷ پس ابراهام سر بر زمین نهاده بخندید و با خود گفت آیا مرد صد ساله‌را فرزندي پیدا شود وساره نود ساله بزاید

۱۸ و ابراهام بخدا گفت کاشاکه اسماعیل درپیش تو زنده ماند

۱۹ وخدا گفت یقین که ساره زوجهٔ تو پسري براي تو خواهد زایید واسمش‌را اِسحاق بخوان و با وي عهد خودرا قرار میدهم تا که بعد از او اولادش‌را عهد ابدي باشد

۲۰ ودر بارهٔ اسماعیل دعاي ترا شنیده‌ام اینك اورا برکت فرموده‌ام واورا کثیرالذرّیت خواهم کرد وبحدالغایت خواهم افزانید دوازده سرداران از او بوجود خواهند آمد واورا قوي عظیم خواهم گردانید

۲۱ ولیکن با اسحاق که ساره در سال آینده بهمین وقت موعود اورا براي تو خواهد زائید عهد خودرا قرار میدهم

۲۲ و این مکالمه‌را بانجام رسانیده خدا از پیش ابراهام صعود فرمود

۲۳ پس ابراهام اسماعیل پسر خودرا و همه خانه‌زادگان خودرا و همه زر خریدگان‌را یعني هریك مذکري از اهل بیت ابراهام گرفته گوشت قلفت ایشان‌را بهمان روز چنانچه خدا اورا فرموده بود مختون ساخت

۲۴ و ابراهام نود ونه سال داشت که خود بگوشت قلفت مختون کشت

۲۵ اسماعیل فرزندش سیزده ساله بود که بگوشت قلفت مختون شد

۲۶ بهمان‌روز ابراهام و پسرش اسماعیل ختنه یافتند و مجموع اهل بیتش خانه‌زاده واز بیگانگان زرخریده با او مختون شدند

باب هجدهم

۱ بعد ازان خداوند در بلوطستان ممري بر او ظاهر کشت وقتیکه روز گرم شده بدر خیمه نشسته بود

۲ و نظر انداخته دید که ناگاه سه نفر نزد او ایستاده و چون ملاحظه کرد از در خیمه باستقبال ایشان دوید و بسوي زمین سر فرود آورد

۳ و گفت اي اقا اگر مرا بنظر رحمت منظور داري امید انکه از پیش بنده نگذري

۴ حال قدري آب بیارند تا که پاهاي خودرا بشوئید و در زیر این درخت آرام بگیرید

۵ و من پارچهٔ نان نانی مي آرم که دلهاي خودرا تسکین بدهید و بعد ازان راه پیش گیرید زیراکه ازین سبب بنزد بنده آمده اید جواب دادند چنانچه گفتهٔ بکن

۶ پس ابراهام در خیمه بنزد ساره بسرعت تمام آمده ویرا گفت زود باش سه پیمانهٔ آرد خالص‌را خمیر کرده کماچها بپز

۷ وابرهام خود نزد مواشي دويده گوسالهٔ نرم و خوب آورد و بجواني سپرد که او بطبخ کردنش پرداخت

۸ وروغن خالص و شير وآن گوسالهٔ پختهرا گرفته در پيش ايشان گذاشت و خود در زير درخت بخدمت ايستاد و ايشان خوردند

۹ پس از او پرسيدند سارة زوجهٔ تو کجاست جواب داد اينك در خيمه ميباشد

۱۰ او گفت مطابق عمر که داري بتو رجوع خواهم نمود و اينك سارة زن ترا فرزندي بوجود خواهد آمد وسارة در عقب او بدرخيمه ايستاده اين سخنرا بشنيد

۱۱ وابراهام وسارة پير كهن سال بودند وسارة از عادت زنان باز مانده بود

۱۲ ازان سبب سارة بخاطر خود خنديده گفت آيا بعد ازانكه پير شدهام و خداوند من نيز پير شده كامراني مرا دست دهد

۱۳ پس خداوند ابراهامرا گفت كه سارة چه سبب بخنده آمد و گفت كه آيا من بوقت پيري في الحقيقت فرزندي بزايم

۱۴ آيا هيچ امري بر خداوند دشوارست بوقت موعود ومطابق اين عمركه داري بتو مراجعت ميفرمايم و سارةرا فرزندي بظهور خواهد آمد

۱۵ پس سارة خوفناك شده انكار نمود كه من نخنديدم او گفت نه چنين است بلكه خنديدي

۱۶ پس آن اشخاص ازانجا برخاسته رو بطرف سدوم نهادند و ابراهام همراهي مينمود تاكه ايشانرا مرخّص نمايد

۱۷ و خداوند گفت آيا آنچه من بفعل مي‌آرم از ابراهام مخفي دارم

۱۸ ازانرو که ابراهام قومي بزرك و قوي هرآينه خواهد گرديد و همه قبائل زمين در او بركت خواهند يافت

۱۹ زيراكه من اورا مي‌شناسم بدانكه اولاد و خاندان خودرا بعد از خود وصيت خواهد فرمود تاكه راه خداوندرا مرعي داشته عدل و داد بجا آرند تا آنكه خداوند هرچه وعده فرموده با ابراهام بوقوع رساند

۲۰ خداوند گفت بسبب انكه غوغاي سدوم و غموره بسيار شده است و گناه ايشان بي نهايت كبير است

۲۱ الحال فرود آمده مشاهده كنم كه عمل ايشان با التمام موافق فريادي كه بسمع من رسيد هست يا نه والاّ مطلع شوم

۲۲ و آن اشخاص بسمت سدوم متوجه شدند و ابراهام باز بحضور خداوند ايستاد

۲۳ و ابراهام نزديك آمده گفت آيا نيكوكاررا نيز با بدكار هلاك ميسازي

۲۴ اگر پنجاه نفر نيكوكار درميان شهر باشند آيا بواسطهٔ آن پنجاه نيكوكار كه دران ميان باشند مرحمت نافرموده مكان‌را هلاك ميسازي

۲۵ دور باد از تو بدين نوع كاري كه نيكوكاررا با بدكار بقتل رساني و حال نيكوكار چون حال بدكار باشد اين سخن از تو دور باد آيا حاكم تمامي زمين انصاف نكند

۲۶ خداوند گفت اگر در سدوم پنجاه نيكوكار درميان شهر يابم بواسطهٔ آنكسان تمامي مكان‌را مرحمت خواهم فرمود

۲۷ و ابراهام بجواب گفت اينك من كه بغير از خاك و خاكستر نيستم جرات تكلّم با خداوندگار نموده‌ام

۲۸ شاید که ازان پنجاه نیکوکاران پنج نفر کم باشند آیا بسبب پنج کس تمامي شهررا هلاك میسازي گفت که اگر چهل و پنج درانجا یابم هلاك نخواهم کرد

۲۹ و بار دیگر با او بسخن آمد و گفت شاید چهل نفر درانجا یافت شوند او گفت بواسطهٔ چهل نفر نخواهم کرد

۳۰ گفت مبادا که خداوندگار غضبناك شود که من سخني بگویم شاید که سي نفر درانجا یافت شوند گفت اگر سي نفر درانجا یابم نخواهم کرد

۳۱ گفت اینك حال با خداوندگار جرات تکلّم نموده‌ام شاید بیست نفر درانجا یافت شوند گفت بوسیله بیست کس هلاك نخواهم ساخت

۳۲ گفت مبادا که خداوندگار بغضب آید که یك سخن دیگر بگویم شاید ده نفر درانجا شوند گفت که بسبب ده نفر نیز هلاك نخواهم ساخت

۳۳ پس خداوند این مکالمه‌را با ابرهام باتمام رسانیده راه خود گرفت و ابراهام بمکان خود باز گشت

باب نوزدهم

۱ پس آن دو فرشته بوقت شام در سدوم رسیدند که لوط بدروازهٔ سدوم نشسته بود و لوط ایشانرا دیده براي استقبال برخاست و سر بر زمین نهاد

۲ و گفت اي خواجگان در خانهٔ بندهٔ خود تشریف بیارید و شبرا

بسربرید و پاهاي خودرا بشوئید علي الصباح برخاسته راه خود پیش گیرید گفتند نه بلکه شب‌را در کوچه بسربریم

۳ وچون او در لوازم تکلیف مبالغه نمود ایشان همراه او شده بخانه‌اش رفتند که او ضیافتي براي ایشان مهیّا کرد و نان فطیري پخت و ایشان خوردند

۴ هنوز نخفته بودند که ناگاه ساکنان شهر یعني سدومیان از پیر وجوان تمامي خلق از هر طرف بگرد خانه درآمدند

۵ و لوطرا آواز داده بدو گفتند اشخاصیکه بوقت شب بنزد تو آمدند کجا هستند ایشان‌را براي ما بیرون بیار تا که با ایشان نزدیکي کنیم

۶ پس لوط از در خانه بنزد ایشان بیرون رفت و دروازه‌را از عقب خود بربست

۷ وگفت اي برادران خدارا چنین امر قبیح مکنید

۸ اینک من دو دختر میدارم که گاهي با مرد هم‌بستر نشدند انهارا بنزد شما بیرون مي‌آرم تا که با ایشان هرچه بنظر شما پسندیده آید بکنید ولاکن بدین مردان رجوع ننمائید زیراکه ازین سبب بزیر سایهٔ سقف من در آمدند

۹ جواب دادند که دورشو وگفتند نیز که اینکس مجرد آمد تا که درینجا اقامت ورزد وحال دعوي حکومت میکند اکنون زیاده از انچه با ایشان بد سلوکي مینمائیم با تو خواهیم ورزید و لوطرا تنگ افشردند بحدیکه نزدیک شد که دروازه‌را بشکنند

۱۰ پس ان دو نفر دست خودرا دراز کرده لوطرا بنزد خود در خانه آوردند و دروازه‌را بربستند

۱۱ و انکسان‌را که بدر ایستاده بودند از کبیر و صغیر به کوري مبتلا کردند بحدیکه از یافتن دروازه باز ماندند

۱۲ وانکسان بلوط گفتند آیا کسي دیگر ترا درینجا باشد داماد و پسران و دختران خود و هرچه در شهر ازان تو هست ازین مکان بیرون بیار

۱۳ زیراکه ما این موضعرا مستهلك میسازیم بسبب انکه فریادش بنزد خداوند بسیار شده و خداوند مارا فرستاده است تا آنرا هلاك نمائیم

۱۴ و لوط بیرون رفت و دامادان خود که دخترانش‌را بنکاح آورده بودند مخاطب ساخت وگفت که برخیزید و ازین مکان بیرون شوید زیرا که خداوند شهررا بهلاکت مي رساند و او در نظر ایشان همچون تنزگو نمودار شد

۱۵ وچون صبح برآمد پس فرشتکان لوطرا شتابانیده گفتند که برخیز و زوجهٔ خودرا و دو دختر خودرا که درینجا میباشند همراه بگیر مبادا که در فساد شهر هلاك شوي

۱۶ وچون اهمال میکرد ازانرو که خداوند بر ایشان رحمت فرمود آن اشخاص دست وي و زن و دو دختر اورا گرفته بیرون شهر آورده گذاردند

۱۷ و ایشان‌را بیرون کرده گفت از براي جان خود فرار نماي از عقب خود نگاه مکن ودر تمامي میدان توقف منماي برین کوه بگریز مبادا که هلاك شوي

۱۸ و لوط ایشان‌را گفت اي خواجه همچنین مباد

۱۹ اینك بنده بنظر تو مقبول شده و تو با من در شفقت مبالغه

نموده بحدیکه جان مرا نجات داده و من طاقت ندارم که بکوه
گریزم مبادا به بلائي گرفتار شوم و بمیرم
۲۰ الحال ببین که این شهر نزدیک است که انجا فرار نمایم
وکوچکست ملتمس آنست که دران رهائي یابم آیا کوچک
نیست و جان من زنده ماند
۲۱ ویرا گفت اینک دعاي ترا درین باب مستجاب ساختهام تا این
شهررا که در بارهٔ آن شفاعت میکني منهدم ننمایم
۲۲ بشتاب درانجا بگریز زیراکه تا رسیدن تو درانجا هیچ کار از من
جاري نتوان شد و ازین سبب شهررا صوغر نام نهادند
۲۳ آفتاب بر زمین طلوع نموده بود که لوط بصوغر داخل شد
۲۴ پس انگاه خداوند بر سدوم و غموره کبریت وآتش‌را از نزد خداوند
از آسمان بارانید
۲۵ و آن بلدهارا و تمامي میدان و همگي ساکنان بلدهارا و هرچه
زمین روئیده بود منهدم گردانید
۲۶ فامّا زوجهٔ لوط از عقب نگاه کرد و ستوني نمکین گردید
۲۷ و ابراهام اول دم‌صبح برخاسته بجائیکه بحضور خداوند ایستاده بود
رفت ٠
۲۸ و بطرف سدوم و غموره و همه میدان مترصّد شد و دید که دود
زمین بر مي آید بمثال دود کورهٔ حدادي
۲۹ و چندین بوقوع پیوست که وقتیکه خدا بلدهاي میدان‌را هلاک
نمود از ابراهام یاد آمد و لوطرا از میان ویراني رها داد چونکه
شهرهائي که لوط درانجا قرار گرفته بود ویران ساخت
۳۰ ولوط ازانرو که از ماندن در صوغر هراسان بود از صوغر بیرون آمده

در کوه مسکن نمود ودو دختراش با او همراه شدند ودر غاري با دو دختر خود ساکن گشت

۳۱ ودختر بزرگ خورد ساله‌را گفت که پدر ما پیر شده است ودر دنیا مردي نیست که با ما برسم همه خلایق صحبت نماید

۳۲ بیا پدر خودرا شراب بخورانیم وبا وي همبستر شویم تا که از پدر خود ذرّیت بظهور آریم

۳۳ پس بهمان شب پدر خودرا شراب خورانیدند ودختر بزرك بخلوت آمده با پدر خود همبستر شد که او نه بخفتنش نه به برخاستنش اطلاع یافت

۳۴ وروز دیگر دختر بزرگ خورد ساله‌را گفت که اینك دیشب من با پدر همخلوت گشتم امشب نیز اورا شراب بخورانیم وتو اندورن رفته با او صحبت نماي تاکه از پدر خود ذرّیت بظهور آریم

۳۵ ودران شب نیز پدر خودرا شراب نوشانیدند ودختر خوردساله بر خاسته با او همخلوت گشت که او نه بخفتنش ونه به برخاستنش اطلاع یافت

۳۶ بدین طور هردو دختر لوط از پدر خود حامله شدند

۳۷ ودختر بزرگ پسري زائیده اسمش مُواب خواند که همان شخص تا امروز پدر مواب است

۳۸ واز خورد ساله نیز فرزندي پیدا شد که اورا بن‌عمي نام نهاد همان کس تا حال پدر بني‌عمون است

باب بیستم

۱ پس ابراهام ازانجا بطرف جنوب طي منازل کرده درمیان قادِس

و سور مقام گرفت و در جرار اقامت ورزید

۲ و ابراهام در باب زوجهٔ خود گفت که خواهر منست و ابی‌ملك پادشاه جرار تني چند فرستاد و سارهرا بگرفت

۳ پس خدا بوقت شب در خواب نزد ابی‌ملك آمد وگفت بواسطهٔ آن زن که اورا گرفتهٔ حال تو عنقریب موت است زیراکه منکوحهٔ دیگریست

۴ و لیکن ابی‌ملك با او نزدیکي ننموده بود وگفت اي پروردگار آیا قوم نیکوکاررا نیز بقتل میرساني

۵ آیا آنکس بمن نگفته بود که این خواهر منست و آن زن نیز خود گفت که این برادر منست بخلوص دل و پاکیزگي دست این امررا ارتکاب نمودم

٦ خدا اورا در خواب گفت میدانم که بخلوص دل این کار کردهٔ که ترا باز داشتم ازانکه بر من عاصي شوي بنابرین نگذاشتم که با او مصاحبت کني

۷ اکنون زن‌را بشوهر باز ده که او نبي هست و دربارهٔ تو استدعا خواهد نمود تاکه زنده ماني واگرباز ندهي یقین بدان که تو با همگي خویشان خود بمیري

۸ و ابی‌ملك بوقت صبح برخاسته مجموع خدّام خودرا طلب کرد واین همه سخنان‌را بسمع ایشان رسانید وآنجماعت بغایت هراسان شدند

۹ پس ابی‌ملك ابراهام‌را طلبیده گفت با ما چه‌کار کردهٔ و ترا نیز چه زیان رسانیده‌ام که بسزاي آن مرا و ملك مرا بگناهي کبیر منسوب گردانیدي ناکردنیها با من کردهٔ

۱۰ و ابي‌ملك از ابراهام پرسيد كه ترا چه واقع شد كه چنين عمل نمودي

۱۱ ابراهام جواب داد كه با خود گفتم كه ترس خدا دراينجا نخواهد بود وبسبب زوجهٔ من مرا خواهند كشت

۱۲ و في الحقيقت خواهر منست يعني دختر پدر من فقط از مادر من متولّد نشده وزن من گرديد

۱۳ و چنين واقع شد كه چون خدا مرا از خانهٔ پدر بغربت روانه كرد من اورا گفتم كه اين قدر مهرباني بمن روا دار كه هرجا برويم بگوئي اين برادر منست

۱۴ پس ابي‌ملك گوسفندان وگاوها و غلامان و كنيزكان‌را گرفت و به ابراهام بخشيد وساره زوجه‌اش‌را به او باز داد

۱۵ و ابي‌ملك گفت اينك مملكت من درپيش روي تست هركجا بنظر تو پسنديده آيد اقامت نماي

۱۶ وبساره نيز گفت كه اينك برادر ترا يك هزار درم بخشيده ام كه چشم بند تو پيش همراهان و پيش همه خلق خواهد بود و ازين سخن تنبيه يافت

۱۷ پس ابراهام از خدا درخواست نمود و خدا ابي‌ملك‌را و زن وكنيزكانش‌را شفا بخشيد تا آنكه بزئيدند

۱۸ ازانجا كه خدا بعلت ساره زن ابراهام ارحام همگي اهل خانهٔ ابي‌ملك‌را باالكل مسدود ساخته بود

باب بیست و یکم

۱ امّا خداوند بساره چنانچه گفته بود التفات نمود و خداوند با ساره وعده خودرا وفا کرد

۲ چنانچه ساره حامله شده برای ابراهام بهنگام پیری بوقت موعود که خدا باوی گفته بود پسریرازائید

۳ وابراهام پسریرا که برای او از ساره متولّد شد اسحاق نام نهاد

۴ پس ابراهام اسحاق پسرخودرا چونکه هشت روزه شد موافق آنچه خداوند اورا فرموده بود مختون ساخت

۵ و ابراهام یکصد ساله بود که پسرش اسحاق برای او بوجود آمد

۶ و ساره گفت که خدا مرا بخنده آورده است هرکه بشنود با من بخنده آید

۷ وگفت نیز آیا بابراهام که توانستی گفت که ساره طفلانرا شیر خواهد داد زیراکه من بوقت پیری او طفلی بوجود آورده‌ام

۸ و آن طفل بزرگ شده از شیر برداشتند وابراهام در روزیکه اسحاق‌را از شیر منقطع گردانید ضیافتی عظیم نمود

۹ وساره فرزند هاجار مصریرا که برای ابراهام زائیده بود دید که سخره مینماید

۱۰ و ابراهام‌را گفت این کنیزك و پسرش‌را اخراج نمای زیرا که پسر این کنیزك با پسرمن اسحاق میراث نخواهد یافت

۱۱ و این سخن بر ابراهام در بارهٔ فرزند خویش بسیار سخت نمود

۱۲ پس خدا بابرهام گفت که ترا درباب این طفل وکنیز تو سخت ننماید هرچه ساره بتو گفته است بشنو ازآنجاکه نسل تو باسحاق خوانده خواهد شد

۱۳ و پسر کنیزرا هم بسبب انکه نسل تو باشد قومي خواهم گردانید

۱۴ پس ابراهام اول دم صبح برخاسته نان و مشك آبرا بر کتف هاجار نهاد و طفل‌را باو سپرده رخصت داد که او روانه شده در بیابان بِئْرِسَبَع سرگردان گشت

۱۵ و آب مشك تمام شد و طفل‌را درزیر بوتهٔ گذاشت

۱۶ و خود رفته روبرویش بقریب یك تیرپرتاب دور بنشست و او آواز خودرا بلند کرده بگریست

۱۷ پس خدا زاري طفل‌را بشنید و فرشتهٔ خدا از آسمان به هاجار آواز داد و گفت اي هاجار ترا چه شد مترس که خدا فغان طفل‌را ازانجاکه نشسته است استماع فرموده است

۱۸ برخیز و طفل‌را برداشته دست ویرا بگیر زیراکه اورا من قومي عظیم خواهم گردانید

۱۹ و خدا چشمهاي اورا کشاد تا که چاهٔ آب‌را مشاهده کرد و درانجا رفت و مشك‌را از آب پر کرده طفل‌را خورانید

۲۰ و خدا با طفل مي بود و بزرگ شده در بیابان اقامت ورزید و کمان‌کش گردید

۲۱ و در بیابان فاران مقام گرفت و مادرش زني‌را از ملك مصر بنکاح او درآورد

۲۲ و دران ايّام ابي ملك و فیکُل سپه سالار او با ابراهام تکلّم نمودند که تو هرچه بعمل آري خدا باتست

۲۳ اکنون با من سوگندي بنام خدا یاد کن بر اینکه نه با من و نه با پسر من و نه با نبیرهٔ من خیانت کني مهرباني‌را که من باتو نموده‌ام همان‌را با من و با ملکي که انجا اقامت ورزیده بجا آري

۲۴ ابراهام گفت که من سوگندي ياد ميکنم
۲۵ انگاه ابراهام ابي‌ملك‌را در بارهٔ چاهٔ آب که خدّام او غصب کرده بودند ملامت کرد
۲۶ و ابي‌ملك گفت نميدانم که مرتکب اين فعل کيست و نه تو مرا آگاهي دادي و نه من جز امروز خبر شنيدم
۲۷ پس ابراهام گوسفندان و گاوهارا گرفته ابي‌ملك‌را داد و هر دو ميثاقي درميان آوردند
۲۸ پس ابراهام از گوسفندان هفت بچهٔ ماده جدا کرد
۲۹ و ابي‌ملك از ابراهام پرسيد که اين هفت بچهٔ ماده که جدا کردهٔ از بهر چيست
۳۰ گفت که اين هفت بچه‌را از دست من بگير تا که مرا گواهي باشد بر اينکه آن چاه‌را من کنده بودم
۳۱ ازان سبب نام آن منزل‌را بِئِرسَبَعْ نام نهاد که انجا هر دو سوگندي خوردند
۳۲ و چون عهد در بئِرسبع بسته بودند ابي‌ملك و فيکُل سپه‌سالارش بر خاسته در ديار فلستيان مراجعت نمودند
۳۳ و درختي‌را در بئِرسبع نشاند و درانجا نام خداوند خداي لايزال خواند
۳۴ و ابراهام در ملك فلستيان مدّتي مديد بسربرد

باب بيست و دويم

۱ و بعد ازين مقدّمات خدا ابراهام‌را امتحان نمود و اورا. گفت اي ابراهام: جواب داد حاضرم
۲ گفت که فرزند خود آن يگانهٔ که اورا دوست ميداري. اسحاق‌را

با خود ببر و بر زمین موریّه برو و درانجا بر یکي از کوه‌ها که ترا خبر میدهم اورا بطریق قرباني سوختني پیش گذران

۳ پس ابراهام اوّل دم‌صبح بر خاسته زین برخر نهاد و دو نفر از نوکران خود و اسحاق فرزند خودرا همراه برد و هیزم براي قرباني سوختني شکسته بر خاست و بجائي که خدا خبر داده بود روانه شد

۴ و در روز سیوم ابراهام نگاه انداخته آن مکان‌را از دور دید

۵ و ابراهام نوکران خودرا فرمود که شما باخر درینجا نشسته باشید تا من با پسر درانجا رفته سجده کنیم و بنزد شما بازآئیم

۶ پس ابراهام هیزم‌را براي قرباني سوختني برداشته بر اسحاق فرزند خود بار کرد و آتش و کاردرا بدست خود گرفت پس هر دو همراه رفتند

۷ و اسحاق با ابراهام پدرخود تکلّم نمود و گفت اي پدر جواب داد که اي پسر حاضرم او گفت که اینك آتش و هیزم امّا بره براي قرباني سوختني کجاست

۸ ابراهام گفت که اي پسر خدا برّهٔ‌را براي خود بقرباني سوختني مهیّا خواهد کرد پس هر دو همراه رفتند

۹ و بجائیکه خدا اورا ازان اطلاع داده بود رسیدند و ابراهام درانجا مذبحي‌را بنا ساخته هیزم را بیاراست و اسحاق فرزند خودرا بسته بر مذبح بالاي هیزم نهاد

۱۰ و ابراهام دست خودرا دراز کرده کاردرا بگرفت تا که فرزند خودرا ذبح نماید

۱۱ که ناگاه فرشتهٔ خداوند از آسمان اورا آواز داد و گفت اي ابراهام ابراهام او جواب داد لبیك .

۱۲ گفت بر پسر خود دست دراز مکن و بر او هیچ کاري مکن زيراکه اکنون دانستم که تو خداترس هستي بحديکه فرزند خود آن يگانه‌را از من دريغ نداشتهٔ ․

۱۳ پس ابراهام نظر انداخته ديد که اينك در عقب او قوچي از شاخ خود به بوته خاري گرفتار شده و ابراهام آمده آن قوچ‌را بگرفت و اورا بعوض فرزند خود بطريق قرباني سوختني پيش گذرانيد

۱۴ ابراهام آن مکان‌را يَهُوَه‌يَرِي نام نهاد چنانچه تا امروز ميگويند که در آنکوهٔ خداوند بنظر خواهد آمد ․

۱۵ و فرشتهٔ خداوند بار ديگر از آسمان ابراهام‌را ندا کرده

۱۶ گفت خداوند ميفرمايد که بخود سوگند ياد کرده‌ام که جزاي آنکه اين امررا ادا نمودهٔ و فرزند خود آن يگانه‌را دريغ نداشته

۱۷ من ترا بي‌نهايت مبارك خواهم گردانيد و نسل ترا مانند ستارگان آسمان و همچو ريگي که بکنار درياست بيشمار خواهم افزود و نسل تو سرحد دشمنان خودرا بتصرّف خواهند آورد ․

۱۸ و بنسل تو همگي قبائل زمين برکت خواهند يافت بجزاي انکه گفتار مرا قبول نمودهٔ

۱۹ پس ابراهام بنزد نوکران خود مراجعت نمود و برخاسته باتّفاق يکديگر به بئيرسبع متوجه شدند و ابراهام در بئيرسبع اقامت ورزيد

۲۰ و بعد ازين مقدّمات به ابراهام خبر رسيد که اينك مِلْکَه براي ناحور برادر تو فرزندان زائيده است

۲۱ نخست زاده عُوص نام و بُوز برادرش و قُموئيل پدر ارام

۲۲ و کَسَد و حَزُو و فِلداس و يِدْلاف و بِتوئيل

۲۳ که این بِتُوئیل پدر رِبِقَه بود این هشت نفررا ملکه براي ناحُور برادر ابراهام بزائید

۲۴ و زن نا منکوحهٔ او که رُئومَه نام داشت او نیز طِبَح و جَحَم و طَحَس و مَعَکَه‌را زائید

باب بیست و سیوم

۱ و ساره یکصد وبیست وهفت سال داشت تمامي عمر ساره اینقدربود

۲ و ساره در قِرْیَت اَرْبَع یعني حِبْرُون بدیار کنعان مُرد وابراهام تا آنکه براي ساره ماتم نماید وزاري کند انجا آمد

۳ پس ابراهام از پیش میّت خود برخاسته با بني‌حِت تکلّم نمود

۴ که من غریب ومسافر هستم درمیان شما ملکیت قبرستاني درمیان شما بمن بدهید تا میّت خودرا از پیش چشم خود مدفون سازم

۵ بني‌حت ابراهام‌را جواب دادند وگفتند

۶ که اي آقا بشنُو تو درمیان ما سردار کامگار هستي در هرکدام از قبرستانهاي ما ترا پسند آید میّت خودرا مدفون نماي از ما کسي نیست که قبرستان خودرا براي دفن کردن میّت از تو دریغ دارد

۷ پس ابراهام بر پا ایستاده پیش اهل آنملك بني‌حت سر بر زمین نهاد

۸ وبا ایشان متکلّم شد وگفت که اگر مرضي شما چنین باشد که میّت‌را از پیش خود مدفون سازم سخن مرا بشنوید وبراي من از عِفْرُون بن صُحَر درخواست نمائید

۹ تا غار مَکْفِیلَه که ملك او و بکنار مزرعهٔ او هست مرا بقیمت لائق بدهد تا درمیان شما قبرستاني داشته باشم

۱۰ اما عفرون درمیان بني‌حت سکونت داشت پس عفرون حتي ابراهام‌را جواب داد چنانچه بني‌حت وجمیع انائي که از دروازه شهرش آمد و رفت مینمودند شنیدند

۱۱ که اي آقا چنین مباد بشنو آن مزرعه‌را بتو میدهم وغاري که درآنست بتو بخشیده‌ام بحضور قوم خود ترا داده‌ام میّت خودرا مدفون ساز

۱۲ پس ابراهام پیش ساکنان شهر سر بر زمین نهاد

۱۳ وبا عفرون تکلم نمود چنانچه اهل زمین شنیدند که اگر گفتهٔ مرا قبول نمائي بشنو قیمت آن زمین‌را خواهم داد از من بگیر تا میّت خودرا درانجا مدفون سازم

۱۴ پس عفرون ابراهام‌را جواب داد وگفت

۱۵ که اي آقا سخن مرا بشنو قیمت آن زمین چهار صد مثقال است درمیان من وتو آن چیست الحال میّت خودرا مدفون ساز

۱۶ وابراهام گفتهٔ عفرون‌را قبول کرد وابراهام نقدرا که پیش بني‌حت مقرّر کرده بود چهار صد مثقال نقد که سوداگران‌را رواج داشت بدست عفرون سنجیده داد

۱۷ وهمچنین مزرعهٔ عفرون که در مکفیله رو بروي ممري مي‌بود یعني مزرعهٔ وغاري که درمیانش بود وهمه درختائي که در مزرعه از اطراف وجوانب بود

۱۸ درپیش بني‌حت وهمه کساني که از دروازه شهر آمد ورفت مینمودند بنام ابراهام ملکیت مقرّر گشت

۱۹ و بعد ازین مقدمات ابراهام ساره زن خودرا در غار مزرعهٔ مکفیله رو بروي ممري مدفون ساخت همان حبرون است در ملك كنعان
۲۰ وآن مزرعه و غاري كه درآن بود بني‌حت براي قبرستان بملكيت ابراهام مقرر نمودند

باب بيست و چهارم

۱ و ابراهام پير كهن‌سال شده وخداوند بر ابراهام در همه امور بركت فرموده بود
۲ و ابراهام خادمي‌را كه ريش سفيد خاندانش و بر همه مالش مختار بود گفت كه دست خودرا زير ران من بنه
۳ كه من ترا بنام خداوند خداي آسمان و زمين سوگند ميدهم براينكه زني از دختران اهل كنعان كه در ميان. ايشان سكونت مي دارم بنكاح پسر من نياري
۴ بلكه بمولد و خويشان من رفته زني‌را براي اسحاق پسر من طلب نماي
۵ خادم بدو گفت شايد كه آن زن راضي نشود كه همراه من بدين سر زمين بيايد آيا لازم است كه پسر ترا بزميني كه ازانجا بيرون آمدي باز برسانم
۶ ابراهام اورا گفت زنهار پسر مرا بدانجا باز نرساني
۷ خداوند خداي آسمان كه مرا ازخانهٔ پدر و از وطن خويشان بيرون كرد و با من تكلّم فرمود و اين معني‌را بسوگندي موكّد نمود كه اين زمين‌را بنسل تو خواهم داد او فرشتهٔ خودرا پيش تو ميفرستد تا كه ازآنجا زني براي پسر من بياري

۲۹ و ربقه‌را برادري بود لابان نام ولابان بيرون دويده نزد آن مرد بر سر چشمه آمد

۳۰ و چون گوشواره و دست‌برنجن‌را بر دست خواهر خود ديد وسخنهاي ربقه خواهر خودرا استماع نمود كه آن مرد با من بدين نوع جواب و سؤال كرد نزديكش آمد كه او با شتران بر سر چاه ايستاده بود

۳۱ وگفت اي كه خداوند ترا مبارك گردانيده است اندرون بياي از براي چه بيرون ايستاده كه من خانه‌را و جائي براي شتران نيز آماده كرده‌ام

۳۲ پس آن مرد درون‌خانه در آمد و لابان بار شترانش‌را كشاد وكاه و علف براي شتران و آب براي شستن پايش و پاي همراهانش آورد

۳۳ امّا چون براي او طعام حاضر كردند گفت تا مطلب خودرا نگويم هيچ نخواهم خورد ايشان گفتند بگوي

۳۴ گفت منم خادم ابراهام

۳۵ وخداوند آقاي مرا بركت وافر فرموده است بحديكه صاحب دولت گرديد و رمه‌ها وگله‌ها و سيم و زر و غلامان و كنيزكان و شتران وخران باو بخشيده

۳۶ وساره زن آقاي من بحد پيري رسيده براي آقاي من پسري بزائيد كه همه مال ومنال خودرا باو بخشيده است

۳۷ و آقاي من مرا بر اين معني سوگند داد كه از دختران اهل كنعان كه در ملك ايشان سكونت مي دارم زني‌را بنكاح پسر من نياري

۳۸ بلكه درخانهٔ پدر من و بقبيلهٔ من رفته زني‌را براي پسر من طلب نماي

۳۹ من آقاي خودرا گفتم شايد که آن زن همراه من نيايد

۴۰ مرا گفت خداوندي که در پيش او رفتار مينمايم فرشتهٔ خودرا باتو ميفرستد و سفر ترا بخيريت مي رساند و از قبيلهٔ من و از خاندان پدر من زنيرا براي پسر من خواستگاري نماي

۴۱ پس از سو گندي که ميدهم مبرّا خواهي شد چونکه بخويشان من رسيده باشي اگرچه ايشان دريغ دارند فامّا ازين سوگند مبرّا خواهي گشت

۴۲ و امروز بسر چشمه رسيده گفتم که اي خداوند خداي مخدوم من ابراهام اين راهرا که مي پيمايم اگر تو به نيك انجامي رسائي

۴۳ اينك من بر چشمهٔ آب ايستادهام و چنين اتفاق افتد که چون دوشيزهٔ براي آب کشيدن بيرون آيد و من اورا گويم که مرا قدري آب از طاس خود بنوشان

۴۴ واو مرا جواب دهد که خود بنوش و براي شتران تو نيز آب ميکشم همان زن باد که خداوند اورا براي پسر اقاي من نامزد فرموده است

۴۵ هنوز اين سخنان با خود نگفته بودم که ناگاه ربقه بيرون آمد و بر کتفش طاسي بود و بچاه فرو رفته آب کشيد آنگاه من اورا گفتم که مرا بنوشان

۴۶ پس طاسرا زود از کتف خود فرود آورده گفت که بنوش و شتران ترا نيز مي نوشانم و من خود نوشيدم واو شترانرا نيز سيراب نمود

۴۷ پس اورا پرسيدم که دختر کيستي جواب داد که منم دختر بتوئيل که اورا ملکه براي ناحور زائيد بعد ازآن در گوشش گوشواره

وبهر دو دستش دست برنجن‌هارا نهادم

۴۸ پس رکوع نموده بحضرت خداوند سجده بجا آوردم وخداوند خداي مخدوم من ابراهام‌را ثنا گفتم که مرا براه راست رهبري نمود تا که دختر برادر آقاي خودرا براي پسرش خواستگاري نمايم

۴۹ الحال اگر با آقاي من طريقهٔ مرحمت ونيك عهدي مسلوك داريد بازگوئيد والّا مرا آگاه نمائيد تا بطرف يمين يا يسار متوجه شوم

۵۰ پس لابان وبتوئيل بجواب گفتند که اين امر از جانب خداوند نازل شد سخني از نيك وبد با تو نميتوانيم گفت

۵۱ اينك ربقه پيش تست اورا گرفته راه خود بگير تا بموجب فرمودهٔ خداوند بنكاح پسر آقاي تو درآيد

۵۲ وخادم ابراهام بمجرد استماع اين سخن پيش خداوند بر زمين سر بسجده نهاد

۵۳ پس خادم زيورهاي سيمين وزرين وجامه‌ها برآورده به ربقه داد وتحفه‌هاي گران بها برادر ومادرش‌را پيشكش نمود

۵۴ پس با مردماني که همراه او بودند باكل وشرب پرداخت وشب‌را درانجا بسر بردند وصبح بر خاسته گفت که مرا بخدمت آقاي من رخصت بدهيد

۵۵ برادر ومادرش جواب گفتند که دختر تخميناً تا ده روز نزد ما باشد وبعد ازآن روانه شود

۵۶ ايشان‌را گفت که در كار من تاخير ميندازيد ازآنجا که خداوند سفر مرا بخيريت رسانيده است مرا رخصت فرمائيد تا بملازمت آقا بروم

۵۷ گفتند دختررا طلب نمائيم واز او بپرسيم

۵۸ وربقه‌را طلبيده گفتند که آيا همراهٔ اين شخص ميروي گفت ميروم

٥٩ پس آنگاه ربقه خواهر خود و دایه‌اش‌را با خادم ابراهام و تابعانش رخصت نمودند

٦٠ پس ربقه‌را دعاي خير گفتند كه تو خواهر ما هستي و مادر هزاران هزار خلقت باش و اولاد تو سرحد اعداي خودرا بتصرّف در آرند

٦١ و ربقه با كنيزكان بر خاسته بر شتران سوار شده همراهٔ خادم شد كه او ربقه‌را با خود گرفته رو براه نهاد

٦٢ و اسحاق از سفر چاه لحي‌راي باز گشت و در خطهٔ جنوب مسكن گرفت

٦٣ و اسحاق بوقت شام بيرون رفت تا در صحرا بذكر خدا مشغول شود كه ناگاه نظر انداخته ديد كه شتران مي آيند

٦٤ و ربقه نگاه كرده اسحاق‌را ديد و از شتر فرود آمد

٦٥ و از خادم پرسيد كه آيا كيست اين كه در صحرا باستقبال ما سير ميكند گفت همين آقاي منست پس برقعي برروي خود انداخت

٦٦ وخادم از هرآنچه بفعل آورده بود با اسحاق بيان نمود

٦٧ و اسحاق ربقه‌را بخيمهٔ مادر خود ساره برد و بسلك ازدواج در آورد و دل بر او بست واسحاق از ماتم مادر خود ساره تسكين يافت

باب بيست و پنجم

١ و ابراهام زني ديگر گرفت كه نامش قِطُورَه بود

٢ و براي او زِمْران و يَاقْشَان و مِدان و مِديان و يِشْبَاق و شُوحرا زائيد

٣ و ياقسان پدر شَبَا و دَدَان بود و اولاد ددان اَشُوريم و لطوسيم و لِئُوميم بودند

٤ و پسران مديان عِيفَه و عِفِر و حَنُوك و ابيداع و الداعا اينهمه اولاد قطوره بودند

۵ امّا ابراهام تمامي اموال خودرا باسحاق داد

۶ و فرزندان زنان تا منكوحه كه داشت ابراهام چند تحفهها بخشيده ايشانرا از نزد اسحاق پسر خود بحالي كه هنوز خود زنده مي‌بود بملك مشرق رخصت نمود

۷ و تمامي عمر ابراهام كه بسر برد يكصد و هفتاد و پنج سال بود

۸ و ابراهام بكمال پيري رسيده پير سال خورده جان خودرا تسليم نمود و بقوم خود ملحق شد

۹ و اسحاق و اسماعيل فرزندانش اورا در غار مكفيله در مزرعهٔ عفرون بن صُحَر حتي كه روبروي ممري بود مدفون ساختند

۱۰ بهمان مزرعهٔ كه ابراهام از بني‌حت خريده بود آنجا ابراهام و زوجهاش ساره مدفون شدند

۱۱ وبعد از فوت شدن ابراهام خدا اسحاق فرزندش‌را مبارك گردانيد واسحاق در حوالي چاه لحي راي اقامت ورزيد

۱۲ اينست شرح اولاد اسماعيل فرزند ابراهام كه اورا هاجار مصري كنيزك ساره براي ابراهام زائيد

۱۳ وفرزندان اسماعيل هريك بنام خود به ترتيب تولّد ايشان چنين مذكور ميشوند پسر نخستين اسماعيل بنايُوث بود وديگر قدار ادبئيل ومبْشام

۱۴ ومِشْماع ودومه ومسّا

۱۵ وحَدَر وتيما ويطور نافيس وقِيدمَه

۱۶ ايننند فرزندان اسماعيل يكيك بشهر وقلعهٔ خود چنين نام داشتند دوازده نفر سرداران قبيلهٔ خود بوده

١٧ و مدت عمر اسماعيل يكصد و سي و هفت سال بود كه جانرا بحق تسليم نموده بقوم خود ملحق شد

١٨ از حويله تا بسور كه بسرحد مصر در راهٔ آسور باشد سكونت ورزيدند او بنظر همه برادران خود انتقال نمود

١٩ و اينست شرح اولاد اسحاق پسر ابراهام ابراهام پدر اسحاق بود

٢٠ و اسحاق چهل ساله بود كه ربقه دختر بتوئيل اَرَمي از فدن ارام خواهر لابان اَرَمي‌را بنكاح درآورد

٢١ و اسحاق در بارهٔ زوجهٔ خود كه او عقيم مي‌بود پيش خداوند استدعا نمود و خداوند دعاي اورا اجابت فرمود تا ربقه زن او حامله شد

٢٢ و فرزندان در بطن او مزاحمت نمودند و گفت اگر چنين است آيا حال من چرا بدين نوع باشد پس از خداوند باستفسار پرداخت

٢٣ خداوند فرمود كه در رحم تو دو قوم ميباشند و از بطن تو دو طايفه برآمده از هم جدا خواهند شد و يكي بر ديگري غالب خواهد شد و بزرگتر خورد سال‌را بندگي خواهد كرد

٢٤ و چون روز وضع حمل برآمد اينك در رحمش توام بودند

٢٥ و نخستين سرخ رنگ با التمام چون لباس موئي بيرون آمد و اورا عيساو نام نهادند

٢٦ و بعد ازآن برادرش برآمد و بدست خود عقب عيساورا گرفته بود و اورا يعقوب خواندند امّا در وقتي كه ايشان تولّد يافتند اسحاق شصت ساله بود

٢٧ و هر دو پسر بزرگ مي‌شدند و عيساو در صيد زيركي تمام داشت و مرد صحرائي بود امّا يعقوب صالح بود و خيمه نشين

٢٨ و اسحاق عيساورا دوست ميداشت زيرا كه از صيد او ميخورد امّا ربقه بر يعقوب دل بستة بود

٢٩ و روزي يعقوب شوربا پخته بود كه عيساو از صحرا درمانده شده بيامد

٣٠ و عيساو بيعقوب گفت كه قدري ازآن شورباي سرخ رنگ مرا بخوران كه مانده شده‌ام ازين سبب به ادوم مسمي گشت

٣١ يعقوب گفت كه امروز حق نخست زادگي خودرا بمن بفروش

٣٢ عيساو گفت كه اينك مرا جان بلب آمده و ازين حق نخست زادگي مرا چه سود

٣٣ يعقوب گفت امروز سوگندي با من ياد كن پس او سوگند خورد بدين طور حق نخست زادگي خودرا بيعقوب بفروخت

٣٤ و يعقوب عيساورا نان و شورباي عدس داد و باكل و شرب پرداخته برخاست و راهٔ خود گرفت همچنين عيساو حق نخست‌زادگي خودرا حقير داشت

باب بيست و ششم

١ و قحطي درآن ملك واقع شد بغير ازآن قحط سابق كه در ايّام ابراهام رو داده و اسحاق نزد ابي‌ملك پادشاهٔ فلسطيان به جرار روانه شد

٢ پس آنگاه خداوند بر او ظاهر گشته فرمود كه بملك مصر مرو بزميني كه ترا نشان ميدهم سكونت نماي

٣ ودرآن زمين مسافر باش و من با تو خواهم بود وترا بركت ميدهم كه اين همه ممالكرا بتو و بنسل تو كرامت ميكنم و سوگندي كه با پدر تو ابراهام ياد كردم با تو وفا مينمايم

٤ ونسل ترا چون ستارگان آسمان مي‌افزايم وبنسل تو اين همه ممالك‌را ميدهم وجميع قبائل زمين بنسل تو بركت خواهند يافت

٥ در مكافات آنكه ابراهام گفته‌ٔ مرا استماع نمود وفرمان مرا واحكام وقوانين وفرائض مرا رعايت كرد

٦ پس اسحاق در جرار اقامت ورزيد

٧ وساكنان آن مكان ازوي احوال زوجه‌اش پرسيدند گفت كه خواهر منست زيراكه از گفتن كه زن منست مي ترسيد مبادا كه بواسطهٔ ربقه مرا بقتل رسانند زيراكه او حسين بود

٨ وچون درآنجا مدت مديد گذرانيده بود قضارا ابي‌ملك پادشاهٔ فلستيان از دريچه تماشا ميكرد كه اينك اسحاق با ربقه زن خود لعب مي‌نمود

٩ پس ابي‌ملك اسحاق‌را طلب داشته گفت اينك يقين شد كه اين زوجهٔ تست وتو چگونه گفتي كه خواهر منست اسحاق اورا جواب داد كه با خود گفتم مبادا بعلت او بميرم

١٠ ابي‌ملك گفت اين چه كار است كه تو با ما كردهٔ قريب بود كه كسي از مردمان با زن تو مصاحبت نمايد وتو با ما گنه‌گاري رسانيده بودي

١١ وابي‌ملك جميع خلق‌را تاكيد فرمود كه هر كه برين شخص يا بر زنش دست درازي نمايد لاجرم مقتول شود

١٢ واسحاق درآن ديار بزراعت اشتغال نمود وبهمان سال صد چندان حاصل يافت وخداوند اورا بركت داد

١٣ وآن شخص دولتمند مي‌شد وترقي ميكرد ونشوونما يافته بي نهايت عظيم گشت

١٤ واورا ملكيت گوسفندان وگاوها و خدم و حشم بود وفلستيان بر او حسد بردند

١٥ وچاه‌هارا كه چاكران پدر او در ايّام ابراهام پدرش كنده بودند آنهمه‌را فلستيان مسدود ساختند واز خاك پر كردند

١٦ پس ابي‌ملك اسحاق‌را گفت ازميان ما برو زيراكه تو از ما بسيار تواناتر شده‌ٔ

١٧ واسحاق ازآنجا رفته دروادي جرار خيمه زد ودرآنجا ماوي گرفت

١٨ بعد ازآن اسحاق آن چاههاي آب‌را كه در عهد ابراهام پدراو كنده بودند وفلستيان بعد از وفات ابراهام مسدود ساخته از سر نو بكند وآنهارا چنانچه پدرش ناميده بود همان نام نهاد

١٩ وچاكران اسحاق در وادي زمين كنده چشمهٔ آب زنده آنجا يافتند

٢٠ پس شبانان جرار با شبانان اسحاق منازعت نمودند وگفتند كه اين آب ازان ماست وآن چاه‌هارا عَسق نام نهاد بسبب آنكه با او خصومت كردند

٢١ وچاهي ديگر كندند ودر بارهٔ آن نيز نزاع كردند وآنرا شِطْنَة خواند

٢٢ وازآنجا رخت بربسته چاه ديگري كند كه در باب آن نزاع ننمودند وآنرا رِحُبُوت نام نهاد وگفت كه اكنون خداوند مارا وسعت عنايت كرده است ودر زمين كثرت يافته ايم

٢٣ وازآنجا به بئّرسبع روانه شد

٢٤ وهمان شب خداوند بر او ظاهر گشت وگفت كه منم خداي ابراهام پدر تو مترس زيرا كه من با تو ميباشم وترا بركت ميدهم واولاد ترا مي‌افزايم بواسطهٔ بندهٔ من ابراهام

٢٥ پس آنجا مذبحي‌را بنا كرده نام خداوندرا بخواند وخيمهٔ خودرا

درآنجا ایستاده کرد و چاکران اسحاق در آنجا چاهي‌را کندند

٢٦ پس آنگاه ابي‌ملك با احوزت يكي از دوستان خود و فيكل سپه سالار لشكرش از جرار بنزد او روانه شد

٢٧ اسحاق ايشان‌را گفت چرا بنزد من آمده ايد كه شما با من كينه ورزيده ازميان خود بيرون كرديد

٢٨ جواب گفتند كه اينك دريافت كرديم كه خدا با تو هست و گفتيم كه مارا سوگندي درميان باشد وبا تو عهدي ببنديم

٢٩ بر اينكه ايذا بما نرساني چنانچه ما دست بر تو دراز نكرديم وجز نيكوكاري بتو روا نداشته ترا بسلامت رخصت داديم اكنون تو از خداوند بركت يافتهٔ

٣٠ پس براي ايشان ضيافتي كرد وباكل و شرب پرداختند

٣١ وعلي الصباح برخاسته با همديگر سوگندي ياد نمودند وبعد ازان ايشان از اسحاق رخصت يافته بسلامت مراجعت كردند

٣٢ اتفاقًا بهمان روز چاكران اسحاق رسيده از چاهي كه كنده بودند اورا خبر دادند كه آب نمايان شد

٣٣ و آنرا سبعة نام نهاد ازآن سبب آن شهررا بئرسبع تا امروز ميخوانند

٣٤ وعيساو وقتي كه به چهل سال رسيد يهوديت دختر بيري حتي‌را وبَاسْمَت دختر ايلون حتي‌را بنكاح در آورد

٣٥ كه اين هر دو خاطر اسحاق و ربقه‌را رنجانيدند

باب بيست وهفتم

١ واسحاق چون پير شد و چشمش خيره و نابينا گشت عيساو فرزند

بزرگ خودرا طلب نموده ویرا گفت که اي پسر من او جواب داد که حاضرم

٢ گفت اینك من بپیري رسیده‌ام و از روز مردن خود خبر ندارم

٣ اکنون آلات خود جعبه و کمان‌را باخود برده راهٔ صحرا پیش گیر و براي من شکاري صید نماي

٤ و براي من طعامي لذیذ بنوعي که مرا خوش آید مهیّا کرده نزد من بیار تا بخورم و جان من پیش از مردن ترا دعاي خیر بخواند

٥ و ربقه آنچه اسحاق با عیساو فرزند خود میگفت بشنید و عیساو رو بصحرا نهاد تا که شکاري صید کرده بیارد

٦ پس ربقه بیعقوب فرزند خود گفت اینك پدر ترا شنیدم که عیساو برادر ترا فرمان میداد و میگفت

٧ که شکاري آورده براي من طعامي لذیذ مهیّا ساز تا که من تناول کرده پیش خداوند ترا قبل از مردن دعاي خیر بخوانم

٨ اکنون اي پسر چنانچه من ترا میفرمایم سخن مرا بشنو

٩ خودرا بگلّه برسان و ازآنجا دو بزغالهٔ نازك براي من بگیر و من آنهارا براي پدر تو طعامي لذیذ بنوعیکه اورا خوش آید می پزم

١٠ و تو بخدمت پدر خود ببر تا تناول نموده درحق تو پیش از مردن دعاي خیر بخواند

١١ و یعقوب بربقه مادر خود گفت اینك عیساو برادر من پر مویست و من ساده

١٢ شاید که پدر من مرا مس کند و مرا حیله باز تصوّر نماید پس نه برکت بلکه لعن بر خود رسانم

١٣ مادرش جواب داد که اي فرزند من لعنت تو بر من باد همين سخن‌مرا بشنو برو و براي من بيار

١٤ پس او روانه شد وآنهارا گرفته نزد مادر خود برسانيد ومادر او طعامي لذيذ چنانکه پدرش دوست ميداشت پخت

١٥ و ربقه لباس فاخر عيساو فرزند بزرگ‌را که در خانه نزد او بود برداشته بيعقوب فرزند خورد پوشانيد

١٦ و پوست بزغالهارا بر دستهايش وگردنش هرجائي که موي نبود ببست

١٧ وآن طعام لذيذ ونان‌را که پخته بود بدست يعقوب فرزند خود داد

١٨ او نزد پدر خود آمده گفت اي پدر من جواب داد حاضرم اي فرزند من تو کيستي

١٩ يعقوب پدر خودرا گفت که منم عيساو نخست زادهٔ تو چنانچه مرا فرمودي بجا آورده‌ام اکنون برخاسته بنشين و از شکار من تناول نماي تا که جان تو در حق من دعاي خير بخواند

٢٠ اسحاق پسر خودرا گفت اي فرزند چه شد که باين زودي ترا دست داد جواب داد بسبب انکه خداوند خداي تو پيش من رسانيد

٢١ واسحاق يعقوب‌را گفت نزديك بياي اي پسر من تا که ترا مسّ نمايم و بدانم که همان فرزند من عيساو هستي يا نه

٢٢ پس يعقوب نزد اسحاق پدر خود رفت که اورا مسّ نمود و گفت اين آواز آواز يعقوب است امّا اين دستها دستهاي عيساو است

٢٣ و اورا نشناخت زيرا که دستهاي او چون دستهاي برادرش عيساو

پرموي مي بود پس در حق او دعاي خير بخواند
۲۴ و پرسيد آيا تو همين فرزند من عيساو هستي جواب داد که منم
۲۵ گفت نزد من بيار تا انکه از شکار پسر خود خوردة جان من ترا دعاي خير بخواند پس نزد او حاضر ساخت تا او بخورد و شراب نيز براي او آورد
۲۶ و اسحاق پدر او ويرا فرمود که اي پسر من نزديك بياي ومرا ببوس
۲۷ و نزديك آمدة اورا بوسيد و بوي لباس او بمشامش رسيدة در بارهٔ او دعاي خير خواند وگفت ببين که بوي فرزند من چون بوي زراعتيست که آنرا خداوند برکت فرمودة
۲۸ و خدا از شبنم آسمان و چربي زمين و غلّه و بادهٔ فراوان ترا بخشد
۲۹ و قبائل ترا اطاعت بجا آرند و اقوام پيش تو سر بر زمين نهند ومولاي برادران خود باش و فرزندان مادرت پيش تو سر بر زمين گذارند ملعون باد هر که ترا لعنت کند و مبارك باد آنکه ترا مبارك خواند
۳۰ قضارا چون اسحاق دعاي خير بر يعقوب باتمام رسانيد بحالي که يعقوب از نزد پدر خود بيرون ميرفت عيساو برادرش از شکار باز آمد
۳۱ و او نيز طعامي لذيذرا مهيّا ساختة پيش پدر خود آورد و بپدر خود گفت که اي پدر برخيز و از شکار فرزند خود چيزي بخور تا آنکه جان تو در حق من دعاي خير بخواند
۳۲ اسحاق پدرش ويرا پرسيد که تو کيستي جواب داد که منم فرزند نخست زادهٔ تو عيساو
۳۳ و لرزهٔ بسيار بر اندام اسحاق مستولي شد وگفت پس آن کدام کس بود کجاست آنکه شکاري صيد کردة نزد من بياورد و پيش از رسيدن

تو از همه طعام خورده‌ام و در حق او دعای خیر خواندم آری مبارك خواهد گشت

۳۴ عیساو بمجرّد استماع سخنهاي پدر خود بآواز بلند بغايت تلخي فرياد بر كشيده بپدر خود گفت اي پدر بر من هم نيز دعاي خير بخوان

۳۵ گفت برادر تو ازروي حيله‌بازي در آمده بركت ترا ببرد

۳۶ آيا سزاوار نيست كه او بيعقوب مسمّى گرديد ازآنرو كه از عقب پاي دو بار مرا زد اول آنكه حق نخست‌زادگي از من بر گرفت اكنون اينك بركت مرا برده است و گفت نيز آيا براي من هيچ بركت نگذاشته‌

۳۷ اسحاق عيساورا در جواب گفت كه اينك اورا مولاي تو گردانيده‌ام و همه برادرانش‌را باطاعت او باز داده‌ام و اورا از غلّه و باده پرورش نموده پس چيست اي فرزند من كه در حق تو بجا آرم

۳۸ عيساو بپدر خود گفت كه اي پدر آيا يكي بركت نزد تو بود و بس بر من نيز اي پدر دعاي خير بخوان پس عيساو بآواز بلند بگريست

۳۹ پس اسحاق پدرش ويرا جواب داد كه از چربي زمين و از شبنم آسمان علوي ترا نشيمن‌گاهي خوآهد بود

۴۰ و بشمشير خود اسباب معيشت مهيّا خواهي ساخت وبرادر خودرا اطاعت خواهي كرد و چنين واقع شود كه چون سلطنت بتو رسد طوق اورا ازگردن خود بشكني

۴۱ پس عيساو با يعقوب كينه مي ورزيد بتقريب آن بركت كه پدرش درحق او خوانده بود و عيساو بخاطر انديشيد كه ايّام ماتم پدر من قريب رسيده و من برادر خود يعقوب‌را ميكشم

۴۲ و ربقه ازین سخنهاي عيساو فرزند بزرگ خود اطلاع يافت و كسي فرستاده يعقوب فرزند كوچك‌را طلب كرده باو گفت اينك برادر تو عيساو دربارهٔ تو دل خودرا تسكين ميدهد و قصد جان تو مينمايد

۴۳ الحال اي پسر من سخن مرا بشنو برخيز و نزد لابان برادر من بحاران بگريز

۴۴ و با وي روزي چند ميباش تا وقتي كه خشم برادر تو برگردد

۴۵ تا غضبناكي برادر تو از تو برگشته از آنچه باو كردي فراموش نمايد آنگاه من ترا ازآنجا طلب ميكنم چرا در عرصهٔ يك روز شما هر دورا ضايع كنم

۴۶ و ربقه اسحاق‌را گفت كه مرا بسبب دختران حت از زندگي خود ملال مي‌آيد اگر يعقوب از دختران بني‌حت مانند دختران اين ديار زني بگيرد از زندگي مرا چه سود

باب بيست و هشتم

۱ پس اسحاق يعقوب‌را طلبيده در حق او دعاي خير بخواند و اورا تاكيد فرمود و باو گفت كه زني از دختران كنعان مگير

۲ برخيز و به پدن‌ارام بخانهٔ بتوئيل پدر مادرت روانه شو و درآنجا از دختران لابان خالوي خود زني بگير

۳ و خداي قادر مطلق ترا بركت دهاد و ترا كثير الذرّيت كناد و ترا افزوني دهاد تا آنكه مجمع قبائل باشي

۴ و بركت ابراهام ترا و اولاد ترا نيز بتو بخشاد تا اين زمين‌را كه درآن مسافر هستي و آنرا خدا بابراهام داده بود بميراث بگيري

٥ پس اسحاق یعقوبرا رخصت فرمود و بپدنارام نزد لابان پسر بتوئیل ارمي برادر ربقه مادر یعقوب و عیساو روانه شد

٦ و عیساو چون دید که اسحاق در حق یعقوب دعاي خیر خوانده بود و به پدنارام فرستاده تا که ازآنجا زني بگیرد و در هنگامیکه دعاي خیر میخواند اورا تاکید فرمود که زني از دختران کنعاني مگیر

٧ و اینکه یعقوب پدر و مادر خودرا متابعت نموده و بسوي پدنارام رفته بود

٨ و دیگر چون عیساو دید که دختران کنعاني اسحاق پدرشرا پسند نمي آیند

٩ پس عیساو بنزد اسماعیل روانه شد و سواي زناني که پیش داشت مَحْلَة دختر اسماعیل بن ابراهام خواهر نَبایُوترا بنکاح در آورد

١٠ امّا یعقوب از بئرسبع بیرون شده رو براهٔ حاران نهاد

١١ وبموضعي رسیده ازآنرو که آفتاب غروب شد آنجا شب مقام گرفت و از سنگهاي آن موضع گرفته براي بالین خود نهاد و درآنجا خسپید

١٢ و در خواب دید که اینك نردبان بر زمین ایستاده که سرش تا باسمان رسیده و اینك فرشتگان خدا برآن فراز و نشیب آمد و رفت مینمایند

١٣ و اینك بر بالاي آن خداوند ایستاده بود و گفت که منم خداوند خداي ابراهام پدر تو و خداي اسحاق سر زمیني که برآن خوابیدهٔ بتو و اولاد تو میدهم

١٤ و اولاد تو چون غبار زمین خواهند بود بحدیکه بطرف مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر شوي و بتو و بنسل تو همه قبائل زمین برکت خواهند یافت

۱۵ و اینك من با تو هستم و هر کجا که بروي ترا محفوظ میدارم و درین دیار ترا باز خواهم آورد زیرا که ترا فرو نمیگذارم تا وقتي که آنچه بتو گفتم عمل ننمایم
۱۶ پس یعقوب از خواب بیدار شده گفت که في الحقیقت خداوند درینجا هست و من خبر نداشتم
۱۷ و هراسان شده گفت چه هولناکست این موضع این جز خانهٔ خدا نیست و این دروازهٔ آسمان است
۱۸ و یعقوب صبح برخاسته آن سنگ را که بالین خود ساخته بود برداشت و آنرا بر سبیل ستون ایستاده کرد و بر سر آن روغن بریخت
۱۹ و آن موضع را به بیت ایل مسمّی نمود که پیش ازین نام آن شهر لوز بود
۲۰ پس یعقوب عهد کرد و گفت اگر خدا با من باشد و درین راه که مي پیمایم مرا محفوظ دارد و مرا نان خوراند و لباس بپوشاند
۲۱ و اگر بخانهٔ پدر خود بسلامت باز آیم پس خداوند معبود من خواهد بود
۲۲ و این سنگ که من بستون ایستاده کردم خانهٔ خدا خواهد بود و از هر آنچه تو مرا عنایت فرمائي عُشر آن بلا قصور بتو خواهم داد

باب بیست و نهم

۱ پس یعقوب طي منازل کرده بسر زمین اهل مشرق رسید
۲ و نگاه کرده چاهٔ آبي در صحرا دید و اینك نزدیکش سه گلّه گوسفندان خسپیده که ازآن چاه گلّه‌ها را آب میدادند و بر سر آن چاه سنگي کلان نهاده بود

۳ و درآنجا تمامي گلّهها جمع مي شدند و شبانان از سر چاه سنگرا غلطانيده گوسفندانرا آب مي‌خورانيدند و سنگرا بر سر چاه بجاي خود باز مي‌نهادند

۴ پس يعقوب ايشانرا گفت اي برادران شما از كجائيد گفتند كه ما از حاران هستيم

۵ ايشانرا گفت آيا لابان پسر ناحوررا مي‌شناسيد جواب دادند مي‌شناسيم

۶ از ايشان پرسيد كه بخيريت است گفتند بخيريت ايلست راحيل دختر او همراه گوسفندان مي‌آيد

۷ او گفت هنوز روز بسيار است وقت جمع كردن مواشي نرسيده گوسفندان‌را آب بنوشانيد و باز گشته بچرانيد

۸ و گفتند نميتوانيم تا وقتي كه تمامي گلّهها جمع نشوند و سنگرا از سر چاه نغلطانند پس دران وقت گوسفندهارا آب ميخورانيم

۹ هنوز با ايشان تكلّم مي نمود كه راحيل با گوسفندان پدر خود رسيد كه او چوباني ميكرد

۱۰ و چون يعقوب راحيل دختر لابان خالوي خودرا و گوسفندان لابان خالوي خودرا مشاهده نمود يعقوب نزديك آمده سنگرا از سر چاه بغلطانيد و گوسفندان لابان خالوي خودرا آب خورانيد

۱۱ پس يعقوب راحيل‌را بوسيد و بآواز بلند بگريست

۱۲ و يعقوب راحيل‌را خبر داد كه من برادر پدر تو و فرزند ربقه هستم او دويده پدر خودرا خبر داد

۱۳ و چون لابان احوال يعقوب پسر خواهر خودرا استماع نمود

باستقبالش دویده اورا درکنار گرفته ببوسید و بخانهٔ خود رسانید
پس به لابان اینهمه ماجرارا وا نمود

١٤ و لابان باو گفت في الحقیقت که تو استخوان و گوشت من
هستي پس با او مدت یکماه اقامت ورزید

١٥ بعد ازآن لابان بیعقوب گفت آیا بسبب آنکه برادر من هستي
مي باید که مرا مفت خدمت کني بمن بازگو که مزد تو چیست

١٦ و لابان دو دختر داشت که نام بزرگ لیاه بود و نام خوردسال
راحیل

١٧ و لیاه چشمهاي ضعیف داشت و راحیل نیك اندام و زیبا روي بود

١٨ و یعقوب بر راحیل عاشق شده گفت که از براي راحیل دختر
خوردسالهٔ تو مدت هفت سال ترا خدمت میکنم

١٩ لابان جواب داد بهتر است که اورا بتو ارزاني دارم ازانکه بدیگري
بدهم با من باش

٢٠ پس یعقوب از براي راحیل مدت هفت سال خدمت نمود
و از سبب عشق او این مدت چند روزي بخاطرش نمودار شد

٢١ پس یعقوب لابان‌را گفت که زن مرا بده که وعدهٔ من بسر رسید
تا که با او صحبت نمایم

٢٢ و لابان همه ساکنان شهررا جمع نموده ضیافتي کرد

٢٣ و بوقت شام لیاه دختر خودرا برده نزد او رسانید که او با وي
هم بستر شد

٢٤ و لابان زلفه کنیز خودرا به لیاه دختر خود بخشید تا کنیز
وي باشد

٢٥ و چون صبح برآمد معلوم شد که این لیاه هست و به لابان گفت

که این چه کار است که با من کردهٔ آیا براي راحیل ترا خدمت نکردم چرا با من حیله ورزیدهٔ

٢٦ لابان جواب داد که در ملك ما چنین رسم نیست که خورد سالهرا پیش از بزرگتر بنکاح درآریم

٢٧ با وي یکهفته باتمام رسان اینرا نیز بتو خواهیم داد در مکافات خدمتي که تو با من هفت سال دیگر خواهي کرد

٢٨ و یعقوب چنین بعمل آورد و با وي یکهفته باتمام رسانید پس لابان راحیل دختر خودرا بنکاح او در آورد

٢٩ و بلهه کنیز خودرا به راحیل دختر خود بخشید تا کنیز وي باشد

٣٠ و یعقوب با راحیل همبستر شد و راحیلرا بیشتر از لیاه دوست میداشت و هفت سال دیگر لابانرا خدمت کرد

٣١ پس خداوند چون دید که لیاه محقّر گشت رحمشرا بکشاد امّا راحیل عقیم مي بود

٣٢ و لیاه حامله شد و پسري زائیده اورا به رُاوبن مسمّی ساخت زیرا که گفت خداوند البته بر دلگیري من نظر کرده است الحال شوهر من مرا دوست خواهد داشت

٣٣ و بار حامله شده پسري زائید و گفت که خداوند نامقبولي مرا استماع نموده است ازآن سبب این فرزندرا نیز بمن کرامت فرمود پس اورا بِسمْعُون نام نهاد

٣٤ و بار دیگر حامله شده پسري زائید و گفت اکنون البته شوهر من با من ملحق خواهد شد ازآنرو که سه پسررا براي او زائیده‌ام ازین سبب اورا به لِیوِي موسوم ساخت

٣٥ و بار دیگر حامله شد و پسري زائید و گفت الحال خداوندرا حمد خواهم گفت ازآن جهت اورا یهودا نامید پس از زائیدن بازماند

باب سیم

۱ وراحیل چون دید که خود برای یعقوب فرزندی نزائید بر خواهر خود رشك برد و یعقوب‌را گفت که مرا فرزندان بده والّا بجان می‌آیم
۲ وخشم یعقوب بر راحیل شعله گرفت وگفت آیا من بجای خدا هستم که او بار رحم‌را از تو باز داشته است
۳ وگفت اینست کنیزك من بلهه با او صحبت نمای تا که بر زانوی من بزاید وازوی مرا فرزندان حاصل شوند
۴ پس بلهه کنیزك خودرا بنکاح او در آورد ویعقوب با او صحبت نمود
۵ وبلهه آبستنه شد وبرای یعقوب پسری زائید
۶ وراحیل گفت خدا داد مرا داده است وفریاد مرا شنیده وپسری بمن عنایت کرده است ازآن سبب اورا دان نام نهاد
۷ وبلهه کنیزك راحیل بار دیگر حامله شد وپسر دویم برای یعقوب بزائید
۸ وراحیل گفت بکمال اقدام با خواهر خود مصارعت نموده غالب شده‌ام پس اورا نَفْتَالِي نام نهاد
۹ ولیاه چون دید که از زائیدن باز ماند زلفه کنیزك خودرا گرفته بنکاح یعقوب در آورد
۱۰ وزلفه کنیزك لیاه برای یعقوب پسری زائید
۱۱ ولیاه گفت طایفهٔ می‌آید واورا جاد نام نهاد
۱۲ وزلفه کنیزك لیاه پسر دویم برای یعقوب زائید
۱۳ ولیاه گفت زهی طالع من که دختران مرا مبارك خواهند گفت واورا به آسیر مسمّی ساخت
۱۴ وراوبن بوقت درو گندم رفت ودستنبوها در زراعت بچنگ

آورده آنهارا بنزد مادر خود لیاه برسانید پس راحیل به لیاه گفت از دستمبوهاي پسر خود چندي مرا بده

۱۵ اورا گفت بهیچ نشمردي که شوهر مرا از من برداشته و دستمبوهاي فرزندم نیز از من بر میداري و راحیل جواب داد که بنابرین در عوض دستمبوهاي فرزند تو امشب با تو همبستر خواهد شد

۱۶ وچون یعقوب شبانگاه از صحرا در آمد لیاه باستقبالش بیرون رفت وگفت نزد من بیاي زیرا که في الحقیقت به دستمبوهاي فرزند خود ترا بکرایه گرفته‌ام پس آن شب با او همبستر گردید

۱۷ و خدا دعاي لیاه‌را استماع نمود تا که او حامله شد و براي یعقوب پسر پنجم‌را بزائید

۱۸ ولیاه گفت که خدا اجر مرا بمن داده است در مکافات آنکه کنیزك خودرا بشوهر خود دادم اورا یسّاکار نام نهاد

۱۹ پس لیاه بار دیگر حامله شد و فرزند ششم‌را براي یعقوب بزائید

۲۰ ولیاه گفت خدا جهیز فاخررا بمن عنایت فرموده الحال شوهر من با من سکونت خواهد ورزید بجزاي آنکه شش فرزند براي او زائیده‌ام پس نام اورا زَبُلُون خواند

۲۱ وبعد ازآن دختري زائید و اورا به دینه موسوم ساخت

۲۲ پس خدا از راحیل یاد آورد وخدا دعاي اورا استماع نمود و رحمش‌را بکشاد

۲۳ که او حامله شده پسري زائید وگفت که خدا عار مرا محو نموده است

۲۴ و اورا یوسف نام نهاد وگفت که خداوند مرا فرزند دیگري ازدیاد خواهد فرمود

۲۵ و چنین اتّفاق افتاد که بعد ازآنکه راحیل یوسف‌را زائیده بود یعقوب به لابان گفت که مرا رخصت بده تا بمکان و وطن خود مراجعت نمایم

۲۶ زنان و فرزندان مرا که براي ایشان ترا خدمت نموده‌ام بمن باز ده تا که روانه گردم زیرا که خود میداني که چه خدمت ترا کرده‌ام

۲۷ لابان اورا جواب داد که اگر بنظر تو مقبول شده‌ام بمان زیرا که من تجربه حاصل کرده‌ام بر اینکه خداوند مرا بوسیلهٔ تو برکت فرموده است

۲۸ و گفت مزدوري خودرا مقرّر کن که من خواهم داد

۲۹ اورا گفت که خود میداني که ترا چه طور خدمتي کرده‌ام و آنکه مواشي تو در حوالهٔ من بود

۳۰ که پیش از رسیدن من مال تو اندك مي‌بود و الحال فراوان شده بکثرت رسید و خداوند بعد از قدوم من ترا برکت داد من آخر براي خانهٔ خود کي چاره سازم

۳۱ گفت ترا چه قدر بدهم یعقوب جواب داد که مرا هیچ نباید داد اگر این امر بمن روا داري بار گوسفندان ترا شباني و چوپاني میکنم

۳۲ امروز درمیان تمامي گلّه میگذرم و هر چه از مواشي منقّط و لکه‌دار باشد و از میان گوسفندان هر کدام سیاه و از بزها هر آنچه لکه‌دار و منقّط برآید جدا مي‌سازم مزدوري من همین خواهد بود

۳۳ و نیکوکاري من فردا درحق من گواهي خواهد داد چون بنظر تو مزدوري من بر آید هر آنچه در بزها منقّط و لکه‌دار و در گوسفندان سیاه نباشد آنرا از دزدي من بدان

۳۴ و لابان گفت کاشا چنانچه گفتي بشود

۳۵ و بهمان روز بزهاي مخطّط و لکه‌دار و همه بزهاي ماده‌را منقّط و لکه‌دار هر آنکه در او سفیدي مي‌بود و از گوسفندان هر یك سیاه‌را جدا کرد و بدست فرزندان او سپرد

۳۶ ومیان خود و یعقوب سه روز راه فاصله گذاشت ویعقوب بقیّهٔ گلّه‌هاي لابان‌را چوپاني نمود

۳۷ پس یعقوب چوبهاي چنار تر و تازه و بادام و شاه‌بلوط گرفت و آنهارا بخطهاي سفید پوست بریده سفیدي که دران چوبها مي‌بود ظاهر گردانید

۳۸ و آن چوبهارا که پوست بریده بود در جوي حوضهاي آب بوقتیکه گلّه‌ها براي آب خوردن مي‌آمدند روبروي آنها ایستاده کرد بقصد آنکه چون براي آب خوردن بیایند حامله شوند

۳۹ وگلّه‌ها روبروي آن چوب‌ها حامله شده بچگان مخطّط و منقّط و لکه‌دار زائیدند

۴۰ ویعقوب بچگان‌را از همدیگر جدا نمود و گلّه‌هارا بسوي مواشي مخطّط رو گردانید و هر یك سیاه‌را در گلّهٔ لابان وگلّه‌هاي خودرا بیکطرف گذاشت و با گلّه‌هاي لابان ملحق نساخت

۴۱ وچنان شد که هرگاه گوسفندهاي تندرست حامله مي‌شدند یعقوب آن چوب‌هارا پیش چشم گوسفندان در جویها میگذاشت بقصد آنکه پیش چوبها حامله شوند

۴۲ و هر گاه گوسفندان ضعیف مي‌بودند نگذاشت ازین باعث ضعیفان ازان لابان بودند و تندرستان ازان یعقوب

۴۳ .وهمچنین دولت او بي نهایت افزود و گلّه‌هاي بسیار و کنیزکان و غلامان و شترها و حمارها بهم‌رسانید

باب سي ويكم

۱ امّا سخنهاي فرزندان لابان‌را شنيد كه مي گفتند هرانچه پدر ما داشت يعقوب بچنگ آورده است واز ملك ومال پدر ما اين همه دولت‌را پيدا نمود

۲ ويعقوب به چهرهٔ لابان نگاه كرده ديد كه التفات بطرف او مي نمايد چنانچه در ايّام گذشته مي نمود

۳ پس خداوند يعقوب‌را فرمود كه بولايت آباي خود وبنزد خويشان خود معاودت نماي ومن با تو خواهم بود

۴ ويعقوب تني چند فرستاده راحيل ولياه‌را در صحرا نزد گلّهٔ خود طلبيد

۵ و ايشان‌را گفت كه من چهرهٔ پدر شمارا مي بينم كه با من التفاتي نمي نمايد چنانچه در ايّام گذشته مي نمود وليكن خداي پدر من با من بوده است

۶ وشما خود ميدانيد كه حتّي المقدور خود پدر شمارا خدمت كرده‌ام

۷ وپدر شما با من غدر نموده است ومزدوري مرا ده دفعه مبدّل ساخته امّا خدا ويرا نگذاشت كه بمن زياني رساند

۸ اگر همچنين ميگفت كه مواشي منقّط مزدوري تو باشد پس تمامي گلّه‌ها بچگان منقّط بر مي آوردند و اگر چنين ميگفت كه مخطّط مزدوري تو باشد پس همه گلّه مخطّط مي زائيدند

۹ بدين نوع خدا مواشي پدر شمارا گرفته بمن بخشيده است

۱۰ ودر هنگامي كه مواشي حامله مي شدند چنين اتّفاق افتاد كه

نگاه انداخته در خواب دیدم که گوسفندهاي نر که بر مواشي مي جستند مخطط و منقط و داغدار بودند

۱۱ و فرشتهٔ خدا در خواب بمن گفت اي يعقوب من گفتم لبيك

۱۲ گفت الحال نظر نماي و همه گوسفندهاي نررا که بر مواشي مي جهند مشاهده کن که مخطط و منقط و داغدار ميباشند زيرا که هرانچه لابان بتو ميکند معاينه نموده ام

۱۳ منم خداي بيت‌ايل که درآنجا بر ستون روغن ماليدي و درآنجا با من نذري مقرر کردي الحال برخيز ازين ديار خروج نموده در زمين خويشان خود مراجعت کن

۱۴ و راحيل و لياه اورا در جواب گفتند که مارا در خانهٔ پدر خود آيا قسمتي ياميراثي ديگر هيچ مانده است

۱۵ آيا بصورت بيگانگان در نظر او نيستيم ازانرو که مارا بفروخت و زر مارا با التمام تلف نمود

۱۶ زيرا که تمامي دولتي که خدا از پدر ما برداشته است ازان ما و فرزندان ماست اکنون هر انچه خدا فرمودهٔ است بعمل آر

۱۷ پس يعقوب برخاسته فرزندان و زنان خودرا بر شتران سوار کرد

۱۸ و همه مواشي خود و تمامي اسبابيکه بهمرسانيده بود و مواشي که بهنر خود در پدن‌ارام حاصل نموده با خود برد تا که نزد اسحاق پدر خود بخطهٔ کنعان روانه گردد

۱۹ امّا لابان براي بريدن پشم گوسفندهاي خود رفته بود و راحيل چند اصنامي که ازان پدروي بود دزديد

۲۰ و يعقوب به پنهاني از لابان ارمي غائب شد و اورا از گريختن خود اطلاع نداد

۲۱ وهمه متعلّقات خود همراه گرفته بگریخت وبرخاسته از نهر عظیم عبور نمود وبطرف کوه جلعاد رو نهاد

۲۲ ولابان‌را بروز سیوم خبر رسید که یعقوب گریخته است

۲۳ پس برادران خودرا همراه برده هفت روز راه در عقب او رفت ودر کوه جلعاد بدو رسید

۲۴ وخدا بوقت شب درخواب با لابان ارمي مواجهت نموده اورا فرمود که زنهار با یعقوب از نیك وبد هیچ تکلّم منماي

۲۵ پس لابان به یعقوب رسید ویعقوب خیمهٔ خودرا دران کوه برپا نموده بود ولابان نیز با برادران خویش در کوه جلعاد خیمه زد

۲۶ ولابان یعقوب‌را گفت که چه کردهٔ که به پنهاني ازمن غائب شدي ودختران مرا چون اسیران شمشیر ازمن برداشتهٔ

۲۷ چرا درخفیه گریختي وبه پنهاني غائب شدي ومرا خبر ندادي تا با سرور ونغمات ودف وستار ترا رخصت مي‌نمودم

۲۸ ونگذاشتي که پسران ودختران خودرا ببوسم درین امر نادانی نمودهٔ

۲۹ در اقتدار بازوي منست که بشما ایذا رسانم امّا خداي پدران شما دیشب مرا فرمود که زنهار با یعقوب از نیك وبد هیچ تکلّم منماي

۳۰ اکنون قدم در راه نهاده ازانرو که بخانهٔ پدر خود رغبتي تمام داري آخر چرا معبودان مرا دزدیدي

۳۱ یعقوب لابانرا جواب داد وگفت بسبب انکه ترسیدم که مبادا دختران خودرا ازمن بزور بگیري

۳۲ پیش هرکس که معبودان خودرا بیابي اورا زنده مگذار پیش روي برادران ما تجسّس نماي که ازان تو نزد من چیست وبا خود ببر امّا یعقوب خبر نداشت ازانکه راحیل آنهارا دزدیده بود

۳۳ و لابان در خیمهٔ یعقوب و در خیمهٔ لیاه و در خیمهٔ هر دو کنیزك در آمد و هیچ نیافت و از خیمه لیاه بیرون رفته بخیمهٔ راحیل داخل شد

۳۴ امّا راحیل آن اصنام‌را گرفته زیر جهاز شتر نهاده بود و بالاي آن نشسته و لابان تمامي خیمه‌را جست و جو کرده هیچ نیافت

۳۵ و پدر خودرا گفت که موجب خشمناکي جنابه نشود آنکه پیش او نتوانم برخاست زیرا که عادت زنان مرا واقع شده است و او تجسس نموده اصنام‌را نیافت

۳۶ پس یعقوب خشم گرفت و با لابان بمنازعت درآمد و یعقوب لابان‌را جواب داد و گفت که تقصیر من چیست و گناه من کدام است که با این همه تندي تعاقب من کردهٔ

۳۷ همه اثقال مرا جست وجو نمودهٔ از همه آلات خانهٔ خود چه یافتهٔ اینجا پیش برادران من و برادران خود بنه تا درمیان ما هر دو انصاف کنند

۳۸ بیست سال شد که با تو میبودم گوسفندها و بزهاي تو اسقاط حمل نکردند و گوسفندهاي نررا از گلّه تو نخوردم

۳۹ آنچه دریده شد نزد تو نیاوردم تاوان آن خود دادم خواه در روز خواه در شب هرچه دزدیده شده از من مطالبه نمودي

۴۰ حال من چنین بود که مرا در روز حرارت و در شب یخ اتلاف مي نمود و خواب از چشمهاي من دور شد

۴۱ و عرصهٔ بیست سال درخانهٔ تو حال من چنین مي بود چهارده سال از براي دو دختر تو و شش سال براي مواشي تو ترا خدمت نمودم و مزدوري مرا ده بار مبدّل ساختي

۴۲ اگر خداي پدر من خداي ابراهام و معبود اسحاق با من نبودي اکنون مرا تهي دست مرخص مي نمودي خدا محنت و مشقت دستهاي مرا معاينه کرده است و ترا ديشب سرزنش نموده

۴۳ و لابان يعقوب‌را در جواب گفت که اين دختران دختران من و اين فرزندان فرزندان من و اين مواشي مواشي من و هرچه تو مي بيني ازان منست و امروز براي اينها دختران من و فرزنداني که زائيده اند چه چاره سازم

۴۴ اکنون بياي تا من و تو پيماني ببنديم که در ميان من و تو گواهي باشد

۴۵ پس يعقوب سنگي‌را گرفته بمثابهٔ ستوني ايستاده کرد

۴٦ و يعقوب برادران خودرا فرمود که سنگها جمع کنيد و ايشان سنگها آورده تودهٔ ساختند و در انجا بالاي توده طعام خوردند

۴۷ و انرا لابان يَجَرْسَاهَدُوتا نام نهاد و يعقوب آنرا جِلْعِيد مسمّي ساخت

۴۸ و لابان گفت که اين توده امروز در ميان من و تو گواهي باشد ازان سبب به جلعيد مسمّي گشت

۴۹ و مِصْفَه نيز ناميد از آنرو که گفت که چون از يکديگر جدا شويم خداوند ميان من و تو ديدباني کند

۵۰ اگر دختران مرا بيازاري و اگر سواي دختران من زنان ديگر بگيري انساني با ما نيست به بين که خدا در ميان من و تو گواه هست

۵۱ و لابان به يعقوب گفت که اين توده‌را نظر کن و ستوني‌را که ميان من و تو نهاده‌ام مشاهده نماي

۵۲ گواه است اين توده و گواه است اين ستون بر اينکه بقصد مضرّت

نه من بسوي تو ازين توده بگذرم ونه تو بسوي من ازين توده وازين ستون گذر نمائي

۵۳ خداي ابراهام وخداي ناحور خداي پدران ايشان در ميان ما انصاف نمايد ويعقوب بنام معبود پدر خود اسحاق سوگندي ياد كرد

۵۴ پس يعقوب قرباني بر سر كوه گذرانيده برادران خودرا بخوردن نان دعوت كرد وايشان تناول نموده شب‌را بر سر كوه بسر بردند

۵۵ ولابان اول دم صبح برخاسته پسران ودختران خودرا ببوسيد ودر حق ايشان دعاي خير خواند پس لابان روانه شده بمقام خود مراجعت نمود

باب سي ودويم

۱ امّا يعقوب راه خود پيش گرفت وويرا با فرشتگان خدا ملاقات افتاد

۲ ويعقوب چون ايشان‌را ديد گفت كه اين فوج خداست وآن موضع‌را مَحْنائيم موسوم ساخت

۳ ويعقوب پيشتر از خود رسولان بنزد عيساو برادر خود بملك سعير سر زمين ادوم فرستاد

۴ وايشان‌را فرمود كه خداوند من عيساورا چنين بگوئيد كه بندهٔ تو يعقوب معروض ميدارد كه با لابان سكونت ورزيده‌ام وتا حال بسر برده

۵ وگاوها وخرها وگلّه‌ها وغلامان وكنيزكان مرا حاصل شده واين خبر بجناب فرستاده‌ام تا بنظر وي مقبول گردم

۶ ورسولان نزد يعقوب واپس آمده گفتند كه بخدمت برادر تو عيساو رسيديم واو نيز با چهار صد نفر باستقبال تو مي آيد

۷ پس یعقوب بسیار خوفناك و متاثّر گردید و مردمان‌را که همراه بودند و گلّه‌ها و رمه‌ها و شترهارا بدو فرقه تفریق نمود

۸ وگفت اگر عیساو بیك فرقه رسیده بران غالب آید پس فرقهٔ دیگر که باقي مانده است جان بر شود

۹ و یعقوب گفت اي خداي پدر من ابراهام و خداي پدر من اسحاق خداوندا که مرا فرمودي بوطن خود و خویشان خود معاودت نماي و من با تو تلطّف خواهم کرد

۱۰ من بهیچ یك ازان الطاف و همه نیك عهدي که با بندهٔ خود فرمودهٔ استحقاق ندارم چه با عصاي خود از این یردین عبور نمودم و الحال دو فرقه گردیده‌ام

۱۱ اکنون مرا از دست برادر من از دست عیساو نجات بده زیرا که من از او مي‌ترسم مبادا که اینجا رسیده مرا و فرزندان‌را با مادر ایشان بقتل رساند

۱۲ و تو فرمودي که هرآئینه با تو تلطّف خواهم نمود اولاد ترا بمثال ریگ دریا که از بسیاري بشمار نمي‌آید خواهم گردانید

۱۳ و همان شب درآنجا مقام نمود و از هر آنچه اورا میسّر بود براي برادر خود عیساو پیشکش بر گرفت

۱۴ دو صد بز ماده و بیست بز نر و دو صد گوسفند ماده و بیست گوسفند نر

۱۵ سي شتر شیر دهنده با بچگان خود و چهل گاو ماده و ده گاو نر و بیست خر ماده با ده بچه

۱۶ و آنهارا فرقه بفرقه بدست غلامان خود سپرد و غلامان خودرا فرمود که پیش از من عبور نمائید و درمیان هر دو فرقه فاصلهٔ بگذارید

۱۷ وآنکس‌را که پیشتر میرفت حکم داد که چون عیساو برادرمن با تو دو چار شود و بپرسد که تو ازان کیستي وکجا میروي واینها که در پیش روي تو هستند ازان کیستند

۱۸ پس بگو که ازان بندهٔ تو یعقوب این پیشکشیست بخدمت جناب عیساو فرستاده واینك او نیز در عقب ماست

۱۹ ونیز دویم وسیوم وهمه کسان‌را که در عقب فرقه‌ها میرفتند بدین گونه تاکید فرمود که چون شما با عیساو دو چار شوید بدین مضمون گفت وگو نمائید

۲۰ وچنین نیز بگوئید که اینك بندهٔ تو یعقوب در عقب ماست زیرا که خود میگفت که ازین پیشکش که درپیش من میبرند اورا راضي میگردانم وبعد ازان رویش ببینم شاید که برمن شفقت کند

۲۱ پس آن پیشکش بپیش روي وي عبور نمود واو خود همان شب در لشکرگاه اقامت ورزید

۲۲ ودر همان شب برخاسته دو زوجه ودو کنیزك ویازده پسر خودرا همراه گرفته بر معبر یبوق عبور نمود

۲۳ وایشان‌را برده بدان طرف جویبار گذرانید وتمامي اموال خودرا روانه کرد

۲۴ ویعقوب تنها ماند ومردي با وي تا بر آمدن صبح مصارعت نمود

۲۵ وچون دید که بروي غالب نمي شود دست خود به حق‌ران یعقوب نهاد وحق‌ران یعقوب درعین مصارعت ازجا بیجا شد

۲۶ او گفت که مرا رخصت بده ازآنرو که صبح بر مي‌آید جواب داد که تا برمن برکت نفرمائي ترا رخصت نمي دهم

۲۷ اورا گفت نام تو چیست گفت یعقوب

۲۸ گفت که من بعد اسم تو یعقوب نباشد بلکه اسرائیل خوانده شود بسبب آنکه با خدا و خلق سربزرگی کردی و غالب آمدی

۲۹ و یعقوب از او پرسید و گفت که اسم خودرا بمن باز نمای او گفت که چرا از نام من استفسار نمائی پس بر او در همانجا برکت فرمود

۳۰ و یعقوب آن موضعرا پِنِیِایل نام نهاد و گفت که خدارا رو برو دیدم و جان من سالم ماند

۳۱ و در حالی که از پنیایل عبور می نمود آفتاب بر وی طلوع میکرد و او از درد ران می لنگید

۳۲ ازان سبب بنی اسرائیل آن رگ‌را که درهم کشیده و در حق ران میباشد تا حال نمیخورند از آنرو که در حق ران یعقوب بران رگ که درهم کشید دست نهاد

باب سی و سیوم

۱ پس یعقوب نگاه کرده دید که ناگاه عیساو با چهار صد نفر می‌آید و فرزندان‌را به لیاه و راحیل و دو کنیزك حواله کرد

۲ اول کنیزکان و فرزندان ایشانرا و درعقب ایشان لیاه و فرزندان اورا و آخرین راحیل و یوسف‌را بیاراست

۳ و خود پیشتر از ایشان عبور نمود و سر خودرا هفت بار بر زمین نهاد تا وقتیکه نزدیك به برادر خود رسید

۴ و عیساو باستقبالش دویده معانقه کرد و دست بر گردنش انداخته ببوسید و هر دو بگریستند

۵ و نظر کرده زنان و فرزندان‌را دید و گفت که همراهان تو کیستند جواب داد که فرزندانند که خدا به بندهٔ تو مرحمت فرموده است

۶ انگاه کنیزکان با فرزندان خود نزدیک آمده سجده کردند

۷ و لیاه نیز با فرزندان خود آمده ایشان نیز سجده نمودند و بعد ازان راحیل و یوسف نزدیک آمده سجده بجا آوردند

۸ او گفت اینهمه انبوهي که با من دوچار شد از براي چیست گفت غرض آنکه بنظر جناب عزیز شوم

۹ عیساو گفت که اي برادر پیش من بسیار است هر چه تو داري با خود دار

۱۰ یعقوب گفت چنین مباد اگر بنظر تو عزیز گشته‌ام التماس آنست که از دست من پیشکش مرا قبول نمائي که بدین اراده روي ترا دیده‌ام گویا که روي خدارا مشاهده نموده‌ام ومرا مقبول گردانیدهٔ

۱۱ امید آنکه برکت مرا که بخدمت تو آورده‌اند قبول نمائي زیرا که خدا با من مرحمت ورزیده است و آنکه من کفایت میدارم و با وي تکلیف نمود تا که او مقبول کرد

۱۲ و گفت که براه درآئیم و برویم و من پیشاپیش تو میروم

۱۳ اورا جواب داد جناب میداند که بچگان نازک هستند و گوسفندان وگاوهاي شیر دهنده با من هستند اگر یک روز با ایشان شتاب نمایم همه مواشي خواهند مرد

۱۴ امیدوارم که جناب پیشتر از بندهٔ خود روانه شود و من چنانچه مواشي که پیش من میروند و چنانچه بچگان طاقت دارند نرم نرم مسافت مي‌پیمایم تا که در سعیر بخدمت جناب برسم

۱۵ عیساو گفت که ازین مردمان که همراه من میباشند تني چندرا با تو بگذارم گفت چه ضرور است بنظر جناب معزز شوم

۱۶ و همان روز عیساو بازگشته راه سعیر پیش گرفت

۱۷ و یعقوب تا به سُکُوت قطع مسافت کرد و خانهٔرا براي خود بنا ساخت و کپرها براي مواشي و ازآن سبب آن موضعرا سُکُوت ميخوانند

۱۸ و یعقوب چون از پدنارام باز آمد بسالم شهر سکم که در مرز بوم کنعان است رسید و رو بروي شهر خیمه زد

۱۹ و قطعهٔ زمین که درانجا خیمه برپا کرده بود از بني حمور پدر سکم بصد برهٔ خرید

۲۰ و درانجا مذبحيرا ایستاده کرد و آنرا اِیل الاهي اسرائیل نامید

باب سي و چهارم

۱ و دینه دختر لیاه که اورا براي یعقوب زائیده بود بتماشاي دختران اهل آن زمین بیرون رفت

۲ و سکم بن حمور حوي حاکم آن ملك چون اورا مشاهده کرد بگرفت و با وي همبستر شده اورا ذلیل ساخت

۳ و دلش وابستهٔ دینه دختر یعقوب شد و بر آن نازنین عاشق گردیده سخنان دلپذیر با وي میگفت

۴ و سکم پدر خود حموررا گفت که این دختررا بنکاح من درآر

۵ پس یعقوب اطلاع یافت بر اینکه دینه دخترشرا سکم بیحرمت نموده و فرزندانش با مواشي درصحرا میبودند و یعقوب تا رسیدن ایشان خاموش ماند

۶ وحمور پدر سکم به نزد یعقوب بیرون آمد تا که باوي گفت وگو نماید

۷ وفرزندان یعقوب این خبر شنیده از صحرا باز آمدند وایشان رنجیده بغایت خشمناك شدند از آنرو که این شخص با دختر یعقوب همبستر شده که این امر نا کردنیست در قوم اسرائیل بی حیائي کرده است

۸ وحمور با ایشان بتکلّم آمده گفت که جان سکم پسر من شیفتهٔ دختر شماست التماس انکه اورا بنکاح وي درآرید

۹ وبا ما مصاهرت نمائید ودختران خودرا بما بدهید ودختران مارا براي خود بگیرید

۱۰ وبا ما سکونت نمائید واین سر زمین در اختیار شما باشد دراینجا وطن گرفته تجارت پیشه نمائید وملك ومال حاصل کنید

۱۱ وسکم نیز به پدر وبرادران آن دختر گفت که مرا بنظر التفات منظور دارید وهرچه مرا بفرمائید میدهم

۱۲ هرچند درطلب مهر وعطا مبالغه نمائید مطابق فرمودهٔ شما میرسانم امّا آن دختررا بنکاح من درآرید

۱۳ پس فرزندان یعقوب سکم وحمور پدرش‌را ازروي مکر جواب دادند بسبب انکه دینه خواهر ایشان‌را بیحرمت ساخته بود

۱۴ بایشان گفتند که امکان ندارد که چنین امر بکنیم که خواهر خودرا بکسي که نامختون باشد بدهیم که موجب بدنامي ما خواهد بود

۱۵ ولیکن بدین شرط با شما اتفاق خواهیم نمود که شما چون ما باشید چنانچه هر مذکر درمیان شما مختون شود

۱۶ پس دختران خودرا بشما میدهیم ودختران شمارا براي خود مي گیریم وبا شما سکونت ورزیده یك قوم خواهیم گردید

۱۷ واگر سخن مارا نشنوید بدین که مختون شوید پس دختر خودرا گرفته کوچ می نمائیم

۱۸ گفتار ایشان بنظر حمور و بنظر سکم بن حمور پسند آمد

۱۹ پس جوان ازآنرو که دختر یعقوب دلبستهٔ بود این امررا بی تردّد بعمل آورد و او از همه خاندان پدرش اشرف بود

۲۰ و حمور و سکم فرزند او بدروازهٔ شهر خود آمده بدین مضمون با اهل شهر گفت وگو نمودند

۲۱ که این اشخاص با ما صلاح اندیشی مینمایند حال انکه درین ملک اقامت ورزند و بتجارت مشغول باشند چرا که وسعت این زمین برای ایشان کافیست دختران ایشان‌را بنکاح خود در آریم و دختران خودرا بایشان بدهیم

۲۲ امّا این مردمان با ما اتفاق نخواهند نمود بر این معنی که با ما سکونت ورزند و یك قوم شویم صرف بدین شرط که هر مذکّر درمیان ما مختون شود چنانکه ایشان مختون هستند

۲۳ مواشی و اموال و همه چهارپایان که ایشانرا هست آیا آن همه ازان ما نخواهد بود صرف با ایشان متفق شویم و با ما وطن خواهند گرفت

۲۴ پس همه کسانی که از دروازهٔ شهر آمد ورفت می نمودند سخن حمور و فرزندش سکم‌را قبول کردند و هر یك مذکّر که از دروازهٔ شهر آمد و رفت میکرد مختون شد

۲۵ و در روز سیوم که درد ایشان شدّت یافت دو فرزند یعقوب سمعون و لیوی برادران دینه هریك شمشیر خود گرفته دلیرانه بشهر در آمدند و هر مذکّررا مقتول ساختند

۲۶ و حمور و سکم فرزندش‌را بدم شمشیر کشتند و دینه‌را از خانهٔ سکم گرفته بیرون رفتند

۲۷ فرزندان یعقوب بر سر کشتگان رسیده شهررا غارت نمودند بجزای آنکه خواهر ایشانرا بیحرمت ساخته بودند

۲۸ گوسفندان و گاوها و خران ایشان‌را و هرآنچه در شهر و هرآنچه در صحرا می بود بردند

۲۹ و تمامی اموال و همه اطفال و زنان ایشانرا اسیر کرده هرآنچه در خانه‌ها بود تاراج نمودند

۳۰ پس یعقوب به سمعون و لیوی گفت که مرا مضطرب ساخته اید برین که نام مرا درمیان ساکنان زمین یعني کنعانیان و فریزیان مکروه گردانیده اید و چونکه من قلیل میباشم بر من جمع شده مرا بقتل خواهند رسانید و من با خاندان خود تباه خواهم گردید

۳۱ جواب دادند که آیا می زیبد که انچه با فاحشه میکنند با خواهر ماها نیز عمل نماید

باب سی و پنجم

۱ پس خدا یعقوب‌را فرمود که برخیز به بیت‌ایل روانه شو و درآنجا اقامت نمامی و برای خدائی که بر تو در وقتیکه از روی عیساو برادر خود فرار می نمودی هویدا گشت مذبحی‌را بساز

۲ و یعقوب اهل خانهٔ خودرا و همه کسانی که با او میبودند فرمود که معبودان بیگانه که درمیان شما باشند برطرف کنید طاهر شوید و لباس خودرا مبدّل سازید

۳ و برخاسته به بیت‌ایل روانه شویم و برای خدائی که در روز

تنگ‌دستي دعاي مرا مستجاب نمود و در راهي که طي کردم با
من ميبود مذبحي‌را درآنجا بسازم

۴ پس همه معبودان بيگانه‌را که در دست ايشان مي‌بود و آويزه‌ها
که در گوش ميداشتند به يعقوب سپردند و يعقوب آنهارا در زير
درخت بلوطي که درحوالي سکم بود پنهان نمود

۵ و قدم در راه نهادند و هيبت خدا بر شهرهائي که گردا گرد ايشان
بود فرا گرفت بحديکه در عقب بني يعقوب نيامدند

۶ پس يعقوب با جماعتي که همراه او بود به لوز که در مملکت کنعان
است و مراد از بيت‌ايل است رسيد

۷ و مذبحي‌را درآنجا بنا کرد وآن موضع‌را ايل‌بيت‌ايل نام نهاد از
آنرو که در وقتي که از پيش برادرخود ميگريخت خدا همانجا بروي
ظاهر گشت

۸ و دِبُورَه دايهٔ ربقه انتقال نمود وبنشيب ببيت‌ايل زير درخت
بلوطي که الّون باکُوت مسمّي گرديد مدفون شد

۹ و خدا بار ديگر بر يعقوب به هنگامي که از پدن‌ارام سفرميکرد هويدا
گشته بر او برکت فرمود

۱۰ و خدا وي‌را گفت که اسم تو يعقوبست من‌بعد اسم تو يعقوب
خوانده نشود بلکه نام تو اسرائيل باشد و اورا به اسرائيل مسمّي
گردانيد

۱۱ و خدا وي‌را گفت که منم قادر مطلق کثير الذرّيت و موفور شو
قومي و مجمع اقوام از تو بوجود آيند و پادشاهان از پشت تو برآيند

۱۲ و زميني‌را که بابراهام و باسحاق دادم آنرا بتو ارزاني ميدارم و بعد
از تو باولاد تو نيز آن زمين‌را مي بخشم

۱۳ پس خدا در جائي که با وي تکلّم ميکرد از نزد او صعود فرمود
۱۴ و يعقوب در جائي که با وي تکلّم نموده بود ستوني‌را ايستاده کرد يعني ستوني سنگي و قرباني ريختني و روغن زيتون بر سرش ريخت
۱۵ و يعقوب آن موضع‌را که درآنجا خدا با وي مکالمه نمود بيت‌ايل نام نهاد
۱۶ و از بيت‌ايل کوچ کردند و چونکه پارهٔ راه باقي بود که به افرات برسند راحيل‌را درد زه گرفت و در زائيدن سختي يافت
۱۷ و چون در زائيدن سختي کشيد دايه بدو گفت مترس که اين هم ترا پسريست
۱۸ و در حالي که جانش رحلت مي‌نمود بوقت تسليم کردن روح نامش‌را بِن‌اُونِي خواند امّا پدرش اورا بِنْيامِين نام نهاد
۱۹ و راحيل انتقال نموده در راه افرات که مراد است از بيت‌لحم مدفون گشت
۲۰ و يعقوب بر سر قبرش ستوني ايستاده کرد که همان ستون قبر راحيل است تا امروز
۲۱ بعد ازان اسرائيل روانه شد و ازان طرف برج عِيدَر خيمهٔ خودرا برپا کرد
۲۲ و اسرائيل دران ديار سکونت مي‌ورزيد که راوبن بنزد بلهه کنيزک پدر خود درآمده با وي هم‌بستر شد و اسرائيل اين خبر بشنيد امّا فرزندان يعقوب دوازده نفر بودند
۲۳ پسران ليياه راوبن نخست‌زادهٔ يعقوب و سمعون و ليوي و يهودا و يساکار و زبلون
۲۴ پسران راحيل يوسف و بنيامين

۲۵ و پسران بلهه کنیزك راحیل دان و نفتالي و پسران زلفه کنیزك لیاه جاد و آسیر

۲۶ اینها پسران یعقوب اند که براي او در پدن‌ارام زائیده شدند

۲۷ پس یعقوب بنزد اسحاق پدر خود به ممري بشهر اربع یعني حبرون که درآنجا ابراهام واسحاق اقامت نموده بودند رسید

۲۸ و عمر اسحاق یکصد وهشتاد سال بود

۲۹ واسحاق جان خودرا تسلیم کرده انتقال نمود و پیر سال خورده شده بقوم خود ملحق شد و عیساو و یعقوب اورا مدفون ساختند

باب سي و ششم

۱ و اینست شرح اولاد عیساو یعني ادوم

۲ عیساو از دختران اهل کنعان زنان براي خود گرفت عاده دختر ایلون حتي و اهالیبامه دختر عَنَه دختر صِبْعُون حوي

۳ و بَاسْمَة دختر اسماعیل خواهر نبایوت

۴ و عاده الیفازرا براي عیساو زائید و باسمة رعوئیل‌را زائید

۵ و اهالیبامه یِعُوس و یَعْلام و قُورَح‌را زائید ایشند پسران عیساو که براي او در ملك کنعان بوجود آمدند

۶ پس عیساو زنان و پسران و دختران و همه اهل خانهٔ خودرا ومواشي و همه چارپایان و تمامي اموال خودرا که درملك کنعان بهم رسانیده بود گرفته بملك دیگر از پیش برادر خود یعقوب روانه گردید

۷ زیرا که مال ایشان فراوان شده بحدي که امکان نداشت که یکجا بمانند و بسبب توفیر مواشي ایشان در زمیني که اقامت مي نمودند ایشان‌را گنجایش نبود

۸ و عیساو درکوه سعیر وطن گرفت امّا عیساو ادوم است
۹ و اینست شرح اولاد عیساو پدر بني ادوم در کوه سعیر
۱۰ اینند اسماي اولاد عیساو الیفاز پسر عاده زن عیساو رعوئیل پسر باسمة زن عیساو
۱۱ و پسران الیفاز تیمان اُومار صِفو وگَعْتَام و قِنَز بودند
۱۲ و الیفاز پسر عیساورا زني نا منکوحه بود تِمْنَع نام که او براي الیفاز عمالیق را زائید اینان از عاده زن عیساو پیدا شدند
۱۳ و اینند پسران رعُوئیل نَحَت وَ زَرَح سَمَه و مِزَه اینها از باسمة زن عیساو پیدا شدند
۱۴ و اینند پسران اهالیبامه دختر عنه دختر صبعون زن عیساو که او یعوس ویعلام و قورح را براي عیساو زائید
۱۵ اینند امیران اولاد عیساو پسران الیفاز نخست زادهٔ عیساو امیر تیمان امیر اومار امیر صفو امیر قنز
۱۶ امیر قورح امیر گعتام امیر عمالیق اینند امیراني که از الیفاز در ملك ادوم پیدا شدند
۱۷ و اینند پسران رعوئیل پسر عیساو امیر نحت امیر زرح امیر سمه امیر مزه اینند امیراني که از رعوئیل درملك ادوم پیدا شدند اینند اولاد باسمة زن عیساو
۱۸ و اینند اولاد اهالیبامه زن عیساو امیر یعوس امیر یعلام امیر قورح اینند امیراني که از اهالیبامه دختر عنه زن عیساو پیدا شدند
۱۹ و اینند اولاد عیساو یعني ادوم و اینند امیران ایشان
۲۰ و اینند اولاد سِعیر حُوري ساکنان آن زمین لُوطان و سُوبال و صِبْعُون و عَنَه

۲۱ و دیسون و ایصر و دیسان ایشند امیران حوري اولاد سعیر در ملک ادوم
۲۲ و اولاد لوطان حوري و هیمام بودند و خواهر لوطان تِمنع
۲۳ و اینند اولاد سوبال عَلْوان و مانَحت و عیبال سفو و اونام
۲۴ و اینند اولاد و صبعون اَیَه و عَنَه عَنَه همین است که وقتیکه خرهای پدر خود صبعون‌را مي چرانید آب در بیابان یافت
۲۵ و اینند اولاد عَنَه دیسون و اهالیبامه دختر عَنَه
۲۶ و اینند اولاد دیسون حَمْدان و اِسبان و یِثران و کران
۲۷ اینند اولاد ایصر بِلْهان و زعوان وَ عُقان
۲۸ اینند اولاد دیسان عُوص و اران
۲۹ اینند امیران حوري امیر لوطان امیر سوبال امیر صبعْون امیر عَنَه
۳۰ امیر دِسون امیر ایصر امیر دیسان اینند امیران حوري از جمله امرا درمیان امیران ایشان که در ملک سعیر بودند
۳۱ و اینند پادشاهاني که در ملک ادوم سلطنت داشتند پیش ازآنکه بني اسرائیل‌را پادشاهي باشد
۳۲ و بِلَع پسر بِعُور پادشاه ادوم بود و نام شهرش دِنهابه
۳۳ و بِلَع مرد و یوباب پسر زِرَح باَصِرهي جانشین وي شد
۳۴ و یوباب مرد و حُوسام از ملک تیماني جانشین وي شد
۳۵ و حُوسام مرد و هَدَد پسر بدد که در سر زمین مواب بر قوم مِدیان ظفر یافت جانشین وي شد و نام شهرش عَوِیْت
۳۶ و هَدَد مرد و سَمْلَه متوطن مسریقه جانشین وي شد
۳۷ و سمله مرد و ساوُل از رِحُبُوت که بر کنار رود است جانشین وي شد
۳۸ و ساوُل مرد و بجاي وي بَعَل حانان پسر عَکْبُور جانشین وي شد
۳۹ و بعل حانان پسر عکبور مرد و هدار جانشین وي شد و نام شهرش

فاعو بود و نام زنش مَهیطَبئیل دختر مَطْرِید دختر میزاهاب
۴۰ امّا ایننِد اسمای امیرانی که از عیسَاو پیدا شدند هر یک به قبیله وبلد و نام خود امیر تمنع امیر علوه امیر یتیت
۴۱ امیر اهالیبامه امیر ایله امیر فینون
۴۲ امیر قنز امیر تیمان امیر مبصار
۴۳ امیر مَجْدئیل امیر عیرام ایننِد امیران ادوم چنانچه هر یک در زمین مملوك خود سکونت داشت همین عیساو پدر بنی ادوم است

باب سی و هفتم

۱ و یعقوب در زمین کنعان زمینی که پدرش درانجا غربت ورزیده بود سکونت داشت
۲ اینست ذکر اولاد یعقوب یوسف هفده ساله شده با برادران خود گله‌را چوپانی میکرد و آن جوان با پسران بلهه و با پسران زلفه زنان پدر خود می‌بود و یوسف بد سلوکی ایشان‌را بخدمت پدر معروض داشت
۳ امّا اسرائیل یوسف‌را بیشتر از همه فرزندان خود دوست میداشت ازآنرو که در ایام پیری او متولّد شده بود پس بجهت وی قبای رنگا رنگ دوخت
۴ و برادرانش چون دیدند که او زیاده از همه برادران نزد پدر محبوب است با او کینه گرفتند بحدیکه سخنهای صلح امیز با وی نمی توانستند راند
۵ پس یوسف خوابی دید و برادرا خودرا ازآن خبر داد و کینهٔ ایشان با وی زیاده شد
۶ و ایشانرا گفت که این خواب‌را که من دیده‌ام بشنوید

۷ اینك ما در زراعت دسته‌ها مي‌بنديم كه ناگاه دستهٔ من برخاسته بر پا ايستاد واينك دسته‌هاي شما گرداگرد آن مي‌بودند ودستهٔ مرا سجده نمودند

۸ وبرادرانش باو گفتند آيا تو يقيناً برما پادشاهي خواهي كرد وفي الحقيقت بر ما سلطنت خواهي نمود پس بسبب خوابها وسخنهايش زياده براو كينه گرفتند

۹ بعد ازآن خوابي ديگر نيز ديده برادران خودرا برآن اطلاع داد وگفت اينك خوابي ديگر ديده‌ام كه آفتاب وماه ويازده ستاره پيش من سجده نمودند

۱۰ وپدر وبرادران خودرا ازين معني مطلع ساخت وپدر اورا سرزنش فرمود وگفت اين چه نوع خوابي است كه تو ديدهٔ آيا كه من ومادر وبرادران تو في الحقيقت پيش تو سر بر زمين نهاده سجده كنيم

۱۱ پس برادرانش بر او حسد بردند امّا پدرش اين واقعات‌را در دل نگاه داشت

۱۲ انگاه برادرانش براي چوپاني گلّهٔ پدر خود به سكم رفتند

۱۳ پس اسرائيل يوسف‌را گفت آيا برادران تو در سكم چوپاني نميكنند بياي كه من ترا نزد ايشان بفرستم او جواب داد حاضرم

۱۴ پس اورا فرمود روانه شو واحوال سلامت برادران خود وگلّه‌هارا دريافت كرده خبر بمن برسان پس اورا از وادي حبرون روانه كرد واو بسكم رسيد

۱۵ وكسي با او دو چار شد كه اينك در صحرا سر گردان مي‌بود وآن شخص از او پرسيد چه ميجوئي

۱۶ گفت برادران خودرا میجویم التماس آنست که مرا خبر دهي که ایشان کجا چوپاني میکنند

۱۷ آن مرد جواب داد ازاینجا رخت بربسته‌اند چرا که من از ایشان شنیدم که میگفتند بدُثان برویم پس یوسف در عقب برادران خود روانه شد ودر دثان ایشان‌را یافت

۱۸ وچون اورا از دور دیدند هنوز نزدیك نرسیده بود که بقصد جان او با خود مي‌اندیشیدند

۱۹ وبا یکدیگر گفتند اینك خداوند خوابها مي‌آید

۲۰ اکنون بیائید اورا کشته بچاهي بیندازیم وچنین بگوئیم که جانوري درنده اورا بخورد پس ببینیم که از خوابهاي وي چه واقع شود

۲۱ وراوبن این سخن‌را شنیده ويرا از دست ایشان رها کرد وگفت اورا نباید کشت

۲۲ وراوبن ایشانرا گفت که خون مکنید بلکه درین چاه که در بیابان است بیندازید ودست بر او دراز مکنید غرض او آنکه اورا از دست ایشان برهاند وبپدر خود باز سپارد

۲۳ پس یوسف چون بنزد برادران خود رسید قبایش‌را یعني قباي رنگارنگ که پوشیده بود از برش کشیدند

۲۴ واورا گرفته بچاهي انداختند که آن چاه از آب خالي بود

۲۵ پس بنان خوردن بنشستند ونظر افکنده دیدند که ناگاه کارواني از بني اسماعیل از طرف جلعاد مي‌آید که ادویات وروغن بلسان ومرّ بر شتران بار کرده بسوي مصر مي‌برند

۲۶ ویهودا ببرادران خود گفت که اگر برادر خودرا بکشیم وخونش‌را پنهان داریم چه سود

۲۷ بیائید اورا ببني اسماعیل بفروشیم و دست بر او دراز نکنیم ازآنرو که برادر ماست و با ما همجسم است و برادرانش قبول کردند
۲۸ قضارا چند سوداگران مدیاني از راه میگذشتند پس یوسف‌را از چاه بفراز آورده اورا ببني اسماعیل بقیمت بیست درم بفروختند که ایشان یوسف‌را بمصر بردند
۲۹ و راوبن بر سر چاه باز گشت و اینک یوسف در چاه نبود و جامه‌هاي خودرا چاک زد
۳۰ و نزد برادران خود باز آمده گفت که آن جوان نا پدید است و من آیا بکجا بروم
۳۱ و قباي یوسف‌را گرفتند و بزغالهٔ‌را کشته بخون او قبارا رنگین ساختند
۳۲ و آن قباي رنگارنگ‌را بصحابت مردي نزد پدر خود رسانیده گفتند این‌را یافته‌ایم اکنون بشناس که قباي پسر تو همین است یا نه
۳۳ و او آنرا بشناخت و گفت قباي پسر منست جانوري درنده اورا خورده است در این شک نیست که یوسف دریده شده است
۳۴ پس یعقوب جامه‌هاي خودرا چاک زد و پلاس بر کمر پیچید و در بارهٔ فرزند خود روزها ماتم میداشت
۳۵ پس همه پسران و دخترانش براي تسلّي او برخاستند لیکن از تسلّي ایشان روي تافت و میگفت که ماتم‌زده بنزد پسر خود در قبر فرو خواهم رفت بدینطور پدرش در بارهٔ وي زار زار میگریست
۳۶ امّا مدیانیان اورا در مصر به پوطیفار یکي از منصب داران فرعون که سر لشکریان خاصش بود بفروختند

باب سي و هشتم

۱ و دران هنگام چنين اتّفاق افتاد که يهودا از برادران خود جدا شده نزد شخصي عَدُلاّمي حيرة نام نزول نمود •

۲ و يهودا درآنجا دختر مردي کنعاني سوع نامرا ديد که اورا گرفته با وي نزديکي کرد •

۳ و آبستة شده پسريرا زائيد و نامش‌را عير خواند

۴ و بار ديگر آبستة شده پسري‌را زائيد که اورا اونان ناميد

۵ و بار ديگر نيز حامله شده پسري زائيد که اورا سيله نام نهاد و چون مادرش اورا زائيد پدرش در کِذِيب مي‌بود

۶ بعد ازان يهودا براي عير فرزند نخست‌زادهٔ خود زني تامار نام بگرفت

۷ و عير نخست زادهٔ يهودا در نظر خداوند شرير بود و خداوند اورا قبض روح نمود

۸ پس يهودا اونان‌را گفت که با زن برادر خود نزديکي کن و اورا بنکاح درآورده بسلي بنام برادر خود بظهور آن

۹ و اونان انديشه کرد که اين نسل بنام من خوانده نخواهد شد بنابرين چونکه با زن برادر خود ملحق مي‌شد مني خودرا بر زمين ميريخت مبادا که فرزندي بنام برادر خود بوجود آرد

۱۰ . اين عمل بنظر خداوند نا پسند آمد و اورا نيز قبض روح نمود

۱۱ پس يهودا تامار ديوك خودرا گفت که در خانهٔ پدر خود ايّام بيوگي بگذران تا سيله فرزند من بزرگ شود زيرا که با خود گفت که مبادا او نيز مثل برادرانش بميرد و تامار در خانهٔ پدر خود رفته اقامت نمود

۱۲ و مدتي برين بگذشت كه دختر سوع زن يهودا وفات يافت و يهودا تسكين خاطر يافته نزد اشخاصي كه پشم از گوسفندان وي مي بريدند در تِمْنَات با حيرة عَدُلّامي دوست خود روانه شد

۱۳ و تامارا خبر دادند كه اينك پدر شوهر تو براي بريدن پشم گوسفندان بتمنات ميرود

۱۴ پس لباس بيوگي از تن بيرون كرد و برقعه بر سر كشيده خودرا مستور ساخت و بدروازهٔ عينائيم كه بر سر راه تمناتست بنشست ازآنرو كه دريافت كرد كه سيله بزرگ شده است و با او منعقد نگردانيدند

۱۵ و يهودا بر او نظر افكنده گمان برد كه اين زني فاحشه است زيرا كه روي خود پنهان ميداشت

۱۶ پس بر سر راه نزديك او آمده گفت اكنون بياي با تو صحبت نمايم و برين واقف نبود كه ديوك خود است او گفت چه خواهي داد كه با من صحبت نمائي

۱۷ جواب داد كه بزغالهٔ از گلّه ميفرستم او گفت تا وقتي كه بفرستي چيزي رهن بگذار

۱۸ او پرسيد چه چيزرا پيش تو رهن بگذارم گفت خاتم وبازوبندهاي خودرا و عصائي كه در دست تست پس آنهارا باو سپرد و با وي نزديكي كرد و او از وي حامله شد

۱۹ بعد ازآن برخاسته روانه شد و برقعه از تن بيرون كرد و رخت بيوگي‌را پوشيد

و يهودا بدست عدلامي مشفق خود بزغالهٔ‌را فرستاد تا رهن‌را از دست آن زن بگيرد امّا وي‌را نيافت

۲۱ پس از مردمان آن موضع پرسید آیا کجاست آن فاحشه که در عینائیم بر سر راه مي‌بود ایشان گفتند که درینجا زني فاحشه نبود

۲۲ پس بنزد یهودا بار آمده گفت اورا نیافتم و مردمان آن موضع نیز گفتند که زني فاحشه درینجا نبوده است

۲۳ یهودا گفت باید که همان زن بدارد مبادا که ما خجل شویم اینك بزغاله فرستادم و تو وي‌را نیافتي

۲۴ و بعد از سه ماه چنین اتفاق افتاد که یهودارا خبر دادند که تامار دیوك تو زناکاري کرده است و اینست که از زناکاري حامله شده است پس یهودا گفت که اورا بیرون آرید تا سوخته شود

۲۵ پس اورا بیرون آوردند و بپدر شوهر خود پیغام فرستاد که کسي که این چیزها ازان اوست من از وي حامله شده‌ام اکنون بشناس که این خاتم و بازوبندها و عصا ازان کیست

۲۶ و یهودا آنهارا بشناخت و گفت که وي از من نیکوکارتر است ازآنرو که بسیله فرزند خود ندادم پس بار دیگر با او نزدیکي نکرد

۲۷ و چنین واقع شد که در هنگام وضع حمل اینك در رحمش توام بودند

۲۸ و چونکه مي‌زائید یکي از ایشان دست خودرا بیرون کرد و دایه ریسماني سرخ بر دست او بست و گفت که این اول برآمد

۲۹ و چنین اتفاق افتاد که چون او دست خودرا باز کشید اینك برادرش بیرون آمد او گفت چرا خروج نمودهٔ این خروج بر تو باد ازین سبب نامش‌را فارص خواندند

۳۰ و بعده برادرش برآمد که بر دستش ریسمان سرخ بود و اسمش زارح خوانده شد

باب سي و نهم

۱ امّا یوسف‌را بمصر بردند و مردي مصري فوطیفار نام یکي از منصب داران فرعون که سر لشکریان خاصش بود اورا از بني اسماعیل که درآنجا برده بودند خرید

۲ وخداوند با یوسف مي‌بود و کامیاب گردید و در خانهٔ مصري مالك خود میگذرانید

۳ و مالکش دریافت کرد که خداوند با اوست و هر کاري که میکند خداوند عملش‌را بنیك انجامي مي رساند

۴ و یوسف در نظر او عزت یافته ملازمت بجا مي آورد تا که ویرا ناظر خانهٔ خود گردانید و هرانچه داشت باو سپرد

۵ و چنین اتفاق افتاد که از هنگامیکه اورا ناظر خانه و تمامي اموال خود گردانیده بود خداوند خانهٔ مصري‌را بسبب یوسف مبارك فرمود چنانچه برکت خداوند بر هر چیزي که در خانه و در مزرع ازان وي بود نازل گردید

۶ و هرانچه داشت حوالهٔ یوسف کرد و از مال خود بغیر از نانی که میخورد از چیزي دیگر واقف نبود و یوسف نیك اندام و خوش منظر بود

۷ وبعد ازین مقدمات چنان واقع شد که زن مالك او بر یوسف نظر انداخته گفت که با من همخلوت شو

۸ و او ابا نمود و بزن مالك خود گفت اینك آقاي من واقف نیست ازآنکه در خانه نزد من چه چیز هست و تمامي اموال خودرا بمن محوّل کرده است

۹ و درین خانه کسي از من بزرگتر نیست و جز تو چیزي‌را از من

دریغ نداشته ازآنرو که تو زوجهٔ وي هستي پس این امر قبیحرا
چگونه ارتکاب نمایم و گناهگار خدا شوم

۱۰ و هرچند با یوسف روز بروز سخنها میگفت امّا او قبول نکرد که
با وي همخلوت شود یا با او باشد

۱۱ وچنان اتّفاق افتاد که روزي از براي کار خود بخانه رفت و از
اهل خانه کسي درآنجا نبود

۱۲ پس او جامهاشرا بگرفت وگفت که با من همخلوت شو و او
جامهٔ خودرا بدست او گذاشته گریخت و بیرون رفت

۱۳ وچون دید که او جامهٔ خودرا در دستش گذاشته بیرون
گریخته است

۱۴ پس اهل خانهرا آواز داد وایشانرا گفت ببینید که مردي
عبريرا بنزد ما آورده است تا با ما شوخي ورزد بارادهٔ صحبت
پیش من آمد ومن باواز بلند فریاد کردم

۱۵ وچون بشنید که من فریاد و فغان بر آوردم جامهٔ خودرا نزد من
واگذاشته گریخت و بیرون رفت

۱۶ پس جامهاشرا پیش خود داشت تا آنکه مالکش بخانه آمد

۱۷ و این معنيرا باو باز نمود وگفت که این غلام عبري که تو نزد ما
آوردي پیش من آمد تا که با من سوخي نماید

۱۸ وچنین شد که چون فغان برآوردم جامهٔ خودرا پیش من گذاشت
وبیرون گریخت

۱۹ پس چون مالکش این خبر از زن خود بشنید که غلام تو با من
چنین کرد خشم وي مشتعل گردید

۲۰ پس مالك یوسف اورا گرفته بزندان انداخت بجاییکه اسیران

پادشاه مقیّد بودند و آنجا در زندان ماند

٢١ امّا خداوند با یوسف مي‌بود و بر او مرحمت میفرمود واورا بنظر زندانبان معزز گردانید

٢٢ و زندانبان همه قیدیان‌را که در زندان بودند بدست یوسف سپرد و هر کاري که درانجا میکردند او مدبّر آن مي‌بود

٢٣ و زندانبان هرچه باو سپرده بود بار بدان التفات نمي‌نمود ازآنرو که خداوند با او مي‌بود وهر کاري که او میکرد خداوند آن‌را بنیك انجامي مي‌رسانید

باب چهلم

١ وبعد ازین مقدمات چنین بوقوع پیوست که ساقي پادشاهٔ مصر ونانباي او خداوند خود پادشاهٔ مصررا مجرم شدند

٢ و فرعون برین دو ملازم خاص یعني سر ساقیان و سر نانبایان خشمناك گردید

٣ و ایشان‌ا در خانهٔ سر لشکریان خاص محبوس کرد بزنداني که درانجا یوسف مقیّد بود

٤ و سر لشکریان خاص ایشان‌را بیوسف حراله کرد و او ایشان‌را خدمت مي‌نمود و روزي چند در زندان بسر بردند

٥ وهر دو خوابي دیدند بعني ساقي و نانباي پادشاهٔ مصر که در زندان مقیّد بودند هر یکي از ایشان در یك شب جدا جدا بر وفق تعبیرش خوابي دید

٦ پس یوسف علي الصباح نزد ایشان آمد ونگاه کرده دید که مضطرب اند

٧ و از ملازمان فرعون که با وي در خانهٔ مالکش محبوس بودند پرسید که چهرهٔ شما امروز چرا زرد مي‌نماید

٨ اورا گفتند خوابي دیده‌ایم وکسي نیست که آنرا تعبیر نماید یوسف بایشان گفت که آیا تعبیرات در دست خدا نیست بمن بیان فرمائید

٩ پس سر ساقیان خواب خودرا بیوسف باز نمود وگفت که در خواب پیش خود تاکي‌را دیدم

١٠ که آن تاك سه شاخه بود و مي‌شگفت وگلها ازآن بر مي‌آمد و خوشه‌هاي انگور رسیده برآورد

١١ وجام فرعون در دست من بود و آن انگورهارا گرفته در جام فرعون فشردم وجام‌را بدست فرعون دادم

١٢ و یوسف باو گفت که تعبیرش اینست سه شاخ سه روز است

١٣ و در عرصهٔ سه روز فرعون ترا سرفراز خواهد نمود و بجاي پیشین باز خواهد نشاند چنانچه بدستور سابق که ساقي بودي جام فرعون‌را بدستش خواهي داد

١٤ امّا چون کار تو بنیك انجامي رسد از من یاد آر و بر من مرحمت فرماي و بخدمت فرعون احوال مرا باز گوي و از این خانه‌ام آزاد کن

١٥ زیرا که في‌الحقیقت مرا از زمین عبریان دزدیده آوردند و درین دیار نیز گناهي نکرده‌ام که بسزاي آن درینجا مقیّد سازند

١٦ سر نانبایان چون دید که تعبیرش نیکوست بیوسف گفت که من نیز در خواب دیدم که اینك بر سر من سه سبد سفید

١٧ که در سبد بالاترین از هر نوع طعام که نانبایان براي فرعون مي‌پزند

گذاشته بود و پرندگان آنهارا از سبدی که بر سر من بود
می‌خوردند

۱۸ و یوسف جواب داد وگفت تعبیرش اینست که سه سبد
سه روز است

۱۹ و در عرصهٔ سه روز فرعون سر ترا از تن برداشته ترا بر دار خواهد
کشید و پرندگان گوشت ترا از تن خواهند خورد

۲۰ و در روز سیوم که روز مولود فرعون بود چنین اتّفاق افتاد که او همهٔ
خادمان خودرا ضیافت نمود و درمیان خادمان سر ساقیان و سر
نانبایان‌را سر بلند کرد

۲۱ یعنی سر ساقیان‌را باز بساقی‌گری منسوب داشت که او جام‌را
بدست فرعون داد

۲۲ امّا سرنانبایان‌را بر دار کشید چنانچه یوسف بایشان تعبیر نموده بود

۲۳ ولیکن سر ساقیان از یوسف یاد نکرد بلکه اورا فراموش نمود

باب چهل و یکم

۱ اتّفاقاً بعد از مدت دو سال فرعون خوابی دید که اینک بر کنار
رود ایستاده است

۲ و ناگاه هفت گاو شکیل و فربه‌را دید که از رود بیرون آمده درمرغزار
بچرا پرداختند

۳ و اینک هفت گاو دیگر زشت و لاغر متعاقب آنها از رود برآمده
نزد گاوان پیشین بر لب رود ایستادند

۴ پس گاوهای زشت ولاغر آن هفت گاو شکیل و فربه‌را بخوردند
و فرعون بیدار شد

۵ و باز در خواب رفته بار دویم در خواب دید که اینک هفت خوشهٔ غله بزرك و نیکو از یک ساق برآمده

۶ و ناگاه هفت خوشهٔ کوچک که از باد مشرقي پژمرده شده پس ازآنها برآمد

۷ و آن خوشه‌هاي کوچک آن هفت خوشهٔ بزرگ پر دانه‌را بلعیدند پس فرعون هوشیار شده دریافت که خوابي بود

۸ و صبح مضطرب شده تني چند فرستاد و عرّافان و حکماي مملکت‌را طلب داشت و فرعون خواب خودرا بایشان ظاهر نمود امّا معبر آن پیش فرعون کسي نبود

۹ آن وقت سر ساقیان بخدمت فرعون عرض کرد و گفت که مرا از خطاي خود امروز یاد آمد

۱۰ که فرعون با بندگان خود خشمناك شده مرا وسر نانبایان‌را در خانهٔ سر لشکریان خاص مقیّد ساخت

۱۱ و ما هر دو در یک شب خوابي دیدیم هر یک خوابي‌را موافق تعبیرش معاینه کردیم

۱۲ و درآنجا جواني عبري غلام سر لشکریان خاص با ما بُود ما ویرا مطلع ساختیم و این خوابهارا او براي ما تعبیر نمود هر یک‌را موافق آنچه در خواب دیده بودیم تعبیر گفت

۱۳ و چنانچه او تعبیر کرد همچنان بوقوع پیوست مرا بمنصب پیشین باز آورد و اورا بر دار کشید

۱۴ و فرعون براي طلبیدن یوسف کسي چند فرستاد که اورا از زندان زود بر آوردند پس سر تراشیده و تبدیل لباس نموده بخدمت فرعون حاضر شد

۱۵ و فرعون بیوسف گفت که خوابی دیده‌ام وکسی معبران نیست و در بارهٔ تو خبر بمن رسید که بمجرد استماع خواب تعبیر آن میکنی

۱۶ یوسف فرعون‌را جواب داد که در اختیار من نیست بلکه خدا فرعون‌را جواب خیر خواهد گفت

۱۷ و فرعون یوسف‌را گفت که خواب من چنین بود که اینک من بر لب رود ایستاده بودم

۱۸ که ناگاه هفت گاو فربه شکیل از رود برآمده در مرغزار بچرا پرداختند

۱۹ و اینک هفت گاو دیگر متعاقب آنها بدحال بغایت زشتی و لاغری نیز بیرون آمده بحدیکه باین بدحالی در تمامی ملک مصر گاهی ندیده بودم

۲۰ و این گاوهای لاغر و زشت هفت گاو پیشین فربه‌را خوردند

۲۱ و آنها در شکم اینها فرو رفتند امّا از فرورفتن آنها علامتی پدید نشد چنانچه صورت ایشان بهمان زشتی که در اول بود ماند پس هوشیار شدم

۲۲ و در خواب چنان دیدم که اینک هفت خوشهٔ پردانه و نیکو از یک ساق برآمده

۲۳ و اینک هفت خوشهٔ درهم کشیده کوچک که از باد مشرقی پژمرده شده بعد ازآنها برآمد

۲۴ و خوشه‌های کوچک آن هفت خوشهٔ نیکورا بلعید و عرّافان‌را خبر دادم امّا کسی نبود که این‌را بمن مکشوف گرداند

۲۵ و یوسف فرعون‌را گفت که خواب فرعون یکیست خدا آنچه بفعل می‌آرد بفرعون اطلاع داده است

۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال است و هفت خوشهٔ نیکو هفت سال است خواب یکیست

۲۷ و هفت گاو لاغر و زشت که از عقب آنها بر آمدند این هم هفت سال است و هفت خوشهٔ بیدانه که از باد مشرقي پژمرده شده هفت سال قحط است

۲۸ همین سخن است که پیش فرعون بیان کردم خدا آنچه بفعل مي آرد بفرعون ظاهر کرده است

۲۹ اینك هفت سال در تمامي ملك مصر کمال فراخي خواهد شد

۳۰ و بعد ازآن هفت سال قحط خواهد آمد بحدیکه آن فراخسالي بملك مصر بالتمام فراموش خواهد شد و قحط مملکترا خراب خواهد کرد

۳۱ و ازآن فراخسالي بر زمین اثري نخواهد ماند بسبب آن قحط که متعاقب آن مي آید ازآنرو که بي نهایت گران خواهد بود

۳۲ و این که خواب بر فرعون دوتا واقع شد سببش اینست که این امر از خدا مقرر شده است و خدا آنرا بزودي بظهور خواهد آورد

۳۳ و الحال فرعونرا مي باید که کسي خردمند کارشناسرا جستوجو نموده وزارت ملك مصر باو سپارد

۳۴ و فرعون چنین عمل نماید و حاکمان بر مملکت تعیّن فرماید که در هفت سال فراخ از سر زمین مصر حصهٔ پنجم بگیرد

۳۵ و درآن سالهاي نیکو که مي آید تمامي ماکولاترا جمع کنند و غلّهرا در تصرف فرعون براي قوت ذخیره نهاده در شهرها نگاه دارند

۳۶ و این قوت براي هفت سال قحط که در ملك مصر واقع خواهد شد امانت باشد تا مملکت از قحط ویران نشود

۳۷ پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همهٔ خادمانش پسندیده آمد
۳۸ و فرعون بخادمان خود گفت آیا مثل این شخص بهمرسد که در وي روح خدا باشد
۳۹ و فرعون یوسفرا فرمود چونکه خدا اینهمه بتو ظاهر کرده است پس داناي کارشناسي چون تو کسي نیست
۴۰ تو بر خاندان من مقدّم باش و بحسب فرمان تو تمامي رعایاي من اطاعت کنند فقط بر تخت سلطنت من از تو بزرگتر خواهم بود
۴۱ و فرعون بیوسف گفت ببین که ترا بر تمامي ملك مصر حاکم گردانیده‌ام
۴۲ پس فرعون انگشتر خودرا از دست خویش بیرون کرده در دست یوسف کرد و لباس کتاني باو پوشانید و طوق زرین بر گردنش انداخت
۴۳ و اورا در ارابهٔ خاص دویم سوار کرد و در پیش روي وي ندا میکردند که آداب بجا آرید همچنین تمامي ملك مصررا بحکومت او سپرد
۴۴ و فرعون بیوسف گفت که من فرعون هستم و جز بحکم تو در تمامي ملك مصر هیچکس نه دست و نه پاي خودرا حرکت خواهد داد
۴۵ و فرعون یوسفرا صافْنَت فَعْنیح نام نهد و آسْنَت دختر فوطیفرع کاهن اون‌را درعقد وي درآورد پس یوسف بر ملك مصر سیر نمود
۴۶ و یوسف وقتي که در خدمت فرعون پادشاه مصر ایستاد سي ساله بود و یوسف از حضور فرعون بیرون رفته بر تمامي ملك مصر بگذشت
۴۷ و در هفت سال فراخ زمین غلّهرا انبار انبار بر آورد

۴۸ و در آن هفت سال که در ملک مصر روي نمود تمامي حاصلات را جمع کرده براي غذا در شهرها ذخيره نمود يعني از مزرعهٔ که پيرامون هر شهر بود غلّه را در ميان آن شهر انبار کرد

۴۹ و يوسف غلّه را همچو ريگ دريا بسيار بسيار جمع کرد بحديکه از شمردن آن باز ماند ازآنرو که بي شمار بود

۵۰ پس يوسف را پيش از وقوع سالهاي قحط دو پسر بوجود آمدند که از اَسْنَت دختر فوطيفرع کاهن اون متولّد شدند

۵۱ و يوسف نخست زاده را مَنَسّي نام نها زيرا که ميگفت خدا محنتهاي مرا و خاندان پدررا با التمام از خاطرم محو ساخته است

۵۲ و نام دويم را اِفْرائيم خواند وگفت که خدا در دياري که زحمت کشيدم مرا کثرت بخشيده است

۵۳ و آن هفت سال فراخ که بملک مصر واقع شد سپري گشت

۵۴ وهفت سال قحط شروع شد چنانچه يوسف گفته بود و قحط بر همه ممالک مستولي گشت امّا در تمامي ملک مصر نان بود

۵۵ پس جميع اهل مصر گرسنه شدند و رعايا نزد فرعون براي نان فرياد کردند و فرعون همه مصريان را فرمود که پيش يوسف برويد هرچه بشما گويد عمل کنيد

۵۶ و قحط بر تمامي روي زمين غالب شد و يوسف همه انبارها را کشاده بمصريان ميفروخت و قحط در ملک مصر شديد مي‌شد و اهل هر ولايت بمصر پيش يوسف آمدند تا که غلّه خريد نمايند ازآنرو که قحط بر تمامي روي زمين مستولي شده بود

باب چهل و دویم

۱ ویعقوب چون دریافت که غلّه در مصر میفروشند پسران خودرا گفت چرا بر یکدیگر نگاه میکنید

۲ و گفت اینك شنیده‌ام که در مصر غلّه میفروشند درآنجا رفته ازآن طرف براي ما خرید نمائید تا جان خودرا از هلاکت برهانیم

۳ پس ده برادرا یوسف براي خریدن غلّه بمصر رفتند

۴ امّا بنیامین برادر یوسف‌را یعقوب همراهٔ برادرانش نفرستاد ازآنرو که میگفت مبادا اورا زیاني رسد

۵ و فرزندان اسرائیل با کساني که مي‌آمدند براي خرید کردن غله حاضر شدند زیراکه در خطهٔ کنعان قحط روي داده بود

۶ و یوسف حکومت مملکت داشته خود غلّه بجمیع اهل زمین مي‌فروخت وبرادران یوسف آمده پیش وي سر بر زمین نهادند

۷ و یوسف برادران خودرا دیده بشناخت لیکن خودرا بر ایشان بیگانه‌وار نمود وسخنهاي سخت با ایشان راند و گفت از کجا آمداید ایشن گفتند که از ملك کنعان بجهت خریدن خوراك

۸ و یوسف برادران خودرا بشناخت امّا ایشان ویرا نشناختند

۹ ویوسف‌را از خوابهاي که نسبت بایشان دیده بود یاد آمد و ایشان‌را گفت که جاسوس هستید وآمدن شمارا مقصد اینست که بي نوائي زمین‌را ملاحظه کنید

۱۰ ایشان بوي گفتند که اي خواجه چنین نیستیم بلکه بندگان تو براي خریدن خوراك آمده ایم

۱۱ ما جمله پسران یك کس هستیم مردان صالح ما بندگان جاسوس نیستیم

۱۲ ایشانرا گفت نه بلکه براي تماشاي بي نوائي زمين آمده اید

۱۳ گفتند بندگان دوازده برادر هستیم فرزندان یك کس متوطّن خطهٔ کنعان و اینك خوردساله امروز نزد پدر میباشد و دیگري ناپدید گشت

۱۴ یوسف بایشان گفت همین سخن است که من بشما گفتم که جاسوس هنستید

۱۵ امتحان شما در همین خواهد بود قسم بزندگاني فرعون تا برادر خوردسال شما دراینجا نیاید ازین مکان بیرون نخواهید رفت

۱۶ یکي‌را از میان خود روانه کنید تا برادر شمارا بیارد و شما مقیّد خواهید بود ازین معني گفته‌هاي شمارا امتحان خواهد شد که آیا اهل صدق هستید یا نه و الا قسم بزندگاني فرعون البتّه جاسوس هستید

۱۷ پس ایشانرا در یکجا عرصهٔ سه روز محبوس داشت

۱۸ و درروز سیوم یوسف باشان گفت چنین عمل کنید تا که زنده مانید چرا که من خدا ترس هستم

۱۹ اگر مردان صالح هستید یکي از جملهٔ برادران خود در جائي که مقیّد هستید محبوس باشد و شما خود روانه شده براي دفع قحط باهل بیت خود غلّه برسانید

۲۰ وبرادرخوردسال خودرا نزد من بیارید تا که گفته‌هاي شما تصدیق یابد و نمیرید پس همچنین بفعل آوردند

۲۱ وبا همدیگر گفتند که في التحقیقت ما دَر بارهٔ برادر خود بگناه گاري منسوبیم که آزردگي دلش مشاهده کردیم چونکه پیش ما زاري

نمود ما گوش نکردیم ازآن سبب این مشقت برما روي داده است
۲۲ و راوبن ایشان‌را جواب داد که آیا من بشما نگفتم که برین جوان ظلم نکنید و شما استماع ننمودید الحال خونش‌را مطالبه میکنند
۲۳ و ایشان واقف نبودند ازینکه یوسف مي فهمد زیرا که درمیان ایسان ترجماني بود
۲۴ و از ایشان روي تافت وبگریست پس نزد ایشان باز گردیده تکلم نمود و سمعون‌را ازانجمله گرفته ویرا پیش روي ایشان بند کرد
۲۵ پس یوسف فرمود تا جوال ایشان‌را از غله پر کنند و نقد هر کس‌را در جوال او بگذارند و چیزي هم براي توشهٔ راه بدهند بدین نوع با ایشان سلوک نمود
۲۶ و غله‌را بر حماران بار کرده ازآنجا روانه شدند
۲۷ و یکي از ایشان چون جوال خودرا بار کرد تا که حمار خودرا د فرودگاه چیزي بخوراند نقد خودرا دید که اینک بر سر جوال است
۲۸ و برادران خودرا گفت که نقد مرا باز داده‌اند اینک در جوال منست پس ایشان‌را جان بلب آمده و خوفناک شده با همدیگر گفتند. که این چه حادثه است که خدا برما نازل گردانید
۲۹ و بنزد یعقوب پدر خود بملک کنعان رسیده هر آنچه ایشان‌را روي داده بود با وي بیان کردند
۳۰ و گفتند شخصي که حاکم آن زمین است با ما سخنهاي سخت راند ومارا بجاسوسي زمین متهم ساخت
۳۱ ما بوي گفتیم که مردان صالح هستیم جاسوس نیستیم
۳۲ دوازده برادر فرزندان یک پدر هستیم یکي ناپدید گشت و خوردساله امروز بخدمت پدر ما در ملک کنعان میباشد

۳۳ و آن مرد حاکم آن دیار بما گفت مرا ازین معلوم خواهد شد که صالح هستید یکي از جملهٔ برادران را پیش من بگذارید و براي دفع قحط اهل بیت چیزي گرفته روانه شوید

۳۴ و برادر خورد ساله را نزد من بیارید پس دریافت خواهم کرد که جاسوس نیستید بلکه مردان صالح و برادر شمارا بشما خواهم سپرد و درین ملك بتجارت خواهید پرداخت

۳۵ و چنین واقع شد که چون جوالهاي خودرا خالي کردند اینك همیانهٔ نقد هریك در جوالش بود پس ایشان و پدر ایشان همیانههاي نقدرا دیده هراسان گشتند

۳۶ و یعقوب پدر ایشان گفت که مرا لا ولد کردهاید یوسف نیست و سمعون نیست و بنیامین را نیز خواهید برداشت این همه بمصیبت من واقع شده است

۳۷ راوبن بپدر خود گفت که هرگاه اورا بنزد تو نیارم دو فرزند مرا بقتل برسان اورا بدست من بسپار من اورا بنزد تو باز خواهم آورد

۳۸ او گفت که فرزند من همراهٔ شما نخواهد رفت چرا که برادرش مرده است و او تنها مانده شاید در راهي که میروید اورا زیاني رسد پس موي سفید مرا با اندوه و غم بگور فرود خواهید آورد

باب چهل و سیوم

۱ و قحط بر زمین مستولي بود

۲ و چون آن غلّهرا که از مصر آورده بودند با التمام خوردند پدر ایشان آنهارا گفت باز رفته قدري خوراك براي ما خرید نمائید

۳ و یهودا باو گفت که آن مرد این امررا بسوگند موکّد ساخت که

اگر برادر شما همراه نباشد روي مرا نخواهيد ديد
۴ اگر برادررا همراه ما بفرستي پس روانه شده خوراك براي تو خريد خواهيم كرد
۵ اگر نفرستي ما نخواهيم رفت كه آن مرد مارا فرمود كه اگر برادر شما همراه نباشد روي مرا نخواهيد ديد
۶ و اسرائيل گفت چرا اين بي رحمي در بارهٔ من نموديد كه آن مردرا مخبر كرديد كه برادري ديگر داريم
۷ گفتند كه آن مرد از احوال ما واز خويشان ما با دقّت تمام استفسار نمود و گفت آيا پدر شما تا حال زنده است و ديگر برادري داريد وما اين معنيرا با او بيان كرديم ومارا ازين امر چه خبر بود كه خواهد گفت برادر خودرا بياريد
۸ و يهودا اسرائيل پدر خودرا گفت اين طفلرا با من روانه كن تا برخاسته برويم تا آنكه ما و تو و همگي اطفال از هلاكت برهيم
۹ من ضامن او خواهم بود از دست من اورا مطالبه نماي اگر اورا بنزد تو نرسانم و پيش روي تو ايستاده نكنم پس بقية العمر مرا بگناهگاري منسوب دار
۱۰ كه اگر تاخير نميكرديم بي شك بار دويم الحال مراجعت مي‌نموديم
۱۱ و پدر ايشان اسرائيل ايشانرا گفت اگر چنين است بدين نوع عمل نمائيد از نفائس اين ديار در جوالهاي خود بگذاريد و قدري روغن بلسان و شهد و ادويات و مرّ و جوز و بادام هديه از براي آنمرد ببريد
۱۲ و نقد مضاعف در دست بگيريد و نقديرا كه برسر جوالها باز آورده شد بدست خود باز ببريد شايد كه سهو شده باشد

۱۳ و برادر خودرا نیز گرفته برخیزید و نزد آن مرد مراجعت نمائید
۱۴ وحق سبحانه آن مردرا بر شما مهربان گرداند تا دیگر برادر شمارا و بنیامین‌را رخصت نماید ومن اگر باید که لا ولد شوم می‌شوم
۱۵ پس ایشان آن هدیه و دو چند نقد در دست خود وبنیامین‌را همراه گرفته کوچ کرده در مصر رسیدند و بخدمت یوسف ایستادند
۱۶ ویوسف چون بنیامین‌را با ایشان دید ناظر خانهٔ خودرا فرمود که این کسان‌را اندرون خانه بیار وجانوریرا ذبح نموده طعام مهیّا ساز که این کسان بوقت ظهر با من طعام خواهند خورد
۱۷ پس آن مرد چنانچه یوسف حکم فرمود بجا آورد و ایشان‌را در خانهٔ یوسف در آورد
۱۸ وچون ایشان‌را بخانهٔ یوسف بردند خوفناك شدند وگفتند که بسبب آن نقد که اول در جوالهاي ما باز گذاشته شد مارا در آورده‌اند غرض آنکه از ما بهانه جوید وحمله کرده مارا بغلامي گرفتار کند و حماران‌را نیز بگیرد
۱۹ پس پیش ناظر خانهٔ یوسف آمده بر در خانه با وي تکلّم نمودند
۲۰ وگفتند اي خواجه بدان که در اول براي خریدن خوراك درینجا آمدیم
۲۱ وچنین واقع شد که بفرودگاه رسیده جوالهاي خودرا باز کردیم اینك نقد هرکس بوزن تمام بر سر جوال او بود ما آنرا در دست خود باز آورده‌ایم
۲۲ ونقد دیگر هم براي خریدن خوراك در دست خود آورده‌ایم نمیدانیم که چه کس نقد مارا درجوالهاي ما انداخت
۲۳ او گفت سلامت باد شمارا هراسان مشوید خداي شما که خداي

پدر شماست خزانه‌را در جوالهاي شما ارزاني داشته نقد شما بمن رسيد پس سمعون‌را بنزد ايشان بيرون آورد

۲۴ وآن مرد ايشانرا در خانهٔ يوسف برد و آب آورد تا ايشان پاي خودرا شستند و حماران‌را نيز کاه وجو خورانيد

۲۵ وآن هديه‌را طيار داشتند تا آنکه يوسف بوقت ظهر برسد زيرا که شنيده بودند که درآنجا طعام خواهند خورد

۲۶ وچون يوسف در خانه آمد هديهٔ که در دست ايشان بود نزد وي در خانه بردند و پيش او سر بر زمين نهادند

۲۷ واز حالات ايشان استفسار نمود وگفت آيا پدر شما بخيريت است آن پير که شما ذکر او کرديد تا حال زنده است

۲۸ گفتند بندهٔ تو پدر ما بخيريت است تا حال زنده است پس خم شده سر بر زمين نهادند

۲۹ ونظر انداخته بنيامين برادر خود فرزند مادر خودرا ديد و پرسيد که آيا همين است برادر خورد سال شما که از وي بمن خبر داده بوديد وگفت اي پسر خدا بر تو رحمت فرماياد

۳۰ پس يوسف بشتافت ازآنرو که مهرش بر برادر خود بجوش آمد وخواهش گريه نمود و در حجرهٔ خاص رفته بگريست

۳۱ وروي خودرا شسته بيرون آمد وخودرا ضبط نموده فرمود که طعام بياريد

۳۲ وبجهت وي و بجهت ايشان و بجهت اهل مصر که با وي طعام ميخوردند جدا جدا حاضر ساختند زيرا که اهل مصررا جايز نبود که با عبريان تناول نمايند چرا که مصريان اين امررا مکروه مي‌دارند

۳۳ همچنين در پيش وي بنشستند نخست زاده بقاعدهٔ نخست

زادگي وخورد ساله بقانون خورد سالگي وهمه متحير شده بر يك ديگر نگاه ميكردند

۳۴ وبراي ايشان از پيش خود ظروف طعام برداشته فرستاد امّا ظرف بنياميين از ظرف ديگران پنج برابر بود وبا او مي‌خورده خوشدل شدند

باب چهل و چهارم

۱ پس ناظر خانهٔ خودرا فرمود كه جوالهاي اين كسان‌را چندانكه بتوانند برد از غلّه پركن ونقد هركس‌را بر سر جوالش بگذار

۲ وجام مرا آن جام سيمين‌را بر سر جوال خورد سال با قيمت غلّهٔ او بگذار واو حسب الحكم يوسف چنان كرد

۳ وچون صبح روشن شد مردمان با حماران خود رخصت يافتند

۴ وايشان از شهر بيرون آمده اندك دور شده بودند كه يوسف ناظر خانهٔ خودرا گفت كه برخيز واز عقب اين كسان روانه شو وخودرا بايشان رسانيده بگو چرا در مكافات نيكي بدي نموده ايد.

۵ آيا همان جام نيست كه مخدوم من ازان مي‌نوشد وازان نيز فال ميگيرد درين امر مرتكب گناهي شده ايد

۶ ونزد ايشان رسيده اين سخنان مذكوررا بايشان درميان آورد

۷ اورا جواب دادند كه چرا جناب اين سخنان‌را مي فرمايد حاشا كه از بندگان اين نوع عمل صادر شده باشد

۸ اينك نقدي‌را كه بر سر جوال خود يافتيم از ملك كنعان پيش تو باز آورديم پس چگونه زر يا سيم از خانهٔ مخدوم تو بدزديم

۹ نزد هر كدام از بندگان تو يافته شود اورا بايد كشت وما نيز بندگان جناب خواهيم بود

۱۰ گفت الحال چنانچه گفتید واقع شود بنزد هرکس که یافته شود او بندهٔ من خواهد بود و شما بیگناه خواهید ماند

۱۱ پس هریك جوال خودرا بتعجیل تمام بر زمین فرود آورد و هریك جوال خودرا بکشاد

۱۲ پس از بزرگ تا کوچك تفحص نمود وجام در جوال بنیامین یافته شد

۱۳ و جامههای خودرا چاك زدند و هریك حمار خودرا بار کرده بشهر مراجعت نمودند

۱۴ پس یهودا با برادران خود بخانهٔ یوسف در آمد که او هنوز درآنجا میبود و ایشان در پیش وی بخاك افتادند

۱۵ و یوسف بایشان گفت این چه نوع عمل است که از شما واقع شد آیا شمارا معلوم نبود که همچون منی البته فال خواهد گرفت

۱۶ و یهودا گفت ما بجناب چه عرض کنیم و چه بگوئیم و چگونه خودرا بیجرم نمائیم خدا خطای بندگانرا دریافت کرده است اینك ما خود و نیز کسی که جام در دستش یافته شد بندگان جناب هستیم

۱۷ جواب داد حاشا که ازمن چنین عمل صادر شود انکسی که در دستش جامرا یافتند همان کس بندهٔ من خواهد بود و شما نزد پدر خود بسلامت بروید

۱۸ پس یهودا نزدیك وی آمده گفت ای خداوند بندهرا عرضیست که بسمع جناب برسد وآتش غضب جناب بربنده مشتعل نگردد چرا که تو چون فرعون هستی

۱۹ جناب از بندگان پرسید که آیا شما پدری یا برادری دارید

۲۰ وجناب‌را گفتيم كه پدر كهن سالي داريم و طفلي هست كه در ايّام پيري او متولّد شده و برادر آن طفل مرده است و او از اولاد مادر خود تنها مانده و پدرش اورا محبوب ميدارد

۲۱ وتو بندگان خودرا فرمودي كه اورا بنزد من بياريد تا بچشم خود ببينم

۲۲ ما بجناب گفتيم كه ممكن نيست كه آن طفل پدر خودرا بگذارد هرگاه بگذارد پدر او خواهد مرد

۲۳ پس تو ببندگان فرمودي كه اگر برادر كوچك شما همراه نيايد روي مرا باز نخواهيد ديد

۲۴ وچون بنزد بندهٔ تو پدر خود باز گشتيم ازآنچه جناب فرموده بود اورا اطلاع داديم

۲۵ و پدر ما گفت كه باز گرديده قدري خوراك براي ما خريد نمائيد

۲۶ ما در جواب گفتيم كه نميتوانيم رفت آري اگر برادر كوچك ما همراه باشد پس روانه خواهيم شد زيراكه برادر كوچك اگر همراه نباشد روي آنمردرا نتوانيم ديد

۲۷ و بندهٔ تو پدر ما چنين گفت كه شما خود ميدانيد كه از زن من دو فرزند متولّد شدند

۲۸ ويكي از پيش من بيرون رفت ومن گفتم درين شك نيست كه دريده شده است و اورا تا حال نديده‌ام

۲۹ وهرگاه اين‌را نيز از پيش من برداريد و زياني بوي رسد پس موي سفيد مرا با اندوه و غم بگور فرود خواهيد آورد

۳۰ و حال آنكه چون ببندهٔ تو پدر خود برسم و اين طفل همراهٔ ما نباشد ازآنرو كه جانش وابستهٔ جان اين طفل است

۳۱ چنین بوقوع خواهد پیوست چون ببیند که طفل نیست خواهد مرد و این بندگان موي سفید بندهٔ تو پدر خودرا با اندوه و غم بگور فرود خواهیم آورد

۳۲ وبندهٔ تو پیش پدر ضامن این طفل شده گفت که هرگاه ویرا بنزد تو باز نیارم تمامي عمر پیش پدر بگناهگاري منسوب باشم

۳۳ الحال ملتمس آنست که این بنده بعوض این طفل در حالت بندگي جناب بماند وطفل همراهٔ برادران خود روانه شود

۳۴ چرا که اگر طفل همراهٔ من نباشد چگونه نزد پدر خود بروم مبادا مصیبتي که بر پدر واقع شود معاینه کنم

باب چهل و پنجم

۱ پس یوسف نتوانست که پیش جماعتي که در خدمتش ایستاده بودند خودرا ضبط نماید فرمان داد کـه همه کس‌را از پیش من بیرون کنید ودر هنگامي که یوسف خودرا ببرادران ظاهر کرد از اغیار کسي با وي نبود

۲ و باواز بلند بگریست بنوعي که مصریان و اهل بیت فرعون بشنیدند

۳ پس یوسف برادران خودرا گفت که من یوسف هستم آیا پدر من تا حال زنده هست و برادرانش یاراي جواب گفتن نداشتند زیرا که از مواجههٔ وي متحیر شدند

۴ و یوسف برادران خودرا گفت الحال نزدیک من بیائید ایشان آمدند او گفت منم یوسف برادر شما که اورا فروخته روانهٔ مصر کردید

۵ الحال تاسف نباید خورد و بر خویشتن خشم مگیرید بسبب آنکه

مرا بر اين ملك بفروختيد زيرا كه خدا مرا پيشرو شما كرد تا كه سبب حيات باشم

۶ ازآنرو كه مدت دو سال است كه قحط بر زمين مستولي شده و تا پنج سال ديگر نه زراعت و نه حصاد خواهد بود

۷ وخدا مرا پيش شما فرستاد تا كه اثري از شما بر روي زمين باقي دارد وجان شمارا بنجات كلّي زندگي بخشد

۸ پس شما مرا درين ملك روانه نكرديد بلكه خدا ومرا بمنزلهٔ پدر فرعون گردانيد و بنظارت خاندانش وبحكومت تمامي ملك مصر سرفراز نمود

۹ بتعجيل تمام پيش پدر من رفته بگوئيد كه فرزند تو يوسف چنين گفته كه خدا حكومت مصررا بمن ارزاني داشته است بلا توقّف خودرا بنزد من برسان

۱۰ و در خطهٔ جوسن اقامت خواهي نمود تا خود و فرزندان و نوادگان ورمه‌ها و كلّه‌ها وهرچه ازان تو باشد نزديك بمن باشي

۱۱ ودرآنجا بپرورش تو خواهم پرداخت زيرا كه پنج سال ديگر قحط باقيست مبادا كه تو با خاندان خود وهرآنچه داري محتاج شوي

۱۲ و اينك ديدهاي شما و ديدهاي برادر من بنيامين مي‌بينند كه من بزبان خود با شما تكلّم مي‌نمايم

۱۳ و پدر مرا از عزتي كه مرا در مصر حاصل است و از هرچيزي كه معاينه نموده‌ايد اطّلاع بدهيد و بزودي پدر مرا درينجا برسانيد

۱۴ پس با برادر خود بنيامين معانقه كرده بگريست وبنيامين نيز باو معانقه كرده بگريست

۱۵ و همه برادران‌را بوسیده دربرایشان بگریه درآمد و بعد ازان برادرانش با وي گفتگو نمودند
۱۶ واین معني خبر در خانهٔ فرعون رسید که برادران یوسف آمده‌اند واین سخن در نظر فرعون و ملازمانش پسند آمد
۱۷ و فرعون یوسف‌را فرمود که برادران خودرا بگو که چنین عمل نمائید که بهائم خودرا بار کرده براه درآئید و بملك کنعان بروید ·
۱۸ وپدر خود واهل بیت خودرا گرفته نزد من بیائید وخلاصهٔ زمین مصررا بشما ارزاني خواهم داشت واز نفایس این زمین خواهید خورد
۱۹ و این حکم بر تست اکنون چنین عمل کنید ارابه‌ها از ملك مصر براي اطفال و زنان خود ببرید و پدر خودرا همراه بیارید
۲۰ و باسباب خود توجه نباید کرد ازآنرو که خلاصهٔ زمین مصر ازان شماست
۲۱ وبني اسرائیل چنین کردند ویوسف حسب الحکم فرعون ارابه‌ها بایشان داده و توشهٔ راه براي ایشان مهیّا کرد
۲۲ هریك از ایشان‌را چند دستهٔ رخت بخشید امّا بنیامین‌را سه صد درم و پنج دستهٔ رخت داد
۲۳ و نزد پدر خود نیز باین‌طور ده حمار از نفایس مصر وده خر ماده از غلّه و نان براي توشهٔ راهٔ پدر خود بار کرده فرستاد
۲۴ پس برادران خودرا رخصت فرمود تا روانه شدند و بایشان گفت در راه با یکدیگر منازعت مکنید
۲۵ پس ایشان از مصر بیرون رفته در ملك کنعان نزد یعقوب پدر خود رسیدند
۲۶ و اورا ازین احوال خبر دادند که یوسف تا حال زنده است و بر

تمامي ملك مصر حكومت مي ورزد ودل يعقوب مضطرب گرديد ازآنرو كه گفتههاي ايشان‌را باور نكرد

۲۷ وهر سخني كه يوسف بايشان گفته بود با وي در ميان آوردند وچونكه ارابههاي كه يوسف براي بردنش فرستاده بود ديد روح يعقوب پدر ايشان تازه گشت

۲۸ واسرائيل فرمود مرا كافيست كه يوسف فرزند من تا حال زنده است ميروم تا پيش از مردن اورا ببينم

باب چهل وششم

۱ واسرائيل با هرآنچه داشت مرحلهپيما شده ببئرسبع رسيد وقربانيها پيش خداي پدر خود اسحاق گذرانيد

۲ وخدا اسرائيل‌را شبانه در واقعه مخاطب ساخت وگفت اي يعقوب يعقوب گفت حاضرم

۳ وگفت منم خدا خداي پدر تو واز رفتن بمصر مترس زيرا كه درآنجا ترا قومي عظيم خواهم گردانيد

۴ من با تو روانهٔ مصر خواهم شد ومن نيز ترا باز خواهم آورد ويوسف دست خودرا بر چشمان تو خواهد نهاد

۵ پس يعقوب از بئرسبع بر خاست وبني اسرائيل يعقوب پدر خودرا واطفال وزنان خودرا بر ارابههاي كه فرعون براي بردنش فرستاده بود سوار كردند

۶ ومواشي خودرا واسبابي كه در ملك كنعان تحصيل نموده بودند برداشته يعقوب با جميع اولاد خود بملك مصر رسيد

۷ پسران و نبیرگان دختران خود و دختران پسران و همه اولاد خودرا همراهٔ خویش بمصر آورد

۸ و اینست اسماي بني اسرائیل یعقوب و اولادش که بمصر آمدند راوبن پسر نخست زادهٔ یعقوب

۹ و پسران راوبن حَنُوك و فَلُّو و حَصْرُون و کَرْمي

۱۰ و پسران شِمْعُون یموئیل و یامین و اُوهَد و یاکین و صُحَر و شَاوُل که مادرش کنعاني بود

۱۱ و پسران لیوي جِیرْشُون قِهات و مِراري

۱۲ و پسران یهودا عِیر و اُونان و شِیلَه و فَرَص و زارَح امّا عیر و اونان در ملك کنعان وفات یافتند و پسران فرص حَصْرُون و حامُول

۱۳ و پسران یِسّاکار تُولاع و فُوّه و یُوب و شِمْرُون

۱۴ و پسران زَبلُون سَرَد و ایلُون و یَحْلِئیل

۱۵ اینند اولاد لیاه که ایشان‌را با دینه نیز دخترش در پدن‌ارام براي یعقوب زائیده بود مجموع پسران و دخترانش سي و سه کس بودند

۱۶ و پسران جاد صِفْیُون و حَجّي و شُونِي و اِصْبُون و عیري و ارودي و اَرْئیلي

۱۷ و پسران آسیر یِمْنَه و یِشْوَه و یِشْوِي و بِرِیعَه و سِرَح خواهر ایشان است و پسران بریعه حَبَر و مَلْکِئیل

۱۸ اینند اولاد زلفه که اورا لابان بلیاه دختر خود بخشیده بود این شانزده نفررا براي یعقوب زائید

۱۹ و پسران راحیل زن یعقوب یوسف و بنیامین

۲۰ و یوسف‌را در ملك مصر منسّي و افرائیم بوجود آمدند که ایشان‌را

اَسْنَت دختر فوطیفرع کاهن اون بجهت وي زائید

۲۱ و پسران بنیامین بِلَع و بَکَر و اَشْبیل جیرا و نَعْمان احي و رُوس مُوفیم وهُوفیم و اَرد

۲۲ ایننَد اولاد راحیل که براي یعقوب بوجود آمدند و این جمله چهارده کسند

۲۳ و پسر دان حُسیم

۲۴ و پسران نفتالي یَحْصَئیل و جُوني و یَصَر و سِلّیم

۲۵ ایننَد اولاد بلهه که اورا لابان براحیل دختر خود بخشید و این هفت نفررا براي یعقوب زائید

۲۶ مجموع کساني که از پشت یعقوب برآمده و همراهٔ او بمصر رسیدند سواي زنان پسران یعقوب شصت و شش نفر بودند

۲۷ و پسران یوسف که در مصر براي او بوجود آمدند دو نفر بودند و همگي اهل بیت یعقوب که بمصر آمدند هفتاد کس بودند

۲۸ پس یهودارا پیشتر از خود بنزد یوسف فرستاد تا که از آمدن او بجوسن خبر دهد و ایشان بسرحد جوسن رسیدند

۲۹ و یوسف اسپ‌را بر ارابهٔ خود بسته باستقبال اسرائیل پدر خود روانهٔ جوسن گردید و چون بخدمتش رسید دست بر گردن او انداخته یك‌چندي بر گردنش بگریست

۳۰ و اسرائیل یوسف‌را گفت اکنون که روي ترا دیده‌ام بمیرم چرا که تا حال زنده هستي

۳۱ پس یوسف ببرادران و اهل بیت پدر خود گفت که من میروم تا فرعون‌را خبر دهم که برادران و اهل بیت پدر من که در ملك کنعان بودند پیش من رسیده‌اند

۳۲ و ایشان شبانند و پیشهٔ ایشان چوپانیست و گلّهها و رمههای خودرا و هرآنچه دارند آوردهاند

۳۳ و چون فرعون شمارا طلب داشته بپرسد که پیشهٔ شما چیست

۳۴ بگوئید که بندگان تو از طفولیّت تا حال چوپان هستیم و پدران ما نیز غرض آنکه در زمین جوسن اقامت ورزید زیرا که مصریان چوپانان‌را مکروه میدارند

باب چهل و هفتم

۱ و یوسف رفته فرعون‌را اطلاع داد و گفت که پدر و برادران من با گلّهها و رمهها با تمامي اموال خود از ملك كنعان رسیده اند و اینك در خطهٔ جوسن میباشند

۲ و پنج نفر از برادران خود همراه برده بخدمت فرعون حاضر کرد

۳ و فرعون برادران ویرا گفت که پیشهٔ شما چیست بفرعون گفتند که ما بندگان چوپان هستیم و پدران ما نیز همین پیشه داشتند

۴ و چنین بفرعون معروض داشتند که باعث آمدن ما همین است که درین ملك اقامت ورزیم چرا که بندگان‌را بجهت گوسفندان چراگاه میسّر نیست ازآنرو که بر ملك كنعان قحط مستولي شده است اکنون بندگان‌را اجازت باشد که بسرحد جوسن سکونت نمائیم

۵ و فرعون یوسف‌را فرمود که پدر و برادران تو نزد تو آمدهاند

۶ ملك مصر در نظر تست بهر زمیني که خوب تر باشد پدر و برادران خودرا درآنجا ساکن گردان در زمین جوسن اقامت ورزند اگر ازآنجمله چند نفررا هنرمند شناسي بر مواشي من موکّل نماي

۷ و یوسف یعقوب پدر خودرا برده بخدمت فرعون حاضر کرد و یعقوب بر فرعون دعاي خیر خواند

۸ و فرعون یعقوب‌را پرسید که ایّام عمر تو بچند رسیده است

۹ و یعقوب فرعون‌را گفت که ایّام غربت من یکصد و سي سال شد ایّام زندگاني من قلیل و بي نصیب بوده بعدد ایّام زندگاني پدران من که ایشان غربت مي ورزیدند نرسیده است

۱۰ و یعقوب بر فرعون دعاي خیر خوانده از پیش فرعون بیرون رفت

۱۱ پس یوسف پدر و برادران خودرا ساکن گردانید و ایشان‌را در ملك مصر بخوبترین زمیني در خطهٔ رَعْمَسِیس چنانچه فرعون فرموده بود ملکیت بخشید

۱۲ و یوسف پدر و برادران و تمامي اهل بیت پدر خودرا موافق عدد اطفال از نان پرورش نمود

۱۳ و در تمامي مملکت نان بهم نمیرسید زیرا که قحط بسیار بسیار گران بود بغایتي که ملك مصر و ملك کنعان بسبب قحط عاجز شدند

۱۴ پس تمامي نقدرا که در دیار مصر و در دیار کنعان بعوض غلّه که خریده بودند بهمرسید یوسف آن نقدرا جمع کرده در خانهٔ فرعون در آورد

۱۵ و چون در ملك مصر و کنعان نقد کم یاب شد جمیع اهل مصر پیش یوسف آمده گفتند مارا نان بده آیا مي زیبد که در حضور تو بمیریم ازآنرو که نقد تمام شد

۱۶ یوسف گفت که مواشي خودرا بیارید اگر نقد تمام شده است بشما بعوض مواشي میدهم

۱۷ پس مواشي خودرا نزد يوسف آوردند و يوسف بعوض اسپان و گوسفندان و گاوها و خران ايشان‌را نان داد همچنين درآن سال بعوض تمامي مواشي ايشان‌را پرورش نمود

۱۸ و چونكه آن سال سپري گشت سال دويم نيز بنزد وي آمده عرض كردند كه از جناب مخفي نخواهيم داشت كه نقد ما تمام شد و بهائم ما نيز بتصرّف جناب در آمد الحال بجز اجسام و زمين ما ديگر چيزي پيش جناب باقي نيست

۱۹ ما با زمين خود چرا در حضور تو هلاك شويم مارا و زمين مارا خريد كن تا ما با زمين خود ازان فرعون باشيم باري غلّه بما بده تا از هلاكت برهيم و زمين خراب نشود

۲۰ و يوسف تمامي زمين مصررا بجهت فرعون بخريد كه هريك از اهل مصر مزرعهٔ خودرا بفروخت بسبب آنكه قحط بر ايشان غالب گشت بدين طور زمين ازان فرعون شد

۲۱ و رعايارا از اقصاي حدود مصر ببلدهاي ديگر تا سرحد مملكت روانه نمود

۲۲ فقط زمين كاهنان‌را نخريد زيرا كه بجهت كاهنان بحكم فرعون وظائف مقرّر مي‌بود بنابرين زمين خودرا نفروختند

۲۳ پس يوسف برعايا گفت اينك شمارا و زمين شمارا امروز بجهت فرعون خريده‌ام اينست تخم براي شما زمين‌را زراعت نمائيد

۲۴ و از منافع حصهٔ پنجم بفرعون بدهيد و چهار حصه ازان شما باشد تا براي تخم مزرعت و براي خوراك شما واهل بيت و اطفال باشد

۲۵ ايشان گفتند مارا از هلاكت رهانيدهٔ و در نظر جناب مقبول شويم و بندگان فرعون خواهيم بود

۲۶ و یوسف این قانون‌را دربارهٔ زمین مصر تاحال مقرّر کرد کهٔ حصهٔ پنجم ازان فرعون باشد سواي زمین کاهنان که مال فرعون نگشت

۲۷ و بني اسرائیل بملك مصر درخطهٔ جوسن اقامت ورزیدند ودرآن دیار املاك بهمرسانیدند و کثرت یافته بي‌شمار شدند

۲۸ ویعقوب در ملك مصر هفده سال گذرانید وتماميِ ایّام عمر یعقوب یکصد وچهل وهفت سال بود

۲۹ اما وقت مردن اسرائیل نزدیك رسید پس فرزند خود یوسف‌را طلبیده فرمود که اگر در نظر تو عزت یافته باشم التماس آنست که دست خودرا در زیر ران من نهاده مرحمت ونیك عهدي‌را با من سلوك نمائي مرا در مصر مدفون مکن

۳۰ بلکه با آبا و اجداد خود خواهم خفت وتو مرا از مصر بیرون برده در قبرستان ایشان مدفون ساز او جواب داد که من موافق فرمودهٔ تو عمل خواهم نمود

۳۱ وگفت با من سوگندي یاد کن پس با او سوگند یاد کرد واسرائیل بر سر بستر سجده نمود

باب چهل وهشتم

۱ و بعد ازین مقدّمات یوسف‌را خبر دادند که اینك پدر تو بیمار است پس دو پسر خود منسّي و افرائیم‌را همراه برد

۲ وکسي یعقوب‌را اطلاع داد وگفت اینك فرزند تو یوسف پیش تو مي‌آید و اسرائیل تسکین خاطر یافته بر بستر بنشست

۳ و یعقوب یوسف‌را گفت که حق‌تعالی در لوز بملك کنعان بر من هویدا گشته مرا برکت فرمود

۴ ومرا گفت اینك ترا کثیر الذریّت وموفور میگردانم ومجمعی قبائل از تو بوجود می‌آرم واین دیاررا باولاد تو بعد از تو بملکیت ابدی می‌بخشم

۵ وحال آنکه دو پسر تو افرائیم ومنسّی که در ملك مصر بجهت تو پیدا شدند قبل ازآنکه نزد تو بمصر آمدم فرزندان من هستند چون راوبن و سمعون ازان من باشند

۶ واولادی که بعد از ایشان از تو پیدا شوند ازان تو باشند ودر میراث بنام برادران خود خوانده شوند

۷ ومن وقتی که از پدن‌ارام می‌آمدم راحیل بملك کنعان بر سر راه چون قریب شد که بافراث برسیم پیش من مرد ودرآنجا بر سر راه افراث یعنی بیت‌لحم اورا مدفون کردم

۸ واسرائیل پسران یوسف‌را دیده گفت که ایشان کیستند

۹ یوسف پدر خودرا در جواب گفت که ایشان پسران من هستند که خدا درین ملك بمن بخشیده است گفت ایشانرا بنزد من بیار تا بر ایشان دعای خیر بخوانم

۱۰ امّا چشمهای اسرائیل بسبب پیری خیره شده بود بحدیکه قوت دیدن نداشت پس ایشان‌را بنزد وی آورد وایشان‌را بوسیده در بر گرفت

۱۱ واسرائیل یوسف‌را گفت که مرا بخاطر نمی آمد که روی ترا ببینم اینك خدا اولاد ترا نیز بمن نمود

۱۲ ویوسف ایشان‌را از میان دوزانوی او بیرون آورد که او سر بر زمین نهاد وسجده نمود

۱۳ پس یوسف هردورا گرفته افرائیم‌را بدست راست خود بطرف

دست چپ اسرائیل ومنشي‌را بدست چپ خود بجانب
دست راست اسرائیل نزدیك وي آورد

۱۴ واسرائیل دست راست خودرا دراز کرده بر سر افرائیم که او
خوردساله بود ودست چپ‌را بر سر منشي نهاد دستهاي خودرا
عمداً ترتیب داده چراکه منشي نخست‌زاده بود

۱۵ وبر یوسف دعاي خیر خواند وگفت خداي که در پیشش پدران
من ابراهام واسحاق رفتار مي‌نمودند خداي که مرا در همه عمر تا
امروز پرورش نموده است

۱۶ فرشتهٔ که مرا از هربلاي رهانید بر این کودکان برکت فرماياد ونام
من ونام پدران من ابراهام واسحاق بر ایشان خوانده شود و بر روي
زمین مثل ماهیان دریا کثرت یابند

۱۷ ویوسف چون دید که پدر دست راست خودرا بر سر افرائیم نهاد
نا خوش شد ودست پدر خودرا برداشت تا از سرافرائیم بسر
منشّي بگذارد

۱۸ ویوسف پدر خودرا گفت اي پدر من همچنین نباید که
نخست‌زاده اینست دست راست خودرا بر سر وي بگذار

۱۹ امّا پدرش قبول نکرد وگفت مرا معلوم شد اي پسر من مرا
معلوم شد او نیز قومي خواهد گردید او نیز بزرگ خواهد شد امّا
في الحقیقت برادر کوچکش از وي بزرگتر خواهد شد که نسلش
مجمع قبائل خواهد گشت

۲۰ وهمان روز بر ایشان برکت فرمود وگفت که بني اسرائیل بنام
تو دعاي خیر بر یکدیگر بخرانند وبگویند که خدا ترا چون افرائیم
وچون منشّي بگرداناد همچنین افرئیم‌را بر منشّي مقدّم نمود

۲۱ پس اسرائیل یوسفرا گفت اینک میمیرم فامّا خدا با شما خواهد بود و باز شمارا در ولایت آبا و اجداد خواهد رسانید

۲۲ و من از برادران یك حصه زیاده که آنرا از دست اموریان بشمشیر و کمان خود گرفتم بتو بخشیده‌ام

باب چهل و نهم

۱ پس یعقوب پسران خودرا طلب داشته گفت جمع شوید که هرچه برشما در ایّام آخرین واقع خواهد شد شمارا اطلاع میدهم

۲ ای بنی یعقوب اجتماع نموده بشنوید و سخنهای اسرائیل پدر خودرا استماع نمائید

۳ ای راوبن تو که نخست‌زاده منی نیروی من و ابتدای قوت من کمال تمکین و کمال عزت

۴ بی قرار چون آب مکمّل نخواهی شد چرا که بر بستر پدر خود برآمده ملوث ساختی این کس بر بستر من بر آمد

۵ سمعون و لیوی برادرهستند آلات ستمکاری بی وفائی ایشان

۶ ای جان من در مشورت ایشان داخل نشود ای فخر من با مجلس ایشان متفق نباشد ازآنرو که در غضبناکی مردم‌را کشتند و در سرکشی حصاریرا استیصال نمودند

۷ لعنت بر غضبناکی ایشان باد که شدید است و بر خشم ایشان که سخت است ایشانرا در یعقوب منقسم و در اسرائیل پراگنده خواهم ساخت

۸ ای یهودا تو آنکسی که برادرانت مدح تو خواهند کرد دست تو در گردن دشمنان تو اولاد پدرت پیش تو سجده خواهند نمود

۹ یهودا بچهٔ شیر است ای پسر من از صید مراجعت نمودهٔ چون شیر و مانند شیر کهن‌ساله سر بر دو دست گذاشته آرام گرفت کدام کس اورا برانگیزد

۱۰ و جرید شاهی از یهودا نخواهد گذشت و نه فرمان فرمائی از میان پاهای وی تا وقتی که سیلوه بیاید و قبائل مطیع او خواهند شد

۱۱ کرهٔ خودرا بدرخت انگور و کرهٔ خر خودرا بتاك خاص بسته لباسهای خودرا در شراب و جامه‌هارا در خون انگور بشست

۱۲ چشمهایش از می سرخ خواهد شد و دندانهایش از شیر سفید

۱۳ زبلون در بندر دریا سکونت خواهد داشت و خودش بندر جهازات خواهد بود و سرحدش تا بصیدون خواهد بود

۱۴ یسّاکار خر ذو قوتی است درمیان دو لنگه نشسته است

۱۵ و آرام‌گاه‌را دید که نیکوست و زمین‌را که دلکشاست لهذا دوش‌را برای حمالی خم کرده بنده و باج‌ده گردید

۱۶ دان چون یکی از فرقه‌های اسرائیل بر قوم خود منصف خواهد شد

۱۷ دان مثل مار بر سر راه تیره ماری بر جاده که او پاشنهٔ اسپان‌را میگزد چنانچه سوار از پس افتد

۱۸ ای خداوند من منتظر نجات تو بوده‌ام

۱۹ جادرا طایفهٔ مغلوب خواهد کرد امّا در عاقبت خود غالب خواهد شد

۲۰ از آسیر نان روغنی بجهت وی حاصل خواهد شد که او نعمتهای پادشاهانه خواهد داد

۲۱ نفتالی غزالیست از بند رها شده سخنهای لطیف بر زبان می‌آرد

۲۲ پسری برومند است یوسف پسری برومند بر سر چشمه دختران بر سر دیوار روان شدند

۲۳ تیراندازان اورا آزردند و بر او جمع شدند و با وي کینه ورزیدند
۲۴ فامّا کمانش با قوت مي‌بود وبازوهاي دستهایش از دستهاي خداي یعقوب تقویت یافت از نام شباني که او سنگ اسرائیل است
۲۵ از خداي پدر تو که ترا مدد خواهد کرد و از قادر مطلق که ترا ببرکات آسمان علوي و برکات غمر سفلي از برکات پستانها و رحم مبارك خواهد گردانید
۲۶ برکات پدر تو بر برکات اجداد من تا باقصاي جبال ابدي غالب است بر سر یوسف و بر تارك انکسي که از برادران خود جدائي یافت نازل خواهد شد
۲۷ و بنیامین گرگ درنده علي الصباح صیدرا خورده بوقت شب تاراجرا قسمت خواهد نمود
۲۸ اینهمه دوازده فرقهٔ اسرائیل اند وبرینمضمون پدر ایشان در حق آنها دعاي خیر خواند هریكرا فراخور نصیبش دعاي خیرخواند
۲۹ پس ایشان‌را قدغن فرمود و گفت که من بقوم خود ملحق مي شوم مرا نزد آبا و اجداد من در غاري که در مزرعهٔ عفرون حتي است مدفون نمائید
۳۰ یعني غاري که در مزرعهٔ مکفیله روبروي ممري در ملك کنعان است که آنرا ابراهام با مزرعهٔ از عفرون حتي براي ملکیت قبرستان خریده بود
۳۱ که درآنجا ابراهام و ساره زنش‌را دفن کردند درآنجا نیز اسحاق و ربقه زوجهٔ ويرا مدفون کردند و من لیاه‌را درآنجا دفن کردم
۳۲ آن مزرعه و غاري که در آنست از بني‌حت خریده شد
۳۳ پس یعقوب چون این وصایارا با پسران خود باتمام رسانید پاي خودرا بر بستر جمع کرده جان تسلیم نمود و بقوم خود ملحق شد

باب پنجاهم

۱ ویوسف خودرا بر روي پدر خود افكنده بر او بگريست و بوسيد
۲ ویوسف ملازمان خويش اطبّارا حكم داد كه پدر مرا از خوشبوئيها پركنيد و اطبّا اسرائيل‌را از خوشبوئيها پركردند
۳ و چهل روز در كاروي بسر بردند وكساني‌را كه خوشبوئيها پر ميكنند اينقدر ايّام منقضي مي‌شود و اهل مصر مدت هفتاد روز بجهت وي ماتم كردند
۴ و چون ايّام ماتمش سپري گشت يوسف باهل‌بيت فرعون گفت اگر در نظر شما عزت يافته‌ام ملتمس آنست كه بسمع فرعون معروض داريد
۵ كه پدر من مرا سوگند داده است بر اينمعني كه اينك من مي‌ميرم مرا در قبر من كه براي خود در ملك كنعان كنده‌ام درآنجا مرا مدفون كن الحال اگر اجازت باشد ميروم تا پدر خودرا مدفون سازم و باز مراجعت خواهم كرد
۶ فرعون گفت برو پدر خودرا چنانچه ترا سوگند داده است مدفون كن
۷ پس يوسف براي دفن پدر خود روانه گرديد و همه ملازمان فرعون و مشايخ درگاهش و تمامي مشايخ مملكت مصر
۸ و تمامي اهل‌بيت يوسف و برادرانش و اهل بيت پدرش با وي همراه شدند فقط اطفال و رمه‌ها و گلّه‌هارا در خطهٔ جوسن گذاشتند
۹ و ارابه‌ها و سواران همراهٔ وي رفتند و فوجي بسيار عظيم بود
۱۰ پس بخرمن‌گاه آطاد كه بآن طرف يردين است رسيده درآنجا بفغان شديد و نوحهٔ دردانگيز بناله درآمدند و تا هفت روز در ماتم پدر خود بود

۱۱ پس مردمان آندیار یعني کنعانیان ماتمرا در خرمنگاه آطان مشاهده کرده گفتند که این ماتم براي اهل مصر بسیار شدید است لهذا آبل مصرائیم که بآنطرف یردین است مسمّی گشت

۱۲ و پسرانش همچنین ایشانرا فرموده بود درحق او بجا آوردند

۱۳ که پسرانش اورا بمملک کنعان برده درغار زمین مکفیله که ابراهام با مزرعه براي ملکیّت قبرستان از عفرون حتّي رو برروي ممري خریده بود مدفون ساختند

۱۴ و یوسف پدرخودرا مدفون کرده با برادران خود و جماعتي که براي دفن پدرش باوي رفته بودند بمصر مراجعت نمود

۱۵ پس برادران یوسف با خود اندیشیدند که پدر ما مرده است وگفتند شاید که یوسف بر ما کینه خواهد ورزید و همه زحمتهاي که از ما کشید در مکافات آن البتّه سزا خواهد داد

۱۶ و بخدمت یوسف معروض داشتند که پدر تو قبل از مردن صیّت کرد و گفت

۱۷ که یوسفرا بگوئید که التماس من آنست که از تقصیر و گناهگاري برادران خود درگذري که با تو بدسلوکي ورزیدند اکنون امیدواریم که تقصیر بندگان خداي پدر خودرا ببخشي و یوسف از گفتار ایشان بگریه در آمد

۱۸ و برادرانش نیز نزدیک آمده پیش وي بر رو افتادند و گفتند اینک ما بندگان تو هستیم

۱۹ یوسف ایشانرا گفت مترسید آیا من بجاي خدا هستم

۲۰ شما برمن اندیشهٔ بد کردید وخدا آنرا بنیکوئي اندیشید تا که این وقائعرا بوقوع رساند و چندین خلائقرا از هلاکت رهائي بخشد

۲۱ الحال خوف منمائید من شمارا واطفال شمارا پرورش میکنم همچنین ایشان‌را تسلّي داد وسخنهاي دلپذيرا با ايشان گفت

۲۲ ویوسف با اهل‌بیت پدر خود در مصر سکونت ورزید ویوسف تا یکصد وده‌سال زنده بود

۲۳ ویوسف فرزندان افرائیم‌را طبقهٔ سیوم مشاهده کرد وفرزندان ماکیر بن منسّي نیز برزانوهاي یوسف مي‌نشستند

۲۵ ویوسف ببرادران خود گفت من مي‌میرم وخدا البتّه بشما توجه خواهد فرمود وازین دیار بسر زمیني که بابراهام واسحاق ویعقوب بسوگندي وعده نمود خواهد رسانید ٠

۲۶ ویوسف بني اسرائیل‌را سوگند داد براین معني که خدا البتّه توجه بشما خواهد کرد وازاینجا استخوانهاي مرا ببرید

۲۷ ویوسف یکصد وده ساله شده وفات یافت واورا از خوشبوئیها پرکرده درصندوقي بملک مصر داشتند .

رسالهٔ دویم

از رسایل موسی مسمّی به خروج

باب اول

۱ و ایناند اسمای بني اسرائیل که همراه یعقوب بمصر درآمدند هر یك با اهل بیت خود رسید
۲ رأوبن سمعون لیوي و یهودا
۳ یسّاکار زبلون و بنیامین
۴ دان و نفتالي جاد و آسیر
۵ و همگي کساني که از پشت یعقوب بوجود آمدند هفتاد نفر بودند امّا یوسف در مصر بود
۶ و یوسف و همه برادرانش و آن طبقهٔ تمام وفات یافتند
۷ و بني اسرائیل برومند شده کثرت یافتند و متعدد شدند و بي نهایت توانا گشتند چنانچه زمین از ایشان مملو شد
۸ امّا پادشاهي دیگر که با یوسف آشنائي نداشت بر تخت مصر بنشست
۹ و برعایاي خود گفت اینك قوم بني اسرائیل از ما زیاده و تواناتر هستند

۱۰ بیائید با ایشان حیله‌سازي کنیم مبادا که بیفزایند و چنین شود که هرگاه جنگي روي دهد ایشان نیز با دشمنان ما متفق شده بمجادلهٔ ما پردازند و ازین دیار خروج نمایند

۱۱ بنابرین چند سرهنگان ظالم بر ایشان گماشت تا که ایشان‌را بکار و بار بیازارند پس بجهت فرعون شهرهاي گنجینه فِتُم و رَعْمَسِیس‌را بنا ساختند

۱۲ امّا هرچند ایشان‌را ظلم نمودند باز همان قدر بیفزودند و کثرت یافتند و ایشان بسبب بني اسرائیل دل آزرده گشتند

۱۳ واهل مصر بتکلیف خدمت با بني اسرائیل سختي مي‌نمودند

۱۴ و بخدمت سخت از آهك و خشت و بهر نوع خدمت زراعت معیشت ایشان‌را تلخ گردانیدند هر خدمتي که از ایشان طلب مي‌نمودند شدید بود

۱۵ پس پادشاهٔ مصر بدایگان عبراني که نام یکي سِفْرَه و نام دیگر فُوعه بود فرمود

۱۶ و گفت چون با زنان عبراني دایگي نمائید وایشانرا بر کرسي‌ها ببینید اگر پسر باشد ویرا بکشید و اگر دختر باشد زنده ماند

۱۷ امّا آن دایگان خدا ترس بوده حسب الحکم پادشاهٔ مصر عمل نمي نمودند و فرزندان نررا زنده مي‌داشتند

۱۸ پس پادشاهٔ مصر دایگان‌را طلبیده بایشان گفت چرا مرتکب این امر شدید که فرزندان نررا زنده داشتید

۱۹ دایگان فرعون‌را گفتند ازآن سبب که زنان عبراني مانند زنان مصري نیستند ازآنرو که زود زه هستند و پیش ازآنکه دایگان نزد ایشان درآیند زائیده‌اند.

۲۰ بنابرین خدا با دایگان مرحمت فرمود و آن قوم بیفزود و بسیار توانا گشتند

۲۱ و چنین واقع شد که ازآنرو که دایگان از خدا می ترسیدند ایشان‌را آباد نمود

۲۲ امّا فرعون همه رعایای خودرا حکم کرد که هر پسری که بوجود آید اورا در رود بیندازید و هریك دختررا زنده دارید

باب دویم

۱ پس شخصی از خاندان لیوی رفته زنی‌را از دختران لیوی بگرفت

۲ و آن زن حامله شده پسری زائید و چون دید که خوبصورت است اورا تا مدت سه ماه پنهان داشت

۳ و چون نتوانست که بیشتر پنهان نماید سفینهٔ‌را از دوخ بجهت وی گرفته بقیر و زفت اندود و پسررا درآن‌بگذاشت پس آنرا در نی‌زار برلب رود بنهاد

۴ و خواهر وی دور ایستاد تا دریافت کند که با او چه واقع خواهد شد

۵ آنگاه دختر فرعون فرود آمد تا در رود غسل نماید و کنیزکانش بر کنار رود بخرامان شدند و چون سفینه‌را درمیان نی‌زار دید کنیز خودرا فرستاد تا بیاورد

۶ وآن‌را کشاده نظرش بران پسر افتاد و اینك طفل میگریست پس رحمت بروی کرده گفت که این یکی از اطفال عبریان است

۷ پس خواهرش بدختر فرعون گفت آیا من بروم و از زنان عبری دایهٔ‌را بنزد تو طلب دارم تا پسررا برای تو شیر بدهد

۸ دختر فرعون ویرا گفت برو پس آن دختر رفته مادر طفلرا طلبید

۹ و دختر فرعون ویرا فرمود که این طفلرا برده بجهت من شیر بده
ومن اجر بتو خواهم داد و آن زن طفلرا برده شیر داد

۱۰ و آن طفل بزرگ شده ویرا بنزد دختر فرعون آورد و او فرزند وی
گردید و نامش‌را موسی خواند و گفت ازآنروست که ویرا از آب
بیرون کشیدم

۱۱ و درآن ایّام چون موسی بزرگ شده بود چنین واقع شد که نزد
اخوان خود بیرون رفته بر کار و بار ایشان نظر کرد و دید که مردی
مصری شخصی عبرانی‌را که از جملهٔ برادرانش بود می‌زند

۱۲ پس از هر طرف نگاه کرد وچون دید که کسی نیست آن
مصریرا کشته در زیر ریگ پنهان کرد

۱۳ و روز دیگر بیرون رفت که ناگاه دو نفر ازعبریان با یکدیگر منازعت
می‌نمودند ظالمرا گفت چرا همذات خودرا می‌زنی

۱۴ او گفت کدام کس ترا فرمانفرما و منصف بر ما گردانید آیا تو
میخواهی که چنانچه مصریرا کشتی مرا نیز بکشی پس موسی
خوفناک شده با خود گفت حقا که این راز شهرت یافته است

۱۵ امّا فرعون این خبر شنیده درپی خون موسی می‌بود و موسی از
روی فرعون گریخته در خطهٔ مدیان مقام گرفت و بر لب چاهی
بنشست

۱۶ و کاهن مدیان هفت دختر داشت که ایشان آمده آب کشیدند
و حوضهارا پر کردند تا مواشی پدر خودرا سیراب نمایند

۱۷ وچوپانان بر آمده ایشان‌را راندند پس موسی برخاسته ایشانرا
مدد کرد و گلّهٔ ایشانرا سیراب نمود

۱۸ وچون بنزد رعوئیل پدر خود رسیدند او پرسید که چه شد که امروز باین زودي آمدید

۱۹ گفتند مردي مصري مارا از دست چوپانان رهاي بخشید و بجهت ما نیز آب کشید وگلّه‌را سیراب نمود

۲۰ او دختران خودرا گفت که او کجاست بچه سبب ویرا گذاشتید بطلبید تا نان بخورد

۲۱ وموسی راضي شد که با وي سکونت ورزد که او صفوره دختر خودرا بموسی داد

۲۲ او پسري‌را زائیده پدرش ویرا به جیرسوم مسمّي ساخت ازآنرو که گفت من در زمین بیگانه غریب شده‌ام

۲۳ وبعد از مدت متمادي چنین اتفاق افتاد که پادشاهٔ مصر وفات یافت و بني اسرائیل ازحال بندگي اندوهناك شده فریاد برآوردند که فغان ایشان بسبب بندگي بسمع خدا رسید

۲۴ وخدا نالهٔ ایشان‌را بشنید چنانچه خدارا از عهد خود که با ابراهام با اسحاق وبا یعقوب بسته بود یاد آمد

۲۵ وخدا بر بني اسرائیل نظرکرد وخدا بر ایشان توجه فرمود

باب سیوم

۱ امّا موسی گلّهٔ یثرو پدر زن خود کاهن مدیان‌را چوپاني میکرد وگلّه‌را بآنطرف بیابان رانده بجبل خدا حوریب رسید

۲ وفرشتهٔ خدا در شعلهٔ آتش از میان بوتهٔ بر وي هویدا گشت واو نگاه کرد که اینك بوته از آتش میسوزد امّا بوته تلف نمي‌شود

۳ وموسی گفت درآنطرف می‌روم تا این امر عجیب‌را معاینه کنم
چرا این بوته سوخته نمی‌شود

۴ وچون خداوند دید که بان طرف برای معاینه کردن می‌رود خدا
ویرا از میان بوته آواز داد وگفت ای موسی موسی او
گفت لبیك

۵ فرمود دراینجا نزدیك میای کفش‌های خودرا از پای بیرون کن که
موضعی که برآن ایستادهٔ زمین مقدس است

۶ ونیز گفت منم خدای پدر تو خدای ابراهام خدای اسحاق وخدای
یعقوب پس موسی روی خودرا پوشید ازآنرو که از مشاهده کردن
خدا ترسید

۷ پس خداوند گفت من مشقت قوم خودرا که در مصر هستند
نیك ملاحظه کرده‌ام وفغانی‌را که بسبب سرهنگان ظالم برمی‌آرند
شنیده‌ام چنانچه از رنجهای ایشان واقف هستم

۸ وفرود آمده‌ام تا ایشان‌را از قبضهٔ مصریان نجات بخشم واز این
ملك بزمینی مرغوب ووسیع بزمینی که شیر وشهد درآن ریزانست
بمقام کنعانیان وحتیان واموریان وفریزیان وحویان ویبوسیان ببرم

۹ وحال آنکه فریاد بنی اسرائیل اینك بمن رسیده است وظلمی‌را
که اهل مصر بر ایشان کرده‌اند من مشاهده نموده‌ام

۱۰ اکنون بیای که ترا نزد فرعون میفرستم تا قوم من بنی اسرائیل‌را از
مصر بیرون آری

۱۱ وموسی خدارا گفت من کیستم که بنزد فرعون بروم وبنی اسرائیل‌را
از مصر بیرون آرم

۱۲ وگفت بدرستی که من با تو خواهم بود وهمین علامتیست بر

اینکه من ترا فرستادهام چون قومرا از مصر بیرون آورده باشی خدارا بر این جبل عبادت خواهید کرد

۱۳ موسی خدارا گفت اینک چون من نزد بني اسرائیل رفته ایشانرا بگویم که خداي پدران شما مرا بشما فرستاده است وایشان از من بپرسند که نام وي چیست بایشان چه گویم

۱۴ و خدا بموسی گفت من آن هستم که هستم و گفت همچنین بني اسرائیلرا بگوي که من هستم مرا بر شما فرستاده است

۱۵ باز خدا بموسی فرمود که بني اسرائیلرا چنین بگوي که خداوند خداي پدران شما خداي ابراهام خداي اسحاق وخداي یعقوب مرا نزد شما فرستاده است تا ابدالاباد نام من همین است وتذکرهٔ من همین طبقه بعد طبقه

۱۶ برو ومشایخ اسرائیلرا اجتماع نمود ایشانرا بگو که خداوند خداي پدران شما خداي ابراهام اسحاق ویعقوب بر من ظاهر گردید وفرمود بدرستي که برشما وبر آنچه شمارا درمصرواقع شد توجه کردهام

۱۷ و چنین گفتم که شمارا از مشقت مصر بملک کنعانیان وحتیان و اموریان و فریزیان و حویان ویبوسیان بزمیني که شیر و شهد درآن ریزان باشد خواهم برد

۱۸ وسخنهاي ترا قبول خواهند کرد وخود با مشایخ اسرائیل نزد پادشاهٔ مصر برو واورا بگوي که خداوند خداي عبریان بر ما ظاهر گشت اکنون اجازت باشد که سه روز راه در بیابان برویم تا پیش خداوند خداي خود قرباني بگذرانیم

۱۹ ومن میدانم که پادشاهٔ مصر شمارا اجازت رفتن نخواهد داد جز بتاثیر دست قوي

۲۰ که من دست خودرا دراز کرده مصررا بتمامي امور عجیب که درمیانش بظهور مي‌آرو مبتلا خواهم گردانید وبعده شمارا رخصت خواهد داد

۲۱ واین قومرا بنظر اهل مصر عزیز خواهم ساخت وچنین واقع خواهد شد که چون روانه شوید تهي دست نروید

۲۲ لیکن هر زني از همسایهٔ خود وازآنکه درخانه‌اش مي‌ماند زیورهاي سیمین وزیورهاي زرین وجامه‌هاي زیبا طلب خواهد کرد وآنهارا بپسران ودختران خود بپوشانید واهل مصررا غارت کنید

باب چهارم

۱ وموسي درجواب گفت اینک بر من ایمان نخواهند آورد وگفتهٔ مرا استماع نخواهند کرد بلکه بگویند که خداوند بر تو هویدا نشده

۲ خداوند باو گفت این چه چیز است که در دست تست گفت عصا

۳ گفت آنرا بر زمین بیفکن او بر زمین افکند وماري گردید وموسي از پیشش گریزان شد

۴ وخداوند بموسي گفت دست خودرا دراز کرده دم ویرا بگیر او دسترا دراز کرده ویرا بگرفت ودر دستش عصا گردید

۵ غرض اینکه تا اعتقاد نمایند که خداوند خداي پدران ایشان خداي ابراهام خداي اسحاق وخداي یعقوب بر تو ظاهر گشته است

۶ باز خداوند ویرا فرمود که دست در آغوش خود بکن او دست در آغوش خود کرد وچون بر آورد اینک دستش مانند برف مبروص شده

۷ وگفت باز دست خودرا درآغوش بکن پس دست درآغوش خود کرده بیرون آورد که ناگاه همرنگ بدنش گردید

۸ وچنین خواهد شد که هرگاه بر تو ایمان نیارند و دلالت معجزهٔ اول‌را قبول نکنند البته بر دلالت معجزهٔ آخرین ایمان خواهند آورد

۹ واگر بر این دو معجزه نیز ایمان نیارند وسخن ترا استماع ننمایند پس از آب رود قدري بر داشته بر زمین خشك بریز که آن آبي که از رود برداري بر زمین خشك خون خواهد گردید

۱۰ پس موسی بخداوند گفت پروردگارا من صاحب فصاحت نیستم نه در ایّام گذشته و نه دریتحال که بنده‌را مخاطب ساختهٔ امّا بطي الکلام و کند زبانم

۱۱ خداوند باو گفت که انسان‌را کدام کس دهن داد وگنگ یا کررا و بینا یا نابینارا که گردانید آیا من که خداوندم نکردم

۱۲ اکنون برو که من معین زبان تو خواهم بود وترا هرچه باید گفت تعلیم میدهم

۱۳ او گفت پروردگارا این پیغام‌را بوساطت هر که خواهي بفرست

۱۴ پس غضب خداوند بر موسی مشتعل گشت وگفت آیا اهرون بن لیوي برادر تو نیست میدانم که فصاحت دارد و نیز اینك باستقبال تو بیرون مي آید و چون ترا ببیند خوشدل خواهد شد

۱۵ و باوي تکلّم نماي وسخن چند وي‌را بیاموز ومن معین زبان تو ومعین زبان وي خواهم بود وشمارا هرچه باید کرد تعلیم مینما یم

۱۶ و او بعوض تو خلق‌را مخاطب سازد چنانچه او بجاي زبان تو باشد و تو اورا بجاي خدا

۱۷ و این عصارا بدست خود بگیر که بوساطت آن معجزات‌را خواهي نمود

۱۸ پس موسی روانه شده نزد یثرو پدر زن خود باز آمد و اورا گفت مرا رخصت فرماي تا پیش برادران خود که در مصر هستند مراجعت نموده ببینم که زنده هستند یا نه یثرو بموسی گفت بسلامت برو

۱۹ و خداوند در مدیان بموسی گفت روانه شو و بمصر مراجعت نماي که کسانیکه در پي خون تو بودند همه مرده اند

۲۰ پس موسی زن و پسران خودرا بر داشته بر خر سوار کرده بمملکت مصر معاودت نمود و موسی عصاي خدارا بدست خود گرفت

۲۱ و خداوند موسی‌را فرمود چون در صدد مراجعت مصر باشي ببین که آن همه امور عجائب که بتو تفویض کرده‌ام پیش فرعون بعمل آر فامّا من دل وي‌را سخت خواهم گردانید و قوم‌را رخصت نخواهد داد

۲۲ و فرعون‌را بگوي که خداوند چنین میفرماید که اسرائیل پسر من بلکه نخست زادهٔ من است

۲۳ و ترا میگویم که پسر مرا رخصت ده تا مرا عبادت نماید و اگر از رخصت دادن وي ابا کني اینك من پسر ترا بلکه نخست زادهٔ ترا خواهم کشت

۲۴ و در راه چنین واقع شد که در منزل‌گاهي خداوند اورا یافته قصد جانش نمود

۲۵ پس صفوره سنگي تیزرا برداشته قلفت فرزند خودرا ببرید و در پیش قدمش انداخته گفت که في الحقیقت تو ازین خون نکاح یافتهٔ

۲۶ پس چون بسبب ختنه گفته بود که ازین خون نکاح یافتهٔ او ویرا بگذاشت

۲۷ وخداوند اهرون‌را گفت که در بیابان باستقبال موسی برو او رفته در جبل خدا با وی ملاقات نمود و بوسید

۲۸ وموسی اهرون‌را از همه سخنهای خداوند که اورا فرستاده بود واز همه معجزات که فرموده بود مطلع ساخت

۲۹ پس موسی واهرون روانه شده همه مشائخ بنی اسرائیل‌را اجتماع نمودند

۳۰ واهرون تمامی سخنهای که خداوند بموسی فرموده بود بر زبان آورد ومعجزات‌را بنظر قوم ظاهر کرد

۳۱ وآن قوم ایمان آوردند وچون شنیدند که خداوند بر بنی اسرائیل رجوع کرده است وآنکه بر مشقت ایشان التفات نموده سر فرو کرده سجده بجا آوردند

باب پنجم

۱ وبعد ازین مقدمات موسی واهرون آمده بفرعون گفتند که خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که قوم مرا رخصت بده تا در بیابان برای من عید کنند

۲ فرعون گفت خداوند کیست که قول وی‌را بشنوم وبنی اسرائیل‌را رخصت دهم خداوندرا نمی شناسم وبنی اسرائیل‌را اجازت نخواهم داد

۳ گفتند خدای عبریان بر ما نمودار شده است التماس آنست که سه روز راه‌را اجازت بدهی تا در بیابان خداوند خدای خودرا قربانی پیش گذرانیم مبادا که بوبا یا بشمشیر قصد ما نماید

۴ و پادشاهٔ مصر ایشان‌را گفت که ای موسی و اهرون شما چرا این قوم‌را از عمل باز دارید بروید و بکاروبار خود مشغول باشید

۵ و فرعون گفت اینک ساکنان آن زمین اکنون کثرت یافته و شما ایشان‌را از کاروبار فارغ میگردانید

۶ و در همان روز فرعون محصلان و سرهنگان آن قوم‌را فرمود

۷ که من‌بعد کاه برای ساختن خشت چون سابق داده شد این مردم‌را مدهید ایشان رفته کاه از برای خود جمع بکنند

۸ و خشت‌را بهمان حساب که تا حال میساختند از ایشان مطالبه نمائید ازآن چیزی وضع مکنید ازآن‌رو که کاهل هستند بدین سبب فریاد میکنند که اجازت بده تا خدای خودرا قربانی پیش گذرانیم

۹ ایشان‌را کاری گرانتر می‌باید که درآن مشغول بوده بخیالات باطل توجه نکنند

۱۰ پس محصلان و سرهنگان آن قوم بیرون رفته ایشان‌را گفتند که فرعون چنین میفرماید که کاه‌را بشما نخواهم داد

۱۱ شما رفته کاه بجهت خود هرجا که میسر شود بگیرید امّا از اعمال شما هیچ وضع نخواهد شد

۱۲ پس آن مردم بر تمامی سرزمین مصر منتشر شدند تا بعوض کاه کاهبن جمع کنند

۱۳ و محصلان تعجیل مینمودند که کارهای خودرا روز بروز باتمام برسانید همچنانکه در وقتی که کاه دست میداد

۱۴ و سرهنگان بنی اسرائیل که ایشانرا محصلان فرعون بر آنها گماشته بودند تازیانه میخوردند که چرا در خشت سازی خدمت معیّن

خودرا درین روزها چون در ایّام گذشته تمام نکردید

۱۵ پس سرهنگان بني اسرائیل پیش فرعون آمده فریاد کردند که چرا با بندگان این نوع سلوك مي‌ورزي

۱۶ کاه ببندگان هیچ نمیدهند وباوجود این مارا میگویند که خشت بسازید و اینست که بندگان تازیانه‌میخوریم امّا این تقصیر از قوم تست

۱۷ او گفت که شما کاهل هستید کاهل هستید ازآن سبب میگوئید که مارا رخصت بده تا خداوندرا قرباني پیش گذرانیم

۱۸ الحال بکار خود بروید که کاه بشما داده نخواهد شد وبهمان حساب خشت خواهید داد

۱۹ و سرهنگان بني اسرائیل این سخن‌را شنیده که خشت‌را بشمار هرروز هیچ کم مکنید دانستند که ببلاي گرفتار شدیم

۲۰ و در محلیکه از پیش فرعون بیرون مي‌آمدند با موسی و اهرون اتفاق ملاقات افتاد

۲۱ و ایشانرا گفتند که خداوند بر کار شما نظر کرده انصاف کند ازآنرو که رایحهٔ مارا پیش فرعون و پیش خادمانش گنده کرده شمشیري بدست ایشان داده‌اید تا مارا قتل کنند

۲۲ وموسی پیش خداوند مراجعت نموده گفت پروردگارا آن قوم‌را چرا مبتلا ساختهٔ بچه سبب مرا فرستادهٔ

۲۳ که از روزي که پیش فرعون آمدم تا بنام تو سخن گویم این قوم‌را مبتلا ساخته است وتو نیز قوم خودرا مطلقاً نجات ندادهٔ

باب ششم

۱ انگاه خداوند بموسی گفت الحال معاینه خواهي کرد که چه نوع سلوك با فرعون میکنم که از تاثیر دست قوي ایشانرا رخصت خواهد داد و از تاثیر دست قوي از سر زمین خود اخراج خواهد کرد

۲ وخدا با موسی تکلّم فرمود وگفت که منم یِهوَه

۳ که بر ابراهام و بر اسحاق وبر یعقوب بنام خداي قادر مطلق ظاهر گشتم فامّا بنام خاص یِهوَه مرا ایشانرا معروف نگشتم

۴ و با ایشان نیز عهد خودرا قرار دادم بر اینکه ملك کنعان ملك غربت ایشانرا که درآنجا غریب الوطن میبودند بایشان ببخشم

۵ و نیز نالهٔ بني اسرائیلرا کهٔ اهل مصر ایشانرا ببندگي خود دارند شنیدهام و از عهد خود مرّا یاد آمده است

۶ بنابرین بني اسرائیلرا بگوي که منم خداوند و شمارا از زیر بار اهل مصر بیرون خواهم آورد و از بندگيِ ایشان رهاي خواهم داد و بوسیلهٔ بازوي افراشته و سزاهاي عظیم شمارا نجات خواهم داد

۷ و شمارا از براي خود قومي اختیار میکنم ومن خداي شما خواهم بود تا بدانید که منم خداوند خداي شما که از زیربار اهل مصر شمارا بیرون مي آرم

۸ و شمارا بزمیني میرسانم که در باب آن سوگندي یاد کردم که بابراهام و اسحاق و یعقوب بدهم آنرا بطریق میراث بشما خواهم داد منم خداوند

۹ پس موسی این معنيرا با بني اسرائیل درمیان آورد امّا بسبب دل تنگي و شدت خدمت گفتار موسيرا استماع ننمودند

۱۰ وخداوند با موسی تکلّم فرموده وگفت

۱۱ برو فرعون پادشاه مصررا بگوي تا بني اسرائيل‌را از ملك خود رخصت دهد

۱۲ موسی پیش خداوند عرض کرد که اینك بني اسرائيل سخن مرا نشنیده‌اند پس فرعون چگونه خواهد شنید که لبان من نا مختون است

۱۳ وخداوند با موسی واهرون متکلّم شده ایشان‌را بنزد بني اسرائيل وبنزد فرعون برسالت فرستاد تا بني اسرائيل‌را از ملك مصر بیرون آورند

۱۴ اینند سروران خاندانهاي ایشان پسران راوبن نخست‌زادهٔ اسرائيل حَنُوك وفلّو وحَصْرُون وکَرْمي اینند قبیله‌هاي راوبن

۱۵ وپسران سمعون یَمُوئیل ویامِین واوُحَد ویاکِین وصُحَر وساوُل که او از زن کنعاني بوجود آمد اینند قبیله‌هاي سمعون

۱۶ واینند اسماي پسران لیوّي با شرح اولاد ایشان جِیرْشُون وقِهات ومِرارِي وایّام عمر لیوي یکصد وسي وهفت سال بود

۱۷ پسران جِیرْشُون لِبْنِي وسِمْعِي هریك بقبیلهٔ خود

۱۸ وپسران قهات عَمْرَام ویِصْهَار وحَبْرُون وعُوزِئیل وایّام عمر قهات یکصد وسي وسه سال بود

۱۹ وپسران مراري مَحْلِي ومُوسي اینند قبیله‌هاي لیوي با شرح اولاد ایشان

۲۰ وعمران یوُکَبَد عمّهٔ خودرا بنکاح در آورد که او اهرون وموسی‌را بجهت وي زائید وایّام زندگاني عمران یکصد وسي وهفت سال بود

٢١ و پسران يصهار قُورَح و نَفَج و زِكْرِي
٢٢ و پسران عوزئيل ميسائيل و اَلْصَافان و سِتْرِي
٢٣ و اهرون اَلِيسَبع دختر عميناداب خواهر نَحْشُون‌را بنكاح خود در آورد كه او ناداب و اَبِيهُو والعاذار و ايثامار‌را بجهت وي زائيد
٢٤ و پسران قورح اَسِّير و اَلْقانَه و ابي آساف ايننه قبيله‌هاي بني قورح
٢٥ و العاذار پسر اهرون زني از دختران فُوطِيئيل بگرفت كه او فِنْحاس‌را بجهت وي زائيد ايننـد سروران خاندان بني ليوي هريك بقبيلهٔ خود
٢٦ همين اهرون و موسي هستند كه خداوند ايشان‌را فرمود كه بني اسرائيل‌را از ملك مصر بترتيب افواج ايشان بيرون آريد
٢٧ همين كسانند كه با فرعون پادشاهٔ مصر سخن راندند تا بني اسرائيل‌را از مصر بيرون آرند اين همان موسي و اهرون هستند
٢٨ و چنين واقع شد در روزيكه خداوند با موسي در ملك مصر متكلّم شد
٢٩ كه خداوند موسي‌را گفت كه منم خداوند هرآنچه من بتو گويم پيش فرعون پادشاهٔ مصر بگوي
٣٠ و موسي پيش خداوند گفت كه لبان من نا مختونست و فرعون سخن مرا چگونه بشنود

باب هفتم

١ و خداوند بموسي گفت ببين كه ترا پيش فرعون همچو خدا گردانيده‌ام و اهرون برادرت پيغمبر تو خواهد بود
٢ هرچه بتو فرمايم تو بيان كن و اهرون برادر تو پيش فرعون بگويد تا بني اسرائيل‌را از ملك خود رخصت دهد

۳ ومن دل فرعون‌را سخت میگردانم و آیات ومعجزات خودرا در ملك مصر بسيار بظهور مي‌آرم

۴ اما فرعون سخن شمارا قبول نخواهد كرد ومن دست خودرا بر مصر دراز كرده افواج خودرا يعني قوم خود بني اسرائيل‌را بسزاهاي گران از ملك مصر بيرون خواهم آورد

۵ وچونكه دست خودرا بر مصر دراز كرده بني اسرائيل‌را ازميان ايشان بيرون آرم اهل مصر يقين خواهند دانست كه من خداوندم

۶ وموسى و اهرون چنانچه خداوند ايشان‌را فرمود بهمان وجه عمل نمودند

۷ موسى هشتاد ساله بود واهرون هشتاد وسه ساله بوقتيكه با فرعون تكلّم نمودند

۸ انگاه خداوند موسى واهرون‌را فرمود

۹ كه چون فرعون بشما گويد كه معجزهٔ در بارهٔ خود ظاهر كنيد پس اهرون‌را بگوي كه عصاي خودرا برداشته پيش فرعون بينداز كه ماري خواهد گرديد

۱۰ پس موسى و اهرون نزد فرعون رفته حسب الحكم خداوند بفعل آوردند كه اهرون عصاي خودرا پيش فرعون وپيش ملازمانش بيفكند و آن ماري گرديد

۱۱ پس فرعون حكما وساحران‌را نيز طلب داشت وساحران مصر نيز بهمان طور از سحر خود عمل نمودند

۱۲ كه هريك عصاي خودرا بيفكندند و مارها شدند وليكن عصاي اهرون عصاهاي ايشان‌را بلعيد

۱۳ امّا دل فرعون سخت گردید چنانچه سخن ایشان‌را قبول نکرد موافق آنچه خداوند پیش گفته بود

۱۴ وخداوند موسی‌را گفت دل فرعون سخت گردید و از رخصت دادن آنقوم ابا میکند

۱۵ علی الصباح نزد فرعون برو اینك بطرف آب بیرون میرود باستقبالش رفته برلب رود ایستاده شو وعصای‌را که ماري گردید دردست خود بگیر

۱۶ واورا بگوي که خداوند خداي عبریان مرا نزد تو فرستاده است وچنین فرموده که قوم مرا رخصت بده تا در بیابان مرا عبادت کنند واینك تا حال قبول نکردي

۱۷ خداوند چنین میفرماید بدین خواهي دانست که من خداوندم اینك بعصاي که دردست من است آب رودرا خواهم زد تا بخون مبدّل گردد

۱۸ وماهیاني که در رود باشد خواهند مرد ورود خواهد گندید چنانچه اهل مصر از خوردن آب رود متنفّر شوند

۱۹ وخداوند موسی‌را فرمود که اهرون‌را بگوي که عصاي خودرا گرفته دست‌را بر آبهاي مصر بر جویها و رودها و تالابها وهریك آب انبار ایشان دراز کن تا خون شوند و بر تمامي ملك مصر خواه در ظروف چوبین وخواه در سنگین خون باشد

۲۰ وموسی واهرون چنانچه خداوند فرمود عمل نمودند که او عصارا بر داشته در نظر فرعون ودر نظر ملازمانش بر آب رود زد وتمامي آب رود بخون مبدّل گردید

۲۱ وماهیانیکه در رود بودند مردند ورود گندید بحدیکه اهل مصر

نتوانستند که آب از رود بخورند و در تمامي ملك مصر خون بود
۲۲ و ساحران مصري از نيرنگهاي خود همچنين کردند و دل فرعون سخت شده گفته ایشانرا قبول نکرد چنانچه خداوند پیش گفته بود
۲۳ پس فرعون ازآنجا رو تافته بخانهٔ خود رفت وبرين امر نيز التفات نکرد
۲۴ و همه اهل مصر اطراف رودرا کنده آب خوردنيرا پيدا کردند ازآنرو که از آب رود نتوانستند خورد
۲۵ وبعد ازآن که خداوند رودرا زده بود مدت هفت روز بگذشت

باب هشتم

۱ پس خداوند بموسي گفت پيش فرعون رفته ويرا بگوي که خداوند چنين ميفرمايد قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت کنند
۲ و اگر از رخصت ايشان ابا نمائي اينك من تمامي نواحي ترا ببلاي غوکها مبتلا ميسازم
۳ و رود غوکهاي بيشمار بظهور خواهد آورد که آنها بفراز آمده بخانهٔ تو و بخوابگاهٔ تو و بر بستر تو و بخانهٔ ملازمانت و بر قوم تو در تنورها و حسينهاي تو داخل خواهند شد
۴ و غوکها بر تو و بر قوم تو و بر همه ملازمان تو بر آيند
۵ و خداوند بموسي فرمود که اهرونرا بگوي که عصا در دست گرفته بر جويها و رودها و تالابها دراز کن و غوکهارا بر تمامي ملك مصر بر آر
۶ پس اهرون دست خودرا بر آبهاي مصر دراز کرد و غوکها بر آمده سر زمين مصررا فرا گرفتند

۷ وساحران از نیرنگهاي خود نیز چنین کردند و غوکهارا بر سر زمین مصر بر آوردند

۸ پس فرعون موسی و اهرون‌را طلب داشته گفت از خداوند استدعا نمائید تا غوکهارا از نزد من و قوم من رفع نماید ومن قوم‌را رخصت میدهم تا براي خداوند قرباني پیش گذرانند

۹ و موسي بفرعون گفت سرافرازانه بر من امر کن که کدام وقت در بارهٔ تو و ملازمان و قوم تو استدعا نمایم تا غوکها از تو و خانه‌هاي تو رفع شوند فقط در رود مانند و بس

۱۰ او گفت فردا گفت چنین خواهد شد تا بداني که همچو خداوند خداي ما دیگري نیست

۱۱ و غوکها از تو و خانه‌هاي تو و از ملازمان و قوم تو جدا شده فقط در رود خواهند ماند

۱۲ پس موسی و اهرون از پیش فرعون بیرون رفتند و موسی پیش خداوند در بارهٔ غوکها که بر فرعون نازل کرده بود فریاد برآورد

۱۳ و خداوند موافق گفتهٔ موسی عمل کرد چنانچه غوکها از خانه‌ها و قصرها و زراعت‌ها هلاك گردیدند

۱۴ که آنهارا توده توده جمع کردند و روي زمین کندید

۱۵ اما فرعون چون دید که مهلتي دست داد دل خودرا سخت گردانیده سخن ایشان‌را قبول نکرد چنانچه خداوند پیش گفته بود

۱۶ پس خداوند موسی‌را فرمود که اهرون‌را بگوي که عصاي خودرا دراز کن و غبار زمین‌را بزن تا در تمامي ملك مصر شپشها گردد

۱۷ و چنین کردند و اهرون دست خودرا باعصا دراز کرده غبار زمین‌را

زد تا بر انسان و بر بهائم شپشها گردید چنانچه هر ذره غبار زمین در تمامي ملك مصر شپش گردید

۱۸ و ساحران نیز از نیرنگهاي خود چنین کردند بقصد آنکه شپشها بر آرند امّا نتوانستند و شپشها بر انسان و بر بهائم بود

۱۹ و ساحران بفرعون گفتند که این صنعت خداست لیکن دل فرعون سخت شده سخن آنهارا نشنید چنانچه خدا پیش گفته بود

۲۰ آنگاه خداوند موسیرا فرمود که اول دم صبح برخیز و پیش فرعون ایستاده شو که اینك بطرف آب بیرون ميآید ویرا بگوي که خداوند چنین میفرماید که قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت کنند

۲۱ واگر قوم مرا رخصت ندهي اینك من بر تو و بر ملازمان و بر قوم تو و در خانههاي تو پشههاي گوناگون نازل خواهم کرد که خانههاي اهل مصر و زمیني نیز که بر آن مينشینند از پشههاي گوناگون مملو گردد

۲۲ و درآن روز خطهٔ جوسنرا که قوم من درآنجا میباشند جدا میسازم تا درآنجا پشههاي گوناگون نباشند بقصد آنکه یقین دانید که بر همه روي زمین منم خداوند

۲۳ و قوم خودرا از قوم تو ممتاز خواهم کرد این معجزه فردا واقع خواهد شد

۲۴ و خداوند همچنین کرد که پشههاي گوناگون هولناك بخانهٔ فرعون و بخانهٔ ملازمانش و در تمامي ملك مصر درآمدند و بسبب پشههاي گوناگون زمین ویران گشت

۲۵ پس فرعون موسی و اهرونرا طلبیده گفت بروید خداي خودرا قرباني در این زمین پیش گذرانید

۲٦ موسی گفت همچنین کردن جایز نیست زیراکه از چیزیکه موجب کراهت اهل مصر است پیش خداوند خدای خود قربانی میگذرانیم آیا انچه اهل مصر کراهت میدارند در نظر ایشان ذبح نمائیم مارا سنگسار نخواهند کرد

۲۷ سه روز راه در بیابان رفته پیش خداوند خدای خود هر وجهی که حکم فرماید قربانی خواهیم کرد

۲۸ فرعون گفت من شمارا رخصت میدهم تا پیش خداوند خدای خود در بیابان قربانی کنید بهمین شرط که بسیار دور نروید در بارهٔ من شفاعت کنید

۲۹ و موسی گفت اینک من از پیش تو بیرون میروم و پیش خداوند استدعا خواهم نمود تا پشه‌های گوناگون از نزد فرعون و ملازمان و قومش فردا رفع شوند اما بار دیگر فرعون‌را نباید که دغابازی ورزد که این قوم‌را برای قربانی خداوند رخصت ندهد

۳۰ و موسی از نزد فرعون بیرون رفته پیش خداوند استدعا نمود

۳۱ و خداوند چنانچه موسی گفت بعمل آورد که پشه‌های گوناگون‌را از فرعون و ملازمان و قومش رفع کرد چنانچه هیچ باقی نماند

۳۲ و فرعون این بار نیز دل خودرا سخت کرده آن قوم‌را رخصت نداد

باب نهم

۱ و خداوند موسی‌را فرمود که پیش فرعون رفته ویرا بگوی که خداوند خدای عبریان چنین میفرماید که قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت کنند

۲ که اگر از رخصت دادن ایشان ابا نمائی و بعد ازاین هم ایشانرا بازداری

٣ اينك دست خداوند بر مواشي تست هرچه در صحرا باشد بر اسپها و حماران و شتران و گاوها و گوسفندان وباي بسيار شديد خواهد شد

٤ و خداوند مواشي بني اسرائيل‌را از مواشي اهل مصر ممتاز خواهد كرد كه هرچه ازان بني اسرائيل باشد هيچ يك نخواهد مرد

٥ و خداوند ميعادي‌را تعين نمود و گفت كه فردا خدا اين امررا بر زمين بظهور خواهد آورد

٦ پس خداوند روز ديگر آن امررا بظهور آورد و همه مواشي اهل مصر هلاك شدند فاما از مواشي بني اسرائيل هيچ يك نمرد

٧ و فرعون كسي‌را فرستاده دريافت كرد كه از مواشي بني اسرائيل يكي نمرده است ليكن دل فرعون سخت گرديده قوم‌را رخصت نداد

٨ و خداوند موسى و اهرون‌را فرمود كه خاكستر از كوره مشت مشت برداريد و موسى آنرا در نظر فرعون بسوي آسمان بپاشد .

٩ كه آن در تمامي سرزمين مصر گرد شده در همه زمين مصر بر انسان و بر بهائم دانه‌هاي آبلهٔ سوزنده برآيد

١٠ پس خاكستر كوره گرفته پيش فرعون ايستادند و موسى آنرا بسوي آسمان پاشيد كه بر انسان و بر بهائم دانهٔ آبلهٔ سوزنده گرديد

١١ و ساحران بسبب آن آبله پيش موسى نتوانستند ايستاد ازآنرو كه ساحرانرا بلكه جميع اهل مصررا آبله عارض شد

١٢ و خداوند دل فرعون‌را سخت گردانيد كه سخنهاي ايشانرا چنانچه خداوند بموسى پيش گفته بود قبول نكرد

١٣ و خداوند موسى‌را فرمود كه اول دم صبح برخاسته پيش فرعون

حاضر شو و اورا بگوي که خداوند خداي عبريان چنين ميفرمايد که قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت کنند

۱۴ که من دراين نوبت همه مصيبتهاي خودرا بر دل تو و بر ملازمان و قوم تو نازل خواهم کرد تا بداني که در همه عالم چون من کسي نيست

۱۵ که الحال دست خودرا بر تو دراز ميکنم تا ترا و قوم ترا بوبا مبتلا سازم و از زمين مستاصل خواهي شد

۱۶ و في الحقيقت بهمين سبب ترا برپا کرده‌ام تا قدرت خودرا بر تو ظاهر کنم و تا آنکه نام من در عالم مشهور گردد

۱۷ آيا تا حال بر قوم من تکبر ميذمائي بحديکه ايشان‌را رخصت ندهي

۱۸ اينک فردا بهمين وقت تگرگ بي نهايت شديدرا که بمثل آن در مصر از بنيادش تا حال عارض نشده مي‌بارانم

۱۹ اکنون کسان‌را بفرست و مواشي خودرا و هرآنچه در صحرا ازان تو باشد جمع کن چرا که از انسان و بهائم هرکه در صحرا يافته شود و داخل خانه نگردد آن تگرگ بر او خواهد افتاد تا هلاک شود

۲۰ هر کسي از ملازمان فرعون که از گفتهٔ خداوند مي‌ترسيد بندگان و مواشي خودرا بخانه‌ها راند

۲۱ و هر که بر گفتهٔ خداوند دل ننهاد بندگان و مواشي خودرا در صحرا گذاشت

۲۲ پس خداوند موسي‌را فرمود که دست خودرا سوي آسمان دراز کن تا در تمامي ملک مصر بر انسان و بر بهائم و بر همگي نبات زمين در ملک مصر تگرگ ببارد

۲۳ و موسي عصاي خود بسوي آسمان دراز کرد و خداوند رعد

و تگرگ‌را فرستاد و آتش بر زمین دویدن گرفت و خداوند تگرگ‌را
بر زمین مصر بارانید
۲۴ آنچنان تگرگ بارید که آتش با تگرگ آمیخته بود بی‌نهایت
شدید که مانند آن در تمامی ملک مصر از روزی که آباد شد
واقع نشده
۲۵ و تگرگ در تمامی ملک مصر هرآنچه در صحرا می‌بود از انسان تا
بهائم همه‌را هلاک کرد و تگرگ همه نباتات صحرارا محو کرد و همه
درختان صحرارا بشکست
۲۶ فقط در خطهٔ جوسن که درآنجا بنی اسرائیل می‌بودند تگرگی نبود
۲۷ پس فرعون تنی چند فرستاده موسی و اهرون‌را طلب داشت
و گفت که این نوبت نیز گناهی کرده‌ام خداوند عادلست و من
با قوم خود گنهکارم
۲۸ پیش خداوند استدعا نمائید تا رعدهای هولناک و تگرگ موقوف
شود و شمارا رخصت خواهم داد و بعد ازاین درینجا قیام نخواهید کرد
۲۹ موسی ویرا گفت چون از شهر بیرون رفته باشم دستهای خودرا
پیش خداوند خواهم کشاد تا رعد موقوف شود و تگرگ بار دیگر
نبارد تا بدانی که کرهٔ زمین ازان خداوند است
۳۰ امّا مرا یقین شد که حال نیز تو و ملازمانت از خداوند خدا
نخواهید ترسید
۳۱ و کتان و جو محو گردید زیراکه جورا خوشه بر آمده بود و کتان نیز
تخم برآورده
۳۲ امّا گندم و گور گندم محو نشد زیراکه پوشیده بود
۳۳ پس موسی از نزد فرعون از شهر بیرون رفته دستهای خودرا پیش

خداوند بکشاد تا رعد و تگرگ موقوف شد و باران بر زمین نریخت
۳۴ و فرعون چون دید که باران و تگرگ و رعد موقوف شده است باز هم عاصي شده خود با ملازمانش دل‌را سخت گردانید
۳۵ همچنین دل فرعون سخت شده بني اسرائیل‌را رخصت نداد چنانکه خداوند بوساطت موسی پیش گفته بود

باب دهم

۱ و خداوند موسی‌را فرمود که بنزد فرعون برو که من دل او و دل ملازمانش‌را سخت گردانیده‌ام غرض آنکه این امور عجیب‌را درمیان ایشان ظاهر کنم
۲ و آنکه از هرکاري که در مصر کرده‌ام و از معجزاتي که درمیان ایشان ظاهر نموده بسمع پسر و نبیرهٔ خود خبر برساني تا شمارا یقین شود که من خداوندم
۳ پس موسی و اهرون نزد فرعون رفته ویرا گفتند که خداوند خداي عبریان چنین میفرماید که تا کي ابا نمائي از تضرع نمودن پیش من رخصت بده تا قوم مرا عبادت کنند
۴ زیرا که اگر از رخصت دادن قوم من ابا نمائي اینک فردا من در سرحد تو ملخها میفرستم
۵ و سطح زمین‌را خواهند پوشید بحدیکه زمین بنظر نیاید و بقیهٔ هرآنچه رهاي یافته باشد هرچه از تگرگ بجهت شما باقي مانده خواهند خورد و هر درختي که براي شما در صحرا روئیده باشد خواهند خورد
۶ و خانه‌هاي تو و خانه‌هاي همه ملازمانت و خانه‌هاي جمیع اهل

مصررا پر خواهند کرد که چنین امررا نه پدران و نه اجداد تو از روزي که بر زمین بوجود آمدند تا امروز ندیدند پس روي تافته از نزد فرعون بیرون رفت

۷ و ملازمان فرعون وي‌را گفتند تا کي این شخص دام ما باشد این مردمان‌را رخصت بده تا خداوند خداي خودرا عبادت کنند تا حال خبر نیافته که ملك مصر ویران شده است

۸ پس موسی و اهرون‌را پیش فرعون حاضر ساختند که وي بایشان گفت بروید و خداوند خداي خودرا عبادت نمائید امّا کدام کسانند که روانه شوند

۹ موسی گفت که با کودکان و پیران خود خواهیم رفت با پسران و دختران خود با گلّه‌ها و رمه‌هاي خود خواهیم رفت ازآنرو که عید خداوند بر ما واجب است

۱۰ ایشان‌را گفت معاذالله که شمارا مع اطفال رخصت دهم با حذر باشید که شمارا زیاني در پیش است

۱۱ چنین نباید شماها که بحد بلوغیّت رسیده اید بروبد و عبادت خداوند بجا آرید که همین شما درخواست نمودید پس ایشان‌را از پیش فرعون راندند

۱۲ و خداوند موسی‌را فرمود که دست خودرا بر سر زمین مصر بجهت آوردن ملخها دراز کن که آنها بر زمین مصر بر آمده همه نباتات زمین‌را هرآنچه از تگرگ باقي مانده بخورند

۱۳ و موسی عصاي خودرا بر زمین مصر دراز کرده خداوند باد مشرقي‌را در تمامي روز و شب بر دیار مصر وزانید و چون صبح برآمد باد مشرقي ملخهارا بیاورد

۱۴ وملخها بر تمامي ملك مصر بر آمدند و در جميع سرحد مصر جاي گرفتند بغايت مضر بودند كه پيشتر اين نوع ملخها گاهي نبوده و بعد ازين نيز چنين نخواهد بود

۱۵ كه همه روي زمين‌را پوشيدند بحديكه تمام ديار تاريك گشت وهمگي نباتات زمين‌را و تمامي ثمرات درختانرا كه از تگرگ باقي مانده بود خوردند چنانچه بر درختان و نباتات صحرا در تمامي ملك مصر هيچ سبزه نماند

۱۶ پس فرعون موسي واهرون‌را بتعجيل تمام طلب داشت وگفت كه نسبت بخداوند خداي شما ونسبت بشما گناهي كرده‌ام

۱۷ الحال التماس آنكه گناه مرا همين نوبت ببخشي واز خداوند خداي خود شفاعت نمائيد تا همين هلاكت‌را از من دور كند

۱۸ واز نزد فرعون بيرون رفته پيش خداوند شفاعت نمود

۱۹ وخداوند باد مغربي‌را بغايت تندي وزانيد كه ملخهارا برداشته بدرياي قلزم انداخت در تمامي نواحي مصر يك پر ملخ نماند

۲۰ امّا خداوند دل فرعون‌را سخت گردانيد چنانچه بني اسرائيل‌را رخصت نداد

۲۱ وخداوند موسي‌را فرمود كه دست خودرا سوي آسمان دراز كن تا بر ملك مصر اين نوع ظلمتي برآيد كه قابل مساس باشد

۲۲ وموسي دست خودرا سوي آسمان دراز كرد و در تمامي ملك مصر تا سه روز ظلمت غليظ واقع شد

۲۳ تا سه روز يكديگررا نديدند واز مقام خود كسي حركت نكرد امّا در مساكن همه بني اسرائيل روشنائي بود

۲۴ پس فرعون موسي‌را طلب نمود وگفت برويد خداوندرا عبادت

بجا آرید صرف اینکه گلّهها ورمههاي شما بمانند اطفال شما نیز با شما روانه شوند

۲۵ موسی گفت میباید که ذبحها و قربانیها نیز بدست ما بدهي تا پیش خداوند خداي خود ذبح نمائیم

۲۶ و مواشي ما نیز همراه خواهد شد ویك پارهٔ سم نخواهیم گذاشت چراکه از آنها براي عبادت خداوند خداي ما باید گرفت و تا درآنجا نرسیم نمیدانیم که بچه چیز خداوندرا عبادت کنیم

۲۷ و خداوند دل فرعون‌را سخت گردانید چنانچه برخصت ایشان راضي نشد

۲۸ و فرعون باو گفت از پیش من برو زنهار روي مرا بار دیگر نبیني زیراکه در روزي که روي مرا ببیني هلاك خواهي شد

۲۹ موسی گفت درست گفتهٔ من بعد روي ترا دیگر نخواهم دید

باب یازدهم.

۱ و خداوند بموسی گفت که یك مصیبت دیگر بر فرعون و بر اهل مصر نازل میکنم که بعده شمارا ازاینجا مرخّص خواهد کرد بلکه چون رخصت دهد بزجر تمام شمارا ازاینجا اخراج خواهد نمود

۲ این سخن‌را بسمع قوم برسان که هر یك خواه مرد وخواه زن از همسایهٔ خود زیورهاي سیمین و زیورهاي زرین عاریة بگیرند

۳ و خداوند آنقوم‌را در نظر اهل مصر عزت بخشید و موسی خود نیز بنظر ملازمان فرعون و بنظر خلایق در ملك مصر مردي بسیار بزرگ بود

۴ و موسی گفت خداوند چنین میفرماید که بوقت نیم شب من خود درمیان مصر گذر خواهم کرد

۵ وهمگي نخست زاد گان در ملك مصر از نخست زادهٔ فرعون که بر تخت مي نشيند تا به نخست زادهٔ کنيزي که بر پشت دست آس باشد وجميع نخست زاد گان بهائم خواهند مرد

۶ ونالهٔ عظيم در تمامي ملك مصر خواهد برخاست که مثل آن نبوده ومثل آن ديگر نخواهد شد

۷ امّا بعداوت هيچيك از بني اسرائيل سگي زبان خودرا حرکت نخواهد داد از انسان تا بهائم تا يقين بدانيد که خداوند درميان اهل مصر و بني اسرائيل چگونه فرق ميکند

۸ واين همه ملازمان تو پيش من خواهند آمد وتعظيم بجا آورده بمن خواهند گفت که با همه متابعان خود خروج نماي وبعد ازآن خروج خواهم نمود پس آتش خشم ويرا فراگرفته از پيش فرعون بيرون رفت

۹ وخداوند بموسي گفت که فرعون سخن شمارا قبول نخواهد کرد تا که معجزات من درملك مصر بيفزايد

۱۰ وموسي واهرون اين همه معجزات‌را در نظر فرعون ظاهر کردند وخداوند دل فرعون‌را سخت گردانيد بنوعيکه بني اسرائيل‌را از ملك خود رخصت نداد

باب دوازدهم

۱ آنگاه خداوند با موسي و اهرون در ملك مصر بدين مضمون تکلّم فرمود

۲ که اين ماه شمارا ابتداي ماهها خواهد بود ماهٔ اول سال بجهت شما باشد

۳ جملگي جماعت بني اسرائيل‌را بگوئيد که بتاريخ دهم اين ماه هريك بجهت خود برّه‌ٔرا بگيرد بر وفق خانهٔ پدران ايشان هر خانهٔرا يك برّه ميبايد

۴ و هرگاه اهل خانه قليل باشند که برّه‌ٔرا نتوانند خورد پس صاحب خانه بهمسايهٔ که متصل بخانه وي باشد موافق اعداد اهل بيت بگيرد و هريك موافق خوراك خود برّه‌را قسمت نمايند

۵ برّه بي‌عيب نر يکساله شمارا ميبايد خواه از گوسفند خواه از بز آنرا بگيريد

۶ و تا روز چهاردهم همان ماه نزد خود بداريد و همگي جماعت بني اسرائيل بوقت عصر آنرا ذبح نمايند

۷ و از خونش قدري گرفته بر هر دو باهو و سر در خانه‌هاي که درآنجا تناول مي‌نمايند بزنند

۸ و در همان شب گوشت‌را بآتش کباب کرده بخورند و نان فطيري با سبزي‌هاي تلخ بايد خورد

۹ نه خام و نه در آب جوش داده بخوريد بلکه بآتش کباب کرده کلّه و ساقهارا با هرانچه درون شکم است بخوريد

۱۰ و چيزي ازآن تا صبح مگذاريد وهرچه ازآن تا صبح باقي ماند بآتش بسوزانيد

۱۱ وبدين طور بايد خورد کمر بسته نعلين بر پاي و عصا در دست و آنرا بتعجيل بخوريد فصح خداوند است

۱۲ که درين شب بر زمين مصر خواهم گذشت و همگي نخست زادگان‌را در ملك مصر از انسان تا بهائم خواهم کشت و همه معبودان مصررا سزا خواهم داد منم خداوند

۱۳ و در هر خانهٔ که شما باشید خون علامتی بجهت شما خواهد بود و چون که نظر من بر خون افتد از سر شما خواهم گذشت و چون اهل ملک مصررا بهلاکت رسانم مصیبتی مهلک بر شما نازل نخواهد شد

۱۴ و همین روز شمارا یادگاری خواهد بود که آنروز پشت بپشت برای خداوند عید نمائید آنرا برسم ابدی مرعی دارید

۱۵ مدت هفت روز نان فطیری بخورید در همان روز اولین خمیررا از خانه‌های خود بیرون نمائید ازآنرو که هر کسی که نان خمیری از روز اول تا روز هفتم بخورد آنشخص از قوم اسرائیل منقطع خواهد شد

۱۶ و در روز اول برای شما مجمع مقدس باشد و در روز هفتم مجمع مقدس باشد که در آنها هیچ نوع عملی کرده نشود فقط آنچه هر کس‌را برای طعام لازم باشد شمارا همین جایز است و بس

۱۷ عید فطیررا مرعیدارید زیرا که در همین روز افواج شمارا از زمین مصر بیرون آورده‌ام بنابران این روزرا پشت بپشت برسم ابدی مرعیدارید

۱۸ از شام روز چهاردهم ماهٔ اول تا شام بیست و یکم همان ماه نان فطیری بخورید

۱۹ در عرصهٔ هفت روز هیچ خمیر در خانه‌های شما نباشد چرا که هر که نان خمیری بخورد آن شخص از جماعت بنی اسرائیل منقطع خواهد شد خواه غریب خواه اهل ولایت

۲۰ چیزی خمیری مخورید در تمامی مساکن خود نان فطیری‌را باید خورد

۲۱ پس موسی جمیع مشایخ بنی اسرائیل‌را طلبیده ایشان‌را فرمود

برحست خانه‌ها یك یك برهٔ را امتیار کرده بجهت خود بگیرید
و فصح‌را ذبح نمائید

۲۲ و دستهٔ زوفارا بگیرید و در خونی که در طشت باشد زده سر در
و دو باهورا از خونی که در طشت باشد تر نمائید و هیچکس از
شما تا صبح از در خانهٔ خود بیرون نرود

۲۳ زیراکه خداوند برای کشتن مصریان گذر خواهد کرد و چونکه
خون‌را بر سر در و دو باهو ببیند خداوند ازآن در خواهد گذشت
و کشنده‌را نخواهد گذاشت که در خانه‌های شما بقصد جان
درآید

۲۴ و این امررا مرعیدارید برای تو و پسران تو رسم ابدی باشد

۲۵ و چون بزمینی که خداوند بر حسب مواعد خود بشما خواهد داد
برسید این عبادت‌را مرعیدارید

۲۶ و چون اولاد شما بپرسند که مراد شما ازین عبادت چیست

۲۷ بگوئید که اینست ذبح فصح خداوند که از سر خانه‌های بنی اسرائیل
در مصر وقتی که اهل مصررا مقتول ساخت در گذشت و خانه‌های
مارا نجات بخشید پس جمیع قوم سر فرو کرده سجده بجا آوردند

۲۸ و بنی اسرائیل رفته موافق هرآنچه خداوند بموسی و اهرون فرموده
بود همان طور عمل نمودند

۲۹ و چنین بوقوع پیوست که بوقت نیم شب خداوند جمیع
نخست زادگان اهل مصررا از نخست زادهٔ فرعون که بر تخت
می نشست تا نخست زادهٔ اسیری که در زندان بود و جمیع
نخست زداگان بهائم‌را کشت

۳۰ و فرعون خود با جمیع ملازمان و تمامی اهل مصر وقت شب

برخاست و در ملك مصر نالهٔ عظیم واقع شد زیراکه خانهٔ نبود که کسي درآن فوت نشده بود

۳۱ وموسی و اهرون‌را بوقت شب طلب داشته گفت برخیزید از میان قوم من با بني اسرائیل خروج نمائید و روانه شده خداوندرا چنانچه گفته بودید عبادت بجا آرید

۳۲ وگلّه‌ها و رمه‌هارا نیز چنانچه گفتید همراه گرفته بروید و در حق من نیز دعاي خیر بخوانید

۳۳ واهل مصر آن قوم‌را الحاح نمودند تا ایشان‌را زودتر ازآن سرزمین اخراج کنند ازآنرو که گفتند ما همه هلاك شده‌ایم

۳۴ وآنقوم آرد سرشته‌را پیش ازآنکه خمیر شود برداشتند و لگنهارا در جامه‌ها بسته بر کتف نهادند

۳۵ وبني اسرائیل حسب الحکم موسی عمل نموده زیورهاي سمین وزیورهاي زرین ولباس‌ها از اهل مصر عاریة گرفتند

۳۶ وخداوند آنقوم‌را بنظر اهل مصر عزیز گردانید بحدیکه از ایشان دریغ نداشتند واهل مصررا غارت کردند

۳۷ وبني اسرائیل تخمیناً ششصد هزار نفر پیاده که بحد بلوغیت رسیده سواي کودکان از رعمسیس کوچ کرده بسکوت رسیدند

۳۸ ونیز گروهي مختلف با مواشي بسیار از گوسپند وگاو با ایشان روانه شدند

۳۹ واز آرد سرشته که از مصر بیرون آورده بودند گرده‌هاي فطیري پختند ازآنرو که خمیر نشده بود بسبب آنکه از مصر جبراً بیرون کرده شده بودند و ممکن نبود که تأني نمایند تا چیزي خوردني بجهت خود مهیّا کنند

۴۰ امّا بودن بني اسرائيل كه در مصر بود و باش نمودند مدت چهار صد و سي سال بود

۴۱ و چنين اتفاق افتاد كه چون مدت چهار صد و سي سال تمام شد در همان روز بوقوع پيوست كه جميع افواج خداوند از ديار مصر خروج نمودند

۴۲ همينست شبي واجب الرّعايت بنام خداوند كه ايشانرا از مصر بيرون آورد همينست آن شب خداوند كه بني اسرائيل‌را طبقه بعد طبقه واجب الرّعايتست

۴۳ و خداوند موسى و اهرون‌را فرمود كه رسم فصح اينست كسي بيگانه ازآن نخورد

۴۴ هر كسي‌را كه غلام زرخريد باشد بعد از مختونيت اورا خوردن اجازتست

۴۵ غريب الوطن و مزدور ازآن نخورد

۴۶ ميبايد دريك خانه خورده شود چيزي ازآن گوشت از خانه بيرون مبر و استخوانش‌را مشكنيد

۴۷ تمامي جماعت اسرائيل برآن عمل كنند

۴۸ و چون مرد غريب الوطن نزد تو اقامت ورزد و خواهش كند كه براي خداوند عيد فصح نمايد بايد كه از اهل بيتش هركه مذكر است مختون شود و بعد ازآن نزديك آمده عمل كند پس مانند اهل ولايت باشد وكسي نا مختون ازآن نخورد

۴۹ غريب الوطن‌را كه درميان شما سكونت دارد با اهل ولايت يك شريعت باشد

۵۰ و تمامي بني اسرائيل عمل نمودند چنانچه خداوند موسى و اهرون‌را فرمود همان طور بعمل آوردند

۵۱ و چنین واقع شد که خداوند همان روز بني اسرائیلرا بترتیب افواج از ملك مصر بیرون آورد

باب سیزدهم

۱ و خداوند موسیرا فرمود و گفت
۲ هر یك نخست زادهٔ کشایندهٔ رحمرا درمیان بني اسرائیل چه از انسان چه از بهائم بجهت من مقدّس نماي ازان من است
۳ پس موسی قومرا فرمود که همین روزرا که از مصر از دار الحبس بیرون آمدید یاد دارید زیراکه بزور بازو خداوند شمارا از آنجا بیرون آورد نان خمیري خورده نشود
۴ خود بهمین روز در ماهٔ آبیب بیرون آمدید
۵ و چون خداوند ترا بسر زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان و یبوسیان که بدادن آن بتو با پدران تو سوگند یاد کرده بود برمیني که شیر وشهد در آن ریزانست برساند این عبادت‌را در همین ماه بجا آرید
۶ هفت روز نان فطیري بخور و در روز هفتم عید خداوند است
۷ نان فطیري مدت هفت روز باید خورد و نان خمیري نزد تو یافت نشود بلکه اثري از خمیر در تمامي حدود تو نباشد
۸ و پسر خودرا درآن روز اطلاع بده که این بسبب آنست که خداوند براي من بعمل آورد وقتي که از مصر بیرون آمدم
۹ و براي علامتي در دست تو و براي یادگاري درمیان چشمان تو باشد تا شریعت خداوند در دهان تو باشد زیراکه خداوند ترا بزور بازو از مصر بیرون آورد
۱۰ واین رسمرا بوقت موعود سال بسال مرعیدارید

۱۱ وچون خداوند ترا بسر زمین کنعانیان چنانکه با تو و با پدران تو سوگند یاد برساند و آنرا بتو بخشد

۱۲ هریك کشایندهٔ رحمرا براي خداوند خاص کن وهر نخست‌زادهٔ نرینه بهائم تو ازان خداوند باشد

۱۳ وبعوض نخست‌زادهٔ خر برّهٔ‌را فدیةً بده وهرگاه فدیه ندهي گردنش‌را بشکن و بعوض هر نخست‌زادهٔ انسان از اولاد خود چیزي فدیه بده

۱۴ وچون فرزند تو في ما بعد از تو بپرسد که این چیست ویرا بگوي که خداوند بزور بازو مارا از مصر از دار الحبس بیرون آورد

۱۵ وچنین شد که چون فرعون از رخصت دادن ما دل خودرا سخت کرد خداوند نخست زادگان اهل مصررا چه نخست زادهٔ انسان وچه نخست زادهٔ بهائم همه‌را مقتول ساخت بنابر این هر من نرینه کشانیدهٔ رحمرا براي خداوند ذبح مي نمایم وبعوض هر نخست زادهٔ اولاد خود فدیه میدهم

۱۶ وچون علامتي در بست تو وچون یادگاري درمیان چشمان تو باشد ازآنرو که بزور بازو خداوند مارا از ملك مصر بیرون آورد

۱۷ وچنین واقع شد که چون فرعون آنقوم‌را رخصت داد که خدا ایشانرا ازراهٔ ملك فلستیان که آن نزدیك بود رهبري نکرد ازآنرو که خدا گفت مبادا که این قوم‌را وقتي که جنگ پیش آید پشیمان شده بسوي مصر بازگردند

۱۸ بلکه خدا آن قوم‌را از راهٔ کج وپیچ بیابان دریاي قلزم روانه کرد وبني اسرائیل مسلّح از ملك مصر خروج نمودند

۱۹ وموسی استخوانهاي یوسف‌را همراهٔ خود برد که او بني اسرئیل‌را

بانواع تاکیدات سوگندي داده بود که خدا في الحقیقت بر شما توجه خواهد فرمود و استخوانهاي مرا همراه خود ازاینجا ببرید

۲۰ واز سکوت کوچ کرده در ایثام بر کنار بیابان خیمه زدند

۲۱ و خداوند بوقت روز در ستون ابري پیش روي ایشان میرفت تا ایشانرا رهبري کند و بوقت شب در ستون آتشي تا ایشانرا روشنائي بخشد تا روز و شب بروند

۲۲ ستون ابري بوقت روز وستون آتشي بوقت شب در پیش روي قوم غایب نمي شد

باب چهاردهم

۱ و خداوند موسي‌را فرمود و گفت

۲ .که بني اسرائیل‌را حکم بده که باز گشته در پیش فِي هَحِیروت خیمه بزنند درمیان مِجدّول و دریا روبروي بَعَل‌صِفوّن درپیش آن موضع بر کنار دریا خیمه بزنید

۳ ازآنرو که فرعون در بارهٔ بني اسرائیل چنین خواهد گفت که درآن زمین گرفتار شدند بیابان ایشان‌را محصور کرده است

۴ و فرعون‌را دلیر میگردانم تا درعقب ایشان بشتابد ودر بارهٔ فرعون و همه افواجش جلال خودرا ظاهر میکنم تا اهل مصر بدانند که منم خداوند و همچنین بفعل آوردند

۵ و پادشاهٔ مصررا خبر دادند که آن قوم گریخت و دل فرعون وملازمانش نسبت بدان قوم متغیر گردید و گفتند چه کرده‌ایم که بني اسرائیل‌را از بندگي خود فروگذاشته‌ایم

۶ پس ارابهٔ خاصهٔ تیار کرده قوم خودرا همراه گرفت

۷ وشش صد ارابهاي ممتاز وتمامي ارابهاي مصررا همراه برد که بر هريك از آنها سرداري بود

۸ وخداوند فرعون پادشاه مصررا دلير گردانيد بحديکه در عقب بني اسرائيل روانه شد امّا بني اسرائيل ببالادستي خروج نمودند

۹ واهل مصر همگي اسپها وارابهاي فرعون وسواران ولشکريانش متعاقب ايشان شده بوقتي که خيمه مي‌زدند بر کنار دريا نزديك پي هَحِيْرُوت درپيش بعل‌صفون بايشان رسيدند

۱۰ وچون فرعون نزديك رسيد بني اسرائيل نظر کرده ديدند که اهل مصر از عقب مي‌آيند وبي‌نهايت خوفناك شدند پس بني اسرائيل پيش خداوند زاري کردند

۱۱ وموسي‌را گفتند آيا بسبب آنکه در مصر جاي قبر نبود مارا بيرون آوردي تا درصحرا فوت شويم اين چه نوع عملي بود که با ما کردي که از مصربيرون آوردي

۱۲ آيا اين همان سخن نيست که در مصر با تو گفتيم که مارا بگذار تا مصريان‌را بندگي کنيم زيرا که براي ما اوليتر است بندگي مصريان ازآنکه در بيابان بميريم

۱۳ موسي قوم‌را فرمود که مترسيد در اينجا ايستاده نجات خداوندرا که امروز شمارا خواهد داد ملاحظه نمائيد ازآنرو که مصرياني‌را که امروز مي‌بينيد باز آنهارا تا ابد الاباد نخواهيد ديد

۱۴ خداوند براي شما جنگ خواهد کرد وشما خاموش بمانيد

۱۵ آنگاه خداوند بموسي گفت براي چه پيش من فرياد ميکني بني اسرائيل‌را امر کن تا روانه شوند

۱۶ وتو عصاي خودرا بردار ودست خودرا بر دريا دراز کرده آنرا ازهم

جدا ساز تا بني اسرائيل درميان دريا از راهٔ خشك بگذرند

۱۷ واينك من مصريانرا دلير ميگردانم تا در عقب ايشان بيايند وبر فرعون وبر همه افواجش و ارابها وبر سوارانش جلال خودرا ظاهر ميكنم

۱۸ وچون بر فرعون و ارابها و بر سوارانش جلال خودرا ظاهر كنم مصريان يقين خواهند دانست كه منم خداوند

۱۹ پس فرشتهٔ خدا كه او در پيش عسكر بني اسرائيل ميرفت از جاي خود نقل كرده بعقب ايشان آمد وستون ابري از پيش روي ايشان حركت كرده در قفاي ايشان ايستاده شد

۲۰ و درميان عسكر مصريان وعسكر بني اسرائيل درآمد و براي آنها ابر ظلمت گرديد واينهارا بوقت شب روشنائي بخشيد چنانكه تمام شب بيكديگر نرسيدند

۲۱ وموسى دست خودرا بر دريا دراز كرد وخداوند از شدت باد مشرق تمام شب دريارا باز گردانيد و دريارا خشكي كرد چنانچه آب ازهم جدا شد

۲۲ وبني اسرائيل بميان دريا بر خشكي روانه گشتند وآب ايشانرا از يمين ويسار چون ديوار بود

۲۳ پس اهل مصر جملگي اسپها وارابها و سواران فرعون از عقب ايشان رفته بميان دريا درآمدند

۲۴ وچنين شد كه چون نزديك بصبح رسيد خداوند از ستون ابري وآتشي بجانب عسكر مصريان نگاه كرد وعسكر مصريانرا مضطرب گردانيد

۲۵ وچرخهارا از ارابها جدا كرد چنانچه حركت آنها دشوار شد واهل

مصر گفتند از پیش بني اسرائیل بگریزیم ازآنرو که خداوند از طرف ایشان با اهل مصر جنگ میکند

۲۶ پس خداوند موسی‌را فرمود که دست خودرا بر دریا دراز کن تا آب بر مصریان بر ارابها و سواران ایشان باز گردد

۲۷ و موسی دست خودرا بر دریا دراز کرد و دریا بوقت برآمدن صبح بقوت اصلي خود بازگشت و مصریان بمقابلهٔ آب میگریختند و خداوند مصریان‌را درمیان دریا افکند

۲۸ و آب بازگشته ارابها و سواران و همه افواج فرعون‌را که در عقب ایشان بدریا آمده بودند مخفي ساخت تا یکي از ایشان باقي نماند

۲۹ امّا بني اسرائیل بر خشکي درمیان دریا رفتند که آب ایشان‌را از یمین و یسار چون دیوار بود

۳۰ بدین طور خداوند همان روز بني اسرائیل‌را از دست مصریان نجات بخشید و بني اسرائیل مردهاي اهل مصررا برلب دریا دیدند

۳۱ و بني اسرائیل آن معجزهٔ عظیم‌را که خداوند بر مصریان ظاهر ساخت مشاهده کردند و آن قوم از خداوند ترسیدند و بر خداوند و بر بندهٔ وي موسی ایمان آوردند

باب پانزدهم

۱ پس موسی وبني اسرائیل این سرودرا بحمد خداوند سرائیدند وگفتند بحمد خداوند مي‌سرایم ازآنرو که بکمال جلال متجلي شده است اسپ‌را با سوار بدریا انداخت

۲ حق‌تعالی عزت من و سبب تسبیح من است و باعث نجات من گردیده اینست خداي من اورا تمجید کنم

خداي پدر من اورا تعظيم نمايم
۳ خداوند صاحب جنگ است نام وي يهوَه
۴ ارابهاي فرعون و لشكر وي‌را بدريا افكند
و سرداران خاص وي در بحر قلزم غرق شدند
۵ غمرها ايشان‌را فرا گرفت چون سنگ در عمقها فرورفتند
۶ اي خداوند دست راست تو در توانايي بزرگوار است
اي خداوند دست راست تو دشمنان‌را پارة پارة كردة است
۷ و بجلال كبرياي خود اعدارا هلاك كردي
غضب خودرا نازل گردانيدي كه ايشانرا چون كاه سوزانيد
۸ و از دم غضبناكي تو آبها فراهم گرديد
امراج مانند تل ايستادة شد
غمرها در قلب دريا بفسرد
۹ دشمن ميگفت تعاقب ميكنم بچنگ مي آرم
غنيمت‌را قسمت مينمايم نفس‌را تسكين ميدهم
شمشير خودرا ميكشم دست من ايشان‌را بقتل ميرساند
۱۰ تو نفس بر آوردي دريا ايشانرا فرا گرفت
مانند سرب در آبهاي متموّج فرو رفتند
۱۱ از معبودان مانند تو كيست اي خداوند
مانند تو كيست در تقدّس ذوالجلال
در تسبيحات لايق احترام ظاهر كنندهٔ امور عجيب
۱۲ دست راست خودرا دراز كردي زمين آنهارا بلعيد
۱۳ قومي‌را كه نجات دادي برحمت رهبري نمودي
بقدرت خود تا بمكان مقدّس خود راهنماي نمودي

۱۴ قبائل این خبر حنیده خوفناك شدند
همه ساکنان فلستـرا رنجي درگرفت
۱۵ پس امیران ادوم مضطرب شدند
پهلوانان موابـرا لرزه فراگرفت
جمیع اهل کنعان گداختند
۱۶ خوف و هراس بر ایشان افتاد
از هیبت بازوي تو چون سنگ ساکت بمانند
تا قوم تو اي خدوند بگذرد
تا قومي که آنرا حاصل کردي گذر نماید
۱۷ ایشانرا در آورده بر جبل میراث خود خواهي نشانید
اي خداوند بمکانیکه مسکن خود ترتیب دادهٔ
بمقدسي که دستهاي تو اي پروردگار برپا نموده
۱۸ خداوند تا ابد الاباد سلطنت خواهد کرد
۱۹ ازآنرو که اسپ فرعون با ارابها و سوارانش داخل دریا گردید و خداوند آبهاي دریارا بـر ایشان بازگردانـیـد فامّا بني اسرائیل در وسط دریا بر خشکي رفتند
۲۰ پس مریم نبیه خواهر اهرون دف در دست گرفت و جمیع زنان دف زنان و رقص کنان با وي بیرون رفتند
۲۱ و مریم آنهارا جواب داد که بحمد خداوند بسرائید ازآنرو که کمال جلال متجلي شده است اسپـرا با سوار بدریا انداخت
۲۲ و موسی بني اسرائیلرا از بحر قلزم روانه کرد و در بیابان سور رفتند و سه روز راه در بیابان طي نموده آب نیافتند
۲۳ و به ماره رسیده نتوانستند که آب ماره‌را بخورند زیرا که تلخ بود

بنابرین آن موضع بمارَه مسمّی گشت

۲۴ وقوم بر موسی شکایت کردند که ما چه نوشیم

۲۵ پس او پیش خداوند فریاد برآورد وخداوند اورا درختي نشان داد که آنرا در آب انداخته آن آب شیرین شد درآنجا براي ایشان شریعتي وآئیني مقرر فرمود ودرآنجا ایشانرا امتحان نمود

۲۶ وگفت هرگاه بجد وجهد سخنهاي خداوند خداي خودرا استماع نمائي وهرچه بنظر او پسندیده آید بعمل آري وفرمانهاي ویرا گوش کني وهمه احکامش‌را مرعیداري پس هیچ یك ازین امراض که بر اهل مصر فرستادم بر تو نازل نخواهم گردانید که منم خداوند شفا دهندهٔ تو

۲۷ وبه اِیلِم رسیدند که درآنجا دوازده چشمهٔ آب وهفتاد درخت نخل بود ودرآنجا بر لب آب خیمه زدند

باب شانزدهم

۱ واز اِیلِم کوچ کرده تمامي جماعت بني اسرائیل روز پانزدهم ماهٔ دویم بعد از خروج ایشان از ملك مصر در بیابان سین که درمیان ایلم وسیناي مي باشد رسیدند

۲ وتمامي جماعت بني اسرائیل ازموسی واهرون دربیابان گله کردند

۳ وبني اسرائیل ایشان‌را گفتند کاش که در ملك مصر بدست خداوند کشته میشدیم بهنگامیکه بر دیگهاي گوشت مي نشستیم واز خوردن نان سیر میشدیم زیرا که مارا درین بیابان بیرون آورده‌اید تا این همه مجمع از گرسنگي هلاك نمائید

۴ وخداند موسي‌را فرمود که اینك من براي شما نان‌را از آسمان

مي بارانم و قوم بيرون رفته هر روز بقدر كفايت يك روز جمع كنند غرض آنكه ايشانرا آزمايش نمايم بر اينكه بر شريعت من رفتار خواهند نمود يا نه

۵ و چنين اتفاق خواهد افتاد كه بروز ششم هرچه بيارند آنرا بپزند و از آنچه هر روز جمع ميكردند دو چندان باشد

۶ و موسى و اهرون جميع بني اسرائيل‌را گفتند كه بوقت شام بر شما يقين خواهد شد كه خداوند شمارا از زمين مصر بيرون آورده است

۷ و على الصباح جلال خداوندرا مشاهده خواهيد كرد زيرا كه اين همهٔ گله‌ها كه از خداوند مينمائيد خود مي شنود و ما كيستيم كه از ما گله نمائيد

۸ و موسى گفت حال اينكه خداوند بوقت شام گوشت و صبح نان بقدر كفايت ميفرستد و گله‌هاي كه ازاو ميكنيد خداوند استماع مي نمايد و ما كيستيم ازما گله نميكنيد بلكه از خداوند

۹ پس موسى باهرون گفت كه جماعت بني اسرائيل‌را بگوي كه پيش خداوند حاضر شويد زيرا كه گله‌هاي شمارا استماع نموده است

۱۰ و چنين واقع شد در حاليكه اهرون با جماعت بني اسرائيل در تكلّم بود ايشان بطرف بيابان نگاه كردند كه ناگاه جلال خداوند در ابر آشكارا گرديد

۱۱ و خداوند موسى‌را فرمود و گفت

۱۲ گله‌هاي بني اسرائيل بسمع من رسيد ايشانرا بگوي كه بوقت عصر گوشت خواهيد خورد و صبح از نان سير خواهيد شد تا يقين بدانيد كه منم خداوند خداي شما

۱۳ و چنين بوقوع پيوست كه بوقت شام سمانيات بر آمده لشكرگاه‌را

فرا گرفتند و صبح گردا گرد لشکر شبنم نشسته بود

۱۴ وچونکه شبنم برخاست اینك بر روي دشت دانهٔ مدوّر بقدر ژاله برزمین افتاده

۱۵ و بني اسرائیل مشاهدهٔ اینحال کرده بایك دیگر گفتند این چه چیز است ازآنروکه ندانستند که چیست و موسی ایشانرا گفت که این نانیست که خداوند براي خوردن بشما بخشیده است

۱۶ و خداوند چنین فرموده که هرکس بقدر خوراك خود جمع کند براي هریك نفریك عومر بعدد عیال خود هرکس براي سکنهٔ خیمهٔ خود بگیرد

۱۷ و بني اسرائیل همچنین بعمل آوردند و بعضي زیاده و بعضي کمتر جمع کردند

۱۸ و چونکه از عومر پیمودند کسي که بسیار جمع کرده بود اورا زیاده نبود وکسي که اندك جمع کرده کم نبود هرکس بقدر خوراك خود بهم رسانید

۱۹ و موسی گفت هیچکس‌را نباید که چیزي ازآن تا بصبح بگذارد

۲۰ امّا گفتهٔ موسی‌را بجا بیاوردند و بعضي قدري ازآن تا بصبح گذاشتند ودرآن کرمها پدید شده گندید و موسی بر ایشان خشمناك شد

۲۱ و هر روز وقت صبح هرکس بقدر خوراك خود جمع میکرد و چون آفتاب گرم شد میگداخت

۲۲ و چنین اتفاق افتاد که در روز ششم نان دو چندان جمع کردند یعني براي هرکس دو عومر و جمیع سرداران قوم پیش موسی آمده اطلاع دادند

۲۳ او بایشان گفت که خداوند چنین فرمود که فردا آرام سبت

مقدس است براي خداوند آنچه پختني است بپزيد و آنچه جوشيدنيست بجوشانيد و هر آنچه باقيست نزد خود تا صبح ذخيره نمائيد

۲۴ لهذا چنانچه موسي فرموده بود تا صبح ذخيره نمودند و نگنديد و نه کرمها درآن پديد آمد

۲۵ و موسيٰ گفت امروز آنرا بخوريد زيراکه امروز روز سبت خداوند است امروز آنرا در صحرا نخواهيد يافت

۲۶ تا شش روز فراهم آريد امّا در روز هفتم که روز سبت است هيچ نخواهد بود

۲۷ وچنين شد که روز هفتم بعضي مردمان بيرون رفتند تا جمع کنند هيچ نيافتند

۲۸ و خداوند بموسي گفت که تا کي از نگهداشتن احکام و شريعت من ابا ميئمائيد

۲۹ ببينيد که خداوند روز سبت شمارا بخشيده است ازآن سبب در روز ششم نان دو روزهرا بشما ميدهد هرکس بخانهٔ خود باشد در روز هفتم هيچکس از مکان خود بيرون نرود

۳۰ و آنقوم روز هفتم آرام گرفتند

۳۱ وخاندان بني اسرائيل نامش‌را مان خواندند و مانند دانهٔ کشنيز بود امّا سفيد و طعمش مثل کلوچه با عسل آميخته

۳۲ و موسي گفت که خداوند چنين امر فرموده است که يك عومر ازان پر کنيد وآنرا براي احفاد و اولاد خود نگاه داريد تا ايشان نانيرا که در بيابان شمارا خورانيدم بهنگامي که از ملك مصر بيرون آوردم مشاهده کنند

۳۳ و موسی بهرون گفت که ظرفی‌را گرفته یک عومر تمام از مان، درآن بریز و در پیش خداوند بنه تا براي احفاد و اولاد شما محفوظ باشد
۳۴ چنانچه خداوند موسی‌را فرمود بهمان طور اهرون در پیش روي عهد نامه آنرا نهاد تا محفوظ باشد
۳۵ و بني اسرائیل چهل سال آن مان‌را میخوردند تا وقتي که به آبادي رسیدند مان‌را میخوردند تا وقتي که بسرحد ملک کنعان رسیدند
۳۶ امّا یک عومر ده یک از ایفاست

باب هفدهم

۱ و تمامي جماعت بني اسرائیل از بیابان سین قطع منازل نموده حسب الحکم خداوند در رفیدیم خیمه زدند و آب نبود که آن قوم بنوشند
۲ پس قوم با موسی منازعت نمودند وگفتند که مارا آب بدهید که بنوشیم و موسي ایشانرا گفت که با من چرا منازعت مینمائید بچه سبب خداوندرا امتحان میکنید
۳ و در آنجا قوم تشنه شده از موسی گله کردند که از براي چه مارا از مصر بیرون آوردهٔ تا مارا با اطفال و بهائم از عطش هلاک سازي
۴ پس موسی نزد خداوند فریاد کرد وگفت با این قوم چه کنم الحال نزدیک است که مرا سنگسار نمایند
۵ وخداوند بموسی گفت پیش روي قوم روانه شو و تني چند از مشائخ اسرائیل‌را با خود همراه بگیر و عصاي خود که آنرا بر دریا زدي بدست خود گرفته برو
۶ اینک من آنجا بر سنگي که در حوریب است پیش روي تو

ایستاده میشوم و تو بر آن سنگ بزن که آب ازآن جاري خواهد شد تا این قوم بنوشند وموسی در نظر مشائخ اسرائیل چنین بعمل آورد

٧ وآن موضعرا مَسّه ومَرِیبه نام نهاد بسبب منازعت بني اسرائیل وبجهت آنکه خداوندرا امتحان نمودند برین که آیا خداوند درمیان ما هست یا نه

٨ وبني عمالیق درآمده با بني اسرائیل در رفیدیم جنگ در پیوستند

٩ وموسی بیهوشوع گفت که چند نفر براي ما امتیازکن وبیرون رفته با بني عمالیق جنگ نماي که من فردا عصاي خدارا در دست گرفته بر سر کوه خواهم ایستاد

١٠ ویهوشوع چنانکه موسی فرموده بود بفعل آورد وبا بني عمالیق جنگ کردند وموسی و اهرون و حور بر سر کوه بالا رفتند

١١ وچنین اتّفاق افتاد که چون موسی دست خودرا بلند میکرد بني اسرائیل غالب ميشدند وچون دست خودرا بزیر ميآورد بني عمالیق غالب میشدند

١٢ امّا دستهاي موسی بيطاقت شده ایشان سنگيرا گرفته در زیر وي گذاشتند که او بر آن بنشست واهرون وحور بر جانبین وي ایستاده دستهایشرا بلند داشتند چنانکه دستهاي وي تا غروب آفتاب همچنان ماند

١٣ ویهوشوع بني عمالیق وهمه قومشرا بدم شمشیر منهزم ساخت

١٤ آنگاه خداوند بموسی گفت این سخنرا در کتابي بطریق یادگار بنویس و در سمع یهوشوع ایراد کن که ذکر عمالیق در زیر آسمان بالکل محو خواهم کرد

۱۵ و موسی مذبحي‌را بنا کرد که آنرا یهُوَه نِسّي نامید
ازآنرو که گفت حق‌تعالی سوگند یاد کرده است بر اینکه خداوند
با بني عمالیق پشت در پشت جنگ خواهد کرد

باب هجدهم

۱ و یثرو کاهن مدیان پدر زن موسی از آنچه خدا با موسی و قوم
وي بني اسرائیل کرده بود اطّلاع یافت که خداوند بني اسرائیل‌را
از مصر بیرون آورده
۲ پس یثرو پدر زن موسی صفوره زن موسی‌را که اورا باز فرستاده بود
۳ و هردو فرزندش‌را همراه گرفته که نام یکي جیرسون بود ازآنکه گفت
در ملک بیگانه غریب بودم
۴ و نام دیگري الیعذر بسبب اینکه خداي پدر من مرا دستگیري
نمود و از تیغ فرعون مرا نجات داد
۵ و یثرو پدر زن موسی با پسران و زوجهٔ وي در بیابان نزد موسی
رسید که در آنجا در دامن کوهٔ خدا خیمه زده بود
۶ و کس فرستاده بموسی گفت که منم یثرو پدر زن تو که با زوجهٔ
تو و دو فرزندش نزد تو آمده‌ام
۷ پس موسی باستقبال پدر زن خود بیرون رفته تعظیم بجا آورد
و اورا بوسید و هر دو یکدیگررا خیر و عافیت پرسیده بخیمه درآمدند
۸ و موسی هرچه خداوند با فرعون و اهل مصر در باب بني اسرائیل
بعمل آورده بود و محنتهاي که در راه ایشان‌را واقع شده و بچه
طور خداوند ایشانرا رهانید همه‌را با یثرو پدر زن خود درمیان آورد
۹ و یثرو بسبب این همه مرحمت که خداوند در حق بني اسرائیل

فرموده بود در اینکه ایشانرا از دست اهل مصر نجات بخشیده خوشوقت گردید

۱۰ ویثرو گفت که حمد باد خداوندرا که شمارا از دست مصریان واز دست فرعون خلاص کرد که این قوم‌را از تصرّف مصریان رهانید

۱۱ الحال مرا یقین شد که خداوند از همه معبودان بزرگترست زیراکه درامري که ایشان تکبّر مینمودند او برآنها غالب شد

۱۲ پس یثرو پدر زن موسی قرباني سوختني وذبائح چند براي خدا آورد و اهرون با تمامي مشائخ بني اسرائیل بخوردن طعام همراهٔ پدر زن موسی پیش خدا حاضر شد

۱۳ وروز دیگر چنین اتّفاق افتاد که موسی براي عدالت قوم بنشست ومردمان از صبح تا شام پیش موسی ایستادند

۱۴ وپدر زن موسی هرآنچه وي با قوم مي‌نمود مشاهده میکرد وگفت این چه عمل است که تو با قوم مینمائي تو چرا تنها مي‌نشیني وتمامي قوم از صبح تا شام پیش تو ایستاده‌اند

۱۵ موسی پدر زن خودرا گفت بسبب آنکه این قوم براي استعلام حکم خدا پیش من مي‌آیند

۱۶ هرگاه ایشان‌را دعواي رو دهد پیش من حاضر مي‌شوند ومن درمیان داد خواهان انصاف میکنم وایشان‌را از آئینها وشریعتهاي خدا اطّلاع میدهم

۱۷ پدر زن موسی بوي گفت اینکه تو میکني صلاح نیست

۱۸ یقین که عاجز خواهي شد وهم‌قومي که با تست زیراکه این عمل بر تو دشوار است تو خود بتنهاي طاقت آن نداري

۱۹ الحال سخن مرا بشنو که ترا نصیحت میکنم وخدا با تو باشد تو

از طرف این قوم نزد خدا باش تا احوالات‌را درپیش خدا معروض داري

۲۰ وایشان‌را از آئینها و شریعتها تعلیم بده و براهي که مي‌باید رفت وبر عملي که مي‌باید کرد ایشان‌را هدایت نماي

۲۱ ونیز در تمامي قوم تني چند کار شناسان و خدا ترسان راست گویان بي‌طمعان امتیاز کن و از ایشان بر هزاران و صدان و پنجاه‌ها و ده‌ها حاکمان مقرّر نماي

۲۲ تا هر وقت بر قوم انصاف کنند و هر مهمّي عظیم‌را مي‌باید که نزد تو برسانند و هر مهمّي خوردرا ایشان فیصل دهند تا براي تو آسان تر گردد و ایشان در این محنت با تو شریك باشند

۲۳ هرگاه برین وجه عمل نمائي وخدا بدین معني حکم فرماید پس طاقت استقامت خواهي داشت وجمیع قوم راضي شده بمکان خود خواهند رفت

۲۴ وموسی گفتهٔ پدر زن خودرا اطاعت نمود وهرآنچه فرموده بود بفعل آورد

۲۵ وموسی از تمامي بني اسرائیل کارشناسان امتیاز نموده ایشان‌را بر هزاران وبر صدان و بر پنجاه‌ها و بر ده‌ها حاکمان مقرّر گردانید

۲۶ وایشان در همه اوقات قوم‌را انصاف میکردند و مهمّات مشکل‌را نزد موسی مي‌آوردند و هر مهمّي آسان‌را خود فیصل مي‌نمودند

۲۷ پس موسی پدر زن خودرا رخصت داده او روانهٔ وطن خود گردید

باب نوزدهم

۱ در ماهٔ سیوم بعد از خروج بني اسرائیل از سر زمین مصر بهمان روز در بیابان سیناي رسیدند

۲ زیرا که از رفیدیم کوچ کرده و در بیابان سینای رسیده در دشت فرود آمدند و درآنجا بني اسرائیل پیش کوه خیمه زدند

۳ پس موسی نزد خدا بالا رفت و خداوند ویرا از جبل آواز داد که این معني‌را بخاندان یعقوب بگوي و با بني اسرائیل باز نماي

۴ آنچه با اهل مصر کردم شما مشاهده نموده‌اید و چه سان شمارا بر پرهاي عقاب برداشته بنزد خود آوردم

۵ اکنون اگر سخنهاي مرا باراد‌ت استماع نمائید وعهد مرا مرعیدارید پس زیاده از همه اقوام خزانهٔ خاص من خواهید بود زیرا که تمامي زمین ازان منست

۶ و شما براي من کَهَنَهٔ ملوکانه و طایفهٔ مقدّس خواهید بود همین کلمات‌را با بني اسرائیل درمیان آر

۷ پس موسی فرود آمده مشائخ قوم‌را طلب داشت و آن همه کلماتي که خداوند ویرا فرموده بود پیش ایشان بیان نمود

۸ و تمامي قوم درین جواب متفق الکلمه بودند که هر آنچه خداوند گفته است ما بعمل خواهیم آورد و موسی گفتهاي قوم‌را پیش خداوند باز رسانید

۹ و خداوند بموسی گفت اینک من در ابري تاریک بنزد تو مي آیم غرض آنکه وقتي که با تو تکلّم نمایم این قوم بشنوند و بر تو تا ابد الاباد معتقد باشند وموسی سخنهاي قوم‌را پیش خداوند بازنمود

۱۰ پس خداوند موسی‌را فرمود که نزد این قوم برو و ایشان‌را امروز و فردا تقدیس نماي و جامه‌هاي خودرا بشویند

۱۱ و بروز سیّوم تیار باشید زیرا که در روز سیوم خداوند بنظر تمامي این قوم بر جبل سینای فرود مي‌آید

۱۲ حدود براي قوم از هر طرف مقرر كن و بگوي كه احتياط نمائيد تا بر جبل بر نيائيد و دست بر دامنش نگذاريد بدرستيكه هر كس كه بر جبل دست نهد هلاك خواهد شد

۱۳ كسي دست بر آن نگذارد و الّا سنگسار خواهد شد يا بضرب سنان مقتول خواهد گشت خواه بهائم خواه انسان زنده نخواهد ماند بهنگامي كه آواز كرنا بكشش در آيد بر جبل فراز آيند

۱۴ پس موسي از جبل نزد قوم بنشيب آمده قوم‌را تقديس نمود و ايشان جامه‌هاي خودرا شستند

۱۵ و قوم‌را فرمود كه تا روز سيوم تيار باشيد با زنان خود نزديكي مكنيد

۱۶ و در روز سيوم چنين بوقوع پيوست كه بوقت صبح رعدها و برقها واقع شد و ابري گران بالاي جبل ايستاد و آواز كرنا بغايت شديد گشت بحديكه بر تمامي قوم كه در لشكرگاه بود لرزه افتاد

۱۷ و موسي آن قوم‌را از لشكرگاه بيرون آورد تا پيش خدا حاضر شوند و بنشيب جبل ايستادند

۱۸ و تمامي جبل سيناي‌را دود فرا گرفت باعث آنكه خداوند در آتش برآن فرود آمد و دودش چون دود كوره برآمد و تمامي جبل بي‌نهايت لرزيد

۱۹ و هر وقت آواز كرنا زياده‌تر و بسيار قوي مي‌شد موسي تكلّم مي نمود و خدا ويرا به آواز جواب مي داد

۲۰ و خداوند بر جبل سيناي بر سر جبل فرود آمد و خداوند موسي‌را تا بسر جبل طلب نمود و موسي فراز رفت

۲۱ و خداوند موسي‌را فرمود كه نشيب برو و اين قوم‌را قدغن نماي بر

اینکه نزد خداوند براي تماشا از حدود تجاوز نکنند مبادا که بسیاري هلاك شوند

۲۲ و نیز کاهناني که پیش خداوند نزدیك آیند خودرا تقدیس نمایند مبادا که خداوند بر ایشان حمله کند

۲۳ و موسی بخداوند گفت امکان ندارد که قوم بر جبل سیناي بر آیند زیراکه تو خود مارا تاکید کردي که جبل‌را حدود مقرّر کن و آنرا تقدیس نماي

۲۴ خداوند ویرا فرمود بنشیب برو و خود با اهرون فراز آي فامّا کاهنان و قوم نباید که از حد تجاوز نمایند تا نزد خداوند عروج کنند مبادا که بر ایشان حمله کند

۲۵ و موسی نزد قوم فرود آمده ایشان‌را خبر داد

باب بیستم

۱ پس خدا این همه کلمات‌را بر زبان آورد و گفت

۲ منم خداوند خداي تو که ترا از ملك مصر از دار الحبس بیرون آوردم

۳ بغیر از من ترا معبودان دیگر نباشند

۴ نه شکلي تراشیده و نه از هر آنچه در آسمان علوي و در زمین سفلي و در آبي که زیر زمینست باشد هیچ شبیهي براي خود درست مکن

۵ پیش آنها سجده مکن و آنهارا عبادت منماي ازآنرو که من خداوند خداي تو خداي غیور هستم انتقام گیرنده گناهان پدران از اولاد تا سیوم و چهارم طبقه کسانیکه مرا دشمن دارند

۶ و رحم کننده بر هزاران از کساني که مرا دوست دارند و احکام مرا ادا نمایند

۷ اسم خداوند خداي خودرا باطلاً بر زبان میار ازآنرو که هرکس که اسمش‌را باطلاً بر زبان آرد خداوند ویرا بیگناه نخواهد دانست

۸ روز سبت‌را یاد دار تا آنرا مقدّس نمائي

۹ شش روز جد و جهد کن و بتمامي کار خود مشغول باش

۱۰ فامّا روز هفتم سبت خداوند خداي تست هیچ کاري نباید کرد نه تو و نه پسر تو و نه دختر تو نه غلام تو و نه کنیز تو و نه بهائم تو و نه غریب الوطني که داخل دروازهٔ تو باشد

۱۱ بسبب اینکه خداوند آسمان و زمین و دریارا و هر آنچه در آنهاست در عرصهٔ شش روز بوجود آورد و در روز هفتم آرام گرفت لهذا خداوند روز سبت‌را مبارك و مقدّس گردانید

۱۲ پدر و مادر خودرا احترام نماي تا بزمیني که خداوند خداي تو بتو آرزاني دارد عمر تو دراز شود

۱۳ قتل مکن

۱۴ زنا مکن

۱۵ دزدي مکن

۱۶ بر همسایهٔ خود گواهي دروغ مده

۱۷ از خانهٔ همسایهٔ خود طمع مدار از زن همسایهٔ خود و از غلامش و کنیزکش و از گاوش و حمارش و هر آنچه ازان همسایهٔ تو باشد طمع مدار

۱۸ و تمامي قوم برقها و رعدها و صداي کرنا و جبل‌را پر دود دیدند و قوم مشاهدهٔ اینحال نموده ازآنجا رفته دور ایستادند

۱۹ وموسي‌را گفتند تو با ما تکلّم نماي که ما مستمع خواهيم بود ليکن خدا با ما تکلّم ننمايد مبادا که بميريم
۲۰ وموسي قوم‌را گفت که خوفناك مشويد زيرا که خدا بدين سبب آمده است تا شمارا امتحان نمايد و ترسش در شما اثر کند که مرتکب گناه نشويد
۲۱ و قوم دور ايستاده موسي بآن ظلمتي که خدا در آن مي بود نزديك
۲۲ شد و خداوند موسي‌را فرمود که بني اسرائيل‌را چنين بگوي که خود مشاهده کرده‌ايد که من از آسمان با شما تکلّم نموده‌ام
۲۳ معبودان سيمين شريك من مسازيد و معبودان زرين بجهت خود درست مکنيد
۲۴ مذبحي‌را از خاك براي من ساخته قربانيهاي سوختني و هديه‌هاي سلامتي و گوسفند و گاو خودرا برآن ذبح نماي در هر مکاني که ذکر اسم خودرا مقرّر کنم نزد تو مي آيم و ترا برکت ميدهم
۲۵ و هرگاه مذبحي سنگي‌را براي من بسازي از سنگ تراشيده بنا مکن ازآنرو که هرگاه آلت تراش بر آن بگذاري ملوّث کني
۲۶ بر مذبح من از نردبان بالا مرو مبادا که عرياني تو بر آن ظاهر شود

باب بيست ويکم

۱ اينست رسمهاي که پيش ايشان بيان کني
۲ اگر غلام عبري خريده باشي شش سال بندهٔ تو خواهد بود و در سال هفتم رايگانه آزاد شود
۳ اگر تنها آمده باشد تنها برود اگر زني داشته باشد زنش همراهٔ او برود
۴ اگر مالکش زني بوي داده باشد که او بجهت وي پسران يا

دختران زائیده پس زن و فرزندانش ازان مالکش خواهند بود او خود تنها برود

۵ و اگر غلام باز گوید که مالك خودرا و زن و فرزندان خویش‌را دوست میدارم آزادي نمیخواهم

۶ پس مالکش ویرا پیش حاکمان شرع ببرد و نزدیك در یا باهوي در برساند و مالك گوشش‌را از درفش سوراخ بکند و او تمامي عمر بندهٔ وي باشد

۷ و اگر کسي دختر خودرا بکنیزي بفروشد بطور غلامان آزاد نشود

۸ اگر بنظر مالك خود که ویرا بجهت خود نامزد کرده است نا مقبول افتد پس فدیه داده آزاد کند جایز نیست که بقوم بیگانه بفروشد زیرا که با وي دو رنگي کرده است

۹ و اگر اورا براي پسر خود نامزد کرده باشد برسم دختران با وي رفتار کند

۱۰ اگر زن دیگر براي خود گرفته باشد در خوراك و پوشاك و همخوابي وي هیچ کمي نکند

۱۱ و اگر این سه چیزرا با وي ادا ننماید بي‌آنکه زر بدهد رایگانه آزاد شود

۱۲ کسی که مرديرا چندان بزند که بمیرد البته مقتول شود

۱۳ و اگر قصد جانش نکرد لیکن خدا دستش‌را سبب کشتن وي ساخت پس مکاني براي تو قرار میدهم تا در آنجا بگریزد

۱۴ لیکن اگر کسي بر همسایهٔ خود عمداً هجوم نماید تا که اورا از مکر بکشد پس اورا از مذبح من نیز بیرون آر تا کشته شود

۱۵ و هر کس که پدر یا مادر خودرا بزند البته مقتول شود

١٦ وهر كس كه آدمي‌را دزديده بفروشد اگر در نزد وي يافته شود البته مقتول شود
١٧ اگر كسي پدر يا مادر خودرا لعنت كند البته مقتول شود
١٨ اگر چند نفر با يكديگر در منازعت باشند ويكي ديگريرا سنگي يا مشتي بزند چنانچه نميرد مگر بر بستر بيفتد
١٩ اگر برخيزد وعصا در دست گرفته بيرون رود پس زننده بيگناه است فقط اينكه تاوان بيكاري اورا بدهد و بانتمام معالجه بكند
٢٠ واگر كسي غلام يا كنيز خودرا چوب بزند واو زير دستش بميرد البته او بسزا برسد
٢١ فاما اگر يك دو روز زنده ماند اورا سزا نبايد داد زيرا كه مال اوست
٢٢ اگر كسان در منازعت باشند و زني حامله‌را صدمه برسانند بنوعيكه مولودش ضايع شود وخودش هلاك نشود جريمانه براو بهر قدر كه شوهرش مقرر سازد بدهد وحسب الحكم حاكمان شرع آنرا ادا كند
٢٣ واگر هلاك شود پس جان غرض جان گرفته شود
٢٤ چشم بعوض چشم دندان بعوض دندان دست بعوض دست پا بعوض پا
٢٥ سوختن بعوض سوختن وزخم بعوض زخم نشان ضرب بعوض نشان ضرب
٢٦ واگر كسي چشم غلام خود يا چشم كنيز خودرا بزند وضايع شود پس ويرا در مكافات چشمش آزاد نمايد
٢٧ واگر دندان غلام خود يا دندان كنيز خودرا بشكند در مكافات دندانش ويرا آزاد نمايد

٢٨ اگر گاوي مردي يا زنيرا شاخ بزند چنانکه بميرد لازم است که گاورا سنگسار نمايند و گوشتش خورده نشود و مالك گاو بيگناه است

٢٩ ليکن اگر آن گاو عادت شاخ زدن از ايام گذشته داشته باشد و مالکش از اين حال اگاهي يافته اورا مقيد ننموده مردي يا زنيرا هلاك کند گاورا سنگسار کنند و مالکش نيز کشته شود

٣٠ اگر دية بر او مقرر نمايند پس بفداي جان خود هرآنچه بر او مقرر شود تسليم کند

٣١ خواه پسر خواه دختررا شاخ زده باشد بهمين طور با وي عمل نمايند

٣٢ اگر گاو غلامي يا کنيزيرا شاخ زند سي مثقال سيمين بمالك ايشان بدهد و آن گاورا سنگسار نمايند

٣٣ و اگر کسي سر چاهي بکشايد يا آنکه چاهي کنديده سرشرا نپوشد و گاوي يا خري درآن بيفتد

٣٤ پس مالك چاه قيمتشرا ادا نمايد و بمالك آنها زر بدهد و مردار ازان وي باشد

٣٥ و اگر گاو کسي گاو ديگريرا بزند چنانکه بميرد پس گاو زندهرا فروخته قيمتشرا دو حصه نمايند و مردهرا نيز دو حصه کنند

٣٦ و هرگاه معلوم شود که آن گاو عادت شاخ زدن در ايام سابق داشته بود و آنکه مالکش اورا مقيد ننموده لازم است که گاورا بعوض گاو بدهد و مردار ازان وي باشد

باب بيست و دوم

١ اگر کسي گاوي يا گوسفنديرا دزديده بکشد يا بفروشد پنج گاو بعوض يك گاو و چهار گوسفند بعوض يك گوسفند بدهد

۲ اگر دزدیرا در حال نقب زدن کسي یافته بزنند تا هلاك شود بعوض او خوني نباید کرد

۳ اگر آفتاب بروي طلوع کرده باشد بعوض او خون میباید آري واجب است که مال‌را باز بدهد اگر چیزي ندارد در مکافات دزدي فروخته شود

۴ اگر مال دزدیده در دست او زنده یافته شود چه گاو چه خر و چه گوسفند هر یك‌را دو تا باز دهد

۵ اگر کسي مزرعي یا تاکستاني‌را بچراند یعني چار پاي خودرا رها کند تا در مزرع دیگر کس بچرد باید که از بهترین مزرع خود و بهترین تاکستان خود تاوان دهد

۶ اگر آتش مشتعل گردد و خارهارا فرا گیرد بحدیکه خرمن‌ها یا مزرع یا دشت سوخته شود کسي که آتش افروخته است تاوان بر او واجب است

۷ اگر کسي پیش همسایهٔ خود نقد یا جنس‌را امانت نهد و از خانهٔ وي بدزدي رود هرگاه دزد یافته شود دوچندان تاوان بدهد

۸ اگر دزد یافته نشود پس صاحب خانه‌را پیش حاکمان شرع ببرند تا سوگند یاد کند که من دست بمال همسایهٔ خود دراز نکرده‌ام

۹ در هر قسم خیانت در باب گاو یا خر یا گوسفند یا جامه یا هرچیز که گم شده باشد که کسي دعواي آن کند دعواي هر دورا پیش حاکمان شرع معروض باید داشت و هر کدام‌را که ایشان مجرم کنند دوچندان بهمسایهٔ خود تاوان دهد

۱۰ اگر شخصي خري یا گاوي یا گوسفندي یا هر قسم چارپاي نزد

همسایهٔ خود امانت گذارد و آن بمیرد یا خسته گردد یا رانده شود بي آنکه کسي ببیند

۱۱ پس سوگندي بنام خداوند درمیان واقع شود بر اینکه من دست بمال همسایهٔ خود دراز نکردم و مالك آن چیز راضي شود و او تاوان ندهد

۱۲ و اگر از نزد وي بدزدي رفته باشد بمالکش تاوان بدهد

۱۳ و اگر دریده شده باشد پس آنرا براي گواهي حاضر سازد و دریده‌را تاوان نباید داد

۱۴ و اگر کسي چیزي از همسایهٔ خود عاریةً گرفته باشد و آن مجروح شود یا بمیرد بهنگامي که مالکش همراه نباشد لازم است که آنرا تاوان بدهد

۱۵ اگر مالکش همراه باشد تاوان ندهد اگر بکرایه گرفته شد در حساب کرایهٔ وي محسوب شود

۱۶ اگر کسي دوشیزهٔ‌را که بمردي منسوب نباشد فریب داده با وي نزدیکي کند لازم است که مهر داده بنکاح خود درآرد

۱۷ اگر پدرش از دادن وي ابا نماید بقدر مهر دوشیزگان زر بدهد

۱۸ زن ساحره‌را زنده مگذار

۱۹ هر کسي که با چارپاي نزدیکي کند البته مقتول شود

۲۰ کسي که قرباني‌را پیش معبود دیگر بجز خداوند ذبح نماید هلاك شود

۲۱ غریب الوطن‌را میازار و تعدي مکن بسبب آنکه شما در ملك مصر غریب الوطن بودید

۲۲ بر بیوهٔ و یتیمي ظلم مکن

۲۳ بهر وجه که ایشان‌را ظلم کني اگر ایشان نزد من فریاد کنند. البته فریاد ایشان‌را استماع خواهم نمود

۲۴ وخشم من مشتعل گشته شمارا بشمشیر خواهم کشت و زنان شما بیوگان وفرزندان شما یتیم خواهند شد

۲۵ بکسي از قوم من که در جوار تو محتاج باشد اگر زري عاریةً بدهي با وي چون تقاضا کننده مباش و سود زیاده از وي مگیر

۲۶ اگر رخت همسایهٔ خودرا برهن بگیري پیش از غروب آفتاب اورا باز بده

۲۷ زیرا که همین پوشاك ویست وبس براي بدنش جامهٔ دیگر نیست رخت خواب او چه خواهد بود و چون پیش من فریاد کند استماع مینمایم ازآنرو که من رحمن هستم

۲۸ حاکمان شرع‌را دشنام مده وفرمان‌دهٔ قوم خودرا لعنت مکن

۲۹ .در گذرانیدن نو باوه با وشراب تاخیر منماي از اولاد خود نخست زاده‌را براي من نامزد کن

۳۰ همچنین با گاو و گوسفند خود بکن چنانچه هفت روز با مادر خود باشد در روز هشتم آنرا بمن تسلیم کن

۳۱ براي من مقدّس باشید وگوشت جانوري که در صحرا دریده شد مخورید پیش سگها بیندازید

باب بیست وسیوم

۱ خبر دروغ‌را قبول مکن با گنه‌کاران دست موافقت داده گواه ستمگار مباش

۲ گروهي‌را در بدکاري تقلید مکن و در دعوی زبان آوري منماي تا با بسیاري متفق شده حق‌را ناحق کني

خروج ٥

۳ مسکین‌را در دعوی رعایت مکن
۴ اگر گاوي یا خري از مال دشمن خود ببیني که گمراه شده لازم است که نزد او برساني
۵ اگر خري از مال بدخواهٔ تو ببیني زیربار خسپیده و نخواهي اورا مدد کني بر تو لازم است که امداد او کني
۶ در دعواي محتاجي که نزد تو باشد حق‌را ناحق مکن
۷ از امر دروغ دوري گزین و بي گناه و صالح‌را قتل مکن زیرا که مرد بدکاررا بي جرم نخواهم شمرد
۸ و رشوت مگیر زیرا که رشوت اهل بصارت‌را نابینا میکند و گفته‌هاي عادلان‌را تغییر میدهد
۹ و غریب الوطن‌را زحمت مده بنابران که شما دل غریبان‌را مي شناسید زیرا که در ملك مصر غریب بودید
۱۰ و تا شش سال زمین خودرا زراعت کرده محصولش‌را جمع کن
۱۱ و در سال هفتم آنرا بگذار و رها کن تا که مساکین قوم تو بخورند و آنچه از ایشان باقي بماند بهائم صحرا بخورند بهمین قسم با تاکستان و زیتونستان خود بعمل آر
۱۲ شش روز در کار خود مشغول باش و در روز هفتم آرام بکن تا گاو و حمار تو بیاسایند و پسر کنیز تو و غریب الوطن تازه دل گردند
۱۳ و در همه امورکه من بشما فرموده‌ام احتیاط نمائید و اسماي معبودان دیگررا مذکور مکنید و از زبان تو شنیده نشود
۱۴ در هر سال سه بار براي من عید نمائید
۱۵ عید فطیري‌را مرعیدارید نان فطیررا تا هشت روز بخورید چنانکه ترا فرمودم در ماهٔ آبیب بوقت موعود سبب آنکه بهمان ماه

از مصر خروج نمودید هیچکس بحضور منّ تهي دست نیاید
١٦ و عید درو نو باوهٔ کشتکار تو هرچه در مزرع کاشتهٔ و عید خرمن در آخر سال چون حاصلات از مزرع جمع کني
١٧ در هر سالي سه بار هر مذکر از قوم تو پیش پروردگار خداوند حاضر شود
١٨ خون قرباني مرا بر نان خمیري مگذارید و چربي عید من تا صبح باقي نماند
١٩ اوائل نوباوهٔ زمین خودرا در خانهٔ خداوند خداي خود حاضر کن و برّه‌را در شیر مادرش مجوشان
٢٠ اینك فرشتهٔرا درپیش تو میفرستم تا ترا در راه محفوظ دارد و بموضعي که مهیّا کرده‌ام برساند
٢١ از وي با حذر باش و گفتار ویرا استماع نماي با وي سرکشي مکن ازآنرو که خطاهاي ترا نخواهد بخشید زیرا که اسم من دروي هست
٢٢ اگر في الحقیقة گفتهٔ اورا بشنوي و هرآنچه من فرمایم بعمل آري پس دشمنان ترا دشمن خواهم بود و زحمت دهندگان ترا زحمت خواهم داد
٢٣ زیرا که فرشتهٔ من پیش تو خواهد رفت و بسرحد اموریان و حتیان و فریزیان و کنعانیان و حویان و یبوسیان ترا خواهد رسانید و من ایشانرا هلاك خواهم کرد
٢٤ معبودان ایشانرا سجده مکن و عبادت منماي و با اعمال ایشان موافقت مکن بلکه میباید که آنهارا بالتمام استیصال نمائي و بتهاي ایشانرا سر تا پا ریزه ریزه کني
٢٥ و خداوند خداي خودرا عبادت کنید که او آب و نان ترا برکت

خواهد بخشید و من امراض‌را از میان شما بر میدارم

۲۶ در زمین تو اسقاط حمل نخواهد شد و عقیمي نخواهد بود و عمر ترا بکمال خواهم رسانید

۲۷ دهشت خودرا در پیش تو میفرستم و همگي قبائل که بایشان رسیده باشي پایمال خواهم کرد و تمامي دشمنان ترا میگریزانم

۲۸ و خرگزهارا درپیش تو میفرستم تا حویان و کنعانیان و حتیان‌را پیش روي تو اخراج کنند

۲۹ ایشان‌را در یکسال اخراج نخواهم کرد مبادا که زمین ویران شود و وحوش صحرا بر تو زیاده گردد

۳۰ اندك اندك درپیش روي تو اخراج مینمایم تا آنکه تو کثرت یافته وارث زمین گردي

۳۱ و سرحد ترا از بحر قلزم تا ببحر فلستیان و از بیابان تا برود قرار میدهم که ساکنان زمین‌را بدست تو خواهم سپرد تا ایشان‌را از پیش خود اخراج نمائي

۳۲ با ایشان و معبودان ایشان عهدي مبند

۳۳ در زمین تو اقامت نخواهند ورزید مبادا که ترا گنه‌گار من گردانند زیرا که اگر معبودان ایشان‌را عبادت کني البته دام شما خواهد بود

باب بیست و چهارم

۱ و موسی‌را فرمود که خود با اهرون ناداب و ابیهوّ و هفتاد کس از مشائخ اسرائیل بنزد خداوند فراز آي و از دور سجده بجا آرید

۲ و موسی تنها بنزد خداوند بیاید و ایشان نزدیك نیایند و از قوم هیچکس با وي فراز نرود

۳ پس موسی باز آمده همه کلمات خداوند و همه رسومرا با قوم بیان نمود و تمامي قوم متفق الکلام شده گفتند که این همه اموري که خداوند فرموده است بعمل خواهیم آورد

۴ و موسی همه کلمات خداوندرا بتحریر آورد و اول دم صبح برخاسته مذبحي‌را در زیر کوه بعدد دوازده فرقهٔ بني اسرئیل دوازده ستون برپا کرد

۵ و جوانی چند از بني اسرائیل فرستاد تا قربانیهاي سوختني گذرانیدند و گوسالها بطریق و ذبیحهاي سلامتي پیش خداوند ذبح نمودند

۶ و موسی نصف خون‌را گرفته در لگنها گذاشت و نصف خون‌را بر مذبح بپاشید

۷ و کتاب عهدرا گرفته تلاوت کنان بسمع آنقوم رسانید و ایشان گفتند هرچه خداوند فرموده است بجا مي‌آریم و اطاعت میکنیم

۸ و موسی خون‌را گرفته بر قوم بپاشید و گفت اینست خون عهدي که خداوند در باب این همه مقدّمات با شما قرار کرده است

۹ پس موسی و اهرون و ناداب و ابیهوٗ و هفتاد کس از مشائخ بني اسرائیل بالا رفتند و خداي اسرائیل‌را مشاهده کردند

۱۰ و در زیر پاهاي وي چون فرشي از سنگ سفیر که در صفائي چون آسمان مي‌نمود

۱۱ و برامراي بني اسرائیل دست خودرا ننهاد و ایشان خدارا مشاهده کردند و بخوردن و آشامیدن مشغول شدند

۱۲ و خداوند موسی‌را فرمود که برجبل نزد من فراز آي و در آنجا باش که من لوحهاي سنگي و شریعت و احکام که آنهارا تحریر کرده‌ام بتو مي‌سپارم تا ایشان‌را بیاموزي

۱۳ وموسي با خادم خود يهوشوع برخاست وموسي بر جبل خدا بالا رفت

۱۴ و مشائخرا گفت كه در اينجا منتظر ما نشسته باشيد تا وقتي كه بشما باز آئيم و اينك اهرون وحور با شما ميباشند هرگاه كسيرا مهمّي درپيش آيد نزد ايشان رجوع نمايد

۱۵ وچون موسي بر جبل بالا رفت ابري جبلرا فرا گرفت

۱۶ و جلال خداوند بر جبل سيناي ساكن بود و آن ابر تا شش روز آنرا پوشيده داشت و در روز هفتم موسيرا ازميان ابر طلب نمود

۱۷ و ديدار جلال خداوند مانند آتش سوزنده بر سر جبل در نظر بني اسرائيل مي نمود

۱۸ و موسي درميان ابر روان شد و بر جبل بالا رفت و موسي تا چهل روز و چهل شب در جبل مي بود

باب بيست و پنجم

۱ آنگاه خداوند موسيرا فرمود و گفت

۲ بني اسرائيلرا بگوي تا براي من هديهٔ مخصوص نمايند هركس كه با حسن ارادت دل بدهد هديهٔ مرا از او بگيريد

۳ و هديهٔ كه از ايشان بايد گرفت اينست زر و سيم و برنج

۴ و كبود و ارغوان وقرمزي و كتان و پشم بزها

۵ چرم قوچهاي سرخ رنگ كرده و پوستهاي نيلگون و چوبهاي سطيم

۶ روغن چراغ و ادويات براي روغن ماليدني و براي بخور معطّر

۷ عقيقها و سنگهاي كه بر ايفود وجبه نصب كرده شود

۸ ومقدسي براي من بسازند تا درميان ايشان ساكن باشم

۹ موافق نمونهٔ مسکي و نمونهٔ همه اسبابش که من بتو نشان مي دهم بهمان طور بسازيد

۱۰ و صندوقي از چوب سطيم بسازند که طولش دو ذراع و نيم و عرضش يك ذراع و نيم و ارتفاعش يك ذراع و نيم باشد

۱۱ و برآن ورقهاي زر خالص نصب کن از بيرون و اندرون نصب کن و بر اطرافش کنگرهٔ زرين درست کن

۱۲ و چهار حلقهٔ زرين ريخته بر چهار گوشهٔ وي نصب کن که دو حلقه بيك جانب و دو حلقه بجانب ديگر باشد

۱۳ و از درخت سطيم چوبها درست کرده ورقهاي زرين بر آنها نصب کن

۱۴ از جانبين صندوق چوبهارا در حلقها بينداز تا آن صندوق ازآنها برداشته شود

۱۵ چوبها در حلقهاي صندوق باشند ازان جدا نشوند

۱۶ و آن عهدنامهٔ که من بتو ميدهم درآن صندوق بگذار

۱۷ و يك تخت مرحمت از زر خالص بساز که طولش دو زراع و نيم و عرضش يك زراع و نيم باشد

۱۸ و دو کروبي زرين از طلاي کوفته بهر دو جانب تخت مرحمت بساز

۱۹ کروبي از اين طرف و کروبي ديگر بر آن طرف بساز بر هر دو جانب تخت مرحمت کروبين را بايد ساخت

۲۰ و آن کروبين بر بالا پرهاي خودرا پهن کنند تا تخت مرحمت را از پرهاي خود بپوشانند و رو بروي يکديگر باشند و رويهاي کروبين بسوي تخت مرحمت باشد

۲۱ و تخت مرحمت را بر سر صندوق بنه و عهد نامهٔ که بتو میدهم درآن صندوق بگذار

۲۲ و درآنجا من با تو ملاقات خواهم کرد و از بالاي تخت مرحمت درمیان کروبین که بر سر صندوق عهد نامه باشند هرچه در حق بني اسرائیل بتو حکم بدهم با تو خواهم گفت

۲۳ وخواني از چوب سطیم بساز که طولش دو ذراع و عرضش یك ذراع و ارتفاعش یك ذراع و نیم باشد

۲۴ و بر آن ورقهاي زر خالص نصب کن و کنگرهٔ زرین بر اطرافش بساز

۲۵ و کنارهٔ بپهناي کف دست بر اطرف او نصب کن و گرداگرد آن کنگرهٔ زرین درست کن

۲۶ و چهار حلقهٔ زرین بجهت آن بساز و آن حلقهارا بر چهار گوشه برابر چهار پایهاش نصب کن

۲۷ و آن حلقها برابر کناره ميباید براي انداختن چوبها تا خوان برداشته شود

۲۸ و چوبهارا از درخت سطیم بساز و ورقهاي زر خالص بر آن نصب کن تا خوان ازآنها برداشته شود

۲۹ و طشتها و کفگیرها و سرپوشها و بادیها براي باده ریختن اینهمهرا از زر خالص بساز

۳۰ و بر سر خوان درپیش من نانهاي تقدمهرا همیشه بگذار

۳۱ و شمعداني از زر خالص بساز بلکه این شمعدان از زر کوفته ميباید و پایه و شاخها و پیالها و سیبها و گلهاي وي از یك پارچه باشند

۳۲ و شش شاخه از دو جانب وي برآید سه شاخهٔ شمعدان از یك جانب و سه شاخهٔ شمعدان از جانب دیگر

۳۳ سه پیاله بشکل بادام با سیبي و گلي بر یك شاخ وسه پیاله بشکل بادام با سیبي و گلي بر شاخ دیگر بایذطور بر شش شاخها که از شمعدان برآمده باشد

۳۴ و در قد شمعدان چهار پیاله بشکل بادام با سیبها و گلهاي خود مي‌باید

۳۵ که یك سیب در زیر دو شاخه وي و یك سیب در زیر دو شاخ وي و یك سیب در زیر دو شاخ وي موافق شش شاخهاي که از شمعدان برآمده

۳۶ سیبها و شاخهاي آنها از یك پارچه باشد تمامش کوفته و از زر خالص مي‌باید

۳۷ و هفت چراغش‌را بساز و چراغهاي ویرا روشن کنند تا روبرویش روشناي دهد

۳۸ و گلگیرهاي وي و ظروف وي از زر خالص باشد

۳۹ آنرا با این همه اسباب بوزن یك قنطار بسازند

۴۰ و احتیاط کن تا موافق نمونهٔ که درجبل مشاهده نمودي بسازي

باب بیست و ششم

۱ ومسکن‌را ده پرده که از تافتهٔ باریك کبودي و ارغواني و قرمزي رنك باشد بساز وبا کروبیان از کار استاد آنهارا ترتیب بده

۲ طول هریك پرده بیست و هشت ذراع و عرض هریك پرده چهار ذراع این همه پرده بر یك اندازه باشند

۳ پنج پرده باهمدیگر پیوسته باشند و پنج پردهٔ دیگر نیز باهم پیوسته باشند -

٤ وبرلب يك پردهٔ از حاشيهٔ كه در پيوند باشد حلقهاي كبود رنك بينداز وبدين طور برلب پردهٔ ديگر در پيوند دويم بينداز
٥ پنجاه حلقه در يك پردهٔ بينداز و پنجاه حلقه برلب پردهٔ كه در پيوند دويم باشد بينداز تا حلقها مقابل يكديگر باشند
٦ و پنجاه قلاب زرين بساز و پردهارا از قلابها بپيوند تا يك مسكن باشد
٧ و پردهارا از پشم بزها درست كن تا پوشش مسكن باشد يازده پرده بساز
٨ طول هريك پردهٔ سي ذراع وعرض هريك پردهٔ چهار ذراع واين يازده پرده بريك اندازه باشند
٩ و پنج پرده عليحده و شش پردهٔ ديگر عليحده باهم بپيوند و پردهٔ ششمرا در پيش آن خيمه دوته كن
١٠ و پنجاه حلقه برلب پردهٔ آخير در جاي اتصال و پنجاه حلقه بر لب آن پردهٔ كه دويمرا پيوسته دارد
١١ و پنجاه قلاب از برنج بساز وقلابهارا در حلقها بينداز و خيمه‌را بپيوند تا يكتا شود
١٢ و آنچه از پردهاي خيمه زياده باشد يعني آن نصف پرده كه باقيست بر پشت مسكن فروهشته شود
١٣ و آنچه از طول پردهاي خيمه زياده آيد يك ذراع بر اين طرف ويك ذراع بر آن طرف بر هر دو جانب مسكن فروهشته شود تا آنرا پوشيده دارد
١٤ و پوششي براي خيمه از پوستهاي قوچ سرخ رنگ كرده وبالاي آن پوششي از پوستهاي آسماني رنگ بساز
١٥ وتختهاي منتصب از چوب سطيم درست كن

۸ طول هر تخته ده ذراع وعرض هر تخته يك ذراع ونيم باشد

۹ در هر تخته دو زبانه مي‌بايد كه برابر يكديگر آراسته شود وهمه تختهاي مسكن‌را چنين بساز

۱۰ واين تختهارا براي مسكن درست كن بيست تخته بطرف جنوب

۱۱ ودر زير بيست تخته چهل خانهٔ سيمين بساز در زير هريك تخته دو دو خانه براي دو زبانهٔ وي

۲۰ وبراي ديگر جانب مسكن بطرف شمال بيست تخته باشد

۲۱ وچهل خانهٔ سيمين در زير هريك تخته دو دو خانه مي‌بايد

۲۲ وبراي مسكن بطرف مغرب شش تخته بساز

۲۳ وبراي گوشه‌هاي مسكن بر هر دو جانب دو تخته بساز

۲۴ واز زير باهم پيوسته شود وبالاي سرش نيز بيك حلقهٔ برابر چسپيده گردد هر دو بدينطور براي هر دو گوشه مي‌بايد

۲۵ وهشت تخته با شانزده خانهٔ سيمين باشد در زير هر يك تخته دو دو خانه

۲۶ وپشتيبانها از چوب سطيم بساز پنج از براي تختهاي يك جانب مسكن

۲۷ وپنج پشتيبان بجهت تختهاي ديگر جانب مسكن وپنج پشتيبان براي تختهاي مسكن بطرف مغرب

۲۸ وپشتيبان متوسطين كه در وسط تختها باشد ازين كنار تا آن كنار برسد

۲۹ وبر تختها ورقهاي زرين نصب كن وحلقهاي زرين براي گذاشتن پشتيبانها بساز وبر پشتيبانها ورقهاي زرين نصب كن

٣٠ ومسکن‌را موافق نمونهٔ که در جبل بر تو نمودار شد ایستاده کن
٣١ وحجابی کبود وارغوانی وقرمزی وتافتهٔ باریك از کار استاد بساز وبا کروبیان ساخته شود
٣٢ وآنرا بر چهار ستون سطیم که بر آنها ورقهای زرین نصب کرده باشند بیاویزان قلابهای آنها زرین بر چهار خانهٔ سیمین باشند
٣٣ واین حجاب‌را از قلابها بیاویزان تا درآنجا صندوق عهدنامه‌را اندرون حجاب داخل کنی واین حجاب درمیان قدس وقدس القدس بجهت شما فاصل باشد
٣٤ وتخت مرحمت‌را بر سر صندوق عهدنامه در قدس القدس بنه
٣٥ وخوان‌را بیرون حجاب بنه وشمعدان‌را روبروی خوان بطرف جنوب مسکن وخوان‌را بطرف شمال بگذار
٣٦ وبرای دروازهٔ خیمه یك پردهٔ کبود وارغوانی وقرمزی وتافتهٔ باریك از سوزن منقوش شده درست کن
٣٧ وبرای آن پرده پنج ستون سطیم بساز وورقهای زرین بر آنها نصب کن وقلابهای آنها از طلا باشد وپنج خانهٔ برنجین ریخته درست کن

باب بیست وهفتم

١ مذبحی‌را نیز از چوب سطیم بساز که طولش پنج ذراع وعرضش پنج ذراع باشد آن مذبح مربّع می‌باید وارتفاعش سه ذراع
٢ وشاخهای ویرا بر چهار گوشه درست کن شاخهای وی از همان چوب میباید وورقهای برنجین بر آن نصب کن
٣ وظروفش‌را برای جمع کردن خاکستر وخاك‌اندازها ولگنها وسیخچهها وآتشدانهای آنرا بساز تمامی اسبابش‌را از برنج درست کن

۴ و منقلي مشبك براي آن از برنج بساز بر آن شبكه چهار حلقهٔ برنجين در چهار گوشه درست كن
۵ كه آنرا زير صحن مذبح بگذار كه منقل تا بنصف قد مذبح برسد
۶ و چوبهارا نيز براي مذبح از درخت سطيم درست كرده ورقهاي برنجين بر آنها نصب كن
۷ كه آن چوبها در حلقها انداخته شود بهر دو جانب مذبح متّصل شوند تا آنرا بردارند
۸ آنرا از تختها مجوّف بسار چنانچه بر تو در جبل نمودار شد بهمان طور درست كن
۹ و صحني براي مسكن بساز كه براي آن صحن بطرف جنوب پردها از تافتهٔ باريك ميبايد كه طولش بر يك جانب يكصد ذراع باشد
۱۰ و بيست ستونش و بيست خانهٔ آنها از برنج و قلابها و بندهاي ستونها از سيم باشد
۱۱ و همچنين بجانب شمال پردها بطول يكصد ذراع با بيست ستون و بيست خانهٔ آنها از برنج قلابها و بندهاي ستونها از سيم باشد
۱۲ و عرض صحن را بجانب مغرب پردها باشند كه طول آنها پنجاه ذراع و ده ستون و براي آنها ده خانه باشد
۱۳ و عرض صحن بجانب مشرق پنجاه ذراع باشد
۱۴ و طول پردهاي يك جانب پانزده ذراع باشد سه ستون و براي آنها سه خانه باشد
۱۵ و طول پردهاي جانب ديگر پانزده ذراع باشد سه ستون و براي آنها سه خانه
۱۶ و براي دروازهٔ صحن پردهٔ بايد كه طولش بيست ذراع باشد كبودي

وارغوانی وقرمزی وتافتهٔ باریك از سوزن منقوش شده وبرای آنها
چهار ستون وچهار خانه

۱۷ همگی ستونهارا گرداگرد صحن بند سیمین میباید قلابها از سیم
وخانها از برنج باشد

۱۸ طول صحن یکصد ذراع وعرضش پنجاه وارتفاعش پنج ذراع از تافتهٔ
باریك وخانها از برنج باشد

۱۹ همه اسباب مسکنرا در تمامی خدمت وهمه میخهای وی وهمه
میخهای صحن از برنج میباید

۲۰ تو خود بنی اسرائیلرا بفرمای تا زیتونرا له کرده روغن خالص برای
روشنای نزد تو بیارند تا چراغ علی الدوام روشن باشد

۲۱ در مسکن مجمع بیرون حجابی که پیش روی عهدنامه میباشد اهرون
با اولاد خود از شام تا صبح در حضور خداوند بدرستی آن بپردازد
ایشانرا پشت در پشت درحق بنی اسرائیل آئینی ابدی باشد

باب بیست وهشتم

۱ واهرون برادر خودرا با پسرانش از میان بنی اسرائیل نزد خود خاص
کن تا برای من کاهن باشند یعنی اهرون ونادآب وابیهو والعاذار
وایثامار پسران اهرون

۲ ولباسهای مقدّس برای اهرون برادر خود بجهت عزت وفخر بدوز

۳ وهمه صاحبدلانرا که درون ایشانرا از روح حکمت پر کرده‌ام بگوی
که جامهای اهرونرا بدوزند تا مقدّس شود وبرای من کاهن باشد

۴ اینست جامهای که میباید دوخت سینه‌بندی وایفودی وقبای
وپیرهنی منقّش وعمامهٔ وکمربندی بدین طور لباسهای مقدّس

براي اهرون برادر تو و پسرانش بدوزند تا براي من كاهن باشند

۵ وزر و كبودي وارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك بگيرند

۶ وايفودرا از زر و كبودي وارغواني وقرمزي وتافتهٔ باريك از كار استاد بدوزند

۷ دو كتف پوش بر دو كنارش بپيوندند تا همچنين پيوسته شود

۸ وطراز ايفود كه بالاي آن باشد از همان پارچه وهمان كار مي‌بايد يعني از زر و كبودي وارغواني وقرمزي و تافتهٔ باريك

۹ ودو عقيق گرفته اسمهاي بني اسرائيل‌را بر آنها بكن شش اسم ايشان‌را بر يك سنك

۱۰ وشش اسم ديگر بر ديگري بترتيب تولّد ايشان

۱۱ از صنعت حكاك موافق كندن نگين اسمهاي بني اسرائيل‌را برين دو سنگ بكن وآنهارا درخانهاي زرين نصب كن

۱۲ واين دو سنگ‌را بر دو كتف ايفود نصب كن تا سنگهاي يادگاري بني اسرائيل باشد كه اهرون اسمهاي ايشان‌را پيش خداوند بر دو كتف خود براي يادگاري دارد

۱۳ وخانهاي زرين بساز

۱۴ ودو زنجير از زر خالص متّصل بآنها بساز و پيچ در پيچ بايد ساخت واين زنجيرهاي پيچيده‌را بر آن خانها بپيوند

۱۵ وسينه‌بندي براي امور عدالت از كار استاد موافق صنعت ايفود بساز آنرا از زر و كبودي وارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك درست كن

۱۶ مربّع مي‌بايد كه طولش يك وجب وعرضش يك وجب باشد

۱۷ و آن مرصّع بجواهر مي‌بايد بچهار قطار جواهر قطار اول ياقوت سرخ وزبرجد و زمرد اينست قطار اول

۱۸ قِطار دویم گوهر شب‌چراغ و نیلم و الماس
۱۹ قِطار سیوم لعل و سنگ بوقلمون و جزع
۲۰ وقِطار چهارم ازرق و عقیق و یشم در خانهای زرین آنهارا نصب باید کرد
۲۱ و این سنگها موافق اسمهای بني اسرائیل دوازده باشد بعدد اسمهای ایشان بمثل نقش نگین نام هریك از دوازده فرقه کنده شود
۲۲ وبرآن سینه‌بند از هرگوشهٔ زنجیري پیچ در پیچ از زر خالص بساز
۲۳ . وبراي آن سینه‌بند دو حلقهٔ زرین ساخته دو حلقه‌را بر دو گوشهٔ سینه‌بند بپیوند
۲۴ و دو زنجیر زرین پیچیده درآن دو حلقه که بر دو گوشهٔ سینه‌بند است بیندار
۲۵ و دو سر دیگر زنجیرهاي پیچیده‌را بآن دو خانه پیوسته بر کتفهاي ایفود از جانب پیشین بگذار
۲۶ و دو حلقهٔ زرین درست کرده بر دو گوشهٔ سینه‌بند یعني بر کنار آن که بطرف ایفود از اندرونش است نصب کن
۲۷ ودیگر دو حلقهٔ زرین درست کرده بر هر دو طرف زیر بغل ایفود از جانب پیشین نصب کن برابر پیوندش وبالاي طراز ایفود
۲۸ و همچنین سینه‌بندرا بواسطهٔ حلقه‌هایش بحلقه‌هاي ایفود با فتیلهٔ کبودي پیوندند تا بالاي طراز ایفود باشد وسینه‌بند از بالاي ایفود جدا نشود
۲۹ و اهرون اسمهاي بني اسرائیل‌را در سینه‌بند عدالت بر سینهٔ خود بوقت رفتن در مقدس براي یادگاري در حضور خداوند علی‌الدوام بدارد

۳۰ ودر سینه‌بند عدالت اُوریم و تُومیم‌را نصب کن تا بر سینهٔ اهرون باشد وقتي که بحضور خداوند حاضر شود تا اهرون عدالت بني اسرائیل‌را بر سینهٔ خود پیش خداوند علی‌الدوام بدارد

۳۱ وجامهٔ ایفودرا بالتمام از کبودي بساز

۳۲ وگریبانش دهانهٔ دارد مانند دهانهٔ زره وگرداگرد لبش بخیه باشد تا شگافته نشود

۳۳ وبر دامنش انارهاي کبودي و ارغواني و قرمزي گرداگرد دامنش بساز ودرمیان هریك زنگلهٔ زرین‌را گرداگرد نصب کن

۳۴ زنگلهٔ زرین و اناري یك بعد یك گرداگرد دامن جامه باشد

۳۵ واهرون بوقت خدمت آنرا بپوشد تا در حین رفتن بمقدس بحضور خداوند وبوقت بیرون آمدن آوازش مسموع شود مبادا که بمیرد

۳۶ وگلي از زر خالص درست کرده آنرا همچو نقش نگین بکن مقدّس براي خداوند

۳۷ وآنرا از ریسمان کبودي بر عمامه ببند بر پیش روي عمامه مي‌باید

۳۸ وبر پیشاني اهرون باشد تا اهرون گناه تقدیسات‌را بردارد هرچه بني اسرائیل درتمامي هدیه‌هاي مقدّس تقدیس نمایند وعلی‌الدوام بر پیشاني وي باشد تا بحضور خداوند مقبول شوند

۳۹ وقباي از تافتهٔ باریك منقوش کن وعمامه‌را از تافتهٔ باریك بساز وکمر بندرا از سوزني بساز

۴۰ وبراي پسران اهرون قباها وکمربندها و کلاهها براي عزت و فخر بدوز

۴۱ واهرون برادر خود وپسرانش‌را بپوشان و ایشانرا مسح کن ومعیّن نماي وتقدیس کن تا براي من کاهن باشند

خروج

٤٢ و زیر جامه براي ایشان از کتان بدوز تا عورت ایشان پوشیده شود از کمر تا بزانو باشد

٤٣ واهرون و پسرانش هر وقتي که در خیمهٔ مجمع درآیند یا نزدیك بمذبح شوند براي خدمت مقدّس آنهارا بپوشند تا بگناهگاري منسوب نشوند و نمیرند این رسم براي وي و براي اولادش بعد از وي آئیني ابدي باشد

باب بیست و نهم

١ و رسم تقدیس کردن ایشان تا براي من کاهن باشند اینست یك گوساله و دو قوچ بي‌عیب‌را بگیر

٢ و نان فطیري و گِردَهاي فطیري روغني و نانهاي تنك فطیري بروغن چرب کرده از آرد گندم بپز

٣ و آنهارا در یك سبد گذاشته مع گوساله و دو قوچ بیار

٤ و اهرون‌را با پسرانش بدروازهٔ خیمهٔ مجمع نزدیك آورده ایشانرا باب بشوي

٥ و جامهارا گرفته بر اهرون قبا و جامهٔ ایفود و سینه‌بندرا بپوشان و طراز ایفود بر میانش ببند

٦ و عمامه‌را بر سرش نهاده تاج مقدّس‌را بالاي عمامه بنه

٧ پس روغن مسح بگیر و بر* سر وي بریز و اورا مسح نماي

٨ و پسرانش‌را حاضر کرده قباها بپوشان

٩ و کمر اهرون و پسرانش‌را ببند و کلاهها بپوشان و منصب کهانت بآئیني ابدي ایشانرا باشد و برین منوال اهرون و پسرانش‌را معیّن نماي

۱۰ و آن گوساله‌را پیش خیمهٔ مجمع حاضر کن و اهرون و پسرانش دستهای خودرا بر سر گوساله بگذارند

۱۱ و گوساله‌را بحضور خداوند پیش دروازهٔ خیمهٔ مجمع بکش

۱۲ و از خون گوساله گرفته از انگشت خود برگوشهای مذبح بمال و باقي خون‌را بپائین مذبح بریز

۱۳ و همه پیه که بر احشا باشد و حجاب الصدر و دو گرده مع چربي آنهارا گرفته بر مذبح بسوزان

۱۴ امّا گوشت گوساله و پوست و فضلهٔ آنرا در خارج لشکرگاه بآتش بسوزان که این براي رفع گناهست

۱۵ قوچي‌را نیز بگیر و اهرون و پسرانش دستهاي خودرا بر سر آن قوچ بگذارند

۱۶ و آن قوچ‌را کشته خون ویرا بگیر و بر مذبح از هرطرف بپاش

۱۷ و اندامهاي قوچ‌را جدا کرده احشا و ساقهاي آنرا شسته بر پارچها و بر سرش بگذار

۱۸ و تمامي قوچ‌را بر مذبح بسوزان قرباني سوختني است براي خداوند بوي خشنودي قرباني آتشین است براي خداوند

۱۹ و قوچ دیگررا بگیر و اهرون و پسرانش دستهاي خودرا بر سر آن قوچ بگذارند

۲۰ و آن قوچ‌را بکش و از خون آن گرفته بر سر گوش راست اهرون و بر سر گوش راست پسرانش و بر شست دست راست و بر انگشت بزرگ پاي راست ایشان بمال و باقي خون‌را بر مذبح از هرطرف بپاش

۲۱ و از خوني که بر مذبح باشد و از روغن مسح قدري گرفته بر اهرون

و بر جامهاي وي و بر پسرانش و بر جامهاي پسرانش نيز بپاش تا وي و جامهاي وي و پسرانش و جامهاي پسرانش مقدس باشند

٢٢ و از اين قوچ چربي نيز و دنبه و پيه كه بر احشا باشد و حجاب الصدر و دو گرده با چربي آنها و دوش راست‌را بگير زيرا كه قوچ تعئين است

٢٣ و يك نان‌را بگير و يك گرده با روغن و يك نان تنك از سبد نانهاي فطيري كه در حضور خداوند باشد

٢٤ و اين همه‌را بر كفدست اهرون و بر كفدست پسرانش بنه و آنهارا براي قرباني جنبانيدني بحضور خداوند بجنبان

٢٥ و آنهارا از دستهاي ايشان بستان و براي قرباني سوختني بر مذبح بسوزان تا بوي خشنودي بحضور خداوند باشد قرباني آتشين است براي خداوند

٢٦ و سينهٔ قوچِ تعئينِ اهرون‌را بگير و براي قرباني جنبانيدني بحضور خداوند بجنبان و اين حصهٔ تو باشد

٢٧ و سينهٔ قرباني جنبانيدني و دوش قرباني برداشتني‌را حصه‌هاي كه جنبانيده و برداشته شود از قوچِ تعئينِ اهرون و پسرانش هردورا تقديس نماي

٢٨ و اين حصه براي اهرون و اولادش از طرف بني اسرئيل بآئيني ابدي باشد زيرا كه قرباني برداشتني است و قرباني برداشتني از جانب بني اسرائيل از ذبح قربانيهاي سلامتي يعني قرباني برداشتني ايشان براي خداوند همين است

٢٩ و لباسهاي مقدس اهرون بعد از وي ازان اولادش باشد تا آنهارا پوشيده ممسوح و معين كرده شوند

۳۰ و آنکسي که از اولادش درکهانت جانشين وي گردد مدت هفت روز آنهارا بپوشد وقتي که درخيمهٔ مجمع داخل شود تا درمقدس خدمت بجا آرد

۳۱ و قوچ تعئين‌را گرفته گوشت آنرا درمقدس بجوشان

۳۲ و اهرون و پسرانش گوشت قوچ‌را با ناني که در سبد باشد پيش دروازهٔ خيمهٔ مجمع بخورند

۳۳ و چيزهاي که ازان کفاره حاصل شد براي تعئين و تقديس ايشان بخورند امّا کسي بيگانه نخورد زيرا که مقدّسند

۳۴ و اگر چيزي از گوشت تعئينات و از نان تا صبح بماند هرچه باقيست باتش بسوزان خورده نشود زيرا که مقدّس است

۳۵ و همچنين موافق هر آنچه بتو حکم فرموده‌ام با اهرون و پسرانش بعمل آر تا هفت روز ايشانرا تعئين نماي

۳۶ و هر روز يك گوسالهٔرا براي رفع گناه بگذران تا کفاره حاصل شود و مذبح‌را بعد از حصول کفاره پاك کن و مسح نماي تا آنرا مقدّس سازي

۳۷ تا هفت روز کفاره براي مذبح بده و آنرا تقديس نماي تا مذبح اقدس باشد هرچه بمذبح برسد بايد که مقدّس باشد

۳۸ و قرباني که برمذبح بايد گذرانيد اينست دو برّهٔ يك ساله روزبروز علي‌الدوام

۳۹ يك برّه‌را علي‌الصباح و برّهٔ ديگررا بوقت عصر بگذران

۴۰ و مصحوب يك برّه ده يك از يك ايفا آرد آميخته بچهارم حصه يك هين روغن خالص و نيز چهارم حصه يك هين شراب براي قرباني ريختني

۴۱ وبرّهٔ دیگررا بوقت عصر بگذران بقاعدهٔ قربانی صبح چه خوردنی
وچه ریختنی تا بوی خوشنودیِ قربانی آتشین برای خداوند باشد
۴۲ این قربانی سوختنی علی الدوام باشد طبقه بعد طبقه پیش دروازهٔ
خیمهٔ مجمع بحضور خداوند که درآنجا با شما ملاقات خواهم
کرد تا در آنجا با تو تکلّم نمایم
۴۳ و در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات مینمایم و از جلال من مقدّس
خواهد گردید
۴۴ وخیمهٔ مجمع ومذبحرا مقدّس خواهم ساخت و نیز اهرون با
پسرانش‌را مقدّس میسازم تا برای من کاهن باشند
۴۵ و درمیان بنی اسرائیل سکونت خواهم ورزید وخدای ایشان
خواهم بود
۴۶ وایشان یقین بدانند که منم خداوند خدای ایشان که ایشانرا از
ملک مصر بیرون آوردم تا درمیان ایشان سکونت ورزم منم
خداوند خدای ایشان

باب سیّم

۱ ومذبحی‌را برای سوختن بخور از چوب سطیم درست کن
۲ که طولش یک ذراع وعرضش یک ذراع باشد مربّع می‌باید
وارتفاعش دو ذراع وشاخهای آن از همان پارچه می‌باید
۳ وورقهای زرخالص برسر وبرهردو بازو وبرشاخهای آن نصب
کن وبراطرافش کنگرهٔ زرین بساز
۴ ودو حلقهٔ زرین بر دو گوشه در زیر کنگره بر دو بازو نصب کن تا
خانهای چوبها باشد که بآنها برداشته شود

۵ و چوبهارا از درخت سطیم درست کرده ورق زرین بر آنها نصب کن

۶ و آنرا در پیش پردهٔ که نزدیك صندوق عهد نامه باشد در پیش تخت مرحمت که بالاي عهدنامه هست جائي که من با تو ملاقات مینمایم ایستاده کن

۷ و اهرون هر صبح بخور خوشبوي بر آن بسوزاند بوقتي که بدرستي چراغها پردازد بر آن بخور بسوزاند

۸ و اهرون چون چراغهارا بوقت عصر روشن کند بخوررا بر آن بسوزاند بخور دایمي بحضور خداوند طبقه بعد طبقه

۹ نه بخور غیر معتاد و نه قرباني سوختني و نه قرباني خوردني بر آن بگذرانید نه قرباني ریختني بر آن بریزید

۱۰ و اهرون سالي یکدفعه از خون قرباني کفاره بر شاخهاي آن کفاره دهد هر سال یکدفعه طبقه بعد طبقه بر آن کفاره دهد براي خداوند اقدس است

۱۱ و خداوند موسیرا فرمود وگفت

۱۲ چون بني اسرائیلرا تعدید نموده حساب نویسي پس هریك کس وقتي که شمرده شود براي جان خود خداوندرا فدیه دهد تا بوقت شمردن بلاي بر ایشان نازل نشود

۱۳ این قدر بدهد هر کسي که شمرده شود نیم مثقال موافق مثقال مقدس که یك مثقال بیست گیره باشد نیم مثقال هدیه براي خداوند است

۱۴ هر کس از شمردگان که عمرش بیست سال یا زیاده باشد هدیهٔ خداوندرا ادا نماید

۱۵ توانگر بر نیم مثقال نیفزاید و مفلس ازین کم نکند وقتي که بفدیهٔ جان خویش هدیهٔ خداوندرا ادا نماید
۱۶ و نقود فدیهٔ بني اسرائیلرا گرفته آنرا براي خدمت خیمهٔ مجمع تعیین کن تا یادگاري بني اسرائیل بحضور خداوند باشد تا فدیه براي جانهاي شما داده شود
۱۷ و خداوند موسیرا فرمود و گفت
۱۸ که حوضي برنجین براي شستن بساز و پایها نیز از برنج باشد و آنرا درمیان خیمهٔ مجمع و مذبح جاي ده و آنرا از آب پر کن
۱۹ و اهرون با پسرانش دستها و پاهاي خودرا در آن بشویند
۲۰ وقتي که در خیمهٔ مجمع داخل شوند بآب بشویند مبادا که بمیرند و نیز چون بمذبح نزدیك آیند تا خدمت کنند و تا قرباني آتشینرا پیش خداوند بسوزانند
۲۱ بدین طور دستها و پاهاي خودرا بشویند تا نمیرند و براي ایشان ویرا و اولادشرا پشت در پشت آئیني ابدي باشد
۲۲ و خداوند موسیرا فرمود و گفت
۲۳ تو نیز براي خود خوشبوئیهاي خاص از مُر خالص پانصد مثقال و از دارچیني خوشبوي نصف چندان یعني دو صد و پنجاه مثقال و از ني خوشبوي دو صد و پنجاه مثقال
۲۴ و سلیخه پانصد مثقال موافق مثقال مقدس و روغن زیتون یك هین
۲۵ و ازین جمله روغن مسح مقدّس یعني عطر بفن عطار مرکّب درست کن روغن مسح مقدّس باشد
۲۶ که ازین روغن خیمهٔ مجمع و صندوق عهد نامه

٢٧ وخوان مع اسبابش وشمعدان مع اسباب آن ومذبح بخور
٢٨ ومذبح قرباني سوختني مع اسباب آن وحوض مع پايه آنرا مسح نماي
٢٩ وآنهارا تقديس کن تا اقدس باشند هرچه بآنها برسد بايد که مقدّس باشد
٣٠ واهرون وپسرانش‌را مسح نموده تقديس نماي تا براي من کاهن باشند
٣١ وبني اسرائيل‌را بدين مضمون بفرماي که اين روغن مسح مقدّس براي من در طبقات شما باشد
٣٢ بر بدن انساني ريخته نشود وبمثال اين بدين ترکيب ديگر هيچ درست منمائيد مقدّس است لازم است که براي شما مقدّس باشد
٣٣ هرکس که مانندش ترکيب نمايد وهرکس که آنرا بر بيگانه بمالد از قوم خود منقطع شود
٣٤ پس خداوند موسی‌را فرمود که اين خوشبوهارا بگير مصطکي وعنبر اشهب وبريزه اين جمله‌را با کندر خالص هريک‌را بيک وزن بستان
٣٥ وازآنها بخور معطّر بفن عطار مرکّب خالص ومقدّس درست کن
٣٦ وقدري آزان باريک کوبيده در پيش عهدنامه در خيمهٔ مجمع که در آنجا باتو ملاقات مي‌نمايم بگذار براي شما اقدس باشد
٣٧ بمثال اين بخور معطّر که درست بايد کرد ديگر بهمان ترکيب براي خود مسازيد آنرا براي خداوند مقدّس دار
٣٨ هرکس که مثل آن براي استشمام بسازد از قوم خويش منقطع شود

باب سي‌ويكم

۱ پس خداوند موسی‌را فرموده وگفت

۲ اينك بِصَلئيل بن اوري بن حوررا از فرقهٔ يهودا بنام طلبيده‌ام

۳ ودر عقل و فراست وعلم وهر نوع صنعت از روح خدا پر كرده‌ام

۴ تا هنرهاي بديع‌را ابداع نمايد تا بكار زر و سيم وبرنج بپردازد

۵ وبتراشيدن سنگها براي نصب كردن و بتراشيدن چوبها تا در هر نوع صنعتي اشتغال نمايد

۶ ومن اينك آهالياب بن احيسامالك‌را از فرقهٔ دان مصحوب وي نموده‌ام وهر كس كه عقلمند باشد خود در دلش عقل انداخته‌ام تا هرچه ترا فرموده‌ام بسازد

۷ خيمهٔ مجمع و صندوق عهدنامه و تخت مرحمت كه بالاي آنست وتمامي اسباب خيمه

۸ وخوان مع اسبابش وشمعدان نفيس مع تمامي اسبابش ومذبح بخور

۹ ومذبح قرباني سوختني مع اسبابش وحوض مع پايهٔ آن

۱۰ ولباس‌هاي مخصوص وجامَهاي مقدّس براي اهرون كاهن وجامَهاي پسرانش براي لوازم كهانت

۱۱ وروغن مسح وبخور خوشبوها براي مقدس موافق هر آنچه ترا فرموده‌ام درست كنند

۱۲ پس خداوند موسی‌را فرموده وگفت

۱۳ تو نيز بني اسرائيل‌را بفرماي كه سبت‌هاي مرا هرآئينه محافظت كنند زيرا كه نشاني است درميان من و شما طبقه بعد طبقه تا بدانيد كه منم خداوندي كه شمارا مقدّس نمايم

۱۴ بدین سبب روز سبت‌را مرعي‌دارید که براي شما مقدّس است کسي که آنرا پلید سازد البته مقتول شود زیرا که هر کسي که در آن روز بکاري مشغول شود از قوم خود منقطع شود

۱۵ شش روز کار کردن جایز است امّا روز هفتم سبت استراحت براي خداوند مقدّس است هر کسي که در روز سبت کاري بکند البته مقتول شود

۱۶ بنابرین بني اسرائیل سبت‌را محافظت کنند تا روز سبت‌را طبقه بعد طبقه بپیمان ابدي مرعي‌دارند

۱۷ درمیان من و بني اسرائیل تا ابد الآباد علامتیست بسبب آنکه خداوند در شش روز آسمان و زمین‌را آفریده در روز هفتم فراغت یافت و آرام گرفت

۱۸ و این همه مکالمه‌را در جبل سیناي باتمام رسانیده دو لوح عهدنامه (یعني لوحهاي سنگي بانگشت خدا مرقوم شده) بموسي سپرد

باب سي و دویم

۱ امّا آنقوم چون دیدند که موسي در فرود آمدن از جبل درنگ نمود نزد اهرون جمع شده بدو گفتند که برخیز و براي ما معبودي چند بساز تا پیشواي ما باشند زیراکه موسي آن شخصي که مارا از ملك مصر بیرون آورد نمي‌دانیم که اورا چه شد

۲ و اهرون و ایشانرا گفت که گوشوارهاي زرین که در گوشهاي زنان و پسران و دختران شما هستند بیرون کرده نزد من بیارید

۳ و تمامي قوم گوشوارهاي زرین‌را از گوشهاي خود بیرون کرده پیش اهرون آوردند

۴ پس آن همه‌را از دست ایشان گرفته گوساله از آن بریخت و بآلتي تراشیده مشکل نمود و ایشان بیکدیگر گفتند که اي بني اسرائیل اینند معبودان شما که شمارا از ملك مصر ببرون آوردند

۵ پس اهرون چون این حال‌را مشاهده نمود مذبحي‌را پیش روي وي بنا نمود و اهرون منادي کرد که فردا عیدیست براي خداوند

۶ و روز دیگر صبح برخاسته قربانیهاي سوختني گذرانیدند و هدیه‌هاي سلامتي بجا آوردند و تمامي قوم براي خوردن و آشامیدن نشستند و بجهت لعب بر خاستند

۷ آنگاه خداوند موسی‌را فرمود بنشیب برو زیراکه آن قوم تو که آنرا از ملك مصر آوردي فاسد شده است

۸ از طریقي که ایشان‌را فرموده بودم انحراف ورزیدند و گوساله براي خود ریخته پیش آن سجده نمودند و قربانیهارا ذبح کردند و با یکدیگر گفتند که اي اسرائیل اینند معبودان تو که ترا از ملك مصر بیرون آوردند

۹ و خداوند بموسی گفت که حال این قوم‌را دیده‌ام که اینك قومي گردن کش است

۱۰ اکنون بگذار تا غضب من بر ایشان مشتعل گردد و ایشان‌را هلاك سازم و از تو قومي عظیم بوجود آرم

۱۱ و موسي از خداوند خداي خود در خواست نمود و گفت که اي خداوند بچه سبب غضب تو بر قوم خود که ایشان‌را از ملك مصر با قوت عظیم و نیروي بازوي بیرون آوردي مشتعل گردد

۱۲ چرا اهل مصر این معني‌را بر زبان آرند که ببدخواهي ایشان‌را بیرون برده تا در کوهستان مقتول سازد و از سطح زمین بر باد دهد

از غضب شدید درگذر و از نازل کردن بلا بر قوم خود باز آي

۱۳ از ابراهام و اسحاق و اسرائیل بندگان خویش یاد آر که با ایشان بذات خود سوگند یاد کردي بمضمون اینکه اولاد شمارا مانند ستارگان آسمان خواهم افزود و این همه سر زمین را که مذکور کرده‌ام باولاد شما ارزاني خواهم داشت و انرا تا ابدالآباد بمیراث خواهند گرفت

۱۴ پس خداوند از بلائي که بر قوم خود وعید کرده بود باز آمد

۱۵ و موسی روي تافته از جبل فرود آمد و دو لوح عهدنامه در دست وي بود که آن لوحها از هردو روي مرقوم شده یعني ازین طرف و از آنطرف نگارش یافته

۱۶ آن لوحها مصنوع خدا و کتابت نیز کتابت خدا بر سر لوحها کنده شده

۱۷ و یهوشوع چون آواز قوم‌را بشنید که غوغا میکردند بموسی گفت که در لشکرگاه آواز جنگست

۱۸ او گفت که نه آواز غالبان و نه آواز مغلوبان است بلکه آواز مطربان مرا بگوش میرسد

۱۹ و چون نزدیک بلشکرگاه رسید گوساله و رقص کنندگانرا مشاهده نمود و خشم موسی شعله زد و لوحهارا از دست خود بنشیب جبل بیند اخت و بشکست

۲۰ و گوساله‌را که ایشان ساخته بودند گرفته بآتش سوزانید و بکمال باریکي سائیده بر روي آب پاشید و بني اسرائیل‌را خورانید

۲۱ و موسی اهرون‌را گفت که این قوم با تو چه کردند تا ایشانرا بر چنین گناهي عظیم گرفتار کردي

۲۲ اهرون گفت خشم جناب مشتعل نگردد تو خود این قوم‌را می شناسی که اهل فساد اند

۲۳ و مرا چنین گفتند که معبودي چند براي ما بساز تا پیشواي ما باشند زیرا که موسي آن شخصي که مارا از ملك مصر بیرون آورد نمیدانیم که اورا چه شد

۲۴ و من ایشانرا گفتم هر کسي که زر دارد از خود جدا کند پس ایشان بمن دادند و من آنرا در آتش انداختم و این گوساله برآمد

۲۵ و موسی آن قوم‌را دید که برهنه هستند زیرا که اهرون ایشان‌را برهنه کرده بود بحدي که جاي طعن دشمنان بود

۲۶ پس موسی بدروازهٔ لشکرگاه ایستاده گفت که از جانب خداوند کیست نزد من بیاید و همگي بني لیوي نزد وي جمع شدند

۲۷ ایشانرا گفت که خداوند خداي اسرائیل چنین میفرماید که هر کس شمشیر خودرا برکمر بسته ازین دروازه تا بدروازهٔ دیگر در لشکرگاه آمد و رفت نماید وهرکس برادر خودرا و هر کس رفیق خودرا و هر کس همسایهٔ خودرا بقتل رساند

۲۸ و بني لیوي بفرمان موسی عمل نمودند و درآن روز سه هزار کس ازآن قوم کشته شدند

۲۹ و موسی فرمود که امروز هریك خودرا در بارهٔ فرزند و برادرخویش براي خداوند معیّن نماید تا امروز بر شما برکتي نازل شود

۳۰ و روز دیگر چنین شد که موسی آن قوم‌را گفت که گناهي عظیم‌را ارتکاب نموده اید اکنون بحضور خداوند حاضر میشوم شاید که براي گناهٔ شما آمرزشي حاصل کنم

۳۱ پس موسی پیش خداوند باز رفته گفت افسوس که این قوم

مرتکب گناهي عظيم شده معبودان زرين براي خود ساخته‌اند

۳۲ اکنون اگر گناهٔ ايشان‌را عفو نمائي — والّا مرا نيز از دفتري که مرقوم فرمودي محو کن

۳۳ و خداوند بموسى گفت آنکس که گنه‌کار من است اورا از دفتر خود محو ميکنم

۳۴ اکنون برو و اين قوم‌را بجائي که ترا نشان دادم رهنمائي کن اينک فرشتهٔ من پيش روي تو ميرود امّا در روز انتقام از ايشان انتقام گناه خواهم گرفت

۳۵ و خداوند بر آن قوم بسبب آنکه گوساله‌را از دست اهرون ساخته بودند مصيبتها نازل فرمود

باب سي و سيوم

۱ و خداوند موسى‌را فرمود ازينجا برو و اين قوم‌را که از ملک مصر بيرون آوردهٔ همراه برده بزميني که در باب آن با ابراهام با اسحاق و با يعقوب سوگندي ياد کردم که به نسل تو خواهم بخشيد متوجه شو

۲ و فرشتهٔ‌را پيش روي تو مي فرستم و کنعانيان و اموريان و حتيان و فريزيان و حويان و يبوسيان‌را اخراج مي‌نمايم

۳ متوجه شو بزميني که درآن شير و شهد ريزانست که من درميان شما روانه نخواهم شد زيرا که قومي گردن‌کش هستيد مبادا که در اثناي راه شمارا هلاک نمايم

۴ و آنقوم اين سخنان بدرا استماع نموده بگريه در آمدند هيچ کس حليه‌هاي خودرا نپوشيد

۵ زیرا که خداوند موسی‌را فرموده بود که بني اسرائیل‌را چنین بگوي که قومي گردن‌کش هستید بیك بارگي درمیان شما نازل شده شمارا هلاك خواهم کرد لهذا حلیه‌هارا از خود بیرون کنید تا بدانم که با شما چه باید کرد

۶ پس بني اسرائیل حلیه‌هارا بر دامن جبل حوریب از خود بیرون کردند

۷ و موسی خیمه‌را بر داشته در بیرون لشکرگاه و دور از لشکرگاه بر پا نمود و آنرا خیمهٔ مجمع نامید و چنین شد که هرکسي که از خدا استدعا مي‌نمود درآن خیمهٔ مجمع که بیرون لشکرگاه بود مي‌رفت

۸ و چون موسی بسوي خیمه روانه مي‌شد تمامي قوم برخاسته هریك بدروازهٔ خیمهٔ خود ایستاده از عقب موسی نگاه مي کردند تا داخل خیمه مي‌شد

۹ و بمقارن حالي که موسی در خیمه داخل مي‌شد ستون ابري فرود آمده بدروازهٔ خیمه قائم میگشت و خداوند با موسي تکلّم مي‌نمود

۱۰ و تمامي قوم ستون ابري‌را مشاهده مي نمودند که بدروازهٔ خیمه ایستاده است و تمامي قوم برخاسته هریك در دروازهٔ خیمهٔ خود سجده بجا مي‌آورد

۱۱ وخداوند با موسی روبرو تکلّم مي‌نمود چنانکه آدمي با آشناي خود گفت وگو نماید و باز روي بلشکرگاه مي‌نهاد فامّا خادمش یهوشوع بن نون مردي جوان از خیمه بیرون نیامد

۱۲ و موسی خداوندرا گفت اینك بمن فرمودي که این قوم‌را رهنمائي کن و اطلاع ندادي که کدام کس‌را همراهٔ من مي‌فرستي باوجود

آنکه خود گفتي که ترا بنام ميشناسم و در نظر من مقبول شدهٔ
١٣ اکنون اگر در نظر تو مقبول شده‌ام امید آنکه مرا از راهٔ خود آگاه نمائي و ترا بشناسم تا در نظر تو مقبول شوم و بیندیش که این طایفه قوم تو اند
١٤ جواب داد که وجوهٔ من همراه خواهند شد و ترا آرام خواهم بخشید
١٥ او گفت اگر وجوهٔ تو همراه نشوند مارا ازین موضع روانه مکن
١٦ که چگونه درینجا معلوم شود که من و قوم تو در نظر تو مقبول شده‌ایم بجز آنکه همراهٔ ما باشي تا من و قوم تو از سائر اقوام که بر روي زمین هستند ممتاز شویم
١٧ خداوند بموسي فرمود که چنانکه گفتي واقع مي گردانم بنابر آنکه بنظر من مقبول شدهٔ و ترا بنام شناخته‌ام
١٨ او گفت امید آنکه جلال خودرا بمن ظاهر کني
١٩ جواب داد که همگي جمال خودرا پیش روي تو میگذرانم و اسم یهوورا پیش تو ندا میکنم و هرکس‌را که با وي ارادهٔ لطف دارم لطف خواهم نمود و هرکس‌را که با وي ارادهٔ رحم دارم رحم خواهم ورزید
٢٠ و گفت نیز که امکان ندارد که وجوهٔ مرا مشاهده کني زیراکه انساني نیست که مرا مشاهده کند و زنده ماند
٢١ و خداوند گفت اینک جاي نزد من هست که تو برآن سنگ ایستاده شوي
٢٢ و چنین بوقوع خواهد پیوست که چون جلال من بگذرد ترا در شگاف سنگ جاي‌داده تا وقتي که گذر کنم ترا بکف دست پنهان خواهم کرد

۲۳ وكف دست خودرا خواهم بر داشت تا قفاي مرا ببيني فامّا وجوهٔ من ديده نخواهد شد

باب سي وچهارم

۱ بعد ازآن خداوند موسي‌را فرمود كه دو لوح سنگي مانند دو لوح اولين بتراش كه برآن لوحها همان كلمات‌را كه بر لوحهاي پيشين كه تو شكستي نگارش يافته بوده مرقوم خواهم نمود

۲ وعلي‌الصباح تيّار شده بر جبل سيناي بامداد فراز آي ودرآنجا بر سر جبل پيش من حاضر باش

۳ وكسي همراهٔ تو فراز نيايد ودر تمامي جبل نيز هيچكس ديده نشود وگلّها ورمّها نيز در حوالي آن جبل چرا نكنند

۴ پس موسي دو لوح سنگي مانند لوحهاي اولين بتراشيد واول دم صبح برخاست وآن دو لوح سنگي در دست گرفته بر جبل سيناي چنانچه خداوند اورا فرموده بود برآمد

۵ وخداوند در ابر نزول فرمود ودرانجا باوي ايستاده بنام يهُوَه منادي كرد

۶ وخداوند پيش روي وي گذر كرد وندا نمود يهُوَه يهُوَه اللّه رحمن رحيم دير خشم وكثير الاحسان ونيك عهد

۷ رحمت كننده بر هزاران بخشندهٔ خبث وبزه كاري وخطا امّا گنهگاران‌را بهيچ وجه بيگناه نخواهد شمرد وبخبث پدران سزا دهندهٔ پسران ونبيرگان تا طبقهٔ سيوم وچهارم

۸ پس موسي بزودي سر بسوي زمين فرو كرده سجده بجا آورد

۹ وگفت كه اي پروردگار اگر در نظر تو مقبول شده‌ام التماس آنكه

جناب درمیان ما رفتار نماید زیراکه این قوم قومي گردن کش
است وخبث وخطاي مارا عفو نماي ومارا بمیراث خود بگیر
۱۰ گفت اینك عهديرا قرار میدهم در نظر تمامي این قوم تو
اعجوبههارا ظاهر میکنم بنوعیکه بر روي زمین درهیچیك از قبائل
بظهور نیامده وتمامي این قوم که تو در میانش هستي عمل
خداوندرا مشاهده خواهند کرد که این امري که با تو بعمل ميآرم
امري هولناك است
۱۱ آنچه ترا امروز حکم فرمایم نگاهدار اینك از پیش روي تو اموریان
وکنعانیان وحتیان وفرزیان وحویان ویبوسیانرا اخراج خواهم کرد
۱۲ زینهار با سکنهٔ دیاري که متوجهٔ آن باشي عهدي مبند مبادا
که دام قوم تو شود
۱۳ ولیکن مذبحهاي ایشانرا خراب کنید واصنام ایشانرا بشکنید
وغلب ایشانرا ببرید
۱۴ ازآنرو که پرستش معبود دیگر روا نیست بسبب آنکه خداوندي
که اسمش غیّور است خدائیست غیّور
۱۵ مبادا که با ساکنان زمین پیمان نمائي وچون بپیروي معبودان
خود زناکاري نمایند وبراي معبودان خود ذبح کنند کسي ترا دعوت
کرده تو از ذبیحهٔ وي بخوري
۱۶ ودختران ایشانرا براي پسران خود بگیري ودختران ایشان بپیروي
معبودان خود زناکاري نمایند وپسران ترا نیز بپیروي معبودان خود
زناکار گردانند
۱۷ براي خود معبودان ریخته مساز
۱۸ عید فطیريرا مرعي دار چنانچه ترا فرمودم در ماهٔ آبیب تا

هفت روز نان فطيري بخور بنابر آنكه در ماهٔ آبيب از مصر بيرون آمدي
۱۹ هر كشايندهٔ رحم ازان من است و از بهائم تو هر نخست زادهٔ نرچه گاو و چه گوسفند
۲۰ امّا در عوض نخست زادهٔ خر بچهٔ گوسفند فديه بده وهرگاه فديه ندهي گردنش بشكن بعوض همه نخست زادگان از اولاد خود فديه بده و كسي بحضور من تهي دست حاضر نشود
۲۱ مدت شش روز كار كن ودر روز هفتم آرام بگير بهنگام كشت و درو نيز آرام بگير
۲۲ وعيد هفتهارا مرعي دار يعني نوباوگان دروي گندم و عيد خرمن در تحويل سال
۲۳ هر سال سه مرتبه تمامي مذكران تو بحضور پروردگار خداوند خداي اسرائيل حاضر شوند
۲۴ زيرا كه ازپيش روي تو قبائل‌را اخراج خواهم نمود وحدود ترا وسيع خواهم كرد و در اوقاتي كه براي حاضر شدن بحضور خداوند خداي خود هر سال سه‌بار روانه گردي هيچ كس طمع سرزمين تو نخواهد كرد
۲۵ خون ذبيحهٔ مرا بر نان خميري مريز وذبيحهٔ عيد فصح تا صبح باقي نماند
۲۶ اوائل نوباوگان زمين‌را بخانهٔ خداوند خداي خود برسان بزغاله‌را در شير مادرش نبايد جوشانيد
۲۷ وخداوند موسي‌را فرمود كه اين كلمات‌را بنويس زيراكه بمضمون اين كلمات با تو وبني اسرائيل عهد بسته‌ام
۲۸ ودرآنجا چهل روز وشب با خداوند مي‌بود نان نمي‌خورد و آب

نمي‌نوشيد وكلمات عهد يعني ده كلمه‌را برآن لوحها منقوش نمود

۲۹ وچنين اتفاق افتاد كه چون موسى از جبل سيناي فرود آمد ودو لوح عهدنامه در دست موسى بود بهنگام فرود آمدن از جبل موسى آگاه نبود كه چهرهٔ اش بوقتي كه با وي تكلّم مي‌نمود ميدرخشيد

۳۰ واهرون وتمامي بني اسرائيل موسى‌را ديدند كه اينك چهره‌اش درخشان است واز نزديك آمدن باو ترسيدند

۳۱ پس موسى ايشانرا طلبيد واهرون با تمامي مهتران جماعت نزد وي بازگشتند وموسى با ايشان گفت وگو نمود

۳۲ وبعد ازان جميع بني اسرائيل نزديك آمده آن همه احكام‌را كه خداوند در جبل سيناي با وي بر زبان آورده بود ايشان‌را وصيّت كرد

۳۳ وموسى از مكالمهٔ ايشان فراغت يافت اما بر روي خود نقابي انداخته بود

۳۴ وچون موسى پيش خداوند براي مكالمه حاضر ميشد نقاب‌را بر ميداشت تا وقتي كه بيرون مي‌آمد پس بيرون آمده بهر حكمي كه مامور مي‌شد با بني اسرائيل درميان مي‌آورد

۳۵ وبني اسرائيل روي موسى‌را مي‌ديدند كه چهره‌اش درخشان است وموسى باز بر روي خود نقاب مي‌انداخت تا وقتي كه براي مكالمهٔ خدا مي‌رفت.

باب سي وپنجم

۱ بعد ازان موسي همگي جماعت بني اسرائيل‌را جمع كرده ايشانرا

گفت اینست کلماتي که خداوند فرموده است تا بعمل آرید

۲ شش روز هر نوع کار کرده شود امّا روز هفتمرا مقدّس دارید که سبت راحت است براي خداوند هر کس که درآن روز بکاري مشغول شود کشته گردد

۳ در همه مساکن خود بروز سبت آتش میفروزید

۴ و موسی تمامي جماعت بني اسرائیلرا گفت که فرمان خداوند اینست

۵ از میان خود هدیه براي خداوند مخصوص نمائید هر کس که ارادهٔ دلي دارد هدیهٔ خداوندرا بیارد زر و سیم و برنج

۶ و کبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باریك و پشم بزها

۷ و چرم قوچهاي سرخ رنگ کرده و پوستهاي نیلگون و چوبهاي سطیم

۸ و روغن چراغ و خوشبوها براي روغن مسح و براي بخور معطر

۹ و عقیقها و سنگهاي که بر ایفود و سینه‌بند نصب کرده شود

۱۰ و هر کس که درمیان شما عقلمند باشد بیاید تا هرآنچه خداوند فرموده است بسازد

۱۱ یعني مسکن با خیمه و پوشش و قلابها و تختها و پشتیبانها و ستونها و خانها

۱۲ صندوق با چوبها و تخت مرحمت و پردهٔ پوشش

۱۳ خوانرا با چوبها و همگي اسبابش و نان تقدمه

۱۴ و شمعدانرا نیز براي روشنائي مع اسباب و چراغهایش و روغن از براي روشنائي

۱۵ و مذبح بخوررا مع چوبها و روغن مسح و بخور معطّر و پردهٔ دروازهٔ مسکن

۱۶ مذبح قرباني سوختني مع منقل برنجي وچوبها و همه اسبابش و حوض‌را مع پایهٔ آن

۱۷ پرده‌هاي صحن مع ستونها وخانَهاي آنها و پردهٔ دروازهٔ صحن

۱۸ میخهاي مسکن ومیخهاي صحن وطنابهاي آنها

۱۹ جامَهاي مخصوصه تا در مقدس خدمت‌را ادا نمایند ولباسهاي مقدّس براي اهرون کاهن ولباسهاي اولادش براي لوازم کهانت

۲۰ پس تمامي جماعت بني اسرائیل از پیش موسی بیرون رفتند

۲۱ وهرکس که دلش اورا مایل گردانید وهرکس که جانش اورا ترغیب داد حاضر شده هدیهٔ خداوندرا براي اداب خیمهٔ مجمع وبراي همه خدمتش وبراي لباسهاي مقدّس رسانید

۲۲ وهرکسي از مرد وزن که ارادهٔ دلي داشت حاضر شده بازوبندها وگوشوارَها وانگشتریها وپستان‌بندها وانواع حلیه‌هاي زرین رسانید وهدیه‌هائي که براي خداوند گذرانیدند زرین بود

۲۳ وهرکس که کبودي وارغواني وقرمزي وصوف وپوست قوچهاي سرخ‌رنگ کرده وپوستهاي نیلگون نزد او بود بیاورد

۲۴ هرکس که هدیهٔ سیم وبرنج گذرانید پیش خداوند حاضر ساخت وهرکس که چوبهاي سطیم نزد وي بود براي هرنوع کارخدمت بیاورد

۲۵ وهر زن عاقله بدستهاي خود ریسیده کارخودرا حاضر کرد چه کبودي چه ارغواني چه قرمزي چه تافتهٔ باریك

۲۶ وتمامي زناني که دل ایشان آنهارا مایل باستادکاري گردانید صوف‌را ریسیدند

۲۷ ومهتران عقیقها وسنگهائي که بر ایفود وبر سینه‌بند نصب کرده شوند

۲۸ و خوشبوها و روغن براي روشنائي و براي روغن مسح و براي بخور معطّر بياوردند

۲۹ هر مرد و هر زن كه دلش اورا ترغيب داد بگذرانيدن انواع اسباب كارها كه خداوند بساختن آن بوساطت موسى حكم كرده بود جملگي بني اسرائيل هديه‌هاي تطوّع‌را پيش خداوند گذرانيدند

۳۰ پس موسى بني اسرائيل‌را گفت ببينيد كه خداوند بِصَلْئِيل بن اوري بن حوررا از فرقهٔ يهودا بنام طلبيده است

۳۱ و اورا در عقل و فراست و علم و هر نوع صنعتي از روح خدا پر كرده

۳۲ تا هنرهاي بديع‌را ابداع نمايد تا بكار زر و سيم و برنج بپردازد

۳۳ بتراشيدن سنگها براي نصب كردن و بتراشيدن چوبها تا در هر نوع صنعتي نادره اشتغال نمايد

۳۴ و اورا و اهالياب بن احيسامالك‌را از فرقهٔ دان معلّم گردانيده است

۳۵ دل ايشانرا از حكمت پركرده است تا انواع مصنوعات‌را درست كنند چه كندكار چه استاد چه طرازگر در كبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك و چه جولاه في الجمله تا بهر نوع صنعت بپردازند و هنرهاي بديع‌را ابداع نمايند

باب سي و ششم

۱ پس بِصَلْئِيل و اهالياب و هر خردمندي كه خداوند عقل و فراست اورا بخشيد تا مستعد هر صنعتي باشد براي لوازم مقدس در هرچه خداوند فرموده بود بدان كار مشغول شدند

۲ و موسي بصلئيل و اهالياب و هر خردمنديرا كه خداوند دلش‌را بعقل آراسته بود يعني هركس‌را كه دلش اورا بمباشرت اين كار

ترغیب داده بود طلب داشت

۳ و ایشان تمامي هدیه‌هاي که بني اسرائیل براي کار خدمت مقدس آورده بودند از دست موسی براي پرداختن کار گرفتند و بعلاوهٔ آن هدیه‌هاي تطوع هر صبح پیش وي میرسانیدند

۴ پس همگي خردمنداني که تمامي کار مقدس میکردند هر یك کار خودرا گذاشته رفتند

۵ و بموسی گفتند آنکه براي لوازم کاري که خداوند بدرستي آن حکم فرموده است کفایت میکند این قوم زیاده ازآن مي‌آرند

۶ و موسي حکم فرمود تا در لشکرگاه منادي نمایند که هیچیك از مرد و زن براي هدیه‌هاي مقدس دیگر کار نکند پس قوم از گذرانیدن بار داشته شدند

۷ زیرا که اسباب گرد آمده براي تمامي لوازمات کافي بلکه زاید بود.

۸ و خردمنداني که درین کار مشغول بودند مسکن‌را درست کردند ده پرده از تافتهٔ باریك و کبودي و ارغواني و قرمزي رنگ با کروبیان از کار استاد آنهارا ترتیب دادند

۹ طول هریك پرده بیست و هشت ذراع و عرض هریك پرده چهار ذراع این همه پرده بر یك اندازه بودند

۱۰ پنج پرده باهم پیوسته نمود و پنج پردهٔ دیگر نیز با هم بپیوست

۱۱ و برلب یك پرده از حاشیهٔ که در پیوند بود حلقهاي کبود رنگ انداخت وبدین طور برلب پردهٔ دیگر در پیوند دویم بینداخت

۱۲ پنجاه حلقه دریك پرده بینداخت و پنجاه حلقه برلب پردهٔ که در پیوند دویم بود بینداخت تا حلقها مقابل یکدیگر بودند

۱۳ و پنجاه قلاب زرین ساخت و پردهارا از قلابها بپیوست تا یک مسکن شد

۱۴ و پردهارا از صوف درست کرد تا پوشش مسکن شد یازده پرده ترتیب نمود

۱۵ طول هریک پرده سي ذراع و عرض هریک پرده چهار ذراع و این یازده پرده بریک اندازه بودند

۱۶ و پنج پرده علیحده و شش پردهٔ دیگر علیحده باهم بپیوست

۱۷ و پنجاه حلقه که برلب پردهٔ که درجاي اتّصال آخیر است و پنجاه حلقه برلب اخیر آن پرده که درجاي اتّصال است

۱۸ و پنجاه قلاب از برنج ساخت تا خیمه‌را بپیوندد و یکتا شود

۱۹ و پوششي براي خیمه از پوستهاي قوچ سرخ رنگ کرده و بالاي آن پوششي از پوستهاي نیلگون ساخت

۲۰ و تختهاي منتصب از چوب سطیم درست کرد

۲۱ طول هریک تخته ده ذراع و عرض هریک تخته یک ذراع و نیم بود

۲۲ و درهر تخته دو زبانه ساخت که برابر یکدیگر آراسته شدند و همه تختهاي مسکن‌را چنین ساخت

۲۳ و این تختهارا از براي مسکن درست کرد بیست تخته بطرف جنوب

۲۴ و در زیر بیست تخته چهل خانهٔ سیمین بساخت در زیر هریک تخته دو خانه از براي دو زبانهٔ آن

۲۵ و براي دیگر جانب مسکن بطرف شمال بیست تخته ساخت

۲۶ و چهل خانهٔ سیمین آراسته کرد در زیر هریک تخته دو خانه ساخت

۲۷ و براي مسكن بطرف مغرب شش تخته بساخت
۲۸ و براي گوشهاي مسكن بر هر دو جانب دو تخته بساخت
۲۹ واز زير باهم پيوسته شدند و بالاي سرش نيزيك حلقه برابر چسپيده هر دورا بدين طور براي هر دو گوشه درست كرد
۳۰ و هشت تخته با شانزده خانهٔ سيمين بود در زير هريك تخته دو خانه ساخت
۳۱ و پشتيبانها از چوب سطيم بساخت پنج از براي تختهاي يك جانب مسكن
۳۲ و پنج پشتيبان براي تختهاي ديگر جانب مسكن و پنج پشتيبان براي تختهاي مسكن بطرف مغرب
۳۳ و پشتيبان متوسطين را درست كرد تا درميان تختها از اين كنار تا بان كنار برسد
۳۴ و بر تختها ورقهاي زرين نصب كرد و حلقهاي زرين براي گذاشتن پشتيبانها ترتيب داد و ورقهاي زرين بر پشتيبانها نصب نمود
۳۵ و حجابي كبود و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك از كار استاد با كروبيان بساخت
۳۶ و براي آن چهار ستون از چوب سطيم درست كرده ورقهاي زرين بر آنها نصب نمود قلابهاي آنها زرين بود و چهار خانهٔ سيمين براي آنها درست كرد
۳۷ و پردهٔ براي دروازهٔ خيمه از كبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك سوزني درست كرد
۳۸ و پنج ستونش با قلابهاي آنها ساخت و ورقهاي زرين بر سرها و بندهاي آنها نصب كرد امّا پنج خانهٔ آنها برنجين بود

باب سي و هفتم

۱ وبِصَلْئِيل صندوقي از چوب سطيم بساخت كه طولش دو ذراع ونيم وعرضش يك ذراع و نيم وارتفاعش يك ذراع و نيم بود

ورقهاي زر خالص از بيرون و اندرون نصب كرد و بر اطرافش كنگرهٔ زرين درست كرد

۲ و چهار حلقهٔ زرين ريخته بر چهار گوشهٔ آن نصب كرد كه دو حلقه بيك جانب و دو حلقه بجانب ديگر بود

۴ واز درخت سطيم چوبها درست كرد و ورقهاي زرين بر آنها نصب نمود

۵ ازجانبين صندوق چوبهارا براي برداشتن صندوق در حلقها بينداخت

۶ ويك تخت مرحمت از زر خالص بساخت كه طولش دو ذراع ونيم وعرضش يك ذراع ونيم بود

۷ ودو كروبي زرين از زر كوفته بهر دو جانب تخت مرحمت بساخت

۸ كه يك كروبي از اينطرف وكروبي ديگر بر آن طرف بساخت بر هردو جانب تخت مرحمت كروبيانرا درست كرد

۹ و كروبيان بر بالا پرهاي خودرا پهن كردند و تخت مرحمترا از پرهاي خود پوشانيدند وروبروي يكديگر بودند وروبهاي كروبيان بسوي تخت مرحمت بود

۱۰ وخواني از چوب سطيم بساخت كه طولش دو ذراع وعرضش يك ذراع وارتفاعش يك ذراع ونيم بود

۱۱ وورقهاي زرخالص برآن نصب كرد وكنگرهٔ زرين براطرافش ساخت

۱۲ وكنارهٔ بپهنائي كفدست بر اطراف آن نصب كرد و بر گرداگرد آن كنگرهٔ زرين درست نمود

۱۳ وچهار حلقهٔ زرین بجهت آن بساخت و آن حلقهارا بر چهار گوشه برابر چهار پایه‌اش نصب کرد
۱۴ وآن حلقها برابر کناره بود براي انداختن چوبها تا خوان برداشته شود
۱۵ وچوبهارا از درخت سطیم بساخت وورقهاي زرین برآنها نصب نمود تا خوان برداشته شود
۱۶ واسبابي که بر خوان مي‌بود یعني طشتها وکفگیرها و سرپوش‌ها وبادیه‌ها براي باده ریختن از زر خالص بساخت
۱۷ وشمعداني‌را از زر خالص ساخت این شمعدان‌را از زر کوفته درست نمود وپایه وشاخها و پیالها و سیبها وگلهاي آن از یك پارچه بود
۱۸ وشش شاخ از دو جانب آن برآمد سه شاخ شمعدان از یك جانب وسه شاخ شمعدان از جانب دیگر
۱۹ سه پیاله بشکل بادام با سیبي وگلي بریك شاخ و سه پیاله بشکل بادام با سیبي وگلي بر شاخ دیگر بدین طور بر شش شاخهائي که از شمعدان برآمده بود
۲۰ ودر قد شمعدان چهار پیاله بشکل بادام با سیبها وگلهاي خود بود
۲۱ که یك سیب در زیر دو شاخ آن ویك سیب در زیر دو شاخ آن موافق شش شاخها که از شمعدان برآمده
۲۲ سیبها وشاخها از همان پارچه بود تمامش یك لخت از زر خالص کوفته
۲۳ وهفت چراغش‌را با گلگیرها ولگنها از زر خالص ساخت
۲۴ آنرا با همه اسباب آن از یك قنطار زر خالص ساخت
۲۵ ومذبحي‌را براي بخور از چوب سطیم درست کرد که طولش

یك ذراع وعرضش یك ذراع مربّع بود وارتفاعش دو ذراع وشاخهاي آن از همان پارچه بود

۲۶ وورقهاي زر خالص بر سر و بر هر دو بازو و بر شاخهاي آن نصب نمود و بر اطراف آن کنگرهٔ زرین بینداخت

۲۷ و دو حلقهٔ زرین در زیر کنگرهٔ آن بر دو گوشه متصل بر دو بازو نصب کرد براي انداختن چوبها تا بآنها برداشته شود

۲۸ وچوبهارا از درخت سطیم درست کرده ورقهاي زرین بر آنها نصب نمود

۲۹ و روغن مقدّس براي مسح و بخور از خوشبوهاي پاك بطرز عطار بساخت

باب سي و هشتم

۱ ومذبحي براي قرباني سوختني از چوب سطیم ساخت که طولش پنج ذراع وعوضش پنج ذراع مربّع بود وارتفاعش سه ذراع

۲ وشاخهاي آنرا بر چهار گوشه درست کرد که شاخهاي آن از همان تخته بود وورقهاي برنجین برآن نصب نمود

۳ وهمه آلات مذبح یعني ظروف وخاك اندازها ولگنها وسیخچها وآتش دانهاي آنرا ساخت تمامي آلاتش‌را از برنج درست کرد

۴ وبراي مذبح منقلي مشبّك در زیر صحن تا به نصف قدش ترتیب نمود

۵ وچهار حلقه براي چهار گوشهٔ منقل برنجین ریخت تا خانهاي چوبها باشند

۶ وچوبهارا از درخت سطیم درست کرده ورقهاي برنجین بر آنها نصب نمود

٧ وچوبهارا درحلقهاي كه بر چهار طرف مذبح بودند بينداخت تا برداشته شود مذبحرا از تختهها مجوّف كرد

٨ وحوضرا مع پايهٔ آن از برنج ساخت يعني از آينهاي زنان عابده كه براي عبادت بدروازهٔ خيمهٔ مجمع حاضر ميشدند

٩ وصحنرا نيز درست كرد پردهاي صحن بطرف جنوب از تافتهٔ باريك باندازهٔ يكصد ذراع بود

١٠ وبيست ستون وبيست خانه برنجين وقلّابها وبندهاي ستونها سيمين بود

١١ وهمچنين بجانب شمال باندازهٔ يكصد ذراع با بيست ستون وبيست خانهٔ برنجين قلّابها وبندهاي ستونها از سيم بود

١٢ وبراي جانب مغرب پردها باندازهٔ پنجاه ذراع با ده ستون وده خانه قلّابها وبندهاي ستونها از سيم بود

١٣ وبراي جانب مشرق باندازهٔ پنجاه ذراع

١٤ وطول پردهاي يك جانب پانزده ذراع سه ستون وبراي آنها سه خانه

١٥ وبراي ديگر جانب دروازهٔ صحن از هر دو طرف پردها باندازهٔ پانزده ذراع با سه ستون وسه خانه

١٦ همگي پردهاي صحن بهر طرف از تافتهٔ باريك بود

١٧ وخانهاي ستونها برنجين بود قلّابها وبندهاي ستونها سيمين وورقهاي سيمين بر سر آنها نصب شده وهمگي ستونهاي صحن بندهاي سيمين داشتند

١٨ وپردهٔ دروازهٔ صحن سوزني بود كبودي وارغواني وقرمزي وتافتهٔ باريك كه طولش بيست ذراع وارتفاعش پنج ذراع برابر پردهاي صحن

۱۹ وبراي آنها چهار ستون با چهار خانهٔ برنجين قلابها از سيم بود ورقهاي سيمين بر سر آنها و بر بندها نصب شد
۲۰ وهمگي ميخها براي مسکن وصحن بهر طرف از برنج بود
۲۱ اينست شمار اسباب مسکن يعني مسکن شهادت چنانچه بحکم موسي شمرده شد براي خدمت بني ليوي بوساطت ايثامار بن اهرون کاهن
۲۲ وبِصَلْئِيل بن اوري بن‌حور از فرقهٔ يهودا هرآنچه خداوند بموسي فرموده بود درست کرد
۲۳ و اهالياب بن احيساماك از فرقهٔ دان کنده‌کار ومخترع ودر کبودي وارغواني وقرمزي و تافتهٔ باريك طرازگر شريك وي بود
۲۴ و تمامي زر که براي درستي مصنوعات مقدس صرف شد يعني زر هديه بيست ونه قنطار وهفصد وسي مثقال بحساب مثقال مقدس
۲۵ وسيمي که از معدودان جماعت حاصل شد يکصد قنطار ويکهزار هفصد وهفتاد وپنج مثقال بحساب مثقال مقدس
۲۶ يك بَقْعي يعني نيم مثقال بحساب مثقال مقدس بسر هر شخصي که بشمار درآمده بيست ساله و زياده ششصد وسه هزار پانصد وپنجاه نفر
۲۷ وازآن صد قنطار سيم خانَهاي مقدس وخانَهاي حجاب ريخته شد يکصد خانه از يك صد قنطار هريك خانه يك قنطار
۲۸ و ازآن هزار وهفصد وهفتاد و پنج مثقال قلابهاي ستونها درست کرد وبر سر آنها ورقهاي سيمين نصب کرد و بندهارا ترتيب داد
۲۹ وبرنج هفتاد قنطار ودو هزار چهار صد مثقال بود

۳۰ که ازآن خانهارا براي دروازهٔ خیمهٔ مجمع ومذبح برنجین ومنقل برنجینش وهمگي اسباب مذبح
۳۱ وخانهاي صحن‌را از هر طرف وخانهاي دروازهٔ صحن وهمه میخهاي مسکن وهمه میخهاي صحن‌را از اطراف وجوانب درست کرد

باب سي ونهم

۱ امّا از کبودي وارغواني وقرمزي جامهاي مخصوصه براي اداي خدمت مقدس ولباسهاي مقدّس بجهت اهرون دوختند چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
۲ وایفودرا از زر وکبودي وارغواني وقرمزي وتافتهٔ باریك درست کرد
۳ از زر ورقها کوفتند وتارها کشیدند تا با کبودي وارغواني وقرمزي وتافتهٔ باریك بکار آید
۴ وبراي آن دو کتف‌پوش ترتیب دادند تا باهم پیوسته شود از دو کنارهٔ پیوسته گردید
۵ وطراز ایفودرا که بالاي وي بهمان طرز از زر وکبودي وارغواني وقرمزي وتافتهٔ باریك چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
۶ وسنگهاي عقیق‌را درخانهاي زرین نصب کرد وموافق کندن نگین اسمهاي بني اسرائیل‌را بر آنها کندیده درست کردند
۷ وآنهارا بر دو کتف ایفود نصب کرد تا سنگهاي یادگاري بني اسرائیل باشد چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
۸ وسینه‌بندي موافق صنعت ایفود از زر وکبودي وارغواني وقرمزي وتافتهٔ باریك ترتیب داد

۹ مربّع بود سینه‌بندرا دوته ساختند که طولش یك وجب و عرضش یك وجب پارچهٔ دوته شده

۱۰ و چهار قطار جواهر برآن نصب کردند قطار اول یاقوت سرخ و زبرجد و زمرد اینست قطار اول

۱۱ قطار دویم گوهر شب چراغ و نیلم و الماس

۱۲ و قطار سیم لعل و سنگ بوقلمون و جزع

۱۳ و قطار چهارم ازرق و عقیق و یشم در خانهای زرین آنهارا نصب کرد

۱۴ و این سنگها موافق اسمهای بنی اسرائیل دوازده بود بعدد اسمهای ایشان بمثل نقش نگین بنام هریك از دوازده فرقه

۱۵ و بر آن سینه‌بند از هر گوشه زنجیری پیچیده از زر خالص ساخت

۱۶ و دو خانهٔ زرین و دو حلقهٔ زرین ساختند دو حلقه بر دو گوشهٔ سینه‌بند نصب کردند

۱۷ و دو زنجیر زرین پیچیده بدو حلقهٔ که بر دو گوشهٔ سینه‌بند می‌بود بینداخت

۱۸ و دو سر دیگر زنجیرهای پیچیده‌را در دو خانه چسپانیده بر کتفهای ایفود از جانب پیشین آویختند

۱۹ و دو حلقهٔ زرین درست کرده بر دو گوشهٔ سینه‌بند یعنی بر کنار آن که بطرف ایفود از اندرونش بود نصب کرد

۲۰ و دیگر دو حلقهٔ زرین درست کرده بر هر دو طرف زیر بغل ایفود از جانب پیشین نصب کرد برابر پیوندش و بالای طراز ایفود

۲۱ و سینه‌بندرا بواسطهٔ حلقهایش بحلقهای ایفود با ریسمان کبودی پیوستند تا بالای طرز ایفود باشد و سینه‌بند از بالای ایفود جدا نشود چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود

۲۲ وجامهٔ ایفودرا از پارچهٔ بافته بالتمام کبود درست کرد
۲۳ وگریبانش دهانهٔ داشت مانند دهانهٔ زره و گرداگرد لبش بخیه بود تا شگافته نشود
۲۴ و بر دامن جامه انارهاي کبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باریك درست کردند
۲۵ و زنگلهارا از زر خالص ساختند و آن زنگلهارا درمیان انارها بر دامن جامه گرداگرد درمیان انارها نصب کرد
۲۶ زنگلي بعد اناري زنگلي بعد اناري بر دامن جامه از هرطرف براي اداي خدمت چنانچه خداوند بموسی فرموده بود
۲۷ وقباهارا از تافتهٔ باریك بافت براي اهرون و براي اولادش دوختند
۲۸ و عمامهرا از تافتهٔ باریك و کلاههاي مزین از تافتهٔ باریك و زیرجامهارا از تافتهٔ باریك
۲۹ و کمربندرا از تافتهٔ باریك و کبودي و ارغواني و قرمزي بطرازگري درست کرد چنانچه خداوند بموسی فرموده بود
۳۰ وگل تاج مقدسرا از زرخالص ساخته آنرا همچو نقش نگین بکندند مقدس براي خداوند.
۳۱ و برآن ریسمان کبودي بستند تا بالاي عمامه پیوسته شود چنانچه خداوند موسیرا فرموده بود
۳۲ برین منوال تمامي مصنوعات مسکن خیمهٔ مجمع باتمام رسید و بني اسرائیل موافق هرآنچه خداوند موسیرا فرموده بود بهمان طور عمل نمودند
۳۳ و مسکنرا پیش موسی آوردند خیمه با تمامي اسبابش قلابها و تختها و پشتیبانها و ستونها و خانها

۳۴ و پوششي از پوست قوچهاي سرخ رنگ و پوششي از پوستهاي نیلگون و حجاب پوشش

۳۵ صندوق عهدنامه و چوبهاي آن و تخت مرحمت

۳۶ خوان با تمامي اسبابش و نان تَقْدِمَه

۳۷ و شمعدان نفیس با چراغهایش یعني چراغهاي که باید آراست و تمامي اسبابش و روغن بجهت روشنائي

۳۸ و مذبح زرین و روغن مسح و بخور معطّر و پردهٔ دروازهٔ خیمه

۳۹ مذبح برنجین و منقل برنجینش چوبها و تمامي اسبابش حوض مع پایهٔ آن

۴۰ پردَهاي صحن ستونها و خانَها و پردهٔ دروازهٔ صحن طنابها و میخها و تمامي اسبابي که براي خدمت مسکن یعني خیمهٔ مجمع بکار مي آمد

۴۱ لباسهاي مخصوصه براي اداي خدمت مقدس و جامَهاي مقدّش براي اهرون کاهن و جامَهاي اولاد وي تا لوازم کهانت بجا آرند

۴۲ موافق هر آنچه خداوند بموسی حکم فرموده بود بهمان طور بني اسرائیل همگي مصنوعات را مرتّب ساختند

۴۳ و موسی همگي مصنوعات را ملاحظه نمود که اینك باتمام رسانیده اند چنانچه خداوند فرموده بود بهمان طور بعمل آورده اند و موسی بر ایشان دعاي خیر خواند

باب چهلم

۱ پس خداوند موسی را فرمود و گفت

۲ در غرّهٔ ماهٔ اول مسکن یعني خیمهٔ مجمع را برپا کن

۳ و درآنجا صندوق عهدنامه‌را بنه و حجاب‌را بر روي صندوق بينداز
۴ وخوان‌را اندرون برده بر سر آن هرچه مي بايد آراست بيارايي و شمعدان‌را اندرون برده چراغهايش‌را روشن کن
۵ و مذبح زرين‌را براي بخور در پيش روي صندوق عهدنامه جاي ده و پردهٔ دروازهٔ مسکن‌را بياويزان
٦ و مذبح قرباني سوختني‌را درپيش دروازهٔ مسکن خيمهٔ مجمع جاي ده
۷ و حوض‌را درميان خيمهٔ مجمع و مذبح جاي داده درآن آب بريز
۸ و صحن‌را گرداگرد ترتيب داده پرده‌را بر دروازهٔ صحن بياويزان
۹ و روغن مسح‌را گرفته مسکن‌را و هرچه درآن باشد مسح نماي و آنرا مع اسبابش تقديس کن تا مقدّس باشد
۱۰ ومذبح قرباني سوختني‌را با همه اسبابش مسح نماي و مذبح‌را تقديس کن تا مذبحي اقدس باشد
۱۱ و حوض‌را با پايهٔ آن مسح نماي و تقديس کن
۱۲ و اهرون و اولادش‌را بدروازهٔ خيمهٔ مجمع نزديك آورده بآب غسل بده
۱۳ و لباسهاي مقدّس اهرون‌را بپوشان ومسح نماي و تقديس کن تا براي من کاهن باشد
۱۴ و پسرانش‌را نزديك آورده قباها بپوشان
۱۵ و چنانچه پدر ايشانرا مسح نمودي ايشانرا نيز مسح نماي تا براي من کاهن باشند زيراکه هرآئنه مسح ايشان طبقه بعد طبقه کهانت ابدي ايشانرا خواهد بود
۱٦ همچنين موسي بفعل آورد موافق هرانچه خداوند فرموده بود بهمان طور عمل نمود

۱۷ و چنین واقع شد که در غرهٔ ماه اول سال دویم مسکن برپا کرده شد
۱۸ که موسی مسکن‌را ایستاده کرد و خانهایش‌را ثبت نمود و تختهارا ترتیب داد و پشتیبانهارا بپیوست و ستونهارا قائم نمود
۱۹ و خیمه‌را بالاي مسکن پهن کرد و پوشش خیمه‌را بالاي آن بگسترانید چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
۲۰ و عهدنامه‌را گرفته در صندوق بگذاشت و چوبهارا بطرفین صندوق بینداخت و تخت مرحمت‌را از بالا بر سر صندوق نهاد
۲۱ و صندوق‌را اندرون مسکن برده حجاب پوشش‌را بیاویخت و صندوق عهدنامه‌را بپوشید چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
۲۲ و خوان‌را در خیمهٔ مجمع بطرف شمال مسکن از بیرون حجاب جاي‌داد
۲۳ و نان‌را برآن بحضور خداوند بیآراست چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
۲۴ و شمعدان‌را در خیمهٔ مجمع روبروي خوان بطرف جنوب مسکن جاي‌داد
۲۵ و چراغهارا بحضور خداوند روشن کرد چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
۲۶ و مذبح زرین‌را در خیمهٔ مجمع در پیش حجاب جاي‌داد
۲۷ و بخور معطر برآن بسوزانید چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
۲۸ و پردهٔ دروازهٔ مسکن‌را بیاویخت
۲۹ و مذبح قرباني سوختني‌را بدروازهٔ مسکن خیمهٔ مجمع جاي‌داد و قرباني سوختني و قرباني خوردني‌را برآن بگذرانید چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود

۳۰ و حوض‌را درمیان خیمهٔ مجمع و مذبح جای‌داد و آب برای غسل درآن ریخت

۳۱ و موسی با اهرون و اولادش دست و پای خودرا درآن می‌شستند

۳۲ هرگاه بخیمهٔ مجمع داخل می‌شدند و هرگاه نزدیك مذبح می رسیدند می‌شستند چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود

۳۳ و صحن‌را گرداگرد مسکن و مذبح ترتیب داد و پردهٔ دروازهٔ مسکن‌را بیاویخت همچنین موسی کاررا باتمام رسانید

۳۴ پس ابری خیمهٔ مجمع‌را پوشید و جلال خداوند مسکن‌را پر کرد

۳۵ و موسی طاقت آن نداشت که درخیمهٔ مجمع درآید بسبب آن که ابر بران نشسته بود و جلال خداوند مسکن‌را پرکرده

۳۶ و چونکه آن ابر از بالای مسکن بر می‌خواست بنی اسرائیل درطی منازل و مراحل خود می‌پرداختند

۳۷ و هرگاه آن ابر بر نمی‌خواست تا روز برخاستنش کوچ نمی‌کردند

۳۸ که روز ابر خداوند و شب آتش بنظر مجموع بنی اسرائیل در تمامی منازل ایشان بالای مسکن می‌بود

رسالهٔ سیوم

از رسائل موسیٰ مسمّی به قوانین

باب اول

۱ وخداوند موسیرا آواز داده از اندرون خیمهٔ مجمع ویرا مخاطب ساخت وگفت

۲ که بني اسرائیلرا بدین مضمون بفرماي که هرگاه کسي از میان شما قرباني پیش خداوند بگذراند آن قربانيرا از بهائم خواه از گاو خواه از گوسفند بگذرانید

۳ اگر قرباني سوختني از گاو بگذراند نر بي عیب باشد بدروازهٔ خیمهٔ مجمع بگذراند تا بحضور خداوند مقبول شود

۴ ودست خودرا بر سر قرباني سوختني بنهد و براي کفارهٔ او مقبول خواهد شد

۵ پس گوسالهرا بحضور خداوند ذبح نماید واولاد اهرون کاهنان خونرا نزدیك بیآرند وخونرا بر مذبحي که بدروازهٔ خیمهٔ مجمع است از اطراف بپاشند

۶ وقرباني سوختنيرا پوست کنده اعضایشرا از هم جدا کند

۷ وبني اهرون کاهن بر مذبح آتش بیفروزند وهیزمرا بالاي آتش بچینند

۸ وکاهنان بني أهرون اعضا وسر وچربيرا بر هيزمي كه بالاي آتش برمذبح است ترتيب دهند

۹ وروده‌ها وساقهايش‌را بآب بشويد وكاهن آن همه‌را برمذبح بسوزاند تا قرباني سوختني هديهٔ آتشين بوي خوشنودي براي خداوند باشد

۱۰ واگر قرباني سوختني از گوسفند چه از ميش چه از بز بگذراند نر بيعيب بايد گذرانيد

۱۱ وآنرا بر بازوي مذبح بطرف شمال بحضور خداوند ذبح نمايد وكاهنان از بني اهرون خونش‌را بر اطراف مذبح بپاشند

۱۲ واعضايش‌را وسر وچربي از هم جدا كند وكاهن آنهارا بر هيزمي كه بالاي آتش برمذبح است ترتيب دهد

۱۳ وروده‌ها وساقهارا بآب بشويد وكاهن تمامي‌را گذرانيده بر مذبح بسوزاند قرباني سوختني هديهٔ آتشين بوي خوشنودي براي خداوند است

۱۴ واگر قرباني سوختني براي خداوند از پرندگان بگذراند از فاخته يا كبوتر بچه بايد گذرانيد

۱۵ وكاهن آنرا بمذبح نزديك آورده سرش‌را بكند وبر مذبح بسوزاند وخونش بر بازوي مذبح فشرده شود

۱۶ وچينه‌دان‌را با پرها برداشته نزديك مذبح بطرف مشرق بجاي خاكستر بيندازد

۱۷ ودو بازوي آنرا بدرد مگر از هم جدا نكند وكاهن آنرا بر سر مذبح بر هيزمي كه بالاي آتش است بسوزاند قرباني سوختني هديهٔ آتشين بوي خوشنودي براي خداوند است

باب دويم

۱ و چون كسي قرباني خوردني‌را پيش خداوند بگذراند قرباني وي آرد باشد كه روغن برآن بريزد و لبان برآن بنهد

۲ و آنرا نزد كاهنان از بني اهرون آورده و يك مشت ازآن آرد و روغن و تمامي لبان‌را براي يادگاري بر مذبح بسوزاند تا هديهٔ آتشين بوي خوشنودي براي خداوند باشد

۳ و بقيهٔ قرباني خوردني ازان اهرون و اولادش باشد از همه هديه‌هاي آتشين خداوند اقدس است

۴ و هرگاه قرباني خوردني در تنور پخته بگذراني گليچهاي فطيري از آرد بروغن آميخته و نان تنك روغن برآن ماليده بگذران

۵ و هرگاه قرباني خوردني بگذراني از آرد بر طاوه پخته فطيري و روغني باشد

۶ و آنرا پاره پاره كرده روغن برآن بريز قرباني خوردني است

۷ و اگر قرباني خوردني بگذراني در پاتيله پخته آرد با روغن باشد

۸ و قرباني خوردني‌را كه ازين چيزها درست شده پيش خداوند بيار و بكاهن بسپار تا وي نزديك بمذبح برساند

۹ و كاهن از قرباني خوردني قدري براي يادگاري گرفته بر مذبح بسوزاند تا هديهٔ آتشين بوي خوشنودي براي خداوندش باشد

۱۰ و بقيهٔ قرباني خوردني ازان اهرون و اولادش باشد از هديه‌هاي آتشين خداوند اقدس است

۱۱ هر قرباني خوردني كه پيش خداوند بگذرانيد هيچيك خميري نباشد زيرا كه چيزي خميري و شهد جائز نيست كه در هديهٔ آتشين براي خداوند بسوزانيد

۱۲ وقرباني نوباوگان‌را پيش خداوند بگذرانيد فامّا بر مذبح براي بوي خوشنودي سوخته نشود

۱۳ وهريك قرباني خوردني‌را كه ميگذراني نمكين ساز ونمك عهد خداي خودرا از قرباني خوردني فرومگذار بلكه با همگي قربانيها نمك بگذران

۱۴ وهرگاه قرباني خوردني از نوباوگان پيش خداوند بگذراني خوشهاي غلهٔ نو رسيده بر آتش برشنده يعني دانهاي كوفته براي هديهٔ نو باوگان بگذران

۱۵ روغن برآن بريز ولبان برآن بنه قرباني خوردنيست

۱۶ وكاهن قدري از دانهاي كوفته وروغن با تمامي لبان براي يادگاري بسوزاند تا هديهٔ آتشين براي خداوند باشد

باب سيوم

۱ وهرگاه كسي ذبيحهٔ سلامتي از گاو بگذراند خواه نر خواه ماده بي عيبي‌را بحضور خداوند بايد گذرانيد

۲ ودست خودرا بر سر قرباني خويش نهاده بدروازهٔ خيمهٔ مجمع ذبح نمايد وكاهنان از بني اهرون خونرا بر اطراف مذبح بپاشند

۳ واز ذبيحهٔ سلامتي باشامهٔ پيه وتمامي چربي رودهارا براي هديهٔ آتشين پيش خداوند بگذراند

۴ ودو گرده وپيهي كه بر آنها باشد قريب بكمر وحجاب الصدررا با گردها جدا كند

۵ وآنرا بني اهرون بر مذبح بالاي قرباني سوختني بر هيزمي كه بالاي آتش است بسوزانند هديهٔ آتشين بوي خوشنودي براي خداوند است

٦ وهرگاه ذبیحهٔ سلامتي از گوسفند بحضور خداوند بگذراند خواه نر وخواه ماده بي‌عیب باید گذرانید
٧ اگر برهٔ‌را براي قرباني بیاورد آنرا بحضور خداوند بگذراند
٨ ودست خودرا بر سر قرباني خود نهاده در پیش خیمهٔ مجمع ذبح نماید وبني اهرون خونش‌را بر اطراف مذبح بپاشند
٩ واز ذبیحهٔ سلامتي چیزي براي هدیهٔ آتشین براي خداوند بگذراند چربي وتمامي دنبه‌را برابر عصعص بردارد وباشامهٔ پیه وتمامي چربي رودها
١٠ ودو گرده وپیهي که بر آنها باشد قریب بکمر وحجاب الصدررا با گردها بردارد
١١ وکاهن آنرا بر مذبح بسوزاند خوراك هدیهٔ آتشین خداوند است
١٢ واگر بزي براي قرباني بیاورد آنرا بحضور خداوند بگذراند
١٣ ودست خودرا بر سرش نهاده در پیش خیمهٔ مجمع ذبح نماید وبني اهرون خونش‌را بر اطراف مذبح بپاشند
١٤ وچیزي ازآن هدیهٔ آتشین براي خداوند بگذراند باشامهٔ پیه وتمامي چربي رودها
١٥ ودو گرده وپیهي که بر آنها باشد قریب بکمر وحجاب الصدررا با گردها بردارد
١٦ وکاهن آنهارا بر مذبح بسوزاند اینست خوراك هدیه آتشین براي بوي خوشنودي تمامي پیه ازآن خداوند است
١٧ طبقه بعد طبقه در هر جائي که سکونت دارید آئیني ابدي براي شما چنین باشد که پیه وخون مطلقاً نخورید

باب چهارم

۱ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۲ که بني اسرائیل‌را بگوي اگر کسي بنادانی خطائي کند وچیزي که در حکام خداوند ممنوع باشد بر آن عمل نماید
۳ اگر از کاهن ممسوح موافق تقصیرات عوام خطائي سرزند پس بعوض این خطائي که ارتکاب نموده است گوسالهٔ بي عیب‌را بعوض خطا بحضور خداوند بگذراند
۴ وگوساله‌را بدروازهٔ خیمهٔ مجمع پیش خداوند برساند ودست خودرا بر سر گوساله نهاده بحضور خداوند ذبح نماید
۵ وکاهن ممسوح از خون گوساله بگیرد وبخیمهٔ مجمع در آرد
۶ وکاهن انگشت خودرا در خون فرو برده قدري ازآن بحضور خداوند در پیش حجاب مقدس هفت مرتبه بپاشد
۷ وکاهن قدري از خون بر شاخهاي مذبح بخور معطر که پیش خداوند در خیمهٔ مجمع باشد بمالد وبقیهٔ خون گوساله‌را بپائین مذبح قرباني سوختني که بدروازهٔ خیمهٔ مجمع باشد بریزد .
۸ وتمامي پیهٔ گوسالهٔ عوض خطا یعني با شامهٔ پیه وتمامي چربي رودها ازآن بردارد
۹ ودو گرده وپیهي که بر آنها باشد قریب بکمر وحجاب الصدررا با گردها جدا کند
۱۰ چنانچه از گوسالهٔ ذبیحهٔ سلامتي برداشته شد وکاهن آنهارا بر مذبح قرباني سوختني بسوزاند
۱۱ وپوست گوساله‌را وتمامي گوشت با سر وساقها واحشا وفضلات
۱۲ یعني تمامي بقیهٔ گوساله‌را بخارج لشکرگاه بجاي پاکیزه در موضعي

که خاکستر میریزند ببرد و بر سر هیزم بآتش بسوزاند بجاي ریختن خاکستر سوخته شود

۱۳ واگر از تمامي جماعت بني اسرائیل لغزشي سر زند که حضّار مجلس‌را ازآن آگاهي نباشد وچیزي که در احکام خداوند ممنوع باشد ارتکابش نموده گنگار شوند

۱۴ چون از خطائي که ارتکاب نمودند آگاهي یابند پس حضّار مجلس گوسالهٔ‌را بعوض خطا بگذرانند وپیش خیمهٔ مجمع برسانند

۱۵ ومشائخ جماعت دست خودرا بر سرگوساله پیش خداوند بگذارند وگوساله‌را بحضور خداوند ذبح نمایند

۱۶ وکاهنِ ممسوح از خون گوساله بخیمهٔ مجمع در آرد

۱۷ وکاهن انگشت خودرا در خون فروبرده بحضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه بپاشد

۱۸ وکاهن قدري از خون برشاخهاي مذبح بخور معطّر که پیش خداوند در خیمهٔ مجمع باشد بمالد وبقیهٔ خون گوساله‌را بپایین مذبح قرباني سوختني که بدروازهٔ خیمهٔ مجمع باشد بریزد

۱۹ و تمامي پیه‌را ازآن بردارد و بر مذبح بسوزاند

۲۰ وچنانچه با گوسالهٔ عوض خطا عمل نمود با این گوساله نیز عمل نماید وکاهن براي ایشان کفاره دهد تا آمرزیده شوند

۲۱ وگوساله‌را بخارج لشکرگاه برده بطریق گوسالهٔ اول بسوزاند این قرباني است عوض خطاي حضّار مجلس

۲۲ چون کسي از بزرگان خطاي کند وچیزي که در احکام خداوند ممنوع باشد بناداني ارتکابش نموده گنهگار شود

۲۳ اگر از خطاي که کرده است آگاهي یابد پس بزغالهٔ نر بي‌عیب‌را براي قرباني بیآرد

۲۴ و دست خودرا بر سر بزغاله نهاده بجایکر قربانی سوختني‌را بحضور خداوند ذبح مي‌نمایند آنرا نیز ذبح کند این قربانیست عوض خطا

۲۵ و کاهن از خون قرباني عوض خطا بانگشت خود گرفته بر شاخهاي مذبح قرباني سوختني بمالد و بقیهٔ خونش‌را بپائین مذبح قرباني سوختني بریزد

۲۶ و تمامي پیه‌را مانند پیهٔ ذبائح سلامتي بر مذبح بسوزاند و کاهن بعوض خطاي او کفاره دهد تا آمرزیده شود

۲۷ و اگر کسي از عوام خطاي بناداني کند و امري که در احکام خداوند ممنوع باشد ارتکابش نماید و گناهکار شود

۲۸ پس اگر از خطاي که کرده است آگاهي یابد بزغالهٔ ماده بي‌عیب بعوض خطاي که ارتکابش نموده قرباني برساند

۲۹ و دست خودرا بر سر قرباني عوض خطا نهاده آنرا در جائ قرباني سوختني ذبح نماید

۳۰ و کاهن از خونش بانگشت خود گرفته بر شاخهاي مذبح قرباني سوختني بمالد و بقیهٔ خونش‌را بپائین مذبح بریزد

۳۱ و تمامي پیه ازآن جدا کند چنانچه پیه از ذبیحهٔ سلامتي جدا میکنند و کاهن آنرا بر مذبح بسوزاند تا بوي خوشنودي براي خداوند باشد و کاهن براي وي کفاره دهد تا آمرزیده شود

۳۲ و اگر برهٔ‌را بعوض خطا بگذراند مادهٔ بي‌عیب‌را بیارد

۳۳ و دست خودرا بر سر قرباني عوض خطا نهاده در جایکه قرباني سوختني‌را ذبح مي‌نمایند این‌را نیز بعوض خطا ذبح کند

۳۴ و کاهن از خون قرباني عوض خطا بانگشت خود گرفته بر شاخهاي مذبح قرباني سوختني بمالد و بقیهٔ خونش‌را بپائین مذبح بریزد

۳۵ و تمامي پیه‌را ازآن جدا کند چنانچه پیهٔ برهٔ که ذبیحهٔ سلامتي

است جدا مي‌نمايند و كاهن آنهمه‌را بر مذبح بسوزاند برسم هديه‌هاي آتشين خداوند و كاهن براي خطاي كه ازوي صادر شد كفاره دهد تا آمرزيده شود

باب پنجم

۱ و اگر كسي بدين نوع خطاي كند كه سوگند خورده براداي شهادت از آنچه ديده و شنيده باشد اگر اطلاع ندهد زير بار گناه خواهد بود
۲ اگر كسي چيزي ناپاك‌را چه مردار وحشي ناپاك وچه مردار اهلي ناپاك و چه مردار حشرات ناپاك‌را مس كند باوجود آنكه ازاين امر آگاه نباشد ناپاك و بزه‌كار است
۳ و اگر ناپاكي انسانرا ازهرچيزي كه ناپاك شده باشد مس كند و ازآن آگاه نباشد چون آگاهي يابد بزه‌كار است
۴ اگر كسي سخني يا سوگندي بر زبان آرد بكردن نيكي يا بدي هر سخني كه انسان بسوگند موكّد نمايد وازآن مطلع نباشد چون واقف شود دريكي ازآن امور بزه‌كار است
۵ و در يكي ازآن امور چون بزه‌كار شود بايد كه بخطاي خود اعتراف نمايد
۶ و در مكافات خطاي كه ارتكاب نموده قرباني عوض جرم ماده‌ٔ از گوسفندان چه بره چه بزغاله بعوض خطا بيآرد و كاهن در بارهٔ خطايش كفاره دهد
۷ و اگر برهٔ ويرا ميسّر نشود پس بعوض جرمي كه ازاو صادر شده دو فاخته يا دو كبوتربچه يكي براي قرباني عوض خطا وديگري براي قرباني سوختني بحضور خداوند برساند

۸ - و آنهارا نزد کاهن ببرد که او قربانی عوض خطارا اول بگذراند و سرشرا از زیر حلقوم بپیچد امّا جدا نکند.

۹ و از خون قربانی عوض خطا بر بازوی مذبح بپاشد و بقیهٔ خون‌را بپائین مذبح باید فشرد اینست قربانی عوض خطا

۱۰ و دویم‌را برای قربانی سوختنی برسم معهود بگذراند و کاهن در باب خطای که از او صادر شده کفاره دهد تا آمرزیده شود

۱۱ و اگر دو فاخته یا دو کبوتر بچه ویرا میسّر نشود پس خطا کننده ده‌یک از ایفای آرد سفید برای قربانی عوض خطا بگذراند نه روغن بر آن بریزد و نه لبان بر آن بنهد زیرا که قربانیست عوض خطا

۱۲ و نزد کاهن برساند تا کاهن یک مشت از آن گرفته برای یادگاری بالای هدیه‌های آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند اینست قربانی عوض خطا

۱۳ و کاهن برای وی دربارهٔ خطای که در یکی از آن امور ارتکاب نموده کفاره دهد تا آمرزیده شود و آنچه باقیست ازان کاهن باشد مانند قربانی خوردنی

۱۴ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۱۵ که اگر کسی از راهٔ راست انحراف ورزد و در مقدسات خداوند خطای بنادانی کند پس قوچی بی‌عیب‌را از گلّه پیش خداوند بعوض جرم خود برساند و بقیمتش مثقالهای سیمین‌را بحساب مثقال مقدس هرچه معیّن کنی بدهد تا قربانی بعوض جرم باشد

۱۶ و هر خطای که در مقدسات نموده باشد مکافاتش بجا آرد و علاوهٔ آن حصهٔ پنجم نیز تسلیم کاهن نماید و کاهن از قوچی که بعوض جرم آورده است برای وی کفاره دهد تا آمرزیده شود

۱۷ واگرکسي خطاي کند و چيزي که در احکام خداوند ممنوع باشد عمل نمايد باوجود آنکه واقف نبود مجرم است و زير بار گناه خواهد بود

۱۸ و قوچي بي‌عيب‌را بقيمتي که معيّن کني براي قرباني عوض جرم نزد کاهن برساند و کاهن در باب لغزشي که بناداني ازاو سر زد کفاره دهد تا آمرزيده شود

۱۹ اينست عوض جرم زيرا که في‌الحقيقت مجرم خداوند است

باب ششم

۱ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت

۲ اگر کسي خطاي کند و از خداوند عاصي شود و در امر وديعت يا شرکت يا دربارهٔ چيزي که غصب کرده شد با همسايهٔ خود دروغ گويد يا با همسايهٔ خود ظلم کند

۳ يا لقطه بيابد و در بارهٔ آن دروغ گويد و بدروغ سوکند ياد کند بدين گونه هر خطاي که از انسان صادر شود

۴ پس در مکافات خطاي وجرمي که براو ثابت شده يا چيزي مغصوب يا آنچه از روي ظلم بدست آورده يا مال وديعت‌را يا لقطه‌را که يافته بود باز دهد

۵ يا هرچه در بارهٔ آن سوگند بدروغ ياد کرده بايد که اصل‌را باز دهد و حصهٔ پنجم نيز علاوهٔ آن در روزي که قرباني عوض جرم بگذراند بدست مالك باز سپارد

۶ و براي قرباني عوض جرم بحضور خداوند قوچي بي‌عيب‌را از گلّه بقيمتي که تو بعوض جرم معيّن کني نزد کاهن برساند

۷ وکاهن دربارهٔ وي بحضور خداوند کفاره دهد تا هر جرمي که از او صادر شده است آمرزیده شود

۸ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت

۹ که اهرون و پسرانشرا چنین حکم بده که اینست قانون قرباني سوختني یعني قرباني که برآتش مذبح تمامي شب بسوزد وآتش مذبح ازآن روشن باشد

۱۰ وکاهن لباس کتان‌را در بر کرده وزیر جامهٔ کتان‌را پوشیده خاکستر آتشي که قرباني سوختني‌را بر مذبح سوخته است بردارد وبیك جانب مذبح بریزد

۱۱ ولباسهاي خودرا بیرون کرده جامهاي دیگر بپوشد وخاکستررا بخارج لشکرگاه بجاي پاك ببرد

۱۲ وآتش مذبح ازآن روشن باشد منطفي نشود وکاهن هرصبح هیزم برآن چیده بیفروزد وبر سر آن قرباني سوختني‌را ترتیب دهد وپیه‌را از قربانیهاي سلامتي برآن بسوزاند

۱۳ آتش برمذبح علي الدوام روشن باشد منطفي نشود

۱۴ واینست قانون قرباني خوردني که آنرا بني اهرون بحضور خداوند درپیش مذبح بگذرانند

۱۵ ویکمشت ازآرد سفید قرباني خوردني واز روغنش با تمامي لبان که بر قرباني خوردني باشد برداشته بر مذبح بسوزاند تا بوي خوشنودي بطریق یادگاري آن براي خداوند باشد

۱۶ وبقیهٔ آنرا اهرون و اولادش بخورند باید که نان فطیري در جاي مقدّس خورده شود در صحن خیمهٔ مجمع آنرا تناول نمایند

۱۷ خمیري پخته نشود این حصه از هدیه‌هاي آتشین بایشان عنایت

کرده‌ام مثل قربانی عوض خطا وقربانی عوض جرم اقدس است

۱۸ هر مذکر از بنی اهرون این‌را تناول نماید اینست قانونی ابدی طبقه بعد طبقه در حق هدیه‌های آتشین خداوند چنین باشد هر کسی که بآنها نزدیك شود باید که مقدّس باشد

۱۹ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت

۲۰ که اینست قربانی اهرون واولادش که آنرا در روز مسح نمودنش برای خداوند باید گذرانید دهیك از یك ایفای آرد سفید برای قربانی خوردنی دایمی نصفش صبح ونصفش بوقت شام

۲۱ در پاتیله با روغن پخته شود وآنرا برشته بیار پارهای قربانی خوردنی بریان شده‌را بگذران تا بوی خوشنودی برای خداوند باشد

۲۲ وهر کاهن ممسوح که از اولادش جانشین وی باشد آنرا بگذراند آئینی ابدی است برای خداوند بالتمام سوخته شود

۲۳ هر قربانی خوردنی که از برای کاهن میشود تمامی بسوزد وخورده نشود

۲۴ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت

۲۵ که اهرون واولادش‌را بگوی که اینست قانون قربانی عوض خطا در موضعی که قربانی سوختنی ذبح می‌شود درآنجا قربانی عوض خطا بحضور خداوند ذبح نمایند اقدس است

۲۶ کاهنی که آنرا بعوض خطا بگذراند خودش بخورد درجای مقدّس درصحن خیمهٔ مجمع خورده شود

۲۷ هرکه بگوشتش نزدیك شود مقدّس باشد وچون قدری ازخونش برجامهٔ پاشیده شود آن جامهٔ مرشوشه‌را درجای مقدّس بشوی

۲۸ امّا دیگ سفالین که درآن جوشیده شد بشکنند و اگر در دیگ برنجین جوشیده شد زدوده بآب شسته شود
۲۹ هر مذکر از میان کاهنان ازآن تناول نماید اقدس است
۳۰ و هر قربانی عوض خطا که از خونش بخیمهٔ مجمع می‌آرند تا در مقدس کفاره دهند هیچ نباید خورد بلکه بآتش سوخته شود

باب هفتم

۱ و اینست قانون قربانی عوض جرم چه آن اقدس است
۲ بموضعی که قربانی سوختنی‌را ذبح می‌نمایند قربانی عوض جرم‌را نیز ذبح کنند و خونش‌را از اطراف بر مذبح بپاشند
۳ و ازآن تمامی پیه‌را بگذراند دنبه و باشامهٔ پیه
۴ و دو گرده و پیهی که بر آنها باشد قریب بکمر و حجاب الصدر با دو گرده جدا کند
۵ که کاهن آنهارا بطریق هدیهٔ آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند اینست قربانی عوض جرم
۶ هر مذکر از کاهنان آنرا تناول نماید در جای مقدس خورده شود چه آن اقدس است
۷ قربانی عوض خطا مانند قربانی عوض جرم است هر دورا یک قانون است کاهنی که بآن کفاره می‌دهد ازان وی باشد
۸ و هر کاهنی که قربانی سوختنی‌را از طرف کسی بگذراند پوست قربانی سوختنی که گذرانیده است ازان کاهن باشد
۹ و تمامی قربانی خوردنی که در تنور پخته گردد و هرچه در پاتیله یا در طاوه بریان شود ازان کاهن گذراننده باشد

۱۰ وهر قرباني خوردني چه روغني و چه ساده براي همگي بني اهرون بقسمت مساوي باشد

۱۱ و اينست قانون ذبيحهٔ سلامتي كه پيش خداوند بگذرانند

۱۲ اگر قرباني شكرانه باشد پس كليچهاي فطيري روغني و نانهاي تنك روغن بر آنها ماليده و كليچهاي روغني از آرد سفيد برشته با قرباني شكرانه بگذرانند

۱۳ علاوه برآن كليچها نان خميري را نيز با ذبيحهٔ شكرانهٔ سلامتي بگذرانند

۱۴ و ازين جمله يكي بطريق قرباني برداشتني براي خداوند بگذرانند ازان كاهني باشد كه خون ذبيحهٔ سلامتي را براي وي ميپاشد

۱۵ وگوشت ذبيحهٔ شكرانهٔ سلامتي در روز گذرانيدن خورده شود تا صبح هيچ باقي نگذارد

۱۶ و اگر ذبيحهٔ قرباني وي نذراً يا تطوعاً باشد در روز گذرانيدن قرباني خورده شود و بقيهٔ آنرا روز ديگر بخورند

۱۷ امّا هرچه از گوشت ذبيحهٔ باقي بماند در روز سيوم بآتش سوخته شود

۱۸ و اگر چيزي از گوشت ذبيحهٔ سلامتي در روز سيوم بخورند مقبول نخواهد شد و از طرف گذراننده محسوب نخواهد گشت مكروه است و هر كسي كه ازآن تناول نمايد زيربار گناه خواهد بود

۱۹ وگوشتي كه بچيزي ناپاك برسد خورده نشود بلكه بآتش بسوزانند و هر كسي كه پاك باشد بخورد

۲۰ و هر كسي كه بوقت ناپاكي از گوشت ذبيحهٔ سلامتي كه ازان خداوند است تناول نمايد همان كس از قوم خود منقطع شود

۲۱ و هر كسي كه بچيزي ناپاك چه ناپاكي انسان و چه جانور ناپاك

و غیر آن از مکروهات ناپاك رسیده از گوشت ذبیحهٔ سلامتي که ازان خداوند است تناول نماید همان کس از قوم خود منقطع شود

۲۲ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۲۳ که با بني اسرائیل چنین بگوي که پیهٔ گاو و گوسفند و بز هیچ مخورید

۲۴ و پیهٔ میته و دریدهٔ سباع بکارهاي دیگر حلال است امّا بهیچ وجه نباید خورد

۲۵ زیرا که هر کسي که پیه جانوري بخورد که ازان هدیهٔ آتشین براي خداوند میگذرانند همان شخصي که خورده است از قوم خود منقطع شود

۲۶ بهر جا که سکونت دارید خوني چه از پرندگان و چه از چرندگان بهیچ وجه نباید خورد

۲۷ هر کسي که خوني بخورد آنکس از قوم خود منقطع شود

۲۸ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۲۹ که بني اسرائیل‌را چنین بگوي که چون کسي ذبیحهٔ سلامتي براي خداوند بگذراند باید که قرباني خودرا از ذبیحهٔ سلامتي بحضور خداوند بیآرد

۳۰ هدیه‌هاي آتشین خداوندرا در دست خود بیارد یعني پیه با سینه بیارد تا سینه‌را براي قرباني جنبانیدني بحضور خداوند جنبانیده شود

۳۱ و کاهن پیه‌را بر مذبح بسوزاند و سینه ازان اهرون و اولادش باشد

۳۲ و دوش راست از ذبائح سلامتي خود براي قرباني برداشتني بکاهن بدهید

۳۳ آنکس از بني اهرون که خون ذبائح سلامتي. با پيه بگذراند دوش راست‌را بحصهٔ خود بدارد
۳۴ زيرا که سينهٔ جنبانيدني و دوش برداشتني‌را از بني اسرائيل گرفته‌ام از ذبائح سلامتي و باهرون کاهن و اولادش از ميان بني اسرائيل بآئيني ابدي بخشيده‌ام
۳۵ و اينست حصهٔ مسح اهرون و اولادش از هديه‌هاي آتشين خداوند در روزي که ايشان‌را مقرّب ساخت تا براي خداوند کاهن باشند
۳۶ که خداوند حکم فرمود تا بني اسرائيل در روز مسح ايشان بآئيني ابدي طبقه بعد طبقه اين قدر بايشان تسليم ميکرده باشند
۳۷ اينست قانون قرباني سوختني و قرباني خوردني و قرباني عوض خطا و قرباني عوض جرم تعيينات و ذبيحهٔ سلامتي
۳۸ که در حق آنها خداوند در جبل سيناي موسي‌را حکم داد در روز يکه بني اسرائيل‌را در بيابان سيناي فرمود تا قربانيهاي خودرا براي خداوند بگذرانند

باب هشتم

۱ پس خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ که اهرون‌را با اولادش و لباسها و روغن مسح و گوسالهٔ عوض خطا و دو قوچ و يك سبد نان فطيري‌را بگير
۳ و از تمامي جماعت بدروازهٔ خيمهٔ مجمع مجلس بآراي
۴ و موسي چنانچه خداوند فرمود بعمل آورد تا جماعت بدروازهٔ خيمهٔ مجمع مجلس آراستند
۵ و موسي جماعت‌را گفت که اينست کاري که خداوند فرموده است تا بعمل آريم

۶ پس موسی اهرون و اولادش‌را نزدیك آورده بآب بشست
۷ و قبارا پوشانید و کمربندرا برمیانش بست و جامهٔ ایفودرا دربرش کرد و ایفودرا پوشانید و طراز ایفود برمیانش بسته براو استوار گردانید
۸ و سینه‌بندرا براو چست کرد و نیز اوریم و تومیم‌را در درسینه‌بند نصب کرد
۹ و عمامه‌را برسرش نهاد و بالاي عمامه بر پیشاني وي گل زرین تاج مقدس‌را نصب کرد چنانچه خداوند موسی‌را فرمود
۱۰ و موسی روغن مسح‌را گرفته مسکن‌را و هرانچه درآن بود مسح کرد و آنهارا تقدیس نمود
۱۱ و ازآن برمذبح هفت مرتبه بپاشید و مذبح‌را مع تمامي اسبابش و حوض‌را با پایهٔ آن مسح کرد تا آنهارا تقدیس نماید
۱۲ و از روغن مسح بر سر اهرون ریخت و مسح کرد تا اورا تقدیس نماید
۱۳ و موسی بني اهرون‌را نزدیك آورده قباهارا بپوشانید و کمربندهارا بر میان ایشان بست و کلاهارا پوشانید چنانچه خداوند موسي‌را فرمود
۱۴ و گوسالهٔ عوض خطارا نزدیك آورد و اهرون و پسرانش دستهاي خودرا بر سر گوسالهٔ عوض خطا نهادند
۱۵ و موسی آنرا ذبح نمود و خون‌را گرفته بانگشت خود بر شاخهاي مذبح از هر طرف مالید و مذبح‌را پاك کرد و بقیهٔ خون‌را بپائین مذبح ریخت و آنرا تقدیس نمود تا درباب آن کفاره دهد
۱۶ و موسی تمامي پیه که بر احشا بود و حجاب الصدر و دو گردهٔ مع پیهٔ آنها گرفته بر مذبح سوزانید
۱۷ و گوساله با پوست و گوشت و فضلات‌را بخارج لشکرگاه بآتش سوزانید چنانچه خداوند موسی‌را فرمود

۱۸ وقوچرا براي قرباني سوختني رسانيد واهرون وپسرانش دستهاي خودرا بر سر قوچ نهادند

۱۹ و آنرا ذبح نمود وموسى خون‌را بر اطراف مذبح بپاشيد

۲۰ واندامهاي قوچرا جدا كرد وموسى سر و اندامها و پيه‌را سوزانيد

۲۱ واحشا وساقهارا بآب شست وموسى تمامي قوچرا بر مذبح سوزانيد قرباني سوختني بطريق بوي خوشنودي هديهٔ آتشين براي خداوند بود چنانچه خداوند موسى‌را فرمود

۲۲ پس قوچ ديگر يعني قوچ تعئين نزديك آورده اهرون و پسرانش دستهاي خودرا بر سر قوچ نهادند

۲۳ و آنرا ذبح نمود وموسى از خونش گرفته بر بنا گوش راست اهرون و بر شست دست راستش و بر انگشت بزرگ پاي راستش ماليد

۲۴ و پسران اهرون‌را در آورده از خون بر بناگوشهاي راست و بر شست دستهاي راست و بر انگشتهاي بزرگ پاي راست ايشان ماليد. وموسى بقيهٔ خون‌را بر اطراف مذبح بپاشيد

۲۵ و پيه و دنبه و تمامي پيهي كه بر احشا بود و حجاب الصدر و دو گرده مع پيهٔ آنها و دوش راست‌را گرفت

۲۶ و از سبد نان فطيري كه بحضور خداوند مي‌بود يك نان فطيري و يك كليچهٔ روغني و يك نان تنك‌را گرفته بر پيه و بر دوش راست نهاد

۲۷ و آن جمله‌را بر دستهاي اهرون و بر دستهاي پسرانش نهاد آنهارا بر سبيل قرباني جنبانيدني بحضور خداوند جنبانيد

۲۸ و موسی از دستهاي ایشان آنهارا گرفته بر مذبح بالاي قرباني سوختني سوزانید که این همه تعئینات براي بوي خوشنودي هدیهٔ آتشین براي خداوند بود

۲۹ و موسی سینه‌را گرفته بر سبیل قرباني جنبانیدني بحضور خداوند جنبانید از قوچ تعئینات اینقدر بهرهٔ موسی بود چنانچه خداوند موسی‌را فرموده

۳۰ و موسی از روغن مسح و از خوني که بر مذبح بود گرفته بر اهرون و بر لباسهاي وي و بر پسرانش و بر لباسهاي پسرانش بپاشید تا اهرون با لباسهاي وي و پسرانش‌را با لباسهاي پسرانش تقدیس نمود

۳۱ پس موسی اهرون و پسرانش‌را فرمود که گوشت‌را بدروازهٔ خیمهٔ مجمع بجوشانید و در آنجا با ناني که در سبد تعئیناتست تناول نمائید چنانچه درین معني حکم دادم که اهرون و پسران وي آنرا بخورند

۳۲ و هرچه از گوشت و از نان باقي ماند باید که بآتش بسوزانید

۳۳ و مدت هفت روز تا انقضاي ایّام تعئین شما از دروازهٔ خیمهٔ مجمع بیرون مروید زیرا که عرصهٔ هفت روز باید که شمارا تعئین نماید

۳۴ چنانچه امروز واقع شده است همچنین خداوند فرموده تا براي شما کفاره داده شود

۳۵ لاجرم تا هفت شبانه روز بدروازهٔ خیمهٔ مجمع روز و شب بمانید و خدمت مامور خداوندرا نگاه دارید تا هلاك نشوید که چنین حکم بمن رسید

۳۶ و اهرون با پسران خود هر آنچه خداوند بوساطت موسی فرموده بود بعمل آورد

باب نهم

۱ و در روز هشتم موسی اهرون و پسرانش و مشائخ اسرائیل‌را طلب داشت

۲ و اهرون‌را فرمود که گوساله‌ٔرا برای قربانی عوض خطا و قوچی‌را برای قربانی سوختنی هر دورا بی‌عیب برای خود گرفته بحضور خداوند بگذران

۳ و بنی اسرائیل‌را چنین بفرمای که یک بزغاله برای قربانی عوض خطا و یک گوساله و یک بره که هر دو یکساله باشند بی‌عیب برای قربانی سوختنی بگیرید

۴ و گاوی و قوچی برای ذبائح سلامتی تا بحضور خداوند ذبح کنید و قربانی خوردنی روغنی بیارید زیرا که امروز خداوند بر شما هویدا خواهد گشت

۵ و آنچه موسی فرمود پیش خیمهٔ مجمع حاضر کردند و تمامی جماعت نزدیک آمده بحضور خداوند ایستادند

۶ و موسی گفت اینست فرمان خداوند که بعمل آرید و جلال خداوند بر شما هویدا خواهد گشت

۷ و موسی اهرون‌را فرمود که نزدیک بمذبح رسیده قربانی بعوض خطای خود و قربانی سوختنی خودرا بگذران تا در حق خود و در حق قوم کفاره دهی و قربانی قوم‌را نیز گذرانیده برای ایشان کفاره بده چنانچه خداوند فرمود

۸ پس اهرون نزدیك بمذبح رسیده گوسالهٔ عوض خطاي خودرا ذبح کرد

۹ و پسران اهرون خونرا نزدیك وي رسانیدند که او انگشت خودرا در خون فرو کرده بر شاخهاي مذبح بمالید و بقیهٔ خونرا بپائـین مذبح ریخت

۱۰ امّا پیه و گُردَها و حجاب الصدررا از قرباني عوض خطا بر مذبح سوزانید چنانچه خداوند موسيرا فرمود

۱۱ و گوشت و پوست آنرا بخارج لشکرگاه بآتش سوزانید

۱۲ بعد ازآن قرباني سوختنيرا ذبح کرد و پسران اهرون خونرا بدست وي داده او بر اطراف مذبح بپاشید

۱۳ و قرباني سوختنيرا با اندامها و سر بوي سپردند که او آنهارا بر مذبح سوزانید

۱۴ و احشا و ساقهارا شسته بالاي قرباني سوختني بر مذبح سوزانید

۱۵ بعد ازآن قرباني قومرا حاضر گردانـید و بز عوض خطاي قومرا ذبح کرده و آنرا بعوض خطا مانند اولین گذرانید

۱۶ و قرباني سوختنيرا نزدیك آورده برسم مامور گذرانید

۱۷ و قرباني خوردنيرا حاضر ساختـه یك مشت ازآن گرفته علاوهٔ قرباني سوختني صبحگاهي بر مذبح سوزانید

۱۸ و گاو و قوچ ذبائح شلامتي که براي قوم بود ذبح کرد و پسران اهرون خونرا بدست وي داده او بر اطراف مذبح بپاشید

۱۹ و پـیهٔ گاو و دنبـهٔ قوچ و پردهٔ احشا و گُردَها و حجاب الصدررا بوي دادند

۲۰ و پیهرا بر سینهها بگذاشتند که او پیهرا بر مذبح سوزانید

۲۱ امّا اهرون سینه‌ها و دوش راست‌را برای قربانی جنبنیدنی بحضور خداوند جنبانید

۲۲ پس اهرون دست خودرا بسوی قوم بلند کرده بر ایشان دعای خیر خواند و قربانی عوض خطا و قربانی سوختنی و ذبائح سلامتی‌را ادا نموده فرود آمد

۲۳ پس موسی و اهرون بخیمهٔ مجمع داخل شدند و باز بیرون آمده برقوم دعای خیر خواندند و جلال خداوند بر مجموع قوم هویدا گشت

۲۴ و آتشی از پیش روی خداوند بر آمده قربانی سوختنی و پیه‌را برمذبح بصرف آورد و مجموع قوم مشاهدهٔ اینحال کرده فغان بر آوردند و بر رو افتادند

باب دهم

۱ و ناداب و ابیهو پسران اهرون مجمرهای خودرا گرفته هر دو آتش درآن کردند و برآن بخور ریختند و آتش اجنبی غیر مامور بحضور خداوند گذرانیدند

۲ و آتشی از حضور خداوند برآمده ایشان‌را بصرف آورد تا بحضور خداوند مردند

۳ و موسی اهرون‌را گفت که اینست سخنی که خداوند فرمود که مقربان من مرا مقدّس دارند و در نظر تمامی قوم ذوالجلال باشم پس اهرون خاموش ماند

۴ و موسی میسائیل و الصافان پسران عوزئیل عم اهرون‌را طلبیده گفت نزدیک شوید و خویشان خودرا از پیش مقدس بخارج لشکرگاه ببرید

۵ پس ایشان نزدیك رفته مطابق فرمان موسی ایشانرا با قباها بخارج لشکرگاه بردند

۶ وموسی باهرون و العاذار و ایثامار پسران وي گفت که سرهاي خودرا برهنه مکنید وجامهاي خودرا چاك مزنید تا نمیرید وبر تمامي جماعت غضب الهي نازل نشود اما برادران شما جمیع دودمان بني اسرائیل در باب این آتش که خداوند افروخته است بگریند

۷ و از دروازهٔ خیمهٔ مجمع بیرون مروید مبادا که بمیرید سبب آنکه روغن مسح خداوند بر شماست و ایشان مطابق فرمان موسی عمل نمودند

۸ پس خداوند اهرونرا مخاطب ساخت و گفت

۹ که تو و پسران تو وقتي که در خیمهٔ مجمع داخل شوید نه مي و نه مسکري بخورید مبادا که بمیرید اینیست ابدي در طبقات شما

۱۰ غرض آنکه درمیان مقدّس و غیر مقدّس و درمیان ناپاك و پاك فرق اندازید

۱۱ و تا بني اسرائیلرا از تمامي قوانین که خداوند بوساطت موسی ایشانرا فرموده است تعلیم دهید

۱۲ وموسی باهرون و العاذار و ایثامار پسران وي که باقي ماندند فرمود که قرباني خوردني که از هدیههاي آتشین خداوند باقیست بگیرید وبي خمیر نزدیك بمذبح بخورید اقدس است

۱۳ آنرا در جاي مقدّس بخورید بنابر اینکه نصیب تو و نصیب پسران تو از هدیههاي آتشین خداوند همین است که چنین حکم بمن رسید

١٤ وسينهٔ جنبانيدني ودوش برداشتنيرا درجائي پاكيزه تو با پسران ودختران خود تناول نماي زيراكه از ذبائح سلامتي بني اسرائيل اينقدر نصيب تو ونصيب اولاد تو مقرر شده است

١٥ دوش برداشتني وسينهٔ جنبانيدنيرا با پيهي كه هديهٔ آتشين است بيارند تا براي قرباني جنبانيدني بحضور خداوند جنبانيده شود وبآئيني آبدي ازان تو واولاد تو باشد چنانچه خداوند فرموده است

١٦ پس موسي بز عوض خطارا بجد تمام تفحص كرده دريافت كه سوخته شده است وبر العاذار وايثامار پسران اهرون كه باقي بودند خشمناك شده گفت

١٧ كه چرا قرباني عوض خطارا در جاي مقدس نخوردهايد ازآنرو كه اقدس است وبشما مقرر شد تا بار خبث جماعترا برداريد تا در حق ايشان بحضور خداوند كفاره دهيد

١٨ اينك خونشرا بجاي مقدس نبردند لازم بود بر شما كه درجاي مقدس چنانچه فرمودم ميخورديد

١٩ واهرون بموسي گفت اينك امروز قرباني عوض خطاي خود وقرباني سوختني خودرا بحضور خداوند گذرانيدهاند وهمچنين وقائع بمن روداد واگر امروز قرباني عوض خطارا ميخوردم آيا در نظر خداوند مقبول مي‌بود

٢٠ وموسي اين سخنرا شنيده پسنديد

باب يازدهم

١ وخداوند موسي واهرونرا مخاطب ساخت وگفت

۲ که بني اسرائيل‌را بفرمائيد که از همگي بهائمي که بر روي زمين باشند اينست جانوراني که خوردن آنها جائز است

۳ از بهائم هرچه ذي‌ظلف يعني شگافته سم باشد و نشخوار ميکند خوردن آن جائز است

۴ فامّا از نشخوار کنندگان و از شگافته سمان اينهارا نبايد خورد مثل شتر که نشخوار مي‌کند و شگافته سم نيست آن براي شما نا پاك است

۵ و ونك بسبب آنکه نشخوار ميکند و شگافته سم نيست آن نيز براي شما نا پاکست

۶ وخرگوش که نشخوار ميکند و شگافته سم نيست آن نيز براي شما نا پاکست

۷ و خوك اگرچه ذي ظلف و شگافته سم است ليکن نشخوار نمي‌کند آن نيز براي شما نا پاکست

۸ گوشت اينهارا مخوريد ولاش آنهارا مسّ مکنيد که براي شما نا پاکند

۹ از جملهٔ آنها که در آب ميباشند خوردن اينها جائز است هرچه در آب باشد چه در دريا چه در رودها و پر و فلس دارد خوردن آن جائز است

۱۰ وهرچه پر و فلس ندارد چه در دريا چه در رودها از همه حيوانات آبي و از همه نفوس ذوحيات که در آب ميباشند براي شما مکروه است

۱۱ براي شما مکروه باشد گوشت آنهارا مخوريد ومردار آنهارا مکروه داريد

۱۲ هرچه در آب باشد که بر و فلس ندارد براي شما مکروه‌است

۱۳ و از پرندگان اینهارا مکروه دارید که اینهارا نباید خورد از انرو که مکروه هستند عقاب و استخوان‌خوار و نسربحر
۱۴ و کرگس و باز قسم بقسم
۱۵ هر نوع زاغ قسم بقسم
۱۶ و شترمرغ و چغد و قار و شاهین قسم بقسم
۱۷ و بوم و اسفرود و بوتیمار
۱۸ و مرغابي و ام‌جعران و رخم
۱۹ و لقلق و کلنگ قسم بقسم و هدهد و شپرّه
۲۰ هر پرندهٔ دبیب که بر چهارپاي میرود براي شما مکروه باشد
۲۱ امّا از جملهٔ پرندگان دبیب که بر چهارپاي مي‌رود هرآنچه که بالاي پاي ساق دراز دارد تا بر زمین بجهد خوردنش جائز است
۲۲ این قسم براي شما حلال است ملخ و دبّا و حُرْجُل و جُنْدُب هر یك با اقسام خود
۲۳ غیر ازین همه پرندگان دبیب که چهار پاي دارند براي شما مکروه باشند
۲۴ بسبب آنها نا پاك خواهید شد هر کس که مردار آنهارا مسّ کند تا شام ناپاك باشد
۲۵ و هر که چیزي از مردار آنها بر دارد باید که جامه‌هاي خودرا بشوید و تا شام ناپاك باشد
۲۶ و هر چهار پائي که ذي ظلف و شگافته سم نیست و نشخوار نمیکند براي شما ناپاك است هر که آنهارا مسّ کند ناپاکست
۲۷ از انواع جانوران که بر چهار پاي میروند هرچه بکفدست میرود براي شما ناپاکست هر کس که مردار آنهارا مسّ کند تا شم باشد ناپاك

۲۸ وکسي که مردار آنهارا بردارد باید که جامهاي خودرا بشوید و تا شام نا پاك باشد چرا که اینها براي شما نا پاکست

۲۹ و از جملهٔ حشرات که بر زمین نرم‌رو هستند اینها براي شما ناپاکند راسو و موش و بلخه قسم بقسم

۳۰ و چلپاسه و ورل و آفتاب پرست و کرباسو و بوقلمون

۳۱ از جملهٔ حشرات اینها براي شما ناپاکند هر کسي که مردار آنهارا مس کند تا شام ناپاك باشد

۳۲ و بر هر چیزي که مردار اینها بیفتد ناپاك باشد چه ظرف چوبین چه لباس چه چرم وچه جوال هر نوع ظرف مستعمله در آب انداخته شود و تا شام ناپاك باشد بعده پاك گردد

۳۳ و هر ظرف سفالین که درآن چیزي ازآنها بیفتد هرچه درآن باشد نا پاکست آنرا بشکنید

۳۴ بر هر ماکولي که چنین آب برسد نا پاکست و هر مشروبي که در چنین ظرف بوده باشد نا پاکست

۳۵ و بر هرچه چیزي از مردار آنها بیفتد نا پاکست خواه تنور خواه اوجاغها خراب باید کرد ناپاك هستند و براي شما ناپاك محسوب شوند

۳۶ امّا چشمهٔ یا چاهي که آب فراوان درآن باشد پاکست لیکن هر چیز که بمردار آنها برسد نا پاکست

۳۷ و اگر چیزي از مردار آنها بر تخمي که براي کشتکاري نهاده‌اند بیفتد پاکست

۳۸ ولیکن اگر آب بران تخم ریخته شود و چیزي از مردار آنها برآن بیفتد پس براي شما نا پاکست

۳۹ واگر چهارپائي که خوردن آن بر شما حلالست بمیرد کسي که مودار آنرا مسّ کند تا شام ناپاك باشد

۴۰ و کسي که از مردار آن بخورد جامهاي خودرا بشوید و تا شام ناپاك باشد و کسي که مردار آنرا بردارد جامهاي خودرا بشوید و تا شام ناپاك باشد

۴۱ و همگي حشرات که بر زمین نرم رو هست مکروه اند خورده نشوند

۴۲ هرچه بر شکم میرود و هرچه بر دست و پا میرود و از میان حشرات که بر زمین نرم رو هست هرچه زیاده پاها دارد مخورید زیراکه مکروه هستند

۴۳ خویشتن‌را از هر نوع حشرات منفور مسازید ونه بوسیلهٔ آنها خودرا ناپاك و ملوّث نمائید

۴۴ زیراکه منم خداوند خداي شما بنابرین خودرا تقدیس نمائید و مقدّس باشید ازآنرو که من مقدّس هستم ونمي‌باید که بهیچ نوع از حشراتي که بر زمین نرم رو هستند خودرا ملوّث نمائید

۴۵ باعث آنکه منم خداوند که شمارا از دیار مصر بیرون آوردم تا خداي شما باشم ازآن سبب مقدّس باشید زیرا که من قدوس هستم

۴۶ اینست قانون چهارپایان و پرندگان و هر نفس ذوحیات که در آب شنا میکند وهر نفس ذوحیات که بر زمین نرم رو است

۴۷ تا پاك از ناپاك وجانور ماکول از غیر ماکول امتیاز کرده شود

باب دوازدهم

۱ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت

۲ که بني اسرائيل‌را بگوي کـه چون زني حامله شود و پسري برايد تا هفت روز ناپاك باشد موافق مدّت جدائي حيض ناپاك باشد

۳ و در روز هشتم مولود مختون شود

۴ و بسبب خون نفاس تا سي‌وسه روز بنشيند چيزي مقدّس‌را مسّ نکند و داخل مقدس نشود تا آنکه ايّام نفاس منقضي شود

۵ و اگر دختري برايد تا مدت دو هفته مانند جدائي حيض ناپاك باشد و تا شصت و شش روز بعلت خون نفاس بنشيند

۶ وچون ايّام تطهير وي چه براي پسر چه براي دختـر برسد برهٔ يکساله‌را براي قرباني سوختني و يك کبوتربچه يا فاختهٔ براي قرباني عوض خطا بدروازهٔ خيمهٔ مجمع نزد کاهن برساند

۷ که او بحضور خداوند بگذراند و براي وي کفاره دهد تا از اراقهٔ خون طاهر گردد اينست قانون زني که پسر يا دختر برايد

۸ و اگر برهٔ اورا ميسّر نشود پس دو فاخته يا دو کبوتر بچه بيارد يکي براي قرباني سوختني و ديگري براي قرباني عوض خطا و کاهن در حق وي کفاره دهد تا پاك شود

باب سيزدهم

۱ و خداوند موسي و اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت

۲ چون آدمي‌را در جلد بدن برآمدگي يا قوبا يا وضح عارض شود که در جلد بدنش مانند علّت برص نمايد اورا پيش اهرون کاهن يا پيش يکي از اولادش که کاهنانند برسانند

۳ و کاهن آن علّت جلد بدنش‌را ملاحظه نمايد و هرگاه موي محل آن علّت سفيد گرديده و نمايش آن علّت از سطح جلد عميق

باشد علّت برص است و کاهن اورا مشاهده کرده حکم بناپاکي او دهد

۴ اگر آن وضح در جلد بدنش سفید باشد و از سطح جلد عمیق ننماید و موي آنجا سفید نشده پس کاهن علیل‌را تا هفت روز محجوب دارد

۵ و کاهن در روز هفتم اورا ملاحظه کند و اینك اگر علّت در نظرش متوقف نماید یعني علّت در جلد عریض نشده پس کاهن تا هفت روز دیگر اورا محجوب دارد

۶ باز در روز هفتم کاهن اورا ملاحظه کند و اینك اگر آن علّت کمدي باشد و در جلد عریض نشده پس کاهن حکم بپاکي او دهد صرف قوبا است و او جامّهاي خودرا بشوید و پاك شود

۷ و اگر بعد ازآن که کاهن وي‌را براي تطهیر ملاحظه نموده باشد قوبا در جلد بسیار عریض شود بار دیگر خودرا بکاهن نماید

۸ و اگر کاهن ببیند که قوبا در جلد عریض مي‌شود باید که کاهن بناپاکي او حکم دهد برص است

۹ وچون علّت برص آدمي‌را فراگیرد اورا پیش کاهن برسانند

۱۰ وکاهن ملاحظه بکند که اینك اگر برآمدگي در جلد سفید باشد وموي‌را نیز سفید گردانیده است وگوشت فاسد درآنجا باشد

۱۱ در جلد بدنش برص مزمن است وکاهن بناپاکي او حکم دهد ومحجوب ندارد زیراکه ناپاکست

۱۲ وهرگاه برص درجلد منتشر شود بنوعي که برص تمامي جلد علیل‌را ازسر تا پا فرا گیرد هرجاي که کاهن مشاهده کند

۱۳ پس کاهن تشخیص کند که اینك اگر برص عامهٔ بدن‌را فرا گرفته

باشد باید که بپاکي علیل حکم دهد بالتمام سفید گردید او پاکست

۱۴ امّا چون گوشت فاسد ظاهر شود نا پاك باشد

۱۵ و کاهن گوشت فاسدرا مشاهده کرده بناپاکي او حکم دهد زیرا که گوشت فاسد نا پاکست برص است

۱۶ و اگر گوشت فاسد باز تغدّیر یابد و سفید شود نزد کاهن بیاید

۱۷ و کاهن اورا ملاحظه کند که اینك اگر آن علّت سفید گردیده است پس کاهن بپاکي علیل حکم دهد پاکست

۱۸ هرگاه در جلد بدن دنبلي برآمد و اندمال یافت

۱۹ و در جاي دنبل بر آمدگي سفید یا وضح سفید و مایل بسرخي عارض شود آن‌را بکاهن بنماید

۲۰ و چون کاهن مشاهده کند اگر از جلد عمیق نماید و موي آنجا سفید شده باشد پس کاهن بناپاکي او حکم دهد علّت برص است که از دنبل متفرّع شده

۲۱ امّا اگر کاهن ببیند که موي سفید برآن نیست و از سطح جلد عمیق نباشد فامّا کمدي نماید پس کاهن اورا تا هفت روز محجوب دارد

۲۲ و اگر در جلد بسیار عریض گردد پس کاهن بناپاکي او حکم دهد علّتي است

۲۳ و اگر آن وضح بحال خود باشد و عریض نشود دنبل سوزان است کاهن بپاکي او حکم دهد

۲۴ و هرگاه در جلد بدن جمرهٔ واقع شود و در گوشت فاسدِ آن جمره وضح مائل بسرخي یا سفید باشد

۲۵ پس کاهن اورا مشاهده کند که اینك اگر موي برآي وضح سفید

شده و از سطح جلد عمیق نماید برص است که از جمرهٔ متفرع شده و کاهن بناپاکي او حکم دهد علّت برص است

۲۶ اگر کاهن ببیند که بر وضح موي سفید نیست و از سطح جلد عمیق نباشد امّا کمدي نماید پس کاهن اورا تا هفت روز محجوب دارد

۲۷ و روز هفتم کاهن اورا مشاهده کند اگر در جلد عریض شده باشد کاهن بناپاکي او حکم دهد علّت برص است

۲۸ و اگر وضح متوقّف شود یعني در جلد عریض نشود امّا کمدي نماید کاهن بپاکي او حکم دهد ازآنروکه ظاهر شد که از جمرهٔ بر آمده است جمرهٔ شدید است

۲۹ اگر کسي‌را چه مرد و چه زن علّتي بر سر یا بر ریش عارض شود

۳۰ پس کاهن آن علّت‌را مشاهده کند که اینك اگر از عمیقتر نماید و موي اصهب و باریك درآن باشد کاهن بناپاکي او حکم دهد که سعفهٔ یابسه است یعني برصي بر سر و ریش عارض شده

۳۱ و کاهن اگر علّت سعفه‌را ببیند که از جلد عمیقتر ننماید وموي سیاه برآن نیست پس کاهن علیل سعفه‌را تا هفت روز محجوب دارد

۳۲ وکاهن در روز هفتم آن علّت‌را مشاهده کند که اینك اگر سعفه عریض نشده و برآن موي اصهب نباشد و سعفه از جلد عمیقتر ننماید

۳۳ پس موي اورا باید سترد امّا جاي سعفه سترده نشود و کاهن علیل سعفه‌را هفت روز دیگر محجوب نماید

۳۴ و در روز هفتم کاهن آن سعفه‌را مشاهده کند که اینك اگر سعفه

در جلد عریض نشده باشد و از سطح جلد عمیقتر ننماید پس کاهن بپاکي او حکم دهد و جامّهاي خودرا شسته پاك باشد

۳۵ امّا اگر سعفه بعد از تطهیرش در جلد عریضتر شود

۳۶ پس کاهن اورا مشاهده کند که اینك اگر سعفه در جلد عریض شده باشد کاهن موي اصهب‌را نجوید او ناپاکست

۳۷ امّا اگر سعفه در نظرش متوقّف باشد و موي سیاه درونش روئیده پس سعفه به‌شده است او پاکست و کاهن بپاکي او حکم دهد

۳۸ و اگر کسي‌را چه مرد و چه زن در جلد بدن اوضاح یعني اوضاح سفید عارض شده

۳۹ کاهن مشاهده نماید که اینك اگر اوضاح در جلد بدنش کمدي باشد این بهق است که در جلد پدید شد او پاکست

۴۰ و هر مردي که موي سرش ریخته باشد او اقرع است امّا پاکست

۴۱ و کسي که موي سرش از طرف پیشاني ریخته باشد او اجلح است امّا پاکست

۴۲ و اگر در قرع و جلح علّتي سفید مائل بسرخي باشد برص است که در قرع و جلح ظاهر شد

۴۳ پس کاهن اورا مشاهده کند که اینك اگر برآمدگي علّت در قرع و جلح سفید مائل بسرخي باشد چنانچه برص در جلد بدن نمایان مي‌شود

۴۴ او ابرص و ناپاکست هرآینه کاهن بناپاکي او حکم دهد که بر سر علّتي دارد

۴۵ و شخصي که علیل برص است باید که جامّهاي وي چاك کرده شود و سر برهنه و دهان خودرا پوشیده ندا کند که ناپاك ناپاك

۴۶ تا مدتیکه این علّت دراو باقیست ناپاك باشد ناپاکست تنها بماند و مسکن او بخارج لشکرگاه باشد

۴۷ لباسي نیزکه درآن علّت برص باشد چه لباس پشمینه چه لباس کرباسي

۴۸ خواه در تار خواه در پود باشد چه کرباسي چه پشمینه خواه در چرم خواه در چیزي که از چرم درست شده باشد

۴۹ و اگر علّت در لباس یا در چرم در تار یا در پود یا در هرچه از چرم درست شده اخضر یا احمر نماید علّت برص است باید که آنرا بکاهن بنماید

۵۰ و کاهن آن داغرا مشاهده کرده آن پارچهٔ داغي را تا مدت هفت روز محجوب دارد

۵۱ و در روز هفتم داغرا مشاهده کند اگر داغ در لباس خواه در تار خواه در پود یا در چرم و هرچه از چرم درست شده عریض گشته باشد این داغ برص ساعیه است که آن ناپاکست

۵۲ باید که آن لباس را چه تار و چه پود خواه پشمینه خواه کرباسي یا چیزي که از چرم ساخته که داغ درآن باشد بسوزاند ازآنرو که برص ساعیه است باتش سوخته شود

۵۳ و اگر کاهن ببیند که داغ در لباس چه تار و چه پود یا در هرچه از چرم درست شده عریض نشده باشد

۵۴ پس کاهن بفرماید تا آن چیز داغدار را بشویند و تا هفت روز دیگر محجوب دارد

۵۵ و بعد از شستن کاهن آن داغرا مشاهده کند که اینك اگر در رنگ داغ تغیّر افتاده و داغ عریض نشده باشد ناپاکست باتش

بسوزان زيراكه درهرجا سوده نا سوده داغ اكالست

۵۶ و اگر كاهن ببيند كه بعد از شستن آن داغ كمدي است پس از لباس يا از چرم يا تار يا پود آنرا ببرد

۵۷ و اگر باز در لباس چه تار و چه پود يا هرچه از چرم درست شده بنظر آيد اين داغي است كه منتشر ميشود هر چيزي كه درآن داغ باشد باتش بسوزان

۵۸ و لباسي چه تار و چه پود يا هرچيزي كه از چرم درست شده كه آنرا شستي اگر داغ ازآن رفع شد پس بار دويم بشويند تا پاك شود

۵۹ اينست قانون داغ برص در لباس پشمينه يا كرباسي چه تار و چه پود يا هرچيز چرمي تا در پاكي و ناپاكي آنها حكم داده شود

باب چهاردهم

۱ پس خداوند موسیرا مخاطب ساخت و گفت

۲ اينست قانون ابرص در روز تطهيرش ويرا نزد كاهن برسانند

۳ و كاهن از لشكرگاه بيرون برود و كاهن مشاهده بكند كه اينك اگر علّت برص درآن ابرص به شده است

۴ پس كاهن بفرمايد تا براي طالب تطهير دو گنجشك زنده از طيور پاك و چوب سروآزاد و قرمزي و زوفا بگيرند

۵ و كاهن بفرمايد تا يك گنجشكرا در ظرف سفالين بر بالاي آب روان ذبح كنند

۶ و گنجشك زندهرا با چوب سروآزاد و قرمزي و زوفا بگيرد و اينهارا همراهٔ گنجشك زنده در خون گنجشكي كه بالاي آب روان ذبح شد بزند

۷ و بر طالب تطهیر برص هفت مرتبه بپاشد و بپاکي او حکم دهد و گنجشك زنده‌را در صحرا رها کند

۸ و طالب تطهیر جامَهاي خودرا بشوید و تمامي موي خودرا بسترد و بآب غسل کند تا پاك شود و بعد ازآن داخل لشکرگاه شده در بیرون خیمه تا هفت روز اقامت نماید

۹ و در روز هفتم تمامي موي سر و ریش و ابرورا بسترد یعني تمامي مویهارا باید سترد و جامَهاي خودرا بشوید و بآب غسل کند تا پاك شود

۱۰ و در روز هشتم دو برهٔ نر بي‌عیب و یك برهٔ مادهٔ یکساله بي‌عیب و سه عشر آرد سفید بروغن آمیخته براي قرباني خوردني و یك لوگ روغن بگیرد

۱۱ و کاهن طهارت دهنده طالب تطهیررا با اسباب بحضور خداوند بدروازهٔ خیمهٔ مجمع برساند

۱۲ و کاهن یك برهٔ نر گرفته براي قرباني عوض جرم بگذراند و آنرا با لوگ روغن براي قرباني جنبانیدني بحضور خداوند بجنباند

۱۳ و بره‌را در موضعي که قرباني عوض خطا و قرباني سوختني‌را ذبح میکنند در جاي مقدّس ذبح نمایند زیرا که قرباني عوض جرم مانند قرباني عوض خطا است ازان کاهن است اقدس است

۱۴ و کاهن از خون قرباني عوض جرم گرفته بر بناگوش راست و شست دست راست و بر انگشت بزرگ پاي راست طالب تطهیر بمالد

۱۵ و کاهن از لوگ روغن قدري گرفته بر کفدست چپ خود بریزد

۱۶ و کاهن انگشت شهادت دست راست‌را در روغني که در دست

چپ میباشد بزند و روغن‌را هفت مرتبه بحضور خداوند بانگشت بپاشد

۱۷ واز روغني که در دست وي باقيست کاهن قدري بر بناگوش و بر شست دست راست و بر انگشت بزرگ پاي راست طالب تطهير علاوهٔ خون قرباني عوض جرم بمالد

۱۸ و بقيهٔ روغني که در دست کاهن است بر سر طالب تطهير بريزد و کاهن براي وي بحضور خداوند کفاره دهد

۱۹ پس کاهن قرباني عوض خطارا گذرانيده در حق طالب تطهير از ناپاکي کفاره دهد و بعده قرباني سوختني‌را ذبح نمايد

۲۰ و کاهن قرباني سوختني و خوردني‌را بر مذبح بگذراند و کاهن در حق وي کفاره دهد تا پاك شود

۲۱ و اگر مفلس باشد که اورا اين قدر ميسر نشود پس يك بره براي قرباني عوض جرم جنبانيدني بيآرد تا کفاره در حق وي کرده شود و ده يك حصه آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني و يك لوگ روغن

۲۲ و دو فاخته يا دو کبوتر بچه بنوعيکه دست رس گردد بيآرد که يکي قرباني عوض خطا باشد و ديگري قرباني سوختني

۲۳ و در روز هشتم براي تطهير نزد کاهن بدروازهٔ خيمهٔ مجمع بحضور خداوند برساند

۲۴ و کاهن برّهٔ عوض خطا و لوگ روغن‌را گرفته براي قرباني جنبانيدني بحضور خداوند بجنباند

۲۵ و برّهٔ قرباني عوض جرم‌را ذبح کند و کاهن قدري از خون قرباني عوض جرم بگيرد و بر بناگوش راست و شست دست راست

و انگشت بزرگ پاي راست طالب تطهير بمالد
۲۶ و كاهن ازآن روغن دركفدست چپ خود بريزد
۲۷ و كاهن از روغني كه در دست چپ خود دارد قدري بانگشت راست هفت مرتبه بحضور خداوند بپاشد
۲۸ و كاهن از روغني كه در دست ويست بر بناگوش راست و بر شست دست راست و بر انگشت بزرگ پاي راست طالب تطهير علاوهٔ خون عوض جرم بمالد
۲۹ و بقيهٔ روغن كه در دست كاهنست بر سر طالب تطهير بريزد تا در حق وي بحضور خداوند كفاره دهد
۳۰ و از فاختگان يا كبوتر بچگان بنوعيكه اورا دست رس گردد يكيرا بگذراند
۳۱ از هر كدام كه ويرا دست رس شود يكي براي قرباني عوض خطا و ديگري براي قرباني سوختني همراهٔ خوردني بيارد پس كاهن بجهت طالب تطهير بحضور خداوند كفاره دهد
۳۲ اينست قانون ابرصي كه اسباب تطهيررا دست رس نداشته باشد
۳۳ و خداوند موسي و اهرونرا مخاطب ساخت و گفت
۳۴ چون بديار كنعان كه ملكيت آنرا بشما ميدهم داخل شويد و علّت برصرا بر خانهٔ از خانهاي مملوك شما نازل گردانم
۳۵ و صاحب خانه نزد كاهن آمده خبر دهد كه چيزي در خانه مي بينم گويا علّتي است
۳۶ پس كاهي بفرمايد تا خانهرا خالي نمايند پيش ازآن كه كاهن بمشاهدهٔ علّت بيايد تا هر چه در خانه باشد نا پاك نگردد و بعد ازآن كاهن بديدن خانه داخل شود

۳۷ وعلّت‌را مشاهده کند که اینک اگر علّت بر دیوارهاي خانه خطوطهاي اخضر و احمر نمودار شده که از صفحهٔ دیوار عمیقتر مي‌نماید
۳۸ پس کاهن از خانه بیرون رفته بر در خانه بایستد و خانه‌را تا هفت روز بند کند
۳۹ و کاهن در روز هفتم مراجعت نموده مشاهده کند که اینک اگر علّت بر دیوارهاي خانه منتشر شده باشد
۴۰ پس کاهن بفرماید تا سنگهاي که علّت درآن اثر کرده بکنند و در جاي ناپاك بخارج شهر بیندازند
۴۱ واندرون خانه‌را از هر طرف بخراشند وخاك خراشیده‌را بخارج شهر در جاي ناپاك بریزند
۴۲ وسنگهاي دیگر گرفته بجاي آن سنگها نصب کنند وگل نو گرفته خانه‌را گل اندود کنند
۴۳ واگر علّت در خانه سر زند بعد ازآنکه سنگهارا بر داشتند وخانه‌را خراشیدند و اندود کردند
۴۴ پس کاهن باز آمده مشاهده کند که اینک اگر علّت در خانه منتشر شده باشد علّت برص ساعیه است درآن خانه نا پاکست
۴۵ وآن خانه‌را با سنگها وچوبها و تمامي گل خانه‌را خراب کند وبخارج شهر در جاي ناپاك ببرد
۴۶ ونیز هر کسي که درآن خانه تا مدتي که مسدود شد رفته باشد تا شام ناپاکست
۴۷ وکسي که درآن خانه بخوابد جامهاي خودرا بشوید و کسي که درآن خانه چیزي بخورد جامهاي خودرا بشوید

۴۸ و اگر کاهن داخل شده مشاهده کند که اینك علّت در خانه منتشر نشده است بعد ازآنکه خانه‌را اندودند پس کاهن بپاکي آنخانه حکم دهد ازآنرو که علّت رفع شده است
۴۹ و براي تطهیر خانه دو گنجشك و چوب سروآزاد وقرمزي و زوفا بگیرد
۵۰ ویك گنجشك‌را درظرف سفالین بالاي آب روان ذبح کند
۵۱ و چوب سروآزاد وزوفا و قرمزي وگنجشك زنده‌را گرفته در خون گنجشك ذبیحه در آب روان بزند و بر خانه هفت مرتبه بنپاشد
۵۲ تا خانه‌را بخون گنجشك وبآب روان و بگنجشك زنده و بچوب سروآزاد وبزوفا و بقرمزي پاك کند
۵۳ وگنجشك زنده‌را بخارج شهر در صحرا رها کند وبراي خانه کفاره دهد تا پاك شود
۵۴ اینست قانون انواع علّت برص و سعفه
۵۵ و براي برصي که درجامه یا در خانه روي دهد
۵۶ و براي بر آمدگي وقوبا ووضح
۵۷ تا ایّام نا پاکي وپاکي معلوم شود اینست قانون برص

باب پانزدهم

۱ وخداوند موسی و اهرون‌را مخاطب ساخت وگفت
۲ که بني اسرائیل‌را چنین بفرمائید که اگر از بدن کسي جریان واقع شود بسبب آن جریان ناپاکست
۳ اینست ناپاکي که نسبت بجریان دارد خواه جریان از بدنش مسلسل باشد خواه بند شود سبب ناپاکي اوست

۴ بر هر بستري که عليل جريان بخوابد ناپاکست و بر هر چيزي که بنشيند ناپاکست

۵ و هر کسي که بستر ويرا مسّ کند جامهاي خودرا بشويد و غسل نمايد و تا شام ناپاك باشد

۶ و بر هر چيزي که عليل جريان نشسته بود هر کس که برآن بنشيند جامهاي خودرا بشويد وغسل نمايد و تا شام ناپاك باشد

۷ وکسي که بدن عليل جريانرا مسّ کند جامهاي خودرا بشويد وغسل نمايد و تا شام ناپاك باشد

۸ و هرگاه عليل جريان برشخصي پاك تف بيندازد او جامهاي خودرا بشويد وغسل نمايد و تا شام ناپاك باشد

۹ و بر هر زين که عليل جريان سوار شود آن نيز ناپاکست

۱۰ و هر چيزي که در زير وي بوده است کسيکه آنرا مسّ کند تا شام ناپاکست و کسي که اين اسبابرا بردارد جامهاي خودرا بشويد وغسل نمايد وتا شام ناپاك باشد

۱۱ و هرگاه عليل جريان دست خودرا نا شسته کسيرا مسّ کند آنکس جامهاي خودرا بشويد و غسل نمايد و تا شام ناپاك باشد

۱۲ و هر ظرف سفالينرا که عليل جريان مسّ کند بايد شکست و هر ظرف چوبينرا از آب بشويند

۱۳ وچون که عليل از جريان پاك شود پس براي تطهير خود هفت روز بشمارد و جامهاي خودرا بشويد و در آبروان غسل کند تا پاك شود

۱۴ و در روز هشتم دو فاخته يا دو کبوتر بچه بگيرد و بحضور خداوند بدروازهٔ خيمهٔ مجمع حاضر شده تسليم کاهن نمايد

۱۵ و کاهن هردورا بگذراند یکي براي قرباني عوض خطا و ديگري براي قرباني سوختني و کاهن براي وي در باب جريانش بحضور خداوند کفاره دهد

۱۶ واگر کسي‌را آب مني برآید تمامي بدن‌را بشوید و تا شام ناپاك باشد

۱۷ وهر لباسي وهرچرمي که مني برآن ریخته شود بشویند وتا شام ناپاك باشد

۱۸ چون مردي با زني هم بستر شده انزال کند هر دو غسل نمایند و تا شام ناپاك باشند

۱۹ واگر زني حائض باشد یعني خون از رحمش جاري شود تا هفت روز گوشه نشین باشد و هر کسي که اورا مسّ کند تا شام ناپاك باشد

۲۰ و بر هرچیزي که در مدّت گوشه نشیني بخوابد ناپاکست و بر هرچیزي که بنشیند ناپاکست

۲۱ و هر کسي که بستر وي‌را مسّ کند جامّهاي خودرا بشوید و غسل نماید و تا شام ناپاك باشد

۲۲ و بر هرچیزي که نشسته بود هرکس که آنرا مسّ کند جامّهاي خودرا بشوید و غسل نماید و تا شام نا پاك باشد

۲۳ و اگر بستر یا چیزي که برآن نشسته باشد مسّ کند تا شام نا پاك باشد

۲۴ و اگر کسي باوي هم‌بستر شود وقتي که حائض باشد تا هفت روز نا پاکست و تمامي بستري که برآن خوابیده بود نا پاکست

۲۵ و هرگاه زني‌را سیلان‌دم مدّتي مدید نه در وقت حیض عارض شود

یا هرگاه ورای مدت حیض جاري باشد تمامي مدّت نا پاکي وي چون مدّت حیض باشد ناپاکست

٢٦ - بر هر بستري که در ایّام سیلان‌دم بخوابد مانند بستر حیض باشد

٢٧ و بر هر چیزي که بنشیند مانند ناپاکي حیض ناپاك باشد

٢٨ و هر کسي که آن چیزهارا مسّ کند ناپاکست و جامه‌هاي خودرا بشوید و غسل نماید و تا شام نا پاك باشد

٢٩ و اگر از سیلان‌دم پاك شود هفت روز بشمارد و بعده پاك شود

٣٠ و در روز هشتم دو فاخته یا دو کبوتر بچه گرفته نزد کاهن بدروازهٔ خیمهٔ مجمع برساند

٣١ که کاهن یکي ازآنهارا براي قرباني عوض خطا و دیگري‌را براي قرباني سوختني بگذراند و کاهن براي وي در باب ناپاکي سیلان‌دم بحضور خداوند کفاره دهد

٣٢ بدین طریق بني اسرائیل‌را از ناپاکي جدا نمائید مبادا که اگر مسکن مرا که درمیان ایشان است پلید سازند در ناپاکي‌خود بمیرند

٣٣ اینست قانون علیل جریان و کسي که از جنابت پلید شده

٣٤ و حائض و هر کسي که جریان داشته باشد چه مرد و چه زن و مردي که با زني ناپاك هم‌بستر شود

باب شانزدهم

١ و خداوند بعد از فوت دو پسر اهرون که بحضور خداوند قرباني گذرانیده وفات یافته بودند موسی‌را مخاطب ساخت

٢ و خداوند بموسی گفت که اهرون برادر خودرا بفرماي تا بجاي مقدّس اندرون حجاب پیش تخت مرحمت که بالاي صندوقست

در همه او قات داخل نشود مبادا که بمیرد زیرا که در ابر بالاي تخت مرحمت ظاهر میشوم

۳ اهرون بجاي مقدّس همین سان داخل شود که گوسالهٔ براي قرباني عوض خطا و قوچي براي قرباني سوختني بیآرد

۴ قباي کتان مقدّس‌را در برکند و زیر جامهٔ کتان بپوشد و کمربند کتان بر میان بسته عمامهٔ کتان بر سر ببندد این لباسهاي مقدّس اند لهذا بدن خودرا شسته بپوشد

۵ از جماعت بني اسرائیل دو بزغاله براي قرباني عوض خطا و یك قوچ براي قرباني سوختني بگیرد

۶ و اهرون گوسالهٔ عوض خطاي خود بگذراند تا براي خود و اهل خانهٔ خود کفاره دهد

۷ و دو بزرا گرفته بحضور خداوند بدروازهٔ خیمهٔ مجمع حاضر گرداند

۸ و اهرون برآن دو بز قرعه اندازد قرعهٔ براي خداوند و قرعهٔ دیگر براي بز طلیقه

۹ و اهرون آن بزرا که قرعهٔ خداوند بنامش برآمد بیآرد و براي قرباني عوض خطا بگذراند

۱۰ و بزي که برآن قرعهٔ بز طلیقه بنامش برآمد باید که زنده بحضور خداوند حاضر گردانند تا از آن کفاره دهند و آنرا در بیابان سر دهند تا بز طلیقه باشد

۱۱ و اهرون بزغالهٔ عوض خطاي خودرا حاضر سازد و در حق خود و اهل خانهٔ خود کفاره دهد و بزغالهٔ عوض خطاي خودرا ذبح نماید

۱۲ و یك مجمر پر از اخگر از بالاي مذبحي که بحضور خداوند است گرفته و دو مشت از بخور معطّر کوبیده اندرون حجاب برساند

۱۳ و بخوررا بحضور خداوند بر آتش بنهد تا دود بخور تخت مرحمت‌را که بر صندوق است فراگیرد مبادا که بمیرد

۱۴ و از خون گوساله قدري گرفته بر تخت مرحمت بطرف مشرق بانگشت خود بپاشد و در پیش تخت مرحمت خونرا بانگشت خود هفت مرتبه بپاشد

۱۵ پس آن بز عوض خطاي قوم‌را ذبح نموده خونش‌را اندرون حجاب برساند و برسمي که خون گوساله‌را بکار برد این خون‌را نیز بعمل آرد یعني بر تخت مرحمت و درپیش تخت مرحمت بپاشد

۱۶ و بسبب ناپاکي بني اسرائیل و تقصیرات ایشان هر گناهي که مرتکب شده‌اند بحق جاي مقدّس کفاره دهد و بدین نمط براي خیمهٔ مجمع که با ایشان درمیان ناپاکي ایشان میماند بعمل آرد

۱۷ و در وقتي که بجاي مقدّس براي کفاره دادن داخل شود هیچکس در خیمهٔ مجمع نباشد تا آنکه براي خود و اهل خانهٔ خود و تمامي جماعت بني اسرائیل کفاره داده بیرون آید

۱۸ و بیرون آمده بمذبحي که بحضور خداوند است براي آن نیز کفاره دهد و قدري از خون گوساله و از خون بز گرفته بر شاخهاي مذبح از اطراف بمالد

۱۹ و قدري از خون بانگشت خود هفت مرتبه برآن بپاشد تا آنرا از ناپاکي بني اسرائیل پاك و مقدّس سازد

۲۰ وچون از کفارهٔ جاي مقدّس و خیمهٔ مجمع و مذبح فارغ شود بز زنده‌را حاضر سازد

۲۱ و اهرون هر دو دست خودرا برسر بز زنده گذاشته تمامي خبائث بني اسرائیل و همگي تقصیرات ایشانرا و هر گناهي‌را که مرتکبش

شده‌اند اعتراف نماید و بر سر آن بز تسلیم کند و آنرا بوساطت
کسي که سزاوار اینکار باشد در بیابان سر دهد

٢٢ و آن بز تمامي خبائث ایشانرا برداشته بزمیني ویران برود و او بزرا
در بیابان سر دهد

٢٣ و اهرون بخیمهٔ مجمع در آمده لباسهاي کتان‌را که بوقت داخل
شدن بجاي مقدّس پوشیده بود خلع نموده درآنجا بگذارد

٢٤ و پر جاي مقدّس بدن خودرا شسته لباسهاي معتادهٔ خودرا
پوشیده بیرون آید و قرباني سوختني خودرا و قرباني سوختني قوم‌را
بگذراند و براي خود و براي قوم کفاره دهد

٢٥ و پیهٔ قرباني عوض خطارا بر مذبح بسوزاند

٢٦ و رها کنندهٔ بز طلیقه جامهاي خودرا بشوید و غسل نماید و بعد
ازآن بلشکرگاه درآید

٢٧ و گوسالهٔ عوض خطا و بز عوض خطا که خون آنهارا براي کفاره دادن
بجاي مقدّس آورده بودند بخارج لشکرگاه ببرند و پوست و گوشت
و فضلات آنهارا بسوزانند

٢٨ و سوزانندهٔ آنها جامهاي خودرا بشوید و غسل کند و بعد ازآن
داخل لشکرگاه شود

٢٩ و این قانون ابدي براي شما باشد که در روز دهم ماهٔ هفتم خودرا
مغموم سازید و بهیچ کار نپردازید نه متوطّن نه واردي که درمیان
شما مقیم باشد

٣٠ که درآن روز کاهن بجهت شما کفاره دهد تا شمارا پاك کند تا
شما از همه گناهان بحضور خداوند پاك باشید

٣١ این سبت آرام باشد براي شما و بقانون ابدي خودرا مغموم دارید

۳۲ و کاهني که ممسوح و متعيّن شود تا بجاي پدر خود کاهن باشد بايد که اين کفارهرا ادا کند و جامهاي کتان يعني البسه مقدسه بپوشد
۳۳ و در حق مقدس مقدّس کفاره دهد و براي خيمهٔ مجمع و مذبح نيز کفاره دهد و براي کاهنان و تمامي حضّار مجلس کفاره دهد
۳۴ وهمين براي شما قانوني ابدي باشد تا در حق بني اسرائيل از همه گناهان سالي يکدفعه کفاره داده شود پس چنانچه خداوند موسیرا فرمود بعمل آورد

باب هفدهم

۱ و خداوند موسیرا مخاطب ساخت و گفت
۲ که اهرون و پسرانش و تمامي بني اسرائيلرا بفرماي که اينست امري که خداوند فرموده است
۳ هر کسي از خاندان اسرائيل که گاوي نر يا برّهٔ يا بزي در لشکرگاه بکشد يا بيرون لشکرگاه بکشد
۴ و آنرا بدروازهٔ خيمهٔ مجمع نرساند تا قرباني خداوندرا پيش مسکن خداوند بگذراند آن مرد محسوب بخوني شود زيراکه خون ريخته است آن شخص از ميان قوم خود منقطع شود
۵ غرض آنکه بني اسرائيل ذبائح خودرا که در صحرا ذبح نمايند بحضور خداوند بدروازهٔ خيمهٔ مجمع نزد کاهن برسانند و آنهارا بطريق ذبائح سلامتي پيش خداوند ذبح نمايند
۶ و کاهن خونرا بر مذبح خداوند بدروازهٔ خيمهٔ مجمع بپاشد و پيهرا بسوزاند تا بوي خوشنودي براي خداوند باشد
۷ وبنام ديوها که بپيروي آنها زناکاري کردهاند منبعد ذبائح خودرا

نگذرانند این قانون ابدي طبقه بعد طبقه براي ایشان برقرار باشد
۸ وایشانرا بفرماي که از خاندان اسرائیل یا از غریباني که درمیان شما مقیم باشند هرکسي که قرباني سوختني یا ذبیحهٔ بگذراند
۹ وآنرا بدروازهٔ خیمهٔ مجمع حاضر نکند تا بنام خداوند بگذراند همان شخص از قوم خود منقطع شود
۱۰ وهرکسي از خاندان بني اسرائیل یا از غریباني که درمیان شما مقیم باشند بهر وجه که خون بخورد بدرستي که بسوي خورندهٔ خون روي عتاب میگردانم وازمیان قوم خودش منقطع مینمایم
۱۱ بسبب آنکه حیات تن خون است که آنرا بر مذبح بشما دادهام تا در حق جانهاي شما کفاره داده شود زیراکه خون درحق جان کفاره میدهد
۱۲ بنابرین بني اسرائیلرا فرمودم که هیچکس از شما خون نخورد وغریبي که درمیان شما مقیم باشد او نیز خون نخورد
۱۳ وهرکسي از بني اسرائیل یا از غریباني که درمیان شما مقیم باشند شکاریرا خواه بهائم خواه طیور که خوردن آن جائز است صید کند باید که خونش ریخته درخاک پنهان سازد
۱۴ زیراکه جان هر جاندار در خونست ازین سبب بني اسرائیلرا فرمودم که خون هیچ جانداررا مخورید زیرا که حیات جاندار در خونست هرکسي که آنرا بخورد هلاک خواهد شد
۱۵ وهرکسي که میته یا دریدهٔ سباعرا بخورد خواه متوطّن خواه غریب باشد جامهاي خودرا بشوید وغسل نماید وتا شام نا پاک ماند وبعد ازآن پاک شود
۱۶ اگر جامهاي خودرا نشوید وغسل نکند پس زیر بار گناه خود باشد

باب هجدهم

۱ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت

۲ که بني اسرائیل‌را بدین مضمون بفرماي که منم خداوند خداي شما

۳ برسوم ملك مصر که درآنجا سکونت داشتید عمل منمائید و برسوم ملك کنعان که شمارا درآنجا مي‌رسانم عمل منمائید و بطریق قوانین ایشان سلوك مکنید

۴ فرائض مرا بجا آرید و قوانین مرا مرعي دارید تا بدان موجب رفتار نمائید منم خداوند خداي شما

۵ ازاین سبب قوانین و فرائض مرا نگهدارید که هرکسي که آنهارا اطاعت کند موجب حیات او خواهد شد منم خداوند

۶ هیچکس از شما با اقرباي خود هم بستر نشود و کشف ستر وي نکند منم خداوند

۷ کشف ستر پدر و مادر خود مکن که او مادر تست کشف ستر او نباید کرد

۸ کشف سترزن پدر خود مکن که ستر پدر تست

۹ خواهر خودرا چه دختر پدر تو باشد و چه دخترمادرتو چه تولّدش در خانه باشد چه بیرون کشف ستر ایشان مکن

۱۰ کشف ستر دختر پسر و دختر دختر خود مکن زیراکه ستر ایشان چون ستر تست

۱۱ کشف ستر دختر زن پدر خود مکن که فرزند پدر تست و خواهر تست

۱۲ کشف ستر خواهر پدر خود مکن که وي قرباي پدر تست

۱۳ کشف ستر خواهر مادر خود مکن که وي قرباي مادر تست

۱۴ کشف ستر برادر پدر خود مکن یعني با زن وي نزدیکي مکن زیرا که زن عموي تست

۱۵ کشف ستر زن پسر خود مکن که او منکوحهٔ پسر تست و جائز نیست که کشف ستر او کني

۱۶ کشف ستر زن برادر خود مکن که ستر برادر تست

۱۷ کشف ستر زني و دختر آن زن مکن و نه کشف ستر دختر پسر او و نه دختر دختر اورا زیراکه قرباي وي هستند این فجور المحرمات است

۱۸ خواهر زن خودرا با زن خود تا در حیات باشد هو و مساز و از مصاحبت دیگري ویرا اندوه مرسان

۱۹ با زني که بسبب حیض گوشه نشین است همخلوت مشو و کشف ستر ویرا مکن

۲۰ و با زن همسایهٔ خود همبستر مشو و از صحبت وي خبثي حاصل مکن

۲۱ و کسي از اولاد خودرا در راهٔ مُلَک مگذران و نام خداي خودرا پلید مساز منم خداوند

۲۲ با مردان بقاعدهٔ زنان نزدیکي مکن زیراکه این فسق است

۲۳ با حیوانات جمع مشو و از صحبت آنها خبثي حاصل مکن و زني پیش حیواني رفته بقصد نزدیکي نه ایستد زیرا که اختلاط جنسیت است

۲۴ در امري ازاین امور خودرا ملوّث مکنید زیرا که قبائلي که در پیش روي شما بدر میکنم درین همه افعال ملوّث شده اند

۲۵ و زمین هم ملوّث است و انتقام شرارتش از آن میگیرم بحدي که زمین هم ساکنان خودرا قي کند

٢٦ لهذا قوانین و فرائض مرا مرعي‌دارید و هیچ یک ازین قبائح‌را مرتکب مشوید چه متوطّن چه غریبي که درمیان شما مقیم باشد

٢٧ که ساکنان آن زمین که پیش از شما بوده اند مرتکب اینهمه قبائح گردیده‌اند بحدي که زمین نیز ملوّث شد

٢٨ مبادا که چون زمین‌را ملوّث کنید چنانچه اقوام پیشین‌را قي کرد شمارا نیز قي کند

٢٩ زیرا که هرکسي که بیکي ازین قبائح ارتکاب نماید همان شخص که مرتکب شود از قوم خود منقطع گردد

٣٠ لهذا اوامر مرا مرعي‌دارید تا بیکي ازین عادات قبیحه که پیش از شما بعمل آوردند شما بعمل نیآرید و خودرا بدین افعال ملوّث نسازید منم خداوند خداي شما

باب نوزدهم

١ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

٢ که تمامي جماعت بني اسرائیل‌را بدین مضمون بگوي که مقدّس باشید زیراکه من خداوند خداي شما مقدّس هستم

٣ هریک از پدر و مادر خود بترسد و روزهاي سبت مرا عزیز دارید منم خداوند خداي شما

٤ ببتان التفات منمائید معبودان ریخته براي خود مسازید منم خداوند خداي شما

٥ و هرگاه ذبیحهٔ سلامتي در راهٔ خداوند ذبح نمائید با حسن ارادت باید گذرانید

۶ در روزي که ذبح مي‌شود يا در روز ديگر خورده شود و اگر چيزي تا روز سيوم باقي ماند بآتش سوخته شود

۷ و اگر در روز سيوم ذرهٔ ازآن خورده شود مکروه است مقبول نخواهد شد

۸ وخورندهٔ آن بسبب آنکه چيز مقدّس خداوندرا پليد کرده است بگناهگاري منسوب باشد وهمان شخص ازقوم خود منقطع شود

۹ وچون حاصلات زمين خودرا بدروي گوشهاي مزرعه‌را باتمام مدرو خوشهاي پراگنده‌را مچين

۱۰ انگورها از تاکستان خود نقير و قطمير جمع مکن چيزي براي فقرا و غربا بگذار منم خداوند خداي شما

۱۱ دزدي مکنيد مکر و دروغ گوئي با يکديگر مورزيد

۱۲ و سوگند دروغ بنام من مخوريد ونام خداي خودرا خوار مساز منم خداوند

۱۳ بر همسايهٔ خود ظلم مکن ازاو و غصب منماي و مزد مزدور تا صبح پيش تو نماند

۱۴ بر کر لعن مکن در راهٔ کور چيزي لغزاننده منه امّا از خداي خود بترس منم خداوند

۱۵ در قضا حيف مکن و طرف گيري محقّر مکن و موقّررا محترم مدار امّا دعواي همسايهٔ خودرا از روي عدل فيصل کن

۱۶ وگرد غمازي اقران خود مگرد و بخون همسايهٔ خود راضي مشو منم خداوند

۱۷ بر برادر خود در دل کينه مورز ملامت همسايهٔ تو بر تو لازمست تا زيربار گناه نشوي

۱۸ . از ابنای جنس خود انتقام مگیر و در کمین منشین همسایهٔ خودرا چون خود دوست دار منم خداوند

۱۹ قوانین مرا مرعی دارید بهائم خودرا با غیر جنس گشن مکن در مزرعهٔ خود تخم آمیخته مکار و لباسی از پنبه و پشم بافته مپوش

۲۰ و اگر کسی با کنیزکی همبستر شود که او منسوب بشوهریست و اورا باز نخریده و آزاد نکرده آن زن‌را تازیانه باید زد ایشانرا نباید کشت زیرا که او آزاد نیست

۲۱ و مرد قربانی عوض جرم بحضور خداوند بدروازهٔ خیمهٔ مجمع یعنی قوچی بعوض جرم برساند

۲۲ و کاهن از قوچ عوض جرم بحضور خداوند در حق وی نسبت بگناهی که مرتکب شده است کفاره دهد تا آن جرم که ارتکاب نموده عفو شود

۲۳ و چون داخل آن دیار شده انواع درختان‌را برای خورش نشانده باشید ثمر آنهارا چون نا مختون شمارید تا سه سال چون نا مختون برای شما باشد خورده نشود

۲۴ و در سال چهارم تمامی ثمراتش مقدس باشد تا ادای شکر خداوند کرده شود

۲۵ و در سال پنجم ثمراتش‌را تناول نمائید تا برای شما محصولات خود بدهد منم خداوند خدای شما

۲۶ چیزی با خون مخورید فال مگیرید و منجمی منمائید

۲۷ گوشهای سر خودرا مدور متراشید و گوشهای ریش‌را خراب مکن

۲۸ در ماتم اموات بدن خودرا مخراشید و وشم بر خود مکنید منم خداوند

۲۹ و دختر خودرا بي‌حرمت مکن و فاحشه مگردان مبادا که اهل زمين مرتکب زناکاري شوند و زمين پر از فجور گردد
۳۰ روزهاي سبت مرا مرعي‌داريد ومقدس مرا محترم داريد منم خداوند
۳۱ با کسانيکه با جن آشنائي دارند توجّه منمائيد و از غيب گويان استفسار مکنيد تا از ايشان پليد نشويد منم خداوند خداي شما
۳۲ در پيش ريش سفيد برخيز و ديدار سالخورده‌را محترم دار و از خداي خود بترس منم خداوند
۳۳ هرگاه غريبي در وطن شما مقيم باشد اورا ميآزاريد
۳۴ غريبي که با شما مقيم باشد در نظر شما چون متوطّن باشد و اورا برابر خود دوست دار ازآنرو که شما در ملك مصر غريب بوديد منم خداوند خداي شما
۳۵ در قضا و در پيمايش و در وزن و در پيمانه. هيچ خساره مکن
۳۶ ترازوهاي درست و سنگهاي درست و ايفاي درست وهين درست بداريد منم خداوند خداي شما که شمارا از ملك مصر بيرون آوردم
۳۷ ازين سبب همه قوانين مرا وهمه فرائض مرا پاس داريد و بر آنها عمل نمائيد منم خداوند

باب بيستم

۱ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت
۲ که بني اسرائيل‌را نيز چنين بفرماي که هرشخصي از بني اسرائيل يا از غريباني که در اسرائيل مقيم باشند کسي که يکي از نسل خود پيشکش مُلَك گرداند لامحاله مقتول شود باشندگان آن نواحي اورا سنگسار نمايند

۳ من روي عتاب بسوي آن شخص مي گردانم تا اورا از ميان قوم خود منقطع سازم بنابران كه نسل خودرا پيشكش مُلَك گردانيده مقدس مرا پليد كرده است ونام مقدّس مرا خوار نموده

۴ وهرگاه باشندگان آن نواحي از حال كسي كه نسل خودرا پيشكش مُلَك نموده است چشم بپوشند وبقتل نرسانند

۵ من روي عتاب بسوي او وخاندانش ميگردانم تا اورا با همه اشخاصي كه در زناكاري او شريك بودند يعني در عبادت مُلَك زناكاري كردند ازميان قوم منقطع سازم

۶ وكسي كه بآشناي جن وبغيب گويان توجّه نمايد تا در پيروي ايشان زناكاري كند بسوي آن شخص روي عتاب ميگردانم تا اورا از ميان قوم منقطع سازم

۷ وحال آنكه خودرا تقديس نمائيد ومقدّس باشيد ازانرو كه منم خداوند خداي شما

۸ واحكام مرا مرعي داريد وعمل نمائيد منم خداوند كه شمارا تقديس نمايم

۹ هر كسي كه پدر يا مادر خودرا لعنت كند لامحاله مقتول شود پدر يا مادر خودرا لعنت كرده است پس خون بر گردن اوست

۱۰ هرگاه كسي با زن غيري زنا كند يعني مرتكب زناكاري با زن همسايهٔ خود گردد پس زاني وزانيه لامحاله مقتول شوند

۱۱ هرگاه كسي با زن پدر خود همبستر شود كشف ستر پدر خود كرده است هر دو لامحاله مقتول شوند خون بر گردن ايشانست

۱۲ وهرگاه كسي با زن پسر خود همبستر شود هر دو لامحاله مقتول شوند كه از فعل آنها تضييع انساب است وخون بر گردن ايشانست

۱۳ وهرگاه کسي با مردي بقاعدهٔ زنان نزديکي کند هر دو امر قبيح‌را ارتکاب نموده اند لامحاله مقتول شوند خون بر گردن ايشانست

۱۴ واگر کسي دختري ومادر آن دختررا بنکاح در آرد امر شنيع است هر سه بآتش سوخته شوند تا چنين امر شنيع در ميان شما نباشد

۱۵ واگر مردي با حيواني نزديکي کند او لامحاله مقتول شود وحيوان نيز کشته گردد

۱۶ واگر زني پيش حيواني رفته با آن نزديکي کند زن وحيوان‌را بايد کشت لامحاله مقتول شوند خون بر گردن ايشانست

۱۷ واگر کسي خواهر خودرا چه دختر پدر چه دختر مادرش باشد بخلوت برده اورا برهنه ببيند وهمچنين وي اورا برهنه ببيند امر بي‌حياٸيست وبنظر اهل قوم منقطع گردند که او ستر خواهر خودرا کشف کرده زير بار گناه خود بماند

۱۸ واگر کسي با زني حاٸض همبستر شود وکشف ستر او کند مرد چشمهٔ زن‌را باز کرده است وزن چشمهٔ خون خودرا وانموده هر دو از ميان قوم خود منقطع شوند

۱۹ وکشف ستر خاله وعمهٔ خود مکن زيراکه مرتکب اين امر شده ستر اقرباي خودرا کشف کرده‌است زير بار گناه باشند

۲۰ واگر کسي با زن عموي خود همبستر شود کشف ستر عموي خود کرده است هر دو زير بار گناه باشند وبي‌اولاد خواهند مرد

۲۱ واگر کسي زن برادر خودرا بنکاح در آرد امري ناشايسته است کشف ستر برادر خود کرده است بي‌اولاد خواهند بود

۲۲ القصه همه قوانين وهمه فراٸض مرا مرعي داريد وبعمل آريد مبادا

که زمیني که شمارا درانجا مقیم میگردانم شمارا قي کند ٭

۲۳ و بقواعد اقوامي که در پیش روي شما اخراج مي‌نمائم سلوك منمائید که ایشان مرتکب این همه امور شده‌اند و من از ایشان متنفر شده‌ام.

۲۴ امّا شمارا گفتم که زمین ایشانرا بمیراث خواهید گرفت و من بشما خواهم بخشید تا بتصرّف درآرید زمیني که فیضان شیر و شهد در آن است منم خداوند خداي شما که شمارا از قبائل ممتاز کردم

۲۵ لهذا درمیان بهائم پاك و نا پاك و درمیان طیّور پاك و ناپاك تمئیز نمائید و خودرا بواسطهٔ بهائم و طیّور و انواع حشرات الارض که آنهارا از شما بناپاکي جدا کرده‌ام متنفّر مگردانید

۲۶ و براي من مقدّس باشید زیرا که من خداوند قدوس هستم و شمارا از قبائل ممتاز نموده‌ام تا ازان من باشید

۲۷ و هرکس چه مرد چه زن که آشناي جن یا غیب گو باشد لامحاله مقتول شود ایشانرا سنگسار نمائید خون بر گردن ایشان است

باب بیست و یکم

۱ و خداوند بموسي گفت که بدین مضمون کاهنان‌را از بني اهرون بفرماي که هیچ کس در قوم خود بسبب میّت ناپاك نشود

۲ مگر بسبب خویشان که با وي نزدیکترند یعني مادر و پدر و پسر و دختر و برادر خود

۳ و خواهر دوشیزهٔ خود که با وي قرابت دارد و شوهر نکرده بسبب وي جائز است که ناپاك شود

۴ هرکس که در قوم بزرگست خودرا ناپاك نکند وخوار نسازد
۵ و سر خودرا بي موي نکنند و گوشهٔ ریش‌را نتراشند و بدن خودرا تیغ نزنند
۶ براي خداي خود مقدّس باشند و نام خداي خودرا خوار نسازند زیرا که هدیه‌هاي آتشین خداوند و نان خداي خودرا میگذرانند لهذا مقدّس باشند
۷ زني که فاحشه یا بیحرمت باشد بنکاح نیارند و زني که از شوهر طلاق یافته بنکاح نیارند ازآنرو که کاهن براي خداي خود مقدّس است
۸ و بنابرین وي‌را تقدیس نماي که نان خداي ترا میگذراند نزد تو مقدّس باشد بسبب آنکه منم خداوند قدّوس که شمارا تقدیس نمایم
۹ و دختر کاهن هرگاه خودرا بزنا بیحرمت سازد پدر خودرا نیز بیحرمت ساخته است اورا باتش بسوزانند
۱۰ و کاهني که از برادران خود بزرگست که بر سرش روغن مسح ریخته شد و بپوشیدن لباسهاي خاص تعیین یافته نمي باید که سر خودرا برهنه کند و نه جامه‌هاي خودرا چاك کند
۱۱ و نزد میّتي نرود و خودرا بسبب پدر و مادر خود ناپاك نسازد
۱۲ و از مقدس بیرون نرود و مقدس خداي خودرا خوار نسازد زیراکه تاج روغن مسح خداي وي بر سرش هست منم خداوند
۱۳ و دوشیزهٔ‌را بنکاح خود درآرد
۱۴ زن بیوه و طلاق یافته و بیحرمت و فاحشه‌را نباید گرفت لیکن دوشیزهٔ‌را از قوم خود بنکاح درآرد
۱۵ و اولاد خودرا درمیان قوم بیحرمت نسازد زیرا که منم خداوند که اورا تقدیس مي نمایم

۱۶ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۱۷ که اهرون‌را چنین بفرمای که از نسل تو طبقه بعد طبقه هر کسی که معیوب باشد برای گذرانیدن نان خدای خود حاضر نشود
۱۸ هر شخصی که معیوب باشد حاضر نگردد چه نابینا و چه لنگ چه پهن بینی و چه زاید الاطراف
۱۹ یا کسی که شکسته پا یا شکسته دست باشد
۲۰ یا کوزپشت یا کوتاه قد یا کسی که گل چشم یا جرب یا حزازه دارد یا مدقوق الخصیه باشد
۲۱ از اولاد اهرون کاهن کسی که معیوب باشد بگذرانیدن هدیه‌های آتشین خداوند حاضر نشود چه معیوبست برای گذرانیدن نان خدای خود نزدیک نیاید
۲۲ نان خدای خودرا چه اقدس و چه مقدس تناول نماید
۲۳ لیکن داخل حجاب نشود و نزدیک مذبح نیاید بسبب آنکه معیوبست الغرض مقدسهای مرا خوار نسازد زیراکه منم خداوند که ایشانرا تقدیس می نمایم
۲۴ و موسی این معنی‌را باهرون و بپسرانش و بجمیع بنی اسرائیل باز نمود

باب بیست و دوم

۱ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ که اهرون و پسرانش‌را بفرمای تا از مقدسات بنی اسرائیل که آنها برای من تقدیس نمایند بپرهیزند و اسم مقدس مرا خوار نسازند منم خداوند
۳ ایشانرا بگوی که هرکسی از اولاد شما پشت در پشت که بوقت

ناپاکي نزديك بمقدّساتي که بني اسرائيل آنهارا براي خداوند تقديس نمايند برسد همان شخص از حضور من منقطع خواهد شد منم خداوند

۴ هر کسي از اولاد اهرون که ابرص يا عليل جريان باشد تا آنکه پاك نشود از مقدّسات چيزي نخورد و هر کسي چيزيرا که از ميّت ناپاك شده است مسّ کند يا کسي که آب مني از او برآيد

۵ يا کسي که هر نوع حشرات که موجب ناپاکي است يا آدمي که ناپاکي وي هرچه باشد در او اثر کند مسّ نمايد

۶ شخصي که اين نوع چيزي مسّ کند تا شام ناپاك باشد تا بدن‌را بآب نشويد از مقدّسات چيزي نخورد

۷ بوقت غروب آفتاب پاك شود و بعد از آن از مقدّسات بخورد ازآنرو که خوراك ويست

۸ ميته و دريدهٔ سباع‌را نخورد و از آن ناپاك نشود منم خداوند

۹ لاجرم قانون مرا مرعي‌دارند مبادا که اگر خوار نمايند بدين سبب زيربار گناه شده بميرند منم خداوند که ايشانرا تقديس مي نمايم

۱۰ هيچ غريبي چيز مقدّس‌را نخورد و کسي که مهمان کاهن يا چاکر باشد چيز مقدّس‌را نخورد

۱۱ ليکن هر کسي که زر خريدهٔ کاهن باشد از آن بخورد و نيز کسي که خانه‌زاد او باشد اين هر دو با وي همخوراك باشند

۱۲ اگر دختر کاهن زن مرد غريبي باشد از هديهٔ مقدّسات نخورد

۱۳ امّا اگر دختر کاهن بيوه يا مطلقه باشد و فرزندي ندارد و بخانهٔ پدر خود مراجعت نموده مانند ايّام طفوليت با پدر خود همخوراك باشد ليکن هيچ کس غريب ازآن نخورد

۱۴ وهرگاه کسي از چيز مقدّس سهواً بخورد حصهٔ پنجم‌را برآن اضافه کرده با مقدار چيز مقدّس تسليم کاهن نمايد
۱۵ و مقدّسات بني اسرائيل‌را که براي خداوند ميگذرانند خوار نسازند
۱۶ و خودرا بخوردن مقدّسات مجرم نسازند زيرا که منم خداوند که ايشان‌را تقديس مي نمايم
۱۷ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت
۱۸ که اهرون و پسرانش و جميع بني اسرائيل‌را چنين بفرماي که هرکسي از خاندان اسرائيل و از غريباني که در ميان بني اسرائيل سکونت دارند که قرباني بگذرانند چه در انواع نذور و چه در انواع تطوّعات که بحضور خداوند بقرباني سوختني ميگذرانند
۱۹ از گاو يا از ميش يا از بز نر بي‌عيب باشد تا مقبول شويد
۲۰ هر چيزي معيوب مگذرانيد زيرا که در حق شما مقبول نخواهد شد
۲۱ و هر کسي که ذبيحهٔ سلامتي چه در اداي نذر و چه بر سبيل تطوّع از گاو يا گوسفند بحضور خداوند بگذراند بي‌عيب باشد تا مقبول گردد و درآن عيبي نباشد
۲۲ هرچه کور يا شکسته استخوان يا مقطوع الاطراف باشد يا صلع يا جرب يا حزازه دارد اينهارا براي خداوند مگذرانيد و ازآنها هديهٔ آتشين برمذبح بحضور خداوند منهيد
۲۳ گاوي و برهٔ که زايد الاطراف يا شيشله باشد جائز است که براي تطوّع بگذراني امّا باداي نذر مقبول نخواهد شد
۲۴ هرچه خصيهٔ آن ماليده يا کوفته يا برآورده يا بريده باشد بحضور خداوند مگذرانيد و نه در ولايت خود ذبح نمائيد

٢٥ و نان خداي خودرا با اين همه از دست بيگانه مگذرانيد ازآنرو كه فاسد و معيوبند در حق شما مقبول نخواهد شد
٢٦ و خداوند موسى‌را مخاطب ساخت و گفت
٢٧ چون بچهٔ گاو يا ميش يا بز زائيده شود تا هفت روز نزد مادر خود بماند و از روز هشتم تا بقية العمر براي هديهٔ آتشين بحضور خداوند مقبول مي‌شود
٢٨ و آنرا چه گاو چه ميش در يك روز با بچه ذبح نبايد كرد
٢٩ چون ذبيحهٔ شكرگذاري براي خداوند ذبح نمائيد بخلوص نيّت بگذرانيد
٣٠ بهمانروز خورده شود تا روز ديگر هيچ مگذاريد منم خداوند
٣١ القصه احكام مرا مرعي‌داريد و عمل نمائيد منم خداوند
٣٢ و نام مقدس مرا خوار مسازيد كه در بني اسرائيل مقدّس خواهم بود منم خداوند كه شمارا تقديس مي‌نمايم
٣٣ و شمارا از ملك مصر بيرون آوردم تا خداي شما باشم منم خداوند

باب بيست و سيوم

١ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت
٢ كه بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه تفصيل عيدهاي خداوند كه آنهارا بمجالس مقدّس منادي بايد كرد اينست
٣ شش روز هر نوع كاركرده شود امّا روز هفتم روز سبت استراحت است براي مجلس مقدّس و بهيچ كار نبايد پرداخت كه اين روز سبت خداوند است د هرجا كه سكونت ورزيد

۴ اینست عیدهاي خداوند یعني مجالس مقدّس که هریك‌را بوقت معهود منادي باید کرد

۵ در چهار دهم ماهٔ اوّل بوقت عصر فسح خداوند است

۶ و در روز پانزدهم آن ماه عید فطیریست براي خداوند تا هفت روز نان فطیري بخورید

۷ و در روز اوّل مجلسي مقدّس بدارید و بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید

۸ و تا هفت روز هدیهٔ آتشین براي خداوند بگذرانید روز هفتم مجلسي مقدّس است بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید

۹ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت

۱۰ که بني اسرائیل‌را چنین بفرماي چون بزمیني که من بشما مي بخشم برسید و حاصلاتش‌را بدروید باید که یکدستهٔ نوباوهٔ حاصلات خودرا نزد کاهن برسانید

۱۱ که آن دسته‌را بحضور خداوند بجنباند تا براي شما مقبول گردد و فرداي روز سبت کاهن بجنباند

۱۲ و بروز جنبانیدن دسته برهٔ نر بي‌عیب یکساله‌را براي قرباني سوختني پیش خداوند بگذرانید

۱۳ و قرباني خوردني متعلّق آن ده دو آرد سفید با روغن آمیخته تا هدیهٔ آتشین پیش خداوند ببوي خشنودي باشد و قرباني ریختني متعلّق آن از شراب مي‌باید چهار یك از هین

۱۴ و نان و دانهٔ برشته و خوشهاي نورسیده مخورید تا روزیکه قرباني‌را بحضور خداي خود رسانیده باشید آئیني ابدیست طبقه بعد طبقه در هرجاي که سکونت ورزید

۱۵ و از فرداي روز سبت يعني از روزيكه دستهٔ جنبانيدني‌را رسانيديد تا هفت هفته تمام بشماريد

۱۶ تا فرداي سبت هفتمي پنجاه روز بشماريد وقرباني خوردني تازه پيش خداوند بگذرانيد

۱۷ دو نان جنبانيدني از ده دو آرد سفيد از مساكن خود بيرون آريد خميري پخته شود اينست نوباوه براي خداوند

۱۸ و همراه نان هفت برهٔ بي‌عيب يك ساله و دو قوچ بگذرانيد تا قرباني سوختني براي خداوند مع قرباني خوردني و ريختني متعلق آنها هديهٔ آتشين ببوي خشنودي براي خداوند باشد

۱۹ ويك بزغاله بعوض خطا و دو برهٔ يكساله براي ذبيحهٔ سلامتي ذبح نمائيد

۲۰ وكاهن آنهارا با نان نوباوه براي قرباني جنبانيدني بحضور خداوند مع دو بره بجنباند در راهٔ خداوند بجهت كاهن مقدّس باشند

۲۱ ودر همان روز منادي نمائيد تا مجلسي مقدّس براي شما باشد بهيچ صنعت شاقه اشتغال منمائيد آئيني ابديست در هرجاي كه سكونت ورزيد طبقه بعد طبقه

۲۲ وچون حاصلات زمين‌را بدرويد اطراف مزرعهٔ خودرا استيعاب مكن و از حاصلات خود خوشه چيني منماي براي فقرا و غربا بگذار منم خداوند خداي شما

۲۳ وخداوند موسى‌را مخاطب ساخت وگفت

۲۴ كه بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه در غرهٔ ماهٔ هفتم سبتي باشد براي شما يادگاري كرنا نوازي مجلسي مقدّس

۲۵ بهيچ صنعت شاقه مپرداريد ليكن هديهٔ آتشين‌را پيش خداوند بگذرانيد

۲۶ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۲۷ و در روز دهم ماهٔ هفتم مذکور روز کفاره باشد مجلسي مقدّس براي شما مي‌باید و خودرا مغموم سازید و هدیهٔ آتشین براي خداوند بگذرانید
۲۸ و درآن روز بصنعتي اشتغال منمائید زیراکه روز کفاره است تا در حق شما بحضور خداوند خداي شما اداي کفاره شود
۲۹ که هرشخصي که بهمان روز مغموم نباشد از قوم خود منقطع شود
۳۰ و هرشخصي که درآن روز بصنعتي اشتغال نماید آنکس‌را ازمیان قوم خود هلاك خواهم نمود
۳۱ بهیچ نوع صنعتي مپردازید آئینیست ابدي طبقه بعد طبقه در هرجاي که سکونت ورزید
۳۲ سبت تعطیل است براي شما تا خودرا مغموم سازید در نهم ماه بوقت شام از شام تا شام همان سبت خودرا عزیز دارید
۳۳ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۳۴ که بني‌اسرائیل‌را بفرماي که روز پانزدهم ماهٔ هفتم مذکور عید کوشك بندان تا هفت روز براي خداوند باشد
۳۵ روز اوّل مجلسي مقدّس مي‌باید بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید
۳۶ هفت روز هدیهٔ آتشین پیش خداوند بگذرانید بروز هشتم مجلسي مقدّس براي شما باشد و هدیهٔ آتشین پیش خداوند بگذرانید که براي شما انجمن تنزّه است بهیچ صنعت شاقه مشغول مشوید
۳۷ اینست عیدهاي خداوند که درآنها نداي مجلس مقدّس باید کرد تا هدیهٔ آتشین پیش خداوند و قرباني سوختني و خوردني و ذبیحه

و قربانیهای ریختنی هریک بروز معهود بگذرانید

۳۸ وعلاوهٔ سبتهای خداوند و تصدّقات و نذور و انواع تطوّعات شما که در راهٔ خداوند ادا مینمائید

۳۹ و در روز پانزدهم ماهٔ هفتم چون ماحصل زمین‌را جمع کرده باشید مدت هفت روز عیدی برای خداوند عزیز دارید و سبتی در روز اوّل و سبتی در روز هشتم باشد

۴۰ و در روز اوّل میوهای درختان دلکشا و قُلْب نخیلات و شاخهای درختان سایه‌دار و بیدهای جویبار‌را بدست گرفته بحضور خداوند خدای خود تا هفت روز خوشحال باشید

۴۱ و آن عیدرا در سالی هفت روز برای خداوند مرعی دارید آئینی ابدی است طبقه بعد طبقه آنرا در ماهٔ هفتم عزیز دارید

۴۲ تا هفت روز در کوشک‌بندان ساکن باشید هرکس از نسل بنی اسرائیل در کوشک‌بندان سکونت دارد

۴۳ تا اولاد شما طبقه بعد طبقه آگاه شوند که من بنی اسرائیل‌را بوقتی که از ملک مصر بیرون آوردم در کوشک‌بندان ساکن گردانیدم منم خداوند خدای شما

۴۴ و موسی عیدهای خداوندرا با بنی اسرائیل بیان نمود

باب بیست وچهارم

۱ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۲ که بنی اسرائیل‌را بفرمای تا زیتون‌را کـه کرده روغن خالص برای روشنائی نزد تو بیآرند تا چراغهارا همواره روشن کنند

۳ بیرون حجاب عهد نامه در خیمهٔ مجمع اهرون از شام تا صبح

بحضور خداوند همواره بدرستي آن بپردازد آئيني ابدي است براي شما طبقه بعد طبقه

۴ چراغهارا بر شمعدان طاهر بحضور خداوند همواره آراسته دارد

۵ و آرد سفيد گرفته دوازده كليچه بپز در هريك كليچه ده دو باشد

۶ و آنهارا دو قطار شش شش در هر قطار بر خوان پاك بحضور خداوند بيارايي

۷ و بر هر قطار لبان خالص بريز تا براي يادگاري بر سبيل هديهٔ آتشين پيش خداوند بر نان باشد

۸ در هر روز سبت از بني اسرائيل گرفته بر حكم پيماني ابدي بحضور خداوند بيارايد

۹ و از آن اهرون و اولادش باشد كه تا آنرا بجاي مقدّس بخورند زيراكه از هديه‌هاي آتشين خداوند بآئيني ابدي براي وي اقدس است

۱۰ آنگاه شخصي كه مادرش اسرائيلي و پدرش مصري دخيل بني اسرائيل بود درآمد و اين پسر زن اسرائيلي با مردي اسرائيلي در لشكرگاه مشاجره نمود .

۱۱ و آن پسر زن اسرائيلي از روي كفر اسم اعظم‌را بر زبان آورد و لعنت گفت پس اورا نزد موسي آوردند امّا نام مادرش سلوميت دختر دبري از فرقهٔ دان بود

۱۲ و اورا محبوس داشتند تا آنكه حكم خداوند بر ايشان ظاهر گردد

۱۳ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت

۱۴ كه آن لعنت گورا بخارج لشكرگاه بيرون آر و كساني كه سخنهاي ويرا شنيدند هردو دست خودرا بر سروي بگذارند و تمامي مجلس اورا سنگسار نمايند

۱۵ و بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه هر كسي كه خداي خودرا دشنام گويد زير بار گناه باشد

۱۶ وكسي كه از روي كفر اسم خداوندرا بر زبان آرد لامحاله مقتول شود و جميع مجلس اورا بي تأمّل سنگسار نمايند چه غريب و چه متوطّن هركه از روي كفر اسم اعظم‌را بر زبان آرد كشته گردد

۱۷ وكسي كه احدي‌را از بني آدم بكشد لامحاله مقتول شود

۱۸ وكسي كه چهارپائي‌را بكشد بدل آن تسليم كند جانوري عوض جانوري

۱۹ وكسي كه همسايهٔ خودرا شيئي رسانيده باشد موافق كردهٔ خود سزا يابد

۲۰ كسر عوض كسر چشم عوض چشم دندان عوض دندان هر نوع شيئي كه بكسي رسانيده باشد همان طور باو برسد

۲۱ وكسي كه چهارپائي بكشد مثل آن تسليم كند وكسي كه آدمي‌را بكشد مقتول شود

۲۲ براي غريب و براي متوطّن يك آئين باشد زيراكه منم خداوند خداي شما

۲۳ پس موسی بني اسرائيل‌را فرمود تا آن كافررا بخارج لشكرگاه آوردند و سنگسار نمودند و بني اسرائيل چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود عمل نمودند

باب بيست و پنجم

۱ و خداوند موسی‌را بر جبل سيناي مخاطب ساخت و گفت

۲ كه بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه چون بزميني كه من بشما

مي‌بخشم داخل شويد بايد كه زمين هم سبت‌را براي خداوند عزيز دارد

۳ تا شش سال در مزرعهٔ خود تخم بپاش و درين مدّت شش سال تاكستانرا نيز بپيراي و حاصلاتش‌را جمع نماي

۴ فامّا در سال هفتم براي زمين سبت راحت باشد يعني سبتي براي خداوند نه مزرعهٔ خودرا تخم بپاش و نه تاكستانرا بپيراي

۵ خودروئي كه لائق درو باشد مدرو و انگورهاي بخسي‌را جمع مكن بنابرانكه زمين‌را سال راحت است

۶ و آن سبت زمين براي خوراك شما باشد براي تو و غلام و كنيز و مزدور تو و غريبي كه با تو مقيم باشد

۷ و براي بهايم تو و هر جانوري كه در زمين تست تمامي حاصلات آن سال خوراك باشد

۸ و هفت سبت سالها براي خود بشمار يعني هفت هفت سال كه مدت آن هفت سبت سالها چهل و نه سال باشد

۹ پس در دهم ماهٔ هفتم كرناي بلند آواز بكش بروز كفاره در تمامي سر زمين خود كرنا بكش

۱۰ و سال پنجاهم‌را مقدّس داريد در تمامي سر زمين منادي نمائيد تا جميع ساكنانش ازاد شوند يوبيل باشد براي شما تا هركس بملك خود باز آيد و هركسي بخاندان خود مراجعت نمايد

۱۱ هرسال پنجاهم براي شما يوبيل است نه تخم بپاشيد و نه حاصلات خود رورا بدرويد و نه انگورهاي بخس‌را جمع كنيد

۱۲ زيرا كه يوبيل است آنرا مقدّس داريد ماحصل آنسال از مزرعه بخوريد

۱۳ درین سال یوبیل هرکسی بملک خود مراجعت نماید
۱۴ واگر چیزی بهمسایهٔ خود بفروشی یا از همسایه بخری با یکدیگر دغا بازی مکنید
۱۵ بعدد سالهای که از یوبیل گذشته از همسایهٔ خود بخر و او بعدد سالها محصولات‌را بتو بفروشد
۱۶ بکثرت سالها نرخش زیاده کن و بقلت سالها نرخش کمتر نمای زیرا که محصولات‌را بهمین حساب بتو می‌فروشد
۱۷ پس با یکدیگر دغابازی مکنید امّا از خدای خود بترس که منم خداوند خدای شما
۱۸ لهذا قوانین مرا بجا آرید و فرائض مرا مرعی‌دارید و عمل نمائید تا بر زمین به امن و امان باشید
۱۹ و زمین بار خودرا بر آرد و شما بقدر اشتها بخورید و درآنجا به امن و امان باشید
۲۰ و اگر بگوئید که بسال هفتم چه بخوریم که اینک نه تخم پاشیدن جائز است و نه جمع کردن محصولات
۲۱ پس در سال ششم برکت خودرا بر شما نازل میگردانم بنوعی که زمین برای سه سال بار آورد
۲۲ و در سال هشتم تخم بپاشید و تا سال نهم از انبار پیشین بخورید تا وقتی که محصولاتش برسد از پیشین بخورید
۲۳ امّا زمین تا ابد الاباد فروخته نشود زیرا که زمین ازان منست بسبب آنکه شما نزد من غریب و مهمان هستید
۲۴ و در تمامی زمینی که بتصرّف شما درآید اختیار باز خریدن زمین باید داد

۲۵ هرگاه برادر تو تهي‌دست شده قطعهٔ مِلك خودرا فروخته باشد واگر کسي از خويشان وي بيايد تا آنرا باز خرد پس آنچه برادرش فروخته بود جائز است که باز بخرد
۲۶ واگر کسي باز خرنده نباشد وخودش‌را باز خريدن ميسّر شود
۲۷ پس مدّت بيعش بشمارد و هرچه زياده باشد تسليم کسي که بدست او فروخته شد بکند تا بمِلك خود باز آيد
۲۸ و اگر تسليم آن ميسّر نشود پس زمين فروخته تا سال يوبيل در تصرّف خريدار باشد ودر يوبيل رها شود و مِلك بمالك خود باز گردد
۲۹ واگر کسي خانهٔ را در شهري با حصار بفروشد پس در مدت يکسال بعد از فروختن جائز است که باز خرد تا يکسال تمام نشود باز خريدنش جائز است
۳۰ واگر در مدت يکسال باز خريده نشود پس آن خانهٔ که در شهر با حصار است تا ابد الاباد طبقه بعد طبقه مال خريدار باشد در يوبيل نيز رها نشود
۳۱ فامّا خانهاي دهائي که حصارها ندارد مانند زمين صحرا شمرده شود باز خريدن آنها جائز است و در يوبيل رها شود
۳۲ وليکن شهرهاي بني ليوي يعني خانهاي که در شهرهاي مملوك ايشان باشد جائز است که بني ليوي بهر وقت بازخرند
۳۳ وهرکسي از بني ليوي که باز خرد خانهٔ فروخته و شهر مملوك او در يوبيل رها شود بنابر آنکه خانهائي که در شهرهاي بني ليوي باشد مِلك ايشان است درميان بني اسرائيل
۳۴ امّا مزرعهٔ که در حوالي شهرهاي ايشان است نبايد فروخت زيرا که مِلك ابدي ايشان است

٣٥ و هرگاه برادرت نزد تو تهي‌دست و بي‌نوا گردد اورا چون غريب و مهمان دستگيري کن تا با تو زنده ماند

٣٦ سود و ربا از وي مگير و از خداي خود بترس تا برادرت با تو زنده ماند

٣٧ زر خودرا براي سود بوي مده و خوراك براي ربا مده

٣٨ منم خداوند خداي شما که شمارا از ملك مصر بيرون آوردم تا خطهٔ کنعان‌را ببخشم و خداي شما باشم

٣٩ و هرگاه برادرت نزد تو تهي دست گرديده زر خريدهٔ تو شود با او جبر مکن که بکار غلامان مشغول شود

٤٠ چون مزدور يا چون مهمان با تو باشد و تا سال يوبيل نوکر تو باشد

٤١ آنگاه از نزد تو رخصت يابد و فرزندان خودرا همراه گرفته بخاندان خود مراجعت نمايد و بملك آبا و اجداد باز برود

٤٢ ازآنرو که بندگان من هستند که ايشان‌را از ملك مصر بيرون آوردم پس نبايد که چون غلامان فروخته شوند

٤٣ با وي بسختي حکم‌راني مکن امّا از خداي خود بترس

٤٤ و غلامان و کنيزان مملوك تو از قبائل اطراف شما باشند از آنها غلامان و کنيزان بخريد

٤٥ و از اولاد غريباني که درميان شما مقيم باشند از ايشان نيز و از اهل بيت ايشان که با شما استقامت ورزند اشخاصي که در ملك شما متولّد شدند بخريد تا که ايشان مملوك شما باشند

٤٦ و ايشان‌را براي ميراث اولاد و احفاد خود بگيريد تا ملك موروث باشند و تا ابد الاباد حلقه‌بگوش شما باشند امّا با برادران خويش بني اسرائيل نمي بايد که بسختي حکم‌راني کنيد

۴۷ و اگر غریبي یا مهماني نزد تو توانگر گردد و برادر تو نزد وي تهي دست شود و خودرا بغریبي که مهمان تست یا باهل بیتش بفروشد
۴۸ بعد از فروخته شدن باز خریدن وي جائز است کسي از برادرانش وي‌را باز خرد
۴۹ یا عم یا پسر عم وي بازخرد یا هرکس از اهل بیت که با وي قرابت دارد ویرا باز خرد یا اگر دست رس یابد خودرا باز خرد
۵۰ و با خریدار از سالي که بوي فروخته شد تا سال یوبیل حساب کند و نرخ بیعش موافق عدد سالها مقرّر باشد موافق ایّام مزدوري با وي شمرده شود
۵۱ اگر بسیار سالها باقي مانده است بعدد آنها از زر فروخت زر باز خرید خودرا بدهد
۵۲ و اگر سالهاي قلیل تا سال یوبیل باقي مانده است با وي حساب کند و بعدد سالها زر باز خرید خودرا بدهد
۵۳ موافق مزدوري که سالیانه مي‌یابد نزد وي باشد و در نظر تو نمي باید که با وي بسختي حکمراني کند
۵۴ و اگر درین مدت باز خریده نشود پس در سال یوبیل با فرزندان خود رها شود
۵۵ بسبب آنکه بني اسرائیل بندگان هستند یعني بندگان منند که ایشانرا از ملك مصر بیرون آوردم منم خداوند خداي شما

باب بیست و ششم

۱ بتان براي خود مسازید و شکل تراشیده و ستون برپا مکنید و تصویر

سنگي در ديار خود بقصد عبادت درست مکنيد ازآنروکه منم خداوند خداي شما ـ

۲ روزهاي سبت مرا عزيز داريد و مقدس مرا احترام نمائيد منم خداوند

۳ اگر موافق قوانين من رفتار نمائيد و احکام مرا مرعي داريد و عمل کنيد

۴ پس باران بوقت معهود بشما خواهم بخشيد و زمين حاصلات خودرا خواهد برآورد و درختان باغ ثمرات خودرا خواهند داد

۵ هنگام کوفتن خرمن تا بچيدن انگور خواهد کشيد و چيدن انگور تا بوقت زراعت و خوراک بقدر اشتها خورده درملک خود به امن و امان سکونت خواهيد ورزيد

۶ و صلح در زمين خواهم داد تا بخوابيد و هيچ کس شمارا نترساند و سباع‌را ازآن سرحد معدوم خواهم ساخت و شمشير درملک شما گذر نخواهد کرد

۷ و دشمنان خودرا تعاقب خواهيد کرد تا در پيش شما بشمشير کشته گردند

۸ و پنج‌کس از شما صد نفررا تعاقب نمايند و صد کس از شما ده هزار نفررا منهزم سازند و دشمنان به پيش روي شما کشته گردند

۹ که من بشما التفات خواهم نمود و شمارا کثير الذرية و موفور خواهم گردانيد و عهد خودرا با شما قرار خواهم داد

۱۰ و انبار پارينه‌را خواهيد خورد و پارينه‌را بسبب نو بيرون خواهيد آورد

۱۱ و مسکن خودرا درميان شما جاي ميدهم و دل من از شما متنفر نخواهد شد

۱۲ و درميان شما آمد و شد خواهم نمود تا خداي شما باشم و شما نيز قوم من باشيد

۱۳ منم خداوند خداي شما كه شمارا از ملك مصر از حال بندگي بيرون آوردم و چوبهاي جوغ شمارا شكستم و راست قد گردانيدم
۱۴ ليكن اگر قول مرا نشنويد و اين همه احكامرا بجا نيآريد
۱۵ و اگر قوانين مرا ابا نمائيد يا آنكه دل شما از فرائض من متنفر شود بحديكه بهيچ يك از احكام من عمل ننمائيد و عهد مرا باطل سازيد
۱۶ من نيز با شما چنين سلوك خواهم نمود كه خوف و سِلّ و تپ محرقهرا بر شما مستولي خواهم گردانيد تا چشمهارا نابينا گردانند و دلرا دردناك كنند و تخمرا بيفايده خواهيد پاشيد زيراكه دشمنان شما آنرا خواهند خورد
۱۷ و روي عتاب بسوي شما خواهم گردانيد تا پيش روي دشمنان كشته شويد و اعداء شما بر شما تسلّط يابند و باوجود آنكه هيچكس تعاقب ننمايد بگريزيد
۱۸ و اگر با وجود اين همه واقعات بقول من گوش نكنيد پس هفت چندان بعوض گناهان شمارا تنبيه خواهم كرد
۱۹ و تكبّر عزت شمارا منهدم خواهم ساخت و براي شما آسمانرا مثل آهن و زمينرا مانند برنج خواهم گردانيد
۲۰ و قوت شما بيفايده صرف خواهد شد بحديكه زمين حاصلات خودرا بر نيآرد و درختان زمين ثمرات خودرا ندهند
۲۱ و هرگاه بخلاف راي من رفتار كنيد و از قول من ابا نمائيد هفت چند مطابق گناهان مصيبتهاي شمارا خواهم افزود
۲۲ و سباعرا نيز درميان شما خواهم فرستاد تا شمارا بي اولاد كنند و بهائمرا هلاك نمايند و شمارا قليل گردانند بحديكه راهها ويران شوند

٢٣ و اگر ازین همه پیش من متنبه نشوید و بخلاف راي من رفتار نمائید
٢٤ من نیز بخلاف راي شما رفتار خواهم نمود و هفت چندان دیگر بعوض گناهان سزا خواهم داد
٢٥ و شمشیري بر شما خواهم کشید تا انتقام عهد خودرا بگیرم وچون در شهرهاي خود جمع شوید وبارا درمیان شما نازل خواهم کرد و در قبضهٔ دشمنان تسلیم خواهید شد
٢٦ و چونکه عصاي نان شمارا شکسته باشم ده زن نان شمارا در یک تنور خواهند پخت و نان‌را وزن کرده بازخواهند داد و از خوردن سیر نخواهید شد
٢٧ و اگر باوجود این همه قول مرا نشنوید وبخلاف راي من رفتار نمائید
٢٨ من نیز بخلاف راي شما از روي غضب رفتار خواهم نمود و من خود هفت چندان بعوض گناهان تنبیه خواهم کرد
٢٩ تا گوشت پسران و دختران خودرا بخورید
٣٠ و معابد کوهي شمارا خراب خواهم کرد و شمسات شمارا قطع خواهم نمود و لاشهاي شمارا بر لاشهاي بتان خواهم افگند و دل من از شما متنفر خواهد شد
٣١ و شهرهاي شمارا منهدم خواهم گردانید و مقادس شمارا ویران خواهم کرد و بوي خشنودي شمارا استشمام نخواهم کرد
٣٢ و سرزمین‌را ویران خواهم ساخت و اعداي شما که درآن ساکن باشند ازاین حال متحیّر خواهند شد
٣٣ و شمارا درمیان قبائل پراگنده خواهم کرد و شمشیر کشیده تعاقب شما خواهم کرد تا زمین شما ویران باشد و شهرهاي شما خراب .
٣٤ آنگاه زمین از سبتهاي خود استراحت خواهد ورزید تا مدّتي که

ویران ماند و شما در ملك دشمنان باشید درآن مدّت زمین آرام گیرد و از سبتهاي خود استراحت ورزد

۳۵ تا مدّتي كه ویران ماند آرام خواهد گرفت بمكافات آنكه از سبتهاي شما بهنگامي كه درآنجا ساكن بودید آرام نیافت

۳۶ كسانیكه از شما باقي مانند در ملك دشمنان بضعف دل مبتلا خواهم كرد بحدیكه آواز جنبش برگ ایشانرا منهزم سازد و چون از ضرب شمشیر فرار نمایند و باوجود آنكه كسي تعاقب ننماید بهلاك خواهند رسید

۳۷ و برروي یكدیگر چون از ضرب شمشیر خواهند غلطید اگرچه كسي تعاقب نكند و شمارا جرأت مقابلهٔ دشمن نخواهد بود

۳۸ و درمیان قبائل هلاك خواهید شد و زمین دشمنان شمارا فروخواهد برد

۳۹ و كسانیكه از شما باقي مانند در ملك دشمنان بسبب خبائث خود متعفن خواهند شد و بسبب خبائث آبا و اجداد در تعفّن ایشان نیز شریك خواهند گشت

۴۰ هرگاه بخبث خود و بخبث آبا و اجداد اعتراف نمایند كه از راهٔ من اجتناب ورزیدند و بخلاف راي من رفتار نمودند

۴۱ و آنكه من نیز بخلاف ایشان رفتار نمودم و ایشانرا بملك دشمنان رسانیدم اگر درآن وقت دلهاي نامختون ایشان متواضع شوند و بسزاي خبث خود راضي باشند

۴۲ پس از عهد خود كه با یعقوب و نیز از عهدي كه با اسحاق و نیز از عهدي كه با ابراهام قرار گرفت یاد خواهم آورد و آزآن زمین نیز یاد خواهم كرد

۴۳ اما زمین از ایشان تهي خواهد گشت وتا مدتي که بي ایشان ویران ماند از سبتهاي خود استراحت خواهد یافت و ایشان بسزاي خبثشا خود راضي خواهند بود بسبب همین که فرائض مرا حقیر داشتند وآنکه دل ایشان از قوانین من متنفر بود

۴۴ لیکن باوجود این همه چون در ملك دشمنان باشند ایشانرا محروم نخواهم کرد و ملفور نخواهم داشت بحدیکه معدوم سازم و عهد خودرا که با ایشان قرار گرفت باطل گردانم ازآنرو که منم خداوند خداي ایشان

۴۵ اما درحق ایشان ازعهد بزرگان که ایشان‌را از ملك مصر درنظر قبائل بیرون آوردم یاد خواهم آورد تا خداي ایشان باشم منم خداوند

۴۶ اینست قوانین و فرائض و شریعتها که خداوند درمیان خود و بني اسرائیل درجبل سیناي بوساطت موسی مقرر کرد

باب بیست و هفتم

۱ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت

۲ که بني اسرائیل‌را چنین بفرماي که هرگاه کسي نیت نذر خاص نماید اشخاص بنرخي که تو معین کني ازان خداوند باشند

۳ ونرخ تو چنین باشد براي مذکر از بیست سالگي تا شست سالگي پنجاه مثقال سیم موافق مثقال مقدس نرخش مقرر کن

۴ و اگر مونث باشد سي مثقال نرخش مقرر کن

۵ واز پنج سالگي تا ببیست سالگي براي مذکر بیست مثقال و براي مونث ده مثقال نرخش مقرر کن

٦ از یکماهه تا پنج ساله برای مذکر پنج مثقال سیم و برای مونّث سه مثقال سیم نرخش مقرر کن

٧ واگر از شصت سال زیاده باشد برای مذکّر پانزده مثقال و برای مونث ده مثقال نرخش مقرّر کن

٨ و اگر از ادای نرخ تو عاجز ماند پیش کاهن حاضر شود تا کاهن نرخ اورا مقرّر کند و بقدر حوصلهٔ نذر دهندهٔ کاهن نرخش‌را مقرّر نماید

٩ و اگر از بهائمی باشد که بقربانیها پیش خداوند میگذرانند هرچه ازین قسم بدهد برای خداوند مقدّس باشد

١٠ بدل نکند ومعاوضه ننماید نه خوبی بعوض بدی و نه‌بدی بعوض خوبی و اگر بهیمه ببهیمهٔ دیگر بدل کرده شد پس آن وعوض آن هردو مقدّس باشند

١١ و اگر از بهائم ناپاکست که بقربانیها پیش خداوند نمیگذرانند آن بهیمه‌را پیش کاهن برسانند

١٢ وکاهن در خوبی و بدی آن اندیشه کرده نرخ آنرا مقرّر کند هرچه کاهن نرخش‌را مقرّر کند همان باشد

١٣ و اگر خواهد که بازخرد علاوهٔ نرخ تو پنج یك بدهد

١٤ وهرگاه کسی خانهٔ خودرا تقدیس نماید تا برای خداوند مقدّس باشد پس کاهن در نیکی وبدی آن اندیشه کرده نرخش‌را مقرّر کند وهرچه کاهن نرخش‌را مقرّر کند همان باشد

١٥ واگر تقدیس کننده بخواهد که خانهٔ خودرا بازخرد پس علاوهٔ قیمت تو پنج یك بدهد تا ازان وی شود

١٦ وهرگاه کسی قطعهٔ زمین‌را از مِلك خود برای خداوند تقدیس

نماید پس بحساب تخمي که درآن پاشیده مي شود نرخ آنرا مقرّر کن هریك حومر تخم جو با پنجاه مثقال سیم برابر باشد

١٧ اگر از سال یوبیل قطعهٔ خودرا تقدیس نماید بحساب نرخ تو قرار گیرد

١٨ امّا اگر قطعهٔ خودرا بعد از یوبیل تقدیس نماید پس کاهن بعدد سالها که تا سال یوبیل باقي مانده است حساب مبلغ ویرا نماید تا از نرخ تو تخفیف یابد

١٩ و اگر تقدیس کننده قطعه بخواهد که باز خرد علاوهٔ قیمت معیّن تو پنج یك بدهد تا بقبضهٔ وي درآید

٢٠ و اگر قطعهرا نخواهد که باز خرد یا اگر قطعهٔ بکسي دیگر فروخته باشد من‌بعد باز خریده نشود

٢١ و آن قطعه چون در یوبیل رها شود براي خداوند چون قطعهٔ حرم مقدّس باشد و بملکیت کاهن درآید

٢٢ هرگاه کسي قطعهٔ زرخریده که از زمین مملوك خود نباشد براي خداوند تقدیس نماید

٢٣ پس کاهن جملهٔ نرخ معیّن‌را تا سال یوبیل بجهت وي حساب کند و نرخ معیّن‌را مانند چیزیکه براي خداوند مقدّس است در همان روز تسلیم نماید

٢۴ در سال یوبیل قطعهٔ زمین بشخصي که از او خریده شد بازگردد یعني کسي که مالك زمین بود

٢٥ و همه نرخهاي تو موافق مثقال مقدس باشد امّا بیست گیره یك مثقال است

٢٦ صرف نخست‌زادهٔ بهائم که بشرط نخست‌زادگي ازان خداوند

است آنرا کسي تقديس ننمايد چه گاو و چه گوسفند ازان خداوند است

۲۷ واگر از بهائم نا پاکست پس بحساب نرخ معين تو باز خرد وعلاوهٔ آن پنج يك بدهد واگر باز خريده نشود بحساب نرخ معيّن تو فروخته شود

۲۸ فامّا چيزي حرم کرده شده که کسي در راهٔ خداوند حرم سازد واز هرچه دارد چه انسان وچه بهائم وچه زمين مملوك وي نه فروخته ونه باز خريده شود هرچيزي که حرم کرده شد براي خداوند اقدس است

۲۹ هر يك از بني آدم که حرم کرده شود باز خريدن او جائز نيست لامحاله مقتول شود

۳۰ وتمامي عشر زمين چه غلهٔ زمين وچه ميوهٔ درخت ازان خداوند است براي خداوند مقدّس است

۳۱ وهرگاه کسي بخواهد که از اعشار خود چيزي باز خرد علاوهٔ آن پنج يك بدهد

۳۲ وعشر گاو وگوسفند هرچه بعصاي چوپان شمرده مي‌شود هردهمي براي خداوند مقدّس باشد

۳۳ در خوبي وبدي آن تفحّص ننمايد وبدل نکند وهرگاه بدل کند پس آن وعوض آن نيز هردو مقدّس باشند باز خريدن آن جائز نيست

۳۴ اينست احکامي که خداوند در حق بني اسرائيل در جبل سيناي بموسي فرمود

رسالهٔ چهارم

از رسائل موسی مسمول به اعداد

باب اول

۱ و در غرهٔ ماهٔ دویم سال دویم بعد خروج از ملك مصر خداوند در دشت سيناي در خيمهٔ مجمع موسيرا مخاطب ساخت و گفت
۲ كه تمامي جماعت بني اسرائيلرا بدودمانها بخانهاي آبا و اجداد اسم هرمذكرجدا جدا شمرده جملگي حسابرا جمع كن
۳ از بيست ساله و زياده بران هر كسي. از بني اسرائيل كه قابليت جنگ دارد تو و اهرون ايشانرا فوج بفوج بشماريد
۴ و از هر فرقه يك نفر كه او سرور خاندان آبا و اجداد خود است با شما همراه باشد
۵ اسماي كسانيكه با شما باشند اينست از رأوبن اَلِيصُورِ بن شَدِيئُور
۶ از سمعون شِلُومِئِيل بن صُورِيشَدّاي
۷ از يهودا نَحْشُون بن عَمِّيناداب
۸ از يساكار نَتَنْئِيل بن صُوعار
۹ از زبلون اَلِياب بن حِيلُون
۱۰ از اولاد يوسف از افرائيم اَلِيساماع بن عَمِّيهُود از منسي جَمْلِئِيل بن فِدا اَهْصُور

۱۱ از بنیامین اَبِیدان بن جِدعُونِي
۱۲ از دان اَحِیعَزَر بن عَمِیدَاي
۱۳ از آسیر فِجعِیئِل بن عاکرَان
۱۴ از جاد اَلْیاساف بن دَعُوئِیل
۱۵ از نفتالي اَحِیرَع بن عِینان
۱۶ این همه ناموران مجلس وامیران فرقه‌هاي آبا واجداد خود وسرداران هزاره در اسرائیل بودند
۱۷ پس موسيٰ و اهرون کسان مذکوررا همراه گرفتند
۱۸ و تمامي مجلس‌را در غرّهٔ ماهٔ دویم جمع کردند و هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هریك جدا جدا نسب خودرا بیان نمود
۱۹ چنانچه خداوند موسي‌را فرمود بهمان وجه در بیابان سینای ایشان‌را بشمرد
۲۰ و اولاد رأُوبن نخست زادهٔ اسرائیل موافق نسب نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها هریك جدا جدا هرمذکّر از بیست ساله و زیاده برآن هرکسیکه قابلیت جنگ میداشت
۲۱ اشخاصي که بشمار درآمدند از فرقهٔ رأُوبن چهل و شش هزار و پانصد کس بودند
۲۲ از اولاد سمعون بنسب نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد اشخاصي که از ایشان بشمار درآمدند بعدد اسمها هریك نفر جدا جدا هرمذکّر از بیست ساله و زیاده برآن هر کسیکه قابلیت جنگ میداشت

۲۳ اشخاصي که از فرقهٔ سمعون بشمار درآمدند پنجاه و نه هزار و سه صد بودند

۲۴ از اولاد جاد موافق نسب نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هر کسیکه قابلیت جنك میداشت

۲۵ اشخاصي که از فرقهٔ جاد بشمار درآمدند چهل و پنج هزار و ششصد و پنجا بودند

۲۶ از اولاد یهودا موافق نسب نامهٔ ایشان هر یك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسیکه قابلیت جنگ میداشت

۲۷ اشخاصي که از فرقهٔ یهودا بشمار درآمدند هفتاد وچهار هزار و ششصد بودند

۲۸ از اولاد یساکار موافق نسب نامهٔ ایشان هر یك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله وزیاده برآن هر کسیکه قابلیت جنگ میداشت

۲۹ اشخاصي که از فرقهٔ یساکار بشمار درآمدند پنجاه وچهار هزار وچهار صد بودند

۳۰ از اولاد زبلون موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هر کسي که قابلیّت جنگ میداشت

۳۱ اشخاصي که از فرقهٔ زبلون بشمار درآمدند پنجاه وهفت هزار و چهار صد بودند

۳۲ از اولاد یوسف یعني از اولاد افرائیم موافق نسب‌نامهٔ ایشان

هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۳۳ اشخاصي که از فرقهٔ افرائیم بشمار درآمدند چهل هزار و پانصد بودند

۳۴ از اولاد منشي موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا واجداد بعدد اسمها از بیست ساله وزیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۳۵ اشخاصي که از فرقهٔ منشي بشمار درآمدند سي و دو هزار و دو صد بودند

۳۶ از اولاد بنیامین موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله وزیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۳۷ اشخاصي که از فرقهٔ بنیامین بشمار درآمدند سي و پنج هزار و چهار صد بودند

۳۸ از اولاد دان موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۳۹ اشخاصي که از فرقهٔ دان بشمار درآمدند شصت و دو هزار و هفتصد بودند

۴۰ از اولاد آسیر موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد آسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۴۱ اشخاصي که از فرقهٔ آسیر بشمار درآمدند چهل و یك هزار و پانصد بودند

۴۲ از اولاد نفتالي موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریك بنودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۴۳ اشخاصي که از فرقهٔ نفتالي بشمار درآمدند پنجاه و سه هزار و چهار صد بودند

۴۴ اینند اشخاصي که بشمار درآمدند که ایشان‌را موسی و اهرون با امیران اسرائیل یعني آن دوازده کس که هریك بزرگ خاندان آبا و اجداد خود مي‌بود بشمار درآوردند

۴۵ في الجمله تمامي کسانیکه از بني اسرائیل بشمار درآمدند بخاندان آبا و اجداد خود از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که در اسرائیل قابلیت جنگ میداشت

۴۶ جملگي کسانیکه بشمار درآمدند ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه بودند

۴۷ ولیکن بني لیوي بفرقهٔ آبا و اجداد خود درمیان ایشان بشمار نیامدند

۴۸ زیراکه خداوند موسی‌را چنین فرموده بود

۴۹ که صرف آنکه فرقهٔ بني لیوي‌را بشمار میار وجملگي ایشانرا درمیان بني اسرائیل حساب مکن

۵۰ امّا بني لیوي‌را بکار مسکن شهادت وبتمامي اسباب وهمه متعلّقات وي تعیّن کن که ایشان مسکن‌را مع تمامي اسبابش بردارند وخدمت آنرا بجا آرند ودر اطراف مسکن خیمه زنند

۵۱ وچون وقت روانگي مسکن رسد بني لیوي آنرا از هم‌بکشایند وچون وقت برپا کردن مسکن رسد بني لیوي آنرا استاده کنند وغیري که نزدیك آید مقتول شود

۵۲ و بني اسرائيل هريك بلشكرگاه خود و هريك بزير علم خود فوج بفوج خيمهاي خودرا بزنند

۵۳ و بني ليوي گرداگرد مسكن شهادت خيمه بزنند مبادا كه بر جماعت بني اسرائيل غضب نازل شود و بني ليوي خدمت مامور مسكن شهادترا بجا آرند

۵۴ و بني اسرائيل موافق هرآنچه خداوند موسيرا فرمود بهمان طور عمل نمودند

باب دويم

۱ و خداوند موسي و اهرونرا مخاطب ساخت و گفت

۲ كه هركس از بني اسرائيل نزديك علم خود زير نشان خاندان آبا و اجداد خود در اطراف و جوانب خيمهٔ مجمع خيمهاي خودرا بزنند

۳ و بطرف مشرق بجانب طلوع آفتاب علم لشكر يهودا باشد فوج بفوج و نحسون بن عميناداب امير بني يهودا باشد

۴ و فوج وي كه بشمار درآمدند هفتاد و چهار هزار و ششصد كس بودند

۵ و نزديك وي فرقهٔ يساكار خيمه بزنند و امير بني يساكار نتنئيل بن صوعار باشد

۶ و فوج وي كه بشمار در آمدند پنجاه و چهار هزار و چهار صد كس بودند

۷ بعد ازآن فرقهٔ زبلون و امير بني زبلون الياب بن حيلون باشد

۸ و فوج وي كه بشمار در آمدند پنجاه و هفت هزار و چهار صد كس بودند

۹ جمله كسانيكه در لشكرگاه يهودا بشمار در آمدند يكصد و هشتاد

و شش هزار و چهار صد کس فوج بفوج بودند که ایشان پیش آهنگ لشکر باشند

۱۰ بطرف جنوب علم لشکر رأوبن باشد فوج بفوج و امیر بني رأوبن الیصور بن سدیئور باشد

۱۱ و فوج وي که بشمار در آمدند چهل و شش هزار و پانصد کس بودند

۱۲ و نزدیك وي فرقهٔ سمعون خیمه بزنند و امیر بني سمعون سلومئیل بن صوریسداي باشد

۱۳ و فوج وي که بشمار درآمدند پنجاه و نه هزار و سه صد کس بودند

۱۴ بعد ازآن فرقهٔ جاد و امیر بني جاد الیاساف بن رعوئیل باشد

۱۵ و فوج وي که بشمار درآمدند چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه کس بودند

۱۶ جمله کسانیکه در لشکرگاه رأوبن بشمار درآمدند یکصد و پنجاه و یك هزار و چهار صد و پنجاه کس بودند فوج بفوج و کوچ ایشان نوبت دویم باشد

۱۷ و خیمهٔ مجمع با لشکر بني لیوي در قلب لشکرها کوچ کند چنانکه خیمه زنند همچنان کوچ نمایند هر کس بجاي خود بزیر علم خود باشد

۱۸ بطرف مغرب علم لشکر افرائیم فوج بفوج و امیر بني افرائیم الیساماع بن عمیهود باشد

۱۹ و فوج وي که بشمار درآمدند چهل هزار و پانصد کس بودند

۲۰ و نزدیك وي فرقهٔ منسّي و امیر بني منسّي جملئیل بن فداهصور باشد

۲۱ و فوج وي كه بشمار درآمدند سي و دو هزار و دو صد كس بودند
۲۲ بعد ازآن فرقهٔ بنيامين و امير بني بنيامين ابيدان بن جدعوني باشد
۲۳ و فوج وي كه بشمار درآمدند سي و پنج هزار و چهار صد كس بودند
۲۴ جمله كسانيكه در لشكرگاه افرائيم بشمار درآمدند يكصد و هشت هزار و يكصد كس بودند فوج بفوج و كوچ ايشان نوبت سيوم باشد
۲۵ علم لشكريان دان بطرف شمال فوج بفوج باشد و امير بني دان احيعزر بن عميصداي باشد
۲۶ و فوج وي كه بشمار درآمدند شست و دو هزار و هفصد كس بودند
۲۷ و نزديك وي فرقهٔ آسير خيمه زنند و امير بني آسير فجعئيل بن عاقران باشد
۲۸ و فوج وي كه بشمار درآمدند چهل و يك هزار و پانصد كس بودند
۲۹ و بعد ازآن فرقهٔ نفتالي و امير بني نفتالي احيرع بن عينان باشد
۳۰ و فوج وي كه بشمار درآمدند پنجاه و سه هزار و چهار صد كس بودند
۳۱ جمله كسانيكه در لشكرگاه دان بشمار درآمدند يكصد و پنجاه و هفت هزار ششصد كس بودند و ايشان بنوبت اخير هريك با علم خود كوچ نمايد
۳۲ اينند كسانيكه از بني اسرائيل بخاندان آبا و اجداد خود بشمار درآمدند جملگي لشكريان فوج بفوج كه بشمار درآمدند ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه كس بودند
۳۳ امّا بني ليوي درميان بني اسرائيل بشمار نيامدند چنانچه خداوند موسی را فرموده بود

٣٤ و بني اسرائيل موافق هر آنچه خداوند فرموده بود بعمل آوردند بهمان منوال هريك برير علم خود خيمه زد وهمان منوال كوچ نمود هريك بدودمان خود موافق خاندان آبا و اجداد

باب سيوم

١ و اينست ذكر اولاد اهرون و موسي در روزيكه خداوند موسيرا در جبل سيناي مخاطب ساخت
٢ اينست اسماي پسران اهرون نخست زاده ناداب - و ديگر ابيهو و العازار و ايثامار
٣ اينست اسماي پسران اهرون كاهنان ممسوح كه ايشان متعيّن نمود تا كاهن باشند
٤ امّا ناداب و ابيهو پيش خداوند هلاك شدند درهنگاميكه آتش اجنبي بحضور خداوند در بيابان سيناي گذرانيدند و ايشان بي اولاد بودند و العازار و ايثامار پيش اهرون پدر خود كار كهانت كردند
٥ وخداوند موسيرا مخاطب ساخت و گفت
٦ كه فرقهٔ ليويرا نزديك آورده پيش اهرون كاهن ايستاده كن تا ويرا خدمت كنند
٧ و كار مفوّضهٔ وي و كار مفوّضهٔ تمامي جماعت را در پيش خيمهٔ مجمع بانجام رسانند تا خدمت مسكن را بجاآرند
٨ و تمامي اسباب خيمهٔ مجمع را نگاه دارند و كار مفوضهٔ بني اسرائيل را بانجام رسانند تا خدمت مسكن را بجاآرند
٩ و بني ليويرا باهرون و اولادش بده و ايشان از ميان بني اسرائيل بالكل داده شده اند

۱۰ واهرون واولادش‌را مخصوص کن تا لوازم کهانت خودرا نگاه دارند وهر غیری که نزدیک آید مقتول شود

۱۱ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت

۱۲ که اینک من بنی لیوی‌را از میان بنی اسرائیل بعوض هر نخست زادهٔ کشایندهٔ رحم درمیان بنی اسرائیل گرفته‌ام بنابران بنی لیوی ازان من باشد

۱۳ زیرا که همه نخست‌زادگان ازان من هستند در روزیکه جمیع نخست‌زادگان اهل مصررا هلاک کردم جمیع نخست‌زادگان بنی اسرائیل‌را چه انسان وچه بهائم برای خود تقدیس نمودم ازآن من خواهند بود منم خداوند

۱۴ وخداوند موسی‌را در بیابان سینای مخاطب ساخت وگفت

۱۵ که بنی لیوی‌را بخاندان آبا واجداد هریک‌را بدودمانش بشمار هر مذکررا از یکماهه وزیاده بران بشمار

۱۶ وموسی حسب الحکم خداوند چنانچه فرمان باو رسید ایشان‌را بشمرد

۱۷ واینست اسمای پسران لیوی جرسون وقهات ومراری

۱۸ واینست اسمای پسران جرسون هریک بدودمانش لبنی وسمعی

۱۹ وپسران قهات هریک بدودمان خود عَمْرام ویِصْهار وحِبْرُون وعوزئیل

۲۰ وپسران مراری هریک بدودمان خود محلی وموسی ایننـد دودمانهای بنی لیوی بخاندان آبا واجداد

۲۱ لزجرسون دودمان لبنی ودودمان سمعی بر آمدند ایننـد دودمانهای بنی جرسون

۲۲ کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند بعدد هر مذکّر از یکماهه و زیاده برآن هفت هزار و پانصد بودند
۲۳ دودمانهاي بني جرسون در پس مسکن بطرف مغرب خیمه زنند
۲۴ و امیر دودمان بني جرسون الیاساف بن لائیل
۲۵ اشیاي مفوّض بني جرسون در خیمهٔ مجمع مسکن و خیمه و پوشش آن وپردهٔ دروازهٔ خیمهٔ مجمع
۲۶ و پرده هاي صحن و پردهٔ دروازهٔ صحن که نزدیك مسکن و نزدیك مذبح از هرطرف باشد و طنابهاي که بهمولرئي آن بکار آید
۲۷ و از قهاث دودمان بني عمرام و دودمان بني یصهار و دودمان بني حبرون و دودمان بني عوزئیل برآمدند ،ایشند دودمانهاي بني قهاث
۲۸ همه مذکّران یکماهه و زیاده برآن هشت هزار و ششصد کس شمرده شدند که ایشان بکار مقدس مي‌پرداختند
۲۹ و دودمانهاي بني قهاث هریك بیکجانب مسکن بطرف جنوب خیمه زنند
۳۰ و امیر کبیر خاندان بني قهاث الیصافان بن عوزئیل
۳۱ واشیاي مفوّض ایشان صندوق و خوان و شمعدان و مذبحها و اسباب مقدّس که براي خدمت بکار آید و پرده و هر چیزي که از لوازم آنست
۳۲ و العازار بن اهرون کاهن امیر الامراي بني لیوي باشد فرمان فرماي نگهبانان مقدس
۳۳ ازمراري دودمان محلي و دودمان موسي برآمدند ایشند دودمانهاي مراري

۳۴ وکسانیکه از ایشان بشمار درآمدند عدد مذکران یکماهه وزیاده برآن شش هزار و دو صد کس بودند

۳۵ و امیر کبیر خاندانهای مراري صوریئیل بن ابي حایل که اینها بیک طرف مسکن بجانب شمال خیمه زنند

۳۶ واشیاي مفوّضهٔ بني مراري تختهاي مسکن و پشتیبانها و ستونها وخانها و تمامي اسباب وي و هرچه از لوازم آنست

۳۷ و ستونهاي اطراف صحن وخانها و میخها و طنابهاي آنها

۳۸ امّا موسي و اهرون با اولادش که براي بني اسرائیل کارگذار مقدس اند پیش مسکن بطرف مشرق خیمه بزنند وهر غیري که نزدیک آید مقتول شود

۳۹ جمله کسانیکه از بني لیوي بشمار درآمدند که موسي و اهرون حسب الحکم خداوند هریکرا بدودمان خود بشمردند یعني همه مذکران یکماهه زیاده برآن بیست ودو هزار کس بودند

۴۰ و خداوند موسي‌را فرمود که جمیع نخست‌زادگان مذکر از بني اسرائیل یکماهه وزیاده برآن بشمار واسمهاي ایشانرا جمع کن

۴۱ وبني لیوي‌را از براي من بعوض نخست‌زادگان بني اسرائیل بگیر زیراکه منم خداوند وبهائم بني لیویرا بعوض تمامي نخست زادگان بهائم بني اسرائیل بگیر

۴۲ پس موسي چنانچه خداوند ویرا فرمود تمامي نخست‌زادگان بني اسرائیل‌را بشمرد

۴۳ و جمله نخست‌زادگان مذکر یکماهه و زیاده برآن که بشمار درآمدند بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه کس بودند

۴۴ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت

۴۵ که بني ليويرا بعوض. جميع نخستزادگان بني اسرائيل وبهائم بني ليويرا بعوض بهائم ايشان بگير تا بني ليوي ازان من باشند منم خداوند

۴۶ کسانيکه باز خريدن ايشان لازم است آن دويست وهفتاد وسه کس از نخستزادگان بني اسرائيل که بر عدد بني ليوي زياده بودند

۴۷ براي هر نفر پنج مثقال بگير موافق مثقال مقدس معيّن کن که يك مثقال عبارتست از بيست گيره

۴۸ وکسانيکه از ايشان زائد اند فداي ايشانرا باهرون واولادش بده

۴۹ پس موسي فداي کسانيکه از باز خريدگان بني ليوي زائد آمدند بگرفت

۵۰ آن مبلغرا از نخستزادگان بني اسرائيل بگرفت يك هزار وسيصد وشصت وپنج مثقال بحساب مثقال مقدس

۵۱ ومرسي مبلغ باز خريدگانرا حسب حکم خداوند چنانچه خداوند موسيرا فرموده بود تسليم اهرون واولادش کرد

باب چهارم

۱ وخداوند موسي واهرونرا مخاطب ساخت وگفت

۲ که حلمگي بني قهاترا از ميان بني ليوي هريكرا بدودمان خود بخاندان آبا واجداد حساب کن

۳ از سي ساله وزياده برآن تا بهپنجاه ساله همه کسانيکه داخل فوج شوند تا خدمت ماموررا در خيمهٔ مجمع بجا آرند

۴ اينست کار بني قهات در خيمهٔ مجمع در اشياي اقدس

٥ بوقت کوچ کردن لشکر اهرون با اولاد خرد بیاید وحجاب ساتررا پائین آورده صندوق عهد نامه‌را بپوشانند

٦ وبرآن پوشش پوستهای نیلگونرا بگذارند وجامهٔ تمام کبودي از بالا بگسترانند وچوبهارا ترتیب دهند

٧ وبر خوان نان تقدمه جامهٔ کبودي بگسترانند وبرآن طشتها وکفگیرها وقدحها وبادیه‌ها براي باده ریختن بگذار ونان دائمي برآن باشد

٨ وجامهٔ قرمزي برآنها بگسترانند وآنرا از پوشش پوستهاي نیلگون بپوشانند وچوبهارا ترتیب دهند

٩ وجامهٔ کبودي گرفته شمعدان روشنائي‌را با چراغها وگلگیرها وظروف وسائر اواني روغن که از لوازم آنست بپوشانند

١٠ وآنرا با تمامي اسبابش در زیر پوشش پوستهاي نیلگون بگذارند وبر چوبي ببندند

١١ وبر مذبح زرین جامهٔ کبودي‌را بگسترانند واز پوشش پوستهاي نیلگون بپوشانند وچوبهارا ترتیب دهند

١٢ وتمامي اسباب خدمت‌را که براي خدمت مقدس بکار آید برداشته در جامهٔ کبودي بگذارند واز پوشش پوستهاي نیلگون بپوشانند وبر چوبي ببندند

١٣ ومذبح‌را از خاکستر خالي کرده جامهٔ ارغواني برآن بگسترانند

١٤ وتمامي اسبابي که از لوازم آنست یعني مجمرها وسیخچه‌ها وخاک‌اندازها ولگنها جمله اسباب مذبح‌را برآن بگذارند وپوششي از پوستهاي نیلگون بگسترانند وچوبهارا ترتیب دهند

١٥ وچون اهرون واولادش از پوشانیدن مقدس وتمامي اسباب

مقدّس بوقت کوچ کردن لشکر فراغت یابند پس بني قهات
براي برداشتنش حاضر شوند امّا هیچیك از اشیاي مقدّس مسّ
نکنند مبادا که بمیرند اینست بار بني قهات در خیمهٔ مجمع

١٦ و روغن براي روشنائي و بخور معطّر و قرباني خوردني دائمي و روغن
مسح و کار فرمائي تمامي مسکن و هرچه درآن باشد چه مقدس
و چه اسبابش بالعازار بن اهرون کاهن محوّل باشد

١٧ و خداوند موسي و اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت

١٨ که فرقهٔ دودمانهاي بني قهات‌را از میان بني لیوي منقطع
مکنید

١٩ امّا با ایشان چنان سلوك نمائید تا زنده مانند وهلاك نشوند
چون باشیاي اقدس نزدیك‌آیند اهرون و اولادش داخل شوند
و هریك‌را بکارو بار خود نامزد نمایند

٢٠ و ایشان بتماشاي مقدّسات تا یك طرفة العین داخل نشوند مبادا
که بمیرند

٢١ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

٢٢ جملهٔ بني جرسون‌را نیز بخاندان آبا واجداد هریك‌را بدودمان
خود حساب کن

٢٣ از سي ساله و زیاده برآن تا به‌پنجاه ساله همه کسانیکه داخل فوج
شوند تا خدمت ماموررا در خیمهٔ مجمع بجا آرند

٢٤ خدمت دودمانهاي بني جرسون و کاروبار ایشان اینست

٢٥ که پردهاي مسکن‌را و خیمهٔ مجمع با پوشش و پوشش پرسلهاي
نیلگون که بر بالاي آنست و پردهٔ دروازهٔ خیمهٔ مجمع‌را بر دارند

٢٦ و پردهاي صحن و پردهٔ دروازهٔ صحن که نزدیك مسکن و مذبح از

هرطرف با طنابها وتمامي اسبابي كه براي آنها بكار آيد وهرچه بآنها تعلّق دارد عهدهٔ ايشان همين است

۲۷ عهدهٔ بني جرسون هرباري كه بر دارند وهركاري كه بكنند حسب حكم اهرون واولادش باشد وشما هرباريرا براي ايشان معيّن ومقرر نمائيد

۲۸ اينست عهدهٔ دودمانهاي بني جرسون در خيمهٔ مجمع ومحكوم حكم ايثامار بن اهرون كاهن باشند

۲۹ بني مراري‌را هريك بدودمان خود بخاندان آبا واجداد بشمار

۳۰ از سي ساله وزياده برآن تا به پنجاه ساله همه كسانيكه داخل فوج شوند تا خدمت ماموررا درخيمهٔ مجمع بجاآرند

۳۱ وبارهاي محوّل ايشان عهدهٔ كه در خيمهٔ مجمع دارند اينست كه تختهاي مسكن مع پشتيبانها وستونها خانها

۳۲ وستونهاي اطراف صحن مع خانها وميخها وطنابها با همه اسباب آنها وهمه لوازم آن هرچيزي كه بار مامور ايشان است بتفصيل بسپاريد

۳۳ اينست عهدهٔ دودمانهاي بني مراري موافق عهدهٔ كه در خيمهٔ مجمع حسب الحكم ايثامار بن اهرون كاهن برايشان لازم است

۳۴ پس موسى واهرون امراي جماعت بني قهاث‌را هريك بدودمان خود بخاندان آبا واجداد شمردند

۳۵ ارسي ساله وزياده برآن تا به پنجاه ساله همه كسانيكه داخل فوج شوند تا خدمت ماموررا بجا آرند

۳۶ وكسانيكه از ايشان بشمار در آمدند هريك بدودمان خود دو هزار وهفصد وپنجاه كس بودند

۳۷ ایننــد کسانیــکه از دودمانهای بـنی قـهـات بشمار درآمدند هر کسیکه لائق کار خیـمهٔ مجـمـع بود که ایشان‌را موسی و اهرون بشمردند حسب الحکم خداوند که بوساطت موسی نفاذ یافت

۳۸ و کسانیــکه از بنی جرسون هریـك بدودمان خود و بخاندان آبا و اجداد شمرده شدند

۳۹ از سی ساله و زیاده برآن تا به پنجاه ساله همه کسانیکه داخل فوج شوند تا خدمت ماموررا در خیمهٔ مجمع بجا آرند

۴۰ کسانیکه از ایشان بشمار در آمدند هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد دو هزار و ششصد و سی کس بودند

۴۱ ایننذ کسانیکه از دودمانهای بنی جرسون بشمار درآمدند هر کسیکه لائق کار خیمهٔ مجمع بود که ایشان‌را موسی و اهرون حسب الحکم خداوند بشمردند

۴۲ و کسانیکه از دودمانهای بنی مراری بشمار درآمدند هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد

۴۳ از سی ساله و زیاده برآن تا به پنجاه ساله همه کسانیکه داخل فوج شوند تا خدمت ماموررا در خیمهٔ مجمع بجا آرند

۴۴ کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند هریك بدودمان خود سه هزار و دویست کس بودند

۴۵ ایننذ کسانیکه از دودمانهای بنی مراری بشمار درآمدند که ایشانرا موسی و اهرون بشمردند حسب الحکم خداوند که بوساطت موسی نفاذ یافت

۴۶ جمله کسانیکه از بنی لیوی بشمار درآمدند که ایشان‌را موسی

و اهرون با امراي اسرائيل هريكرا بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بشمردند

٤٧ از سي ساله و زياده برآن تا به‌پنجاه ساله همه كسانيكه براي تقديم خدمت مامور و براي كار و بار خيمهٔ مجمع حاضر گرديدند

٤٨ كسانيكه از ايشان بشمار درآمدند هشت هزار و پانصد و هشتاد كس بودند

٤٩ حسب الحكم خداوند بوساطت موسى بشمار درآمدند هريك موافق عهدهٔ كه داشت و باري كه برميداشت چنانچه خداوند موسى‌را فرمود شمرده شدند

باب پنجم

١ و خداوند موسى‌را مخاطب ساخت و گفت

٢ كه بني اسرائيل‌را بفرماي تا هريك ابرص و عليل جريان و هركسي كه از مردار ناپاك شده از لشكرگاه بيرون كنند

٣ چه مرد و چه زن بيرون بايد كرد بخارج لشكرگاه برآيند مبادا كه لشكرگاههاي خودرا كه من درآن ميان سكونت ميدارم پليد سازند

٤ و بني اسرائيل چنين عمل نمودند و آن كسان‌را بخارج لشكرگاه راندند چنانچه خداوند موسى‌را فرموده بود بهمان وجه بني اسرائيل عمل نمودند

٥ و خداوند موسى‌را مخاطب ساخت و گفت

٦ كه بني اسرائيل‌را بفرماي كه هرگاه كسي چه مرد و چه زن يكي از جرائم انساني‌را ارتكاب نمايد بنوعي كه گنهكار خداوند گردد و مجرم شود

٧ پس بجرمي كه ارتكاب نمودند معترف شوند و مجرم بمكافات جرم اصل‌را باز دهد و حصهٔ پنجم‌را نيز اضافه نموده بمظلوم باز دهد

٨ و اگر از قرابت وي كسي نباشد كه عوض‌را باو بدهند پس بايد كه عوض گناه بخداوند يعني بكاهن داده شود علاوهٔ قوچ كفاره كه در حق وي كفاره داده ميشود

٩ و از همه مقدسات بني اسرائيل كه پيش كاهن برسانند هر قرباني برداشتني ازان وي باشد

١٠ و مقدّسات هركس ازان وي باشد هركس هرچه بكاهن بدهد ازان وي باشد

١١ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت

١٢ كه با بني اسرائيل چنين بفرماي كه هرگاه زني از مرد خود باغي شود و با وي خيانتي روا دارد

١٣ و با مرد ديگر همبستر شود و اين حال از شوهرش پوشيده و پنهان ماند و باوجود آنكه دامن وي ملوّث شد گواهي نباشد و درعين كار گرفتار نشود

١٤ و خيال غيرت بخاطر مرد راه يافته نسبت بزن خود غيّور شود در حالي كه دامن وي ملوّث شد يا آنكه خيال غيرت بخاطرش راه يافته نسبت بزن خود غيّور شود درحالي كه دامن وي ملوّث نگرديد

١٥ پس آن مرد زن خودرا پيش كاهن رسانيده قرباني براي وي ده يك ايفاي آرد جو بگذراند و روغن برآن نريزد و لبان برآن ننهد ازآنرو كه هديهٔ غيرتست هديهٔ يادگاري است تا از فسق يادگاري باشد

١٦ و كاهن آن زنرا نزديك آرد و بحضور خداوند ايستاده كند
١٧ و كاهن آب مقدس‌را در ظرف سفالين بكند و از گردي كه بر زمين مسكن باشد قدري گرفته بر آب بپاشد
١٨ و كاهن زنرا بحضور خداوند ايستاده كند و سر زنرا برهنه كند و هديهٔ تذكره يعني هديهٔ غيرت بدست وي سپارد و كاهن آن آب تلخ‌را كه موجب لعنت است در دست خود بدارد
١٩ و كاهن زنرا سوگندي بدهد بدين مضمون كه اگر كسي با تو همبستر نشده و از طريق وفاداري با شوهر خود انحراف ننمودهٔ ازين آب تلخ كه موجب لعنت است آزاد باش
٢٠ امّا اگر از طريق وفاداري با شوهر خود انحراف نمودهٔ و ملوّث شدهٔ و غير شوهرت با تو همبستر شده
٢١ پس كاهن اورا بدين مضمون سوگند لعنت بدهد كه خداوند ترا مورد لعن و سوگند درميان قوم خود بگرداند بنوعي كه خداوند ران ترا متعفّن كند و شكم ترا منتفخ سازد
٢٢ و اين آب كه موجب لعنت است در رودهاي تو رفته شكم منتفخ سازد و رانرا متعفّن كند و زن در جواب گويد آمين آمين
٢٣ پس كاهن اين لعنتهارا در طومار تحرير نموده از آب تلخ محو كند
٢٤ و آن آب تلخ كه موجب لعنت است زنرا بخوراند كه آن آب كه موجب لعنت است در بطن او رفته تلخ خواهد گرديد
٢٥ پس كاهن هديهٔ غيرت‌را از دست زن بگيرد و آن هديه‌را بحضور خداوند جنبانيده بر مذبح بگذراند
٢٦ و كاهن از هديه يكمشت گرفته براي يادگاري آن بر مذبح بسوزاند و بعد ازآن آب‌را بخورد زن دهد

٢٧ و چون آب‌را بوي خورانيده باشد چنين واقع خواهد شد كه اگر دامن وي ملوث شده است و با شوهر خود خيانت كرده پس آب كه موجب لعنت است در بطن او رفته تلخ گردد و شكم وي منتفخ شود و رانش متعفّن گردد و زن درميان قوم خود مورد لعن باشد

٢٨ و اگر دامن زن ملوّث نشده و پاك باشد پس آزاد خواهد بود و آبستنه خواهد شد

٢٩ اينست قانونِ دربارهٔ غيرت چون زن با شوهر خود بيوفاي نموده دامن خودرا ملوّث كند

٣٠ يا چون خيال غيرت بخاطر مرد راه يافته و بر زن خود غيّور شود و زنرا بحضور خداوند ايستاه كند تا كاهن اين قانون‌را بعينه با وي بعمل آرد

٣١ پس مرد از گنهكاري مبرّا شود و زن زيربار گناه خود بماند

باب ششم

١ و خداوند موسى‌را مخاطب ساخت و گفت

٢ كه بنٍي اسرائيل‌را چنين بفرماي كه هرگاه كسي چه مرد و چه زن نذر پرهيزگاري كند تا در راهٔ خداوند پرهيزگار باشد

٣ پس بايد كه از مي و مسكر بپرهيزد و سركه خواه ازمي خواه از مسكر نخورد و آب انگور ننوشد و انگور و موبز نخورد

٤ در همه ايام پرهيزگاري هرچه از درخت انگور بر مي‌آيد از هسته تا ببوست چيزي نخورد

٥ در همه ايام نذر پرهيزگاري استره بر سرش نگذرد تا ايام پرهيزگاري

که در راهٔ خداوند اختیار نموده است سپري نشود امّا مقدّس باشد و موي سر خودرا دراز و پریشان دارد

۶ در همه ایّامي که براي خداوند پرهیزگاري نماید نزدیك مردار نرود

۷ هرگاه پدر یا مادر یا برادر یا خواهر او بمیرد خودرا براي ایشان ناپاك نسازد زیراکه نشان پرهیزگاري خداي خود بر سر دارد

۸ در همه ایّام پرهیزگاري براي خداوند مقدّس باشد

۹ و هرگاه کسي نزدیك وي بناگهاني بمیرد و سر پرهیزگاري خودرا ناپاك سازد باید که در روز تطهیر سر خودرا بسترد یعني در روز هفتم آنرا باید ستود

۱۰ و در روز هشتم دو فاخته یا دو کبوترچه نزد کاهن بدروازهٔ خیمهٔ مجمع بیارد

۱۱ که کاهن یکي از آنهارا بعوض خطا و دیگري بقرباني سوختني بگذراند و در حق وي در بارهٔ خطاي که نسبت بمردار واقع شد کفاره دهد و در همان روز سرش‌را تقدیس کند

۱۲ و ایّام پرهیزگاري خودرا براي خداوند از سر نو خاص کند و برّهٔ یکساله براي قرباني عوض جرم بیارد امّا روزهاي گذشته در حساب نیاید بناهر آنکه پرهیزگاري وي ضائع شد

۱۳ و اینست رسم پرهیزگار چون پرهیزگاري وي منقضي شود خودرا بدروازهٔ خیمهٔ مجمع برساند

۱۴ و قرباني خودرا پیش خداوند بگذراند یك گوسفند یك سالهٔ بي‌عیب براي قرباني سوختني و یك میش ماده یك سالهٔ بي‌عیب بعوض خطا و یك قوچ بي‌عیب براي قربانیهاي سلامتي

۱۵ و یك سبد پر از نان فطیري و گردهاي روغني از آرد سفید

وکلیچهاي فطیري با روغن چرب کرده مع قرباني خوردني و ریختني

١٦ و کاهن بحضور خداوند رسانیده قرباني عوض خطا و قرباني سوختني‌را بگذراند

١٧ وقوچ‌را براي ذبیحهٔ سلامتي با سبد نان فطیري پیش خداوند بگذراند وکاهن قرباني خوردني و ریختني ویرا نیز بگذراند

١٨ و پرهیزگار موي پرهیزگاري خودرا بدروازهٔ خیمه مجمع بسترد و موي پرهیزگاري خودرا گرفته در آتشي که زیر ذبیحهٔ سلامتي است بیندازد

١٩ وکاهن دوش پختهٔ قوچ‌را با یك گرده فطیري در سبد وکلیچهٔ فطیري گرفته بدست پرهیزگار بگذارد بعد ازآنکه موي پرهیزگاري خودرا سترده باشد

٢٠ و کاهن همچو قرباني جنبانیدني آنهارا بحضور خداوند بجنباند این قدر براي کاهن مقدّس است با سینهٔ جنبانیدني و دوش برداشتني و بعد ازآن پرهیزگاررا خوردن مي جائز است

٢١ اینست رسم پرهیزگاري که نذر قرباني پیش خداوند براي پرهیزگاري خود کرده باشد علاوهٔ آنچه میسّر شود موافق نذري که کرده است رسم پرهیزگاري همچنین بجا آرد

٢٢ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت

٢٣ که اهرون واولادش‌را چنین بفرماي که بدین مضمون بر بني اسرائیل دعاي خیر بخوانید و بگوئید

٢٤ که خداوند ترا برکت دهاد و محفوظ داراد

٢٥ خداوند نور وجوه خودرا بر تو افروزاد و با تو تلطّف کناد

٢٦ خداوند بر تو توجه نمایاد وسلامت بر تو نازل کناد

۲۷ همچنین اسم مرا بر بني اسرائیل بخوانند ومن ایشانرا برکت خواهم داد

باب هفتم

۱ و چنین واقع شد که در روزیکه موسی از برپا کردن مسکن فراغت یافت و آنرا مسح نموده وتقدیس کرده بود مع تمامي اسبابش ومذبح مع تمامي اسباب آن چونکه این همه‌را مسح و تقدیس نموده بود

۲ که امیران اسرائیل یعني سرداران خاندان آبا واجداد که ایشان امیران فرقه‌ها بوده بحکومت شمردگان نامزد گشتند هدیه‌ها گذرانیدند

۳ وهدیهٔ خودرا بحضور خداوند رسانیدند شش ارابهٔ پرده دار ودوازده گاو از هر دو امیر یك ارابه واز هریك امیر یك گاو وآنهارا پیش مسکن آوردند

۴ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت

۵ که از ایشان بگیر تا براي لوازم خیمهٔ مجمع باشد وآنهارا موافق عهدهٔ هرکس ببني لیوي بسپار

۶ وموسی ارابه‌ها وگاوهارا گرفته ببني لیوي سپرد

۷ دو ارابه و چهار گاو ببني جرسون موافق عهدهٔ ایشان داد

۸ وچهار ارابه وهشت گاو ببني مراري موافق عهدهٔ ایشان داد محکوم حکم ایثامار بن اهرون کاهن

۹ امّا ببني قهات هیچ نداد بسبب آنکه عهدهٔ که ایشانرا در مقدس مقرّر بود باري بود که بر دوش بردارند

۱۰ و امیران برای تقدیس مذبح در روزی که ممسوح شد هدیه‌های خودرا پیش مذبح گذرانیدند

۱۱ وخداوند بموسی گفت که هر روز یك امیر هدیهٔ خودرا برای تقدیس مذبح بگذراند

۱۲ وکسی که روز اول هدیهٔ خودرا گذرانید نحسون بن عمیناداب از فرقهٔ یهودا بود

۱۳ و هدیهٔ وی یك لگن سیمین که وزن آن یکصد و سی مثقال بود یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هریك ازآنها پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی

۱۴ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور

۱۵ یك گوساله یك قوچ یك برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی

۱۶ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا

۱۷ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو پنج قوچ پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ نحسون بن عمیناداب

۱۸ روز دویم نتنئیل بن صوعار امیر بنی یسّاکار هدیهٔ خودرا گذرانید

۱۹ و هدیهٔ وی یك لگن سیمین که وزن آن یکصد و سی مثقال بود و یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی

۲۰ و یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور

۲۱ یك گوساله یك قوچ یك برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی

۲۲ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا

۲۳ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ نتنئیل بن صوعار

۲۴ و روز سیوم الیاب بن حیلون امیر بني زبلون هدیهٔ خودرا گذرانید
۲۵ و هدیهٔ وي یك لگن سیمین بوزن یکصد و سي مثقال و یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته براي قرباني خوردني
۲۶ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۲۷ یك گوساله یك قوچ یك برّهٔ یکساله براي قرباني سوختني
۲۸ یك بزغاله براي قرباني عوض خطا
۲۹ و براي ذبیحهٔ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ الیاب بن حیلون
۳۰ و روز چهارم الیصور بن سدیئور امیر بني رأوبن هدیهٔ خودرا گذرانید
۳۱ و هدیهٔ وي یك لگن سیمین بوزن یکصد و سي مثقال یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته براي قرباني خوردني
۳۲ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۳۳ یك گوساله یك قوچ یك برّهٔ یکساله براي قرباني سوختني
۳۴ یك بزغاله براي قرباني عوض خطا
۳۵ و براي ذبیحهٔ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ الیصور بن سدیئور
۳۶ و روز پنجم سلومئیل بن صوریشداي امیر بني سمعون هدیهٔ خودرا گذرانید
۳۷ و هدیهٔ وي یك لگن سیمین بوزن یکصد و سي مثقال یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته براي قرباني خوردني

۳۸ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۳۹ یك گوساله یك قوچ یك برّهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
۴۰ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا
۴۱ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ سلومئیل بن صوریسدای
۴۲ و روز ششم الیاساف بن دعوئیل امیر بنی جاد هدیهٔ خودرا گذرانید
۴۳ و هدیهٔ وی یك لگن سیمین بوزن یك صد و سی مثقال یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
۴۴ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۴۵ یك گوساله یك قوچ یك برّهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
۴۶ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا
۴۷ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ الیاساف بن دعوئیل
۴۸ و روز هفتم الیساماع بن عمیهود امیر بنی افرائیم هدیهٔ خودرا گذرانید
۴۹ و هدیهٔ وی یك لگن سیمین بوزن یکصد و سی مثقال یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
۵۰ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۵۱ یك گوساله ویك قوچ و یك برّهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
۵۲ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا
۵۳ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ الیساماع بن عمیهود

۵۴ و روز هشتم جملئیل بن فداهصور امیر بني منشي هدیهٔ خودرا گذرانید

۵۵ وهدیهٔ وي یك لگن سیمین بوزن یکصد و سي مثقال ویك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته براي قرباني خوردني

۵۶ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور

۵۷ یك گوساله و یك قوچ و یك برهٔ یکساله براي قرباني سوختني

۵۸ یك بزغاله براي قرباني عوض خطا

۵۹ و براي ذبیحهٔ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ یکساله اینست هدیهٔ جملئیل بن فداهصور

۶۰ و روز نهم ابیدان بن جدعوني امیر بني بنیامین هدیهٔ خودرا گذرانید

۶۱ و هدیهٔ وي یك لگن سیمین بوزن یکصد و سي مثقال و یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هریك پر از آرد سفید بروغن امیخته براي قرباني خوردني

۶۲ و یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور

۶۳ یك گوساله و یك قوچ و یك برّهٔ یکساله براي قرباني سوختني

۶۴ یك بزغاله براي قرباني عوض خطا

۶۵ و براي ذبیحهٔ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ ابیدان بن جدعوني

۶۶ و روز دهم احیعزر بن عمیسداي امیر بني دان هدیهٔ خودرا گذرانید

۶۷ و هدیهٔ وي یك لگن سیمین بوزن یکصد و سي مثقال و یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته براي قرباني خوردني

۶۸ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۶۹ یك گوساله و یك قوچ و یك برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
۷۰ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا
۷۱ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ یکساله اینست هدیهٔ احیعزر بن عمیسدای
۷۲ و روز یازدهم فجعئیل بن عاکران امیر بنی آسیر هدیهٔ خودرا گذرانید
۷۳ و هدیهٔ وی یك لگن سیمین بوزن یکصد و سی مثقال و یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
۷۴ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۷۵ یك گوساله و یك قوچ و یك برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
۷۶ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا
۷۷ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ یکساله اینست هدیهٔ فجعئیل بن عاکران
۷۸ و روز دوازدهم احیرع بن عینان امیر بنی نفتالی هدیهٔ خودرا گذرانید
۷۹ و هدیهٔ وی یك لگن سیمین بوزن یکصد و سی مثقال و یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
۸۰ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۸۱ یك گوساله و یك قوچ و یك برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
۸۲ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا

۸۳ وبراي ذبيحهٔ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ يكساله اينست هديهٔ احيرع بن عينان

۸۴ چنين بود تقديس مذبح در روز مسح نمودنش از طرف اميران اسرائيل دوازده لگن سيمين و دوازده باديهٔ سيمين و دوازده چمچهٔ زرين

۸۵ هريك لگن سيمين بوزن يك صد وسي مثقال و هر باديه بوزن هفتاد مثقال بود جملگي ظروف سيمين دو هزار و چهار صد مثقال موافق مثقال مقدس وزن داشت

۸۶ چمچهاي زرين دوازده بود پر از بخور هريك بوزن ده مثقال موافق مثقال مقدس تمامي زر چمچها يك صد و بيست مثقال بود

۸۷ جملگي گاوها براي قرباني سوختني دوازده گوساله و قوچها دوازده و برّهاي يكساله دوازده هريك مع قرباني خوردني و بزغالهها براي قرباني عوض خطا دوازده بود

۸۸ وجملگي گاوها براي ذبيحه سلامتي بيست و چهار گوساله و شست قوچ و شست بز نر و شست برّه يكساله چنين بود تقديس مذبح بعد ازآنكه مسح نموده شد

۸۹ و چون موسى بخيمهٔ مجمع براي مخاطبه داخل شد پس آواز تكلّم كننده از بالاي تخت مرحمت كه بر صندوق عهد نامه ميبود از ميان دو كروبي بشنيد و باوي تكلّم نمود

باب هشتم

۱ وخداوند موسىرا مخاطب ساخت و گفت

۲ كه اهرونرا بفرماي كه چون چراغهارا ترتيب دهي بايد كه آن هفت چراغ رو بروي شمعدان روشنائي دهد

۳ و اهرون چنین عمل نمود که چراغهارا رو بروی شمعدان ترتیب داد چنانچه خداوند موسیرا فرموده بود

۴ امّا صنعت شمعدان چنین بود که از زر کوفته درست شد پایه و گلهای آن از کار کوفته بود موافق نمونهٔ که خداوند بموسی نشان داده بود بهمان طور شمعدانرا ساخت

۵ و خداوند موسیرا مخاطب ساخت و گفت

۶ که بنی لیویرا از میان بنی اسرائیل جدا کرده ایشانرا تطهیر نمای

۷ و بدین طور بتطهیر ایشان بپرداز آب رفع خطا بر ایشان بپاش و موی بدن خودرا بسترند و جامهای خودرا بشویند و خودرا پاك کنند

۸ و گوسالهٔ مع قربانی خوردنی یعنی آرد سفید بروغن آمیخته بگیرند و تو گوسالهٔ دیگر نیز برای قربانی عوض خطا بگیر

۹ و بنی لیویرا درپیش خیمهٔ مجمع برسان و از تمامی بنی اسرائیل مجلسی بیارای

۱۰ و بنی لیویرا بحضور خداوند برسان و بنی اسرائیل دستهای خودرا بر بنی لیوی بگذارند

۱۱ و اهرون بنی لیویرا بطریق هدیه از جانب بنی اسرائیل بحضور خداوند بگذراند تا خدمت خداوندرا بجا آرند

۱۲ و بنی لیوی دستهای خودرا بر سر گوسالها بگذارند و یکیرا برای قربانی عوض خطا و دیگری برای قربانی سوختنی پیش خداوند بگذران تا درحق بنی لیوی کفاره دهی

۱۳ و بنی لیویرا پیش اهرون و اولادش ایستاده کرده ایشانرا بطریق هدیه برای خداوند بگذران

۱۴ بدین قسم بني لیوي‌را ازمیان بني اسرائیل جدا کن تا بني لیوي ازان من باشند

۱۵ و بعد ازآن بني لیوي باداي خدمت درخیمهٔ مجمع داخل شوند امّا باید که ایشان‌را تطهیر نموده بطریق هدیه بگذراني

۱۶ ازآنرو که ایشان ازمیان بني اسرائیل بالکل بمن داده شده‌اند بعوض هر کشایندهٔ رحم یعني بعوض نخست‌زادگان همگي بني اسرائیل ایشان‌را براي خود گرفته‌ام

۱۷ زیراکه همه نخست‌زادگان بني اسرائیل چه انسان وچه بهائم ازان من هستند در روزیکه هر نخست‌زادهٔ ملك مصررا مقتول کردم ایشانرا براي خود تقدیس نمودم

۱۸ وبني لیوي‌را بعوض جمیع نخست‌زادگان بني اسرائیل گرفته‌ام

۱۹ و ازمیان بني اسرائیل بني لیوي‌را باهرون و اولادش عطا کرده‌ام تا بکار و بار بني اسرائیل درخیمهٔ مجمع بپردازند و براي بني اسرائیل کفاره دهند مبادا که چون بني اسرائیل نزدیك بمقدس آیند قهر الهي بر بني اسرائیل نازل شود

۲۰ پس موسی و اهرون و تمامي جماعت بني اسرائیل با بني لیوي عمل نمودند موافق هرآنچه خداوند در حق بني لیوي موسی‌را فرمود بهمان طور بني اسرائیل با ایشان رفتار نمودند

۲۱ وبني لیوي تطهیر یافتند و جامهاي خودرا شستند و اهرون ایشانرا بطریق هدیه بحضور خداوند گذرانید و اهرون براي تطهیر ایشان کفاره داد

۲۲ و بعد ازآن بني لیوي داخل شدند تا پیش اهرون و اولادش در

خیمهٔ مجمع بکار خود بپردازند چنانچه خداوند درحق بني لیوي موسی‌را فرموده بود بهمان طور با ایشان عمل نمودند

۲۳ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۲۴ که اینست کار بني لیوي از بیست و پنج ساله و زیاده برآن هرکس که داخل فوج شود تا بکار خیمهٔ مجمع بپردازد

۲۵ و چون به‌پنجاه سالگي رسد از کار سخت فارغ شود و بار دیگر آنکار نکند

۲۶ امّا با برادران خود در خدمت خیمهٔ مجمع شریك باشد تا هرچه محوّل ایشان شود نگاه دارند وبکار سخت نپردازند همچنین با بني لیوي نسبت بعهدهٔ ایشان سلوك نماي

باب نهم

۱ و در ماهٔ اوّل سال دویم بعد از خروج ایشان از ملك مصر خداوند موسی‌را در بیابان سیناي مخاطب ساخت و گفت

۲ که بني اسرائیل عید فصح‌را بوقت موعود عزیز دارند

۳ روز چهاردهم آنماه بوقت عصر بهنگام موعود موافق همهٔ قوانین و تمامي فرائضي که واجب است عزیز دارید

۴ بس موسی بني اسرائیل‌را فرمود تا عید فصح بکنند

۵ و در روز چهارم ماهٔ اوّل بوقت عصر در بیابان سیناي عید فصح کردند موافق هرآنچه خداوند موسی‌را فرمود بهمان طور بني اسرائیل عمل نمودند

۶ و قضارا تني چند از میّت ناپاك شده نتوانستند که درآن روز عید فصح نمایند و پیش موسی و اهرون بهمان روز حاضر شدند

۷ و خود عرض کردند که ما از میّت ناپاك شده‌ایم سبب چیست که ما درمیان بني اسرائیل از گذرانیدن هدیهٔ خداوند بوقت موعود محروم شویم

۸ و موسی ایشان‌را فرمود که شما باشید تا بشنوم که خداوند در حق شما چه حکم میفرماید

۹ پس خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۱۰ که بني اسرائیل‌را چنین بفرماي که هرگاه کسي از شما یا از اولاد شما بسبب میت ناپاك شود یا آنکه در سفر دور باشد امّا لازم است که عید فصح‌را براي خداوند عزیز دارد

۱۱ در روز چهاردهم ماه دویم بوقت عصر عید نمایند و با نان فطیري و سبزیهاي تلخ بخورند

۱۲ تا صبح هیچ باقي نگذارند و استخواني نشکنند موافق تمامي قوانین فصح عید نمایند

۱۳ و لیکن کسي که پاك باشد و در سفر نباشد و از عید فصح باز ماند آنکس از قوم خود منقطع شود بنابر آنکه قرباني خداوندرا بوقت موعود نگذرانید آن شخص زیربار گناه خود باشد

۱۴ و اگر غریبي درمیان شما مقام گرفته بخواهد که عید فصح‌را براي خداوند عزیز دارد باید که موافق قانون فصح و رسمش عمل نماید براي غریب و متوطّن یك قانون باشد

۱۵ و در روزي که مسکن‌را برپاکردند آن ابر مسکن خیمهٔ مجمع‌را پوشانید و از شام تا بصبح نمودار چیزي مانند آتش بالاي مسکن مي‌بود

۱۶ دائم الایّام چنین بود که در روز ابر و در شب نمودار آتش آنرا مي‌پوشانید

۱۷ وچونکه ابر از بالاي مسکن برميخواست بعد ازآن بني اسرائيل کوچ ميکردند و بهر موضع که ابر از حرکت باز ماند درآنجا بني اسرائيل خيمه زدند

۱۸ حسب الحکم خداوند بني اسرائيل کوچ ميکردند و حسب الحکم خداوند خيمه مي‌زدند و تا مدتي که آبر بالاي مسکن مي‌بود اقامت ميداشتند

۱۹ وچون ابر بالاي مسکن تا مدت مديد مي‌ماند بني اسرائيل بخدمت مامور خداوند مشغول بوده کوچ نميکردند

۲۰ وچون ابر تا روز چند بالاي مسکن مي‌بود حسب الحکم خداوند اقامت مي‌داشتند و حسب الحکم خداوند کوچ ميکردند

۲۱ وچون ابر از شام تا صبح مي‌بود و صبح برميخواست کوچ ميکردند چه روز و چه شب هرگاه ابر برميخواست کوچ مي‌نمودند

۲۲ چه دو روز چه يك ماه چه مدّتي متمادي که ابر بالاي مسکن مي‌ماند وبرآن ساکن مي‌بود بني اسرائيل اقامت مي ورزيدند وکوچ نمي کردند امّا چون برميخواست کوچ مي‌نمودند

۲۳ حسب الحکم خداوند اقامت مي‌ورزيدند و حسب الحم خداوند کوچ ميکردند حسب الحکم خداوند بوساطت موسي خدمت مامور خداوندرا بجا آوردند

باب دهم

۱ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت

۲ دو نفير سيمين بجهت خود بساز از کار کوفته درست کن تا ترا براي نداي جماعت وکوچ لشکر بکار آيد

۳ وچون آنهارا بنوازند تمامي جمعيت پيش تو بدروازهٔ خيمهٔ مجمع اجتماع نمايند

۴ واگر يکي‌را بنوازند امراي که سرداران هزارهٔ بني اسرائيل هستند پيش تو مجتمع شوند

۵ چون پست وبلند بنوازيد افواجي که بطرف مشرق جادارند کوچ کنند

۶ چون بار دويم پست وبلند بنوازيد افواجي که بطرف جنوب جادارند کوچ کنند بوقت کوچ کردن پست وبلند بنوازند

۷ امّا براي فراهم آوردن مجلس بنوازيد نه بآواز پست وبلند

۸ واولاد اهرون که کاهنانند نفير بنوازند اين رسم براي شما آئيني ابدي طبقه بعد طبقه مقرّر باشد

۹ وچون در ملک خود بر دشمناني که با شما تعدي ميکنند عزم جنگ کنيد نفيرها بآواز پست وبلند بنوازيد وخداوند خداي شما از شما ياد خواهد کرد واز دشمنان نجات خواهيد يافت

۱۰ ودر روز خوشحالي ودر عيدها ودر آوائل ماهها بوقت گذرانيدن قربانيهاي سوختني وذبائح سلامتي نفيرها بنوازيد تا براي شما يادگاري بحضور خداي شما باشد منم خداوند خداي شما

۱۱ وچنين واقع شد که روز بيستم ماهٔ دويم سالِ دويم ابر از بالاي مسکن عهد نامه برخاست

۱۲ وبني اسرائيل از بيابان سيناي نهضت نمودند وابر در بيابان فاران جا گرفت

۱۳ وهمچنين حسب الحکم خداوند بوساطت موسی کوچ کردند

۱۴ اوّل علم لشکر بني يهودا فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ايشان نحسون بن عميناداب

۱۵ و سپه سالار فرقهٔ بني يسّاكار نتنئيل بن صوعار

۱۶ و سپه سالار فرقهٔ بني زبلون الياب بن حيلون

۱۷ و مسکن را ازهم کشادند و بني جرسون و بني مراري مسکن را برداشته روانه شدند

۱۸ پس علم لشکر راوبن فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ايشان اليصور بن سديئور

۱۹ و سپه سالار فرقهٔ بني سمعون سلومئيل بن صوريسداي

۲۰ و سپه سالار فرقهٔ بني جاد الياساف بن دعوئيل

۲۱ و بني قهات مقدس را برداشته روانه شدند تا بوقت رسيدن ايشان مسکن برپا شد

۲۲ پس علم لشکر بني افرائيم فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ايشان اليساماع بن عميهود

۲۳ و سپه سالار فرقهٔ بني منسّيه جملئيل بن فداهصور

۲۴ و سپه سالار فرقهٔ بني بنيامين ابيدان بن جدعوني

۲۵ پس علم لشکر بني دان در عقب تمامي لشکرها فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ايشان احيعزر بن عميسداي

۲۶ و سپه سالار فرقهٔ بني آسير فجعئيل بن عاکران

۲۷ و سپه سالار فرقهٔ بني نفتالي احيرع بن عينان

۲۸ و بني اسرائيل هرگاه کوچ مي‌نمودند برين قاعده فوج بفوج روانه ميشدند

۲۹ و موسي بحباب پسر رغوئيل مدياني پدر زن خود گفت که ما

بموضعي روانه میشویم که خداوند وعده کرده است که بشما میدهم تو همراهٔ ما شو که با تو نیکي خواهیم کرد زیراکه خداوند دربارهٔ بني اسرائیل وعدههاي نیکو فرموده است

۳۰ او گفت که نخواهم رفت بلکه بوطن و نزد خویشان خود مراجعت خواهم کرد

۳۱ گفت التماس آنکه از ما جدا نشوي ازآنرو که خود میداني که در بیابان خیمه ميزنیم و تو بجاي چشمان ما هستي

۳۲ واگر همراهٔ ما بیائي هر نیکي که خداوند با ما کند ما نیز همان با تو خواهیم کرد

۳۳ پس از جبل خداوند سه روز راه رفتند وصندوق عهد نامهٔ خداوند درآن سه روز راه پیش ایشان میرفت تا منزلي براي ایشان تفحّص کند

۳۴ و در روز چون از لشکرگاه کوچ مينمودند ابر خداوند بالاي سر ایشان ميبود

۳۵ وچون صندوق روانه ميشد موسی میگفت که اي خداوند برخیز تا دشمنان تو پراگنده شوند واعداي تو از پیش روي تو بگریزند

۳۶ وچون فرود ميآمد میگفت که اي خداوند بطرف هزاران هزار بني اسرائیل رجوع نماي

باب یازدهم

۱ امّا آن قوم واویلا کرده خداوندرا ناپسند آمد وخداوند استماع این حال نموده غضب وي مشتعل گردید وآتش خداوند

درمیان ایشان افروخته شده کسانیرا که در اطراف لشکرگاه بودند تلف نمود

۲ پس قوم نزد موسی فریاد بر آوردند و موسی پیش خداوند استدعا نمود تا آتش فرو نشست

۳ و آن موضعرا تبعیره نام نهاد بسبب آنکه آتش خداوند درمیان ایشان افروخته شد

۴ وگروهٔ مختلفه که درآن میان بودند حریص شدند و بنی اسرائیل نیز باز بگریه در آمده گفتند که آیا کیست که مارا گوشت بخوراند

۵ از ماهي که در مصر مفت میخوردیم و از خیارها و خربزها وگندناها و پیازها و سیرها مارا یاد آمده است

۶ و حال آنکه جان ما خشك شده و جز این مان در نظر ما چیزی نیست

۷ امّا آن مان چون تخم کشنیز و رنگش بعینه رنگ مروارید بود

۸ و مردمان بهر طرف رفته جمع میکردند و در دست آس میسائیدند یا در جوغن میکوبیدند و در دیگ جوش داده کلیچها میپختند و مزه آن چون روغن تازه بود

۹ وچون شبنم در لشکرگاه بوقت شب میافتاد من نیز بالای آن میریخت

۱۰ پس موسی استماع نمود که قوم خانه بخانه هر کس بدروازهٔ خیمهٔ خود میگریند و خشم خداوند بی نهایت التهاب یافت وموسیرا نیز ناپسند آمد

۱۱ وموسی خداوندرا گفت سبب چیست که بندهٔ خودرا آزردهٔ

 اعداد

و براي چه در نظر تو مقبول نشده‌ام که بار این همه قوم بر من گذاري .

۱۲ آیا من باین همه قوم حامله شده‌ام آیا من پدر ایشان هستم که بمن بگوئي که ایشان‌را بکنار گیر چون للا طفل شیر خواره‌را بکنار مي گیرد تا بزمیني که به آبا و اجداد ایشان بسوگندي وعده کرده‌

۱۳ گوشت از کجا بهم رسانم که تمامي این قوم‌را بدهم که نزد من مي‌گریند که گوشت بما بده تا بخوریم

۱۴ من بتنهائي طاقت برداشتن همگي این قوم ندارم بلکه براي من سنگین است

۱۵ و اگر چنین با من سلوک نمائي التماس آنکه اگر در نظر تو مقبول شده‌ام في الفور مرا هلاک سازي تا این زحمت‌را نبینم

۱۶ وخداوند موسی‌را فرمود که از مشائخ بني اسرائیل هفتاد نفر پیش من جمع کن که بداني مشائخ و منصب داران ایشانند و ایشانرا بخیمهٔ مجمع برسان تا آنجا با تو حاضر باشند

۱۷ که من فرود آمده با تو درآنجا تکلّم مینمایم و ازآن روح که در تست ایشانرا بهره‌مند میسازم تا ایشان با تو بار این قوم‌را بردارند تا خود بتنهائي بر نداري

۱۸ وقوم‌را بفرماي که خودرا تا فردا تقدیس نمائید که گوشت خواهید خورد که زاري شما بسمع خداوند رسید که کیست مارا گوشت بخوراند که در مصر حال ما خوش بود لهذا خداوند گوشت بشما میدهد تا بخورید

۱۹ نه یک روز نه دو روز نه پنج روز نه ده روز نه بیست روز خواهید خورد

۲۰ بلکه تمامي ماه تا بحدیکه از بیني شما بیرون آید و ازآن متنفّر شوید بنابران که خداوند که در میان شماست حقیر دانسته اید و پیش وي زاري نموده‌اید که چرا از مصر بیرون آمدیم

۲۱ و موسی گفت که این قوم که من در میان ایشانم شش صد هزار پیاده هستند و گفتي کـه ایشانرا گوشت میدهم تا یك ماه تمام بخورند

۲۲ آیا گاوان یا گوسپندان براي ایشان کشته شود تا کفایت کـند یا آنکه تمامي ماهي دریا براي ایشان جمع شود تا کفایت کند

۲۳ وخداونـد بموسی گفت کـه آیا دست خداوند کوتاه گردید الحال خواهي دید که گفتهٔ من بوقوع مي پیوندد یا نه

۲۴ پس موسي بیـرون رفـتـه کلمات خداوندرا بقوم باز نمود و هفتاد کس از مشائخ قوم جمع کرده در اطراف خیمه حاضر گردانید

۲۵ وخداوند در ابر نزول فرموده با وي تکلّم نمود و از روحي کـه دراو مي بود هفتاد شیخ‌را بهره‌مند ساخت وچنین واقع شد که چون روح درایشان جا گرفت از روي نـبـوّت سخنها گفتند وخاموش نماندند

۲۶ امّا دو نفر که نام یکي الداد بود و نام دیگري میداد در لشکرگاه باز مانده بودند و روح نیز درایشان جا گرفت و این دو کس از آنانند که در دفاتر مـنـدرج شدند امّا در خیمه نرفتند در لشکرگاه بالهام سخنها گفتند

۲۷ وجواني دویده موسی‌را خبر داد وگفت الداد و میداد در لشکرگاه بالهام سخنها میگویند

۲۸ و یهوشوع بن نون خادم موسی که یکي از مختصان وي بود گفت اي مخدوم من موسی ایشانرا منع کن

۲۹ موسی باو گفت که آیا بسبب من حسد میبري کاش‌که همگی قوم خدا نبي شوند وخداوند روح خودرا بر ایشان نازل گرداند
۳۰ و موسی با مشائخ بني اسرائیل بلشکرگاه مراجعت نمود
۳۱ و بادي از حضور خداوند وزیدن گرفت وسمانیات‌را از دریا بیاورد و در حوالي لشکرگاه تخمینًا یك روز راه این طرف و یك روز راه آن طرف در اطراف لشکرگاه تخمینًا برابر دو ذراع بر سطح زمین بینداخت
۳۲ وقوم برخاسته تمامي آن روز وتمامي شب وتمامي روز دیگر سمانیات‌را جمع کردند وکسي که کم جمع کرد ده حومر بود و باطراف لشکرگاه بجهت خود پهن کردند
۳۳ وهنوز گوشت در زیر دندان ایشان نرفته بود و نه‌خائیده بودند که غضب خداوند بر ایشان التهاب یافت وخداوند قوم‌را بمصیبتي عظیم مبتلا ساخت
۳۴ وآن موضع‌را قبروت حتاوه نام نهاد زیراکه درآنجا حریصانرا دفن کردند
۳۵ وقوم از قبروت حتاوه تا بحصیروت طي منازل نمودند ودر حصیروت مقام کردند

باب دوازدهم

۱ پس مریم واهرون بر موسی در بارهٔ زن حبشي که بنکاح درآورده بود اعتراض کردند زیراکه زن حبشي‌را گرفته بود
۲ وگفتند آیا خداوند فقط بوساطت موسی فرموده است بوساطت ما نیز نفرموده است و خداوند این حال‌را استماع نمود

٣ امّا موسی بیشتر از همه بني آدم که بر روي زمين مي‌بودند حليم بود

٤ پس خداوند بناگهاني موسی و اهرون و مریم‌را مخاطب ساخت که شما هر سه بخیمهٔ مجمع بیائید و آن سه نفر رفتند

٥ و خداوند در ستون ابر فرود آمده بدروازهٔ خیمه ایستاد و اهرون و مریم‌را طلب داشت و هر دو بیرون آمدند

٦ وگفت که سخنان مرا بشنوید اگر کسي از شما نبي باشد من که خداوندم خودرا درعالم رؤیا بر روي آشکارا مینمایم و ویرا در خواب مخاطب میسازم

٧ بندهٔ من موسی چنین کسي نیست او در تمامي خاندان من امین است

٨ با وي بالمشافه صراحةً تکلّم مینمایم نه باشاره وتجلّي خداوندرا مشاهده میکند پس چرا از اعتراض بر بندهٔ من موسی نترسیدید

٩ و خشم خداوند بر ایشان مشتعل گردید و مراجعت نمود

١٠ و ابر از بالاي خیمه برخاست و اینک مریم بعلت برص چون برف سفید گردید و چون اهرون بمریم نگریست اینک ابرص شده است

١١ پس اهرون بموسی گفت که اي مالك من ملتمس آنکه بار این گناه برما ننهي که از روي نا داني مرتکب آن شده‌ایم

١٢ مانند مرداري نباشد وچون افگانهٔ که از رحم مادر مي‌افتد و نصف بدنش تلف شده باشد

١٣ و موسی پیش خداوند فریاد برآورد و گفت که یا بار الله ویرا از روي لطف شفا به بخش

۱۴ وخداوند بموسی گفت که اگر پدر روي آب دهن بر رویش مي انداخت آیا تا هفت روز شرمنده نمي بود تا هفت روز از لشکرگاه خارج شود وبعد ازآن داخل آید

۱۵ ومریم تا هفت روز بخارج لشکرگاه ماند وقوم تا آنکه مریم داخل نشد کوچ ننمودند

باب سیزدهم

۱ وبعد ازآن قوم از حصیروت کوچ کرده در بیابان فاران خیمه زدند

۲ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت

۳ که تني چندرا بفرست تا زمین کنعان‌را که ببني اسرائیل مي‌بخشم تجسّس نمایند واز هر فرقهٔ آبا واجداد یك نفر که امیر ایشان باشد بفرستید

۴ وموسی حسب الحکم خداوند ایشانرا از دشت فاران روانه کرد وآنجمله سرداران بني اسرائیل بودند

۵ واینست اسمهاي ایشان از فرقهٔ رأوبن سموع بن زکور

۶ از فرقهٔ سمعون سافاط بن حوري

۷ از فرقهٔ یهودا کالیب بن یفنّي

۸ از فرقهٔ یسّاکار یجاّل بن یوسف

۹ از فرقهٔ افرائیم هوشیع بن نون

۱۰ از فرقهٔ بنیامین فلطي بن رافؤ

۱۱ از فرقهٔ زبولن جدئیل بن سودي

۱۲ از فرقهٔ یوسف یعني از فرقهٔ منسّي جدّي بن سوسي

۱۳ از فرقهٔ دان عمّئیل بن جملّي

۱۴ از فرقهٔ آسیر ستور بن میکائیل

۱۵ از فرقهٔ نفتالي نَحْبِي بن وَافْسِي
۱۶ از فرقهٔ جاد جئوئيل بن ماكي
۱۷ اينست نامهاي كسانيكه موسى براي تجسّس زمين فرستاد و موسى هوشيع بن نون‌را يهوشوع نام نهاد
۱۸ و موسي ايشانرا بتجسّس زمين كنعان ارسال داشت و فرمود كه بدين سمت متوجهٔ جنوب شويد و بكوهستان برويد
۱۹ و آن زمين‌را ملاحظه نمائيد كه چه قسم است و قومي كه درآن سكونت دارد قوي اند يا ضعيف قليل اند يا كثير
۲۰ و زميني كه درآن اقامت دارند نيك است يا بد و شهرهاي كه درآن ميباشند چه قسم است در لشكرگاه مي مانند يا در حصار
۲۱ چه نوع زمين است چربست يا شوره و درختها دارد يا نه و شما دلير باشيد و از ثمر زمين قدري بيآريد امّا درآنوقت موسم نوباوهٔ انگور بود
۲۲ پس ايشان روانه شده زمين‌را از دشت صين تا به رحوب در راه حمات تجسّس كردند
۲۳ و متوجهٔ جنوب شده بحبرون رسيدند جائيكه احيمان و سيساي و تلماي اولاد عناق مي بودند امّا حبرون هفت سال قبل از صعان كه در مصر است بنا كرده شد
۲۴ و بوادي اسكول رسيدند و ازآنجا يك شاخ با خوشهٔ انگور بريده بر چوبي بدوش دو كس بردند و انارها و انجيرها نيز گرفتند
۲۵ آن موضع‌را وادي اسكول خواندند بسبب خوشهٔ كه بني اسرائيل ازانجا بريدند
۲۶ و از تجسّس زمين بعد از چهل روز مراجعت نمودند

۲۷ و طي منازل نموده پيش موسي و اهرون و تمامي جماعت بني اسرائيل در دشت فاران بقاديس رسيدند و ايشان‌را و تمامي جماعت‌را خبر دادند و ثمر زمين‌را بايشان نمودند

۲۸ و كيفيّت حال باو باز گفتند بزميني كه مارا فرستادي رسيديم و يقين كه فيضان شير و شهد درآنست و ثمرش اينست

۲۹ فامّا سكنهٔ آن زمين قومي قوي است و شهرهاي محصور و بسيار بزرگ و اولاد عناق‌را نيز درآنجا ديديم

۳۰ بني عماليق ساكن خطهٔ جنوب اند و حتّيان و يبوسيان و اموريان بكوهستان سكونت ميدارند و كنعانيان بكنار دريا و بر ساحل يردين

۳۱ و كاليب قوم‌را از مشاجرهٔ موسي باز داشت و گفت كه بيكبارگي حمله نمائيم و آنرا بتصرّف درآريم زيراكه قدرت تسخيرش ميداريم

۳۲ امّا كسانيكه همراهٔ وي بودند گفتند كه بمقاومت آن قوم قادر نيستيم زيراكه از ما قويترند

۳۳ همچنين زميني‌را كه تجسّس نمودند خبر بد ازآن ببني اسرائيل رسانيدند كه زميني كه براي تجسّس آن گذر كرديم زميني است كه ساكنانرا تلف ميكنند و هر قومي‌را كه درآنجا ديديم بلند بالا بودند

۳۴ و درآنجا قدآوران ديديم يعني بني عناق‌را از اولاد قدآوران پيشين و ما در نظر خود مانند ملخ مي‌نموديم و همچنين در نظر ايشان نيز

باب چهاردهم

۱ انگاه تمامي جماعت باواز بلند فرياد برآوردند و قوم درآن شب نالان بود

۲ و همگي بني اسرائيل بر موسى و هارون گله کردند و تمامي جماعت بايشان گفتند کاش که در ملك مصر مرده بوديم يا کاش که درين دشت مي مرديم

۳ و خداوند مارا از بهر چه درين مرزبوم رسانيده است تا بشمشير کشته شويم زنان و اطفال ما به اسيري خواهند رفت آيا صلاح ما درآن نيست که بمصر مراجعت نمائيم

۴ و بايکديگر گفتند که سرداري‌را نامزد کرده باز بمصر روانه شويم

۵ پس موسى و هارون پيش تمامي جماعت بني اسرائيل بر رو افتادند

۶ و يهوشوع بن نون و کاليب بن يفُنّي که از جملهٔ جاسوسان زمين بودند جامَهاي خودرا چاك زدند

۷ و تمامي جماعت بني اسرائيل‌را گفتند زميني که به تجسّس آن گذر کرديم بي‌نهايت خوب زمينيست

۸ اگر خداوند از ما راضي شود مارا درآن زمين مي‌رساند و آنرا بما مي‌بخشد زميني که درآن فيضان شير و شهد است

۹ زينهار از خداوند تمرّد مکنيد و از اهالي زمين مترسيد که خوراك ما هستند سلامت از ايشان برخاست وخداوند با ماست از ايشان خوفناك مشويد

۱۰ امّا تمامي جماعت برآن بودند که ايشان‌را سنگسار نمايند پس جلال خداوند در خيمهٔ مجمع بر همگي بني اسرائيل متجلّي شد

۱۱ و خداوند بموسى گفت که اين قوم تا کي غضب مرا مشتعل خواهند کرد باوجود اين همه آيات که درميان ايشان ظاهر کردم اعتقاد نمي آرند

۱۲ ایشانرا بوبا مبتلا خواهم ساخت و محروم خواهم کرد و ترا قومي بزرگتر و قوي‌تر از ایشان خواهم گردانید

۱۳ و موسی بخداوند گفت که اهل مصر این ماجرارا خواهند شنید زیراکه این قومرا باقتدار خود از میان ایشان بیرون آوردي

۱۴ و بسکنهٔ این دیار باز خواهند نمود و حال آنکه شنیده‌اند که تو اي خداوند درمیان این قوم هستي و آنکه تو اي خداوند معاین ومشاهد شدهٔ و ابر تو بر ایشان سایه افگن است و آنکه تو پیش ایشان روز در ستون ابر و شب در ستون آتش رفتار مي‌نمائي

۱۵ اکنون اگر این قومرا چون یك نفر هلاك سازي پس قبائلي که آوازهٔ ترا شنیده‌اند چنین گفت و گو خواهند کرد

۱۶ که بسبب آنکه خداوند برسانیدن این قوم در زمیني که بسوگندي وعده کرده بود قادر نبود لهذا ایشانرا در بیابان کشته است

۱۷ اکنون التماس آنکه عظمت خداوند من متجلّي شود مطابق آنچه فرمودي

۱۸ که خداوند دیرخشم و کثیر الاحسان است و بخشندهٔ خبث و بزه‌کاري امّا مجرمانرا بهیچ وجه بیگناه نخواهد شمرد و بخبث پدران سزا دهندهٔ پسران تا سیوم و چهارم طبقه است

۱۹ التماس آنکه خبث این قومرا ببخشي موافق کثرت احسان خود چنانچه این قومرا از حدود مصر تا اینجا بخشیدهٔ

۲۰ و خداوند گفت بشفاعت تو عفو نمودم

۲۱ امّا بحیات خود که تمامي زمین از جلال خداوند پر خواهد گردید

۲۲ بنابر آنکه این همه کسان که جلال مرا بآیاتي که در مصر و در بیابان

ظاهر کردم مشاهده نمودند و ده بار امتحان من کردند و قول مرا نشنیدند

۲۳ یقیناً زمینی‌را که به آبا و اجداد ایشان بسوگندی وعده کردم نخواهند دید هرکس که خشم مرا مشتعل گردانید آنرا نخواهد دید

۲۴ امّا بندهٔ من کالیب بمکافات آنکه روح دیگر با وی بود و بحد کمال اطاعت من نمود اورا بزمینی که داخل شده است خواهم رسانید و آنرا نسل وی بمیراث خواهند گرفت

۲۵ (امّا باید دانست که بنی عمالیق و کنعانیان در وادی سکونت داشتند) فردا روی گردانیده بسوی بیابان از راه بحر قلزم روانه شوید

۲۶ و خداوند موسی و اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت

۲۷ با این جماعت شریر که از من گله میکنند تا کی شکیبائی ورزم گله‌های که بنی اسرائیل از من میکنند استماع نموده‌ام

۲۸ ایشانرا بگوی که خداوند چنین میفرماید سوگند بحیات خود موافق گفتار شما که بسمع من رسید بهمان طور با شما خواهم کرد

۲۹ لاشهای شما درین بیابان خواهد افتاد و جملگی شما کسانیکه بشمار درآمدند از بیست ساله و زیاده برآن که از من گله‌مند شده‌اند

۳۰ بدرستی که در زمینی که برای اقامت شما بسوگندی مقرّر کردم بجز کالیب بن یفنّي و یهوشوع بن نون کسی دیگر از شما داخل نخواهد شد

۳۱ لیکن اطفال شمارا که از اسیری ایشان میترسیدید داخل خواهم گردانید تا بزمینی که شما حقیر دانستید رسیده الفت گیرند

۳۲ امّا لاشهای شما درین بیابان خواهد افتاد

۳۳ و فرزندان شما در بیابان تا چهل سال سرگردان بوده بار زناکاری

شمارا خواهند کشید تا آنکه لاشهاي شما در بیابان منهدم گردد

٣٤ بعدد روزهاي که تجسس زمین میکردید چهل روز یعني هریك روزرا یکسال یعني تا چهل سال بار گناهانرا خواهید کشید و نقض عهد مرا دریافت خواهید کرد

٣٥ منکه خداوند هستم چنین گفته‌ام که با این همه جماعت شریر که بمخالفت من اجتماع نموده‌اند في الحقیقت این امررا ظاهر میکنم درین بیابان برباد خواهند شد و بهمین جا خواهند مرد

٣٦ و کسانیکه موسی به‌تجسس زمین فرستاده بود و مراجعت نموده تمامي جماعت‌را بگلهٔ مندي برانگیختند و خبر بد در بارهٔ زمین شهرت دادند

٣٧ همان کسانیکه زمین‌را ببدنامي شهرت دادند در حضور خداوند بقهر الهي مردند

٣٨ امّا یهوشوع بن نون و کالیب بن یفُنّي از آناني که براي تجسّس زمین رفتند جان بر شدند

٣٩ و موسی کیفیّت این حال با بني اسرائیل باز نمود و آن قوم بي‌نهایت غمگین شدند

٤٠ و اوّل دم صبح برخاسته بر سر کوه رفتند و گفتند اینك حاضریم تا بموضعي که خداوند فرموده است روانه شویم زیراکه گناهگار شده‌ایم

٤١ و موسی گفت براي چه از حکم خداوند عدول مي‌نمائید که بخیریّت نخواهد انجامید

٤٢ روانه مشوید زیراکه خداوند درمیان شما نیست مبادا که پیش دشمنان منهزم گردید

٤٣ که بني عمالیق و کنعانیان درآنجا مقابل شما هستند و بشمشیر

کشته خواهید شد بنابران که از اطاعت خداوند انحراف نموده اید لهذا خداوند با شما نخواهد بود

۴۴ لیکن از روي تکبّر بر سر کوه رفتند امّا صندوق عهد خداوند و موسی از قلب لشکرگاه بیرون نرفتند

۴۵ پس بني عمالیق و کنعانیان که دران کوه سکونت داشتند هجوم آورده آنهارا مغلوب نمودند و تا حارمه منهزم ساختند

باب پانزدهم

۱ و خداوند موسیرا مخاطب ساخت و گفت

۲ که بني اسرائیلرا چنین بفرماي که چون بزمین نشیمن خود که من بشما مي‌بخشم داخل شوید

۳ و هدیهٔ آتشین براي خداوند بگذرانید چه قرباني سوختني و چه ذبیحهٔ باداي نذر خواه از روي تطوّع خواه در عیدها تا بوي خشنودي براي خداوند باشد چه گاو و چه گوسفند

۴ هر کسي که قربانیرا براي خداوند بگذراند باید که قرباني خوردني ده یک آرد سفید با چهار یک هین روغن آمیخته بیاورد

۵ و براي قرباني ریختني چهار یک هین شراب بر قرباني سوختني یا ذبیحه اگر برهٔ باشد بریزان

۶ و اگر قوچ باشد براي قرباني خوردني ده دو آردرا با سه یک هین روغن آمیخته برسان

۷ و براي قرباني ریختني سه یک هین شراب بگذران تا بوي خشنودي براي خداوند باشد

٨ و هرگاه گوسالهٔ براي قرباني سوختني يا ذبيحهٔ باداي نذر يا بهديهٔ سلامتي براي خداوند بگذراني

٩ بايد كه قرباني خوردني ده سه آردرا با نصف هين روغن آميخته همراهٔ گوساله بيارد

١٠ وبراي قرباني ريختني نصف هين شراب بيآر تا هديهٔ آتشين ببوي خشنودي براي خداوند باشد

١١ بدين قسم براي يك گوساله يا براي يك قوچ يا برهٔ يا بزغالهٔ عمل نمائيد

١٢ بعدد قربانيهاي كه گذرانيده شود بدين قسم براي هريك عمل نمائيد

١٣ هر متوطني كه هديهٔ آتشين ببوي خشنودي براي خداوند بگذراند اين اوامررا بجا آرد

١٤ هرغريبي كه درميان شما اقامت دارد وهر كسي كه درميان شما بتعاقب ادوار مقيم باشد هرگاه هديهٔ آتشين‌را ببوي خشنودي براي خداوند بگذراند چنانچه شما عمل مينمائيد او نيز بعمل آرد

١٥ يك آئين براي شما كه اهل جماعت هستيد و براي غريبي نيز كه با شما اقامت ورزد بآئيني ابدي بتعاقب ادوار باشد حال شما با حال غريب بحضور خداوند يكسان باشد

١٦ ازبراي شما وغريبي كه با شما اقامت دارد يك شرع ويك رسم باشد

١٧ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت

١٨ كه بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه چون بزميني كه من شمارا درآنجا ميرسانم داخل شويد

۱۹ چون که نان آن زمین‌را بخورید هدیهٔ برداشتنی برای خداوند بگذرانید

۲۰ واز آرد سرشتهٔ اوّلین یک کلیچه بطریق قربانی برداشتنی بگذرانید برسم قربانی برداشتنی که از خرمن میشود این‌را نیز بهمان طور بردارید

۲۱ از آرد سرشته اوّلین خود قربانی برداشتنی‌را بتعاقب ادوار برای خداوند ادا نمائید

۲۲ اگر از روی نادانی تمامی احکامی که خداوند بموسی فرموده است عمل ننمائید

۲۳ یعنی هرچه خداوند شمارا بوساطت موسی فرموده است از روزی که خداوند حکم داد وفی ما بعد بتعاقب ادوار

۲۴ اگر از روی نادانی بی خبر جماعت خطائی سرزند می‌باید که تمامی جماعت یک گوساله‌را بطریق قربانی سوختنی ببوی خشنودی برای خداوند مع قربانی خوردنی و ریختنی برسم مامور و یک بزغاله‌را بعوض خطا بگذرانند

۲۵ و کاهن در حق تمامی جماعت بنی اسرائیل کفاره دهد تا عفو شود بنابر آنکه از نادانی بود وایشان قربانی خودرا هدیهٔ آتشین برای خداوند و قربانی عوض خطا پیش خداوند در باب نادانی خود بگذرانند

۲۶ وتمامی جماعت بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان مقیم باشد آمرزیده خواهند شد زیراکه همگی از روی نادانی خطا نمودند

۲۷ و هرگاه کسی از روی نادانی خطائی نماید یک بز مادهٔ یکساله‌را بعوض خطا بگذراند

۲۸ و کاهن در حق شخص نادان کفاره دهد هرگاه پیش خداوند ازروي ناداني خطائي نماید تا کفاره در حق وي داده شود و آمرزیده گردد

۲۹ شرع خطاکار بناداني براي بني اسرائیل و غریبي که درمیان ایشان مقیم است یکي باشد

۳۰ امّا شخصي که عمداً گناهي کند خواه متوطّن خواه غریب او هتك حرمت خداوند نموده است آن شخص از میان قوم منقطع گردد

۳۱ بسبب آنکه گفتهٔ خداوندرا حقیر شمرده از حکم وي سر پیچید آن شخص لامحاله مقتول شود بار خبث وي بر گردنش باشد

۳۲ امّا در ایّامي که بني اسرائیل در بیابان مي‌بودند کسي‌را یافتند که در روز سبت هیزم جمع میکرد

۳۳ و کسانیکه اورا در جمع کردن هیزم یافتند اورا پیش موسي و اهرون و تمامي جماعت رسانیدند

۳۴ و اورا محبوس کردند زیراکه دربارهٔ وي حکمي نفاذ نیافته بود که چه باید کرد

۳۵ و خداوند بموسي فرمود که این کس لامحاله مقتول شود تمامي جماعت ویرا بخارج لشکرگاه سنگسار نمایند

۳۶ پس تمامي جماعت اورا بخارج لشکرگاه برده سنگسار نمودند تاهلاك شد چنانچه خداوند موسي‌را فرموده بود

۳۷ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت

۳۸ که بني اسرائیل‌را چنین بفرماي که بر کنار جامه‌هاي خود گلهاي منقّش سازند بتعاقب ادوار و فتیلهٔ کبودي بر گل منقّش کنارها نصب کنند

۳۹ تا براي شما گل منقّش باشد که آنرا دیده از همه احکام خداوند یاد آرید وعمل نمائید ومقصود دل ودیدهٔ خودرا که در آنها زناکاري میکنید تفحّص ننمائید

۴۰ تا همه احکام‌مرا یاد کرده بعمل آرید و براي خداي خود مقدّس باشید

منم خداوند خداي شما که شمارا از ملك مصر بیرون آوردم تا خداي شما باشم منم خداوند خداي شما

باب شانزدهم

۱ بعد ازآن قورح بن یصحار بن قهات بن لیوي و داثان و ابیرام پسران الیاب و اون بن فَلَت بني رأوبن تني چند همراه گرفتند

۲ و با معدود چند از بني اسرائیل دویست و پنجاه نفر امراي جماعت و بزرگان مجمع که نامدار بودند بمقابلهٔ موسی برخاستند

۳ وباعتراض موسی و اهرون مجتمع شده گفتند این مرتبه براي شما بسیار است زیراکه تمامي جماعت بالکل مقدّس هستند وخداوند درمیان ایشان است پس خودرا بچه سبب بر مجلس خداوند سر بلند نمائید

۴ وموسی این سخن‌را شنیده بر رو افتاد

۵ و قورح و تمامي جماعت وي‌را مخاطب ساخت وگفت که فردا صبح خداوند اعلام خواهد داد که چه کس ازان وي و چه کس مقدّس است و اورا نزدیك خود خواهد رسانید و هر کسي‌را که برگزیده است قربت خواهد بخشید

۶ چنین عمل نمائید ای قورح تو و تمامی جماعت تو مجمرها برای خود بگیرید

۷ و در آنها آتش کرده فردا صبح بحضور خداوند بخور بر آنها بریزید و چنین شود که هرکس که برگزیدهٔ خداوند است مقدّس شود برای شما ای بنی لیوی این مرتبه بسیار است

۸ و موسی بقورح گفت بشنوید ای بنی لیوی

۹ آیا برای شما مقتصر است که خدای اسرائیل شمارا از جماعت اسرائیل ممتاز گردانیده است و شمارا نزد خود قربت بخشیده تا عهدهٔ مسکن خداوندرا ادا نمائید و آنکه پیش جماعت ایستاده برای ایشان خدمت نمائید

۱۰ و ترا مع تمامی خویشانت بنی لیوی قربت بخشیده است و دعوای کهانت نیز میکنید

۱۱ بنابرین تو و این همه جماعت تو بمخالفت خداوند اجتماع نموده‌اید و اهرون چه نوع کس است که از گله وی نمائید

۱۲ پس موسی فرستاده داثان و ابیرام پسران الیاب‌را طلب داشت ایشان گفتند نخواهیم آمد

۱۳ و اینکه مارا از زمینی که فیضان شیر و شهد درآنست بیرون آوردی تا در بیابان بقتل رسانی آیا برای تو کافی نیست تا خودرا بر ما مستقل نگردانی

۱۴ و نیز بزمینی که فیضان شیر و شهد درآنست نرسانیدهٔ و چمنها و تاکستانها بمیراث ندادهٔ آیا چشمهای این کسان‌را خواهی کند نخواهیم آمد

۱۵ و موسی بغایت خشمناك شده خداوندرا گفت که بهدیهٔ ایشان

التفات منماي يك خررا از ايشان نگرفته ام و يكي از ايشان‌را زياني نرسانيده‌ام

۱۶ و موسي بقورح گفت كه تو با تمامي جماعت خود و اهرون بحضور خداوند فردا حاضر شو

۱۷ و هر كس مجمر خودرا بگيرد و بخور در آنها بريزيد و هركس مجمر خودرا دويست و پنجاه مجمر و تو نيز و اهرون هريك مجمر خودرا بحضور خداوند بيارد

۱۸ و هر كس مجمر خودرا گرفته و آتش در آنها كرده و بخور برآنها پاشيده بدروازهٔ خيمهٔ مجمع با موسي و اهرون ايستادند

۱۹ و قورح تمامي جماعت‌را بدروازهٔ خيمهٔ مجمع مقابل آنها جمع نمود و جلال خداوند بر تمامي جماعت متجلّي گشت

۲۰ و خداوند موسي و اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت

۲۱ كه خودرا از ميان اين جماعت دور نمائيد تا ايشان‌را بيك لحظه هلاك سازم

۲۲ پس ايشان بر رو افتاده گفتند كه اي خدا خداي ارواح كافهٔ بشر آيا يك كس خطا كند و آتش خشم تو بر تمامي جماعت مشتعل گردد

۲۳ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت

۲۴ كه جماعت‌را چنين بفرماي كه از اطراف مسكن قورح و داثان و ابيرام دور شويد

۲۵ و موسي برخاسته نزد داثان و ابيرام رفت و مشايخ اسرائيل در عقب وي رفتند

۲۶ و آن جماعت‌را مخاطب ساخت و گفت كه از خيمه‌هاي اين

بد گهران دور شوید وبچیزي که ازان ایشان باشد نزدیک مروید مبادا که درهمه جرائم ایشان هلاك گردید

۲۷ واز مسکن قورح وداثان وابیرام از هر طرف برخاستند وداثان وابیرام با زنان وپسران واطفال خود بیرون آمده بدروازهٔ خیمه ها ایستادند

۲۸ وموسی گفت که بدین حجت یقین خواهید دانست که خداوند مرا ارسال داشته است تا این همه اموررا ظاهر نمایم وآنکه از عقل خود نکردم

۲۹ اگر این کسان چون جمیع بني آدم بمیرند واگر چیزي از قضا وقدر بر ایشان نازل شود که بر عامهٔ ناس نیز مي‌شود پس خداوند مرا مبعوث نکرده است

۳۰ لیکن اگر خداوند امري بدیع‌را ابداع نماید که زمین دهان خودرا کشاده ایشانرا وهرچه از ایشان باشد فروبرد تا زنده درگور شوند پس یقین بدانید که این کسان خداوندرا خشمناك گردانیده‌اند

۳۱ وچنین واقع شد که چون این همه سخنان‌را باتمام رسانید زمیني که در زیر ایشان بود بشگافت

۳۲ وزمین دهن خودرا کشاده ایشان‌را با خانها وجمله متعلّقان قورح وتمامي اموال ایشان‌را فروبرد

۳۳ ایشان وهرکسي که با ایشان تعلّق داشت زنده درگور فرو رفتند وزمین بر ایشان بهم بپیوست چنانچه از میان جماعت ناپدید گشتند

۳۴ ومجموع بني اسرائیل که در حوالي ایشان بودند از استماع نالهٔ ایشان گریختند که میگفتند مبادا که زمین مارا نیز فرو برد

۳۵ و آتشي از پيش خداوند برآمده آن دويست و پنجاه كس كه بخور گذرانيده بودند هلاك كرد

۳۶ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت

۳۷ كه العاذار بن اهرون كاهن‌را بفرماي تا مجمرهارا از ميان شعله‌ها بردارد و تو آتش‌را دور بپاش زيراكه آنها مقدّس شده‌اند

۳۸ ازمجمرهاي اين ظالمان نفس خود تختهاي پهن براي پوشش مذبح بساز بنابر آنكه آنهارا بحضور خداوند گذرانيدند و مقدّس شده بودند تا علامتي براي بني اسرائيل باشد

۳۹ پس العاذار كاهن مجمرهاي برنجين كه آن سوختگان گذرانيده بودند برد شت و آنهارا براي بوشش مذبح پهن كردند

۴۰ تا بني اسرائيل‌را يادگاري باشد بر اينكه هرغيري كه از اولاد اهرون نباشد براي گذرانيدن بخور بحضور خداوند نزديك نيايد مبادا كه چون قورح وجماعتش گردد چنانچه خداوند ويرا بوساطت موسي گفته بود

۴۱ و روز ديگر تمامي جماعت بني اسرائيل از موسي و اهرون گله‌مند شدند كه شما قوم خداوندرا كشته‌ايد

۴۲ و چون جماعت بمقاومت موسي و اهرون اجتماع نمودند سوي خيمهٔ مجمع جماعت نگاه كردند كه اينك ابر آنرا فراگرفت و جلال خداوند متجلّي گشت

۴۳ و موسي واهرون پيش خيمهٔ مجمع حاضر شدند

۴۴ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت

۴۵ كه از ميان اين جماعت دور شويد تا ايشانرا بيكبارگي هلاك سازم پس ايشان بر رو افتادند

۴۶ و موسی اهرون‌را فرمود که مجمریرا بگیر و آتشي از مذبح درآن کرده بخور بریز و نزد جماعت بشتاب و در حق ایشان کفاره بده که غضب از حضور خداوند برآمده است و قهر الهي شروع شد

۴۷ پس اهرون چنانچه موسي فرمود بگرفت و درمیان جماعت بدوید و اینك قهر الهي درمیان قوم شروع شده بود و بخور ریخته در حق قوم کفاره داد

۴۸ و درمیان مردگان و زندگان ایستاد تا قهر الهي رفع شد

۴۹ عدد کسانیکه از قهر الهي مردند چهارده هزار و هفصد بودند سواي آناني که در امر قورح هلاك شدند

۵۰ پس اهرون نزد موسي بدروازهٔ خیمهٔ مجمع بازآمد و قهر الهي رفع شد

باب هفدهم

۱ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۲ که بني اسرائیل‌را مخاطب ساز و از هریك خاندان آبا و اجداد عصاي بگیر از جمیع امراي ایشان بهریك خاندان آبا و اجداد یعني دوازده عصا و نام هریك‌را بر عصاي وي بنویس

۳ و نام اهرون‌را بر عصاي لیوي بنویس زیراکه سردار خاندان آبا و اجدادرا عصاي میباید

۴ و آنهارا درخیمهٔ مجمع درپیس عهدنامه که درآنجا با شما ملاقات میکنم بنه

۵ و کسي که برگزیدهٔ من است عصایش تنجه خواهد زد و گله‌هاي که بني اسرائیل از شما میکنند از پیش خود رفع خواهم کرد

۶ و موسی بني اسرائیل‌را فرمود تا هریك از امراي ایشان عصاي داد

هر اميري يك عصا موافق خاندان آبا و اجداد. يعني دوازده عصا وعصاي اهرون درميان عصاهاي ايشان بود

۷ وموسى آن عصاهارا بحضور خداوند در خيمهٔ عهدنامه بنهاد

۸ و روز ديگر موسى در خيمهٔ عهدنامه داخل شده اينك عصاي اهرون بنام دودمان ليوي شگفته كه تنچه زده وشكوفه بر آورده وبادام بار داده است

۹ وموسي همه عصاهارا از حضور خداوند نزد جمعيت بني اسرائيل بيرون آورد و نگاه كردند و هريك عصاي خودرا گرفت

۱۰ و خداوند موسىرا فرمود كه عصاي اهرونرا باز درپيش عهدنامه بيار تا از عاصيان علامتي محفوظ باشد و گلههاي ايشانرا از پيش من بالكل دفع كن تا نميرند

۱۱ وموسي بفعل آورد چنانچه خداوند اورا فرموده بود بهمان طور عمل نمود

۱۲ و بني اسرائيل بموسى گفتند كه اينك بجان آمدهايم هلاك ميشويم ما همه هلاك ميشويم

۱۳ هركسي كه بمسكن خداوند ذرهٔ نزديك آيد ميميرد آيا بالتمام تلف شويم

باب هجدهم

۱ وخداوند اهرونرا گفت كه تو با اولاد وخاندان پدر خود بار گناه مقدسرا خواهيد برداشت بلكه تو با اولاد خود بار گنهگاري كهانترا خواهيد برداشت

۲ و برادران خود نيز از فرقهٔ ليوي يعني فرقهٔ پدر خودرا با خود مقرّب ساز تا با تو ملحق شده خدمت ترا بجا آرند امّا تو با اولاد

خود درپیش خیمهٔ عهدنامه اداي خدمت نمای

۳ امر ترا و جمیع امور خیمه‌را محفوظ دارند و صرف آنکه بظروف مقدس و مذبح نزدیک نیایند تا که ایشان و شما نیز هلاک نشوید

۴ و با تو متفق شوند تا امور خیمهٔ مجمع و تمامي لوازم خیمه‌را محفوظ دارند و مرد غیري نزدیک بشما نرسد

۵ و پاسباني مقدس و پاسباني مذبح‌را نگاه دارید تا دیگر غضب بر بني اسرائیل نازل نگردد

۶ و من اینک برادران شما بني لیوي‌را از میان بني اسرائیل بر گرفته‌ام بشما معطی براي خداوند شده‌اند تا لوازم خیمهٔ مجمع‌را بجا آرند

۷ امّا تو با اولاد خود عهدهٔ کهانت خودرا نگاه دارید در هرکار مذبح و درون حجاب بکار خود بپردازید که شمارا عهدهٔ کهانت معطی کرده‌ام و هر غیري که نزدیک آید مقتول شود

۸ و خداوند اهرون‌را فرمود من اینک قربانیهاي برداشتني از همه مقدّسات بني اسرائیل محوّل بتو کرده‌ام ترا بواسطهٔ مسح و اولاد ترا بطریق آئیني ابدي بخشیده‌ام

۹ این قدر از چیزهاي اقدس که از آتش باقي ماند ازان تو باشد هر قربانی ایشان چه خوردني وچه بعوض خطا و چه بعوض جرم که پیش من بگذرانند براي تو و اولاد تو اقدس است

۱۰ آنرا در جاي قدس المقدس بخور هر مذکررا جائز است که آنرا بخورد براي تو مقدّس است

۱۱ این هم تراست قرباني برداشتني از هدیهٔ ایشان با تمامي قربانیهاي جنبانیدني بني اسرائیل اینهارا بتو و بپسران و دختران تو بآئیني

ابدي بخشيده‌ام هركسي كه در خانهٔ تو پاك باشد اين‌را بخورد

۱۲ تمامي بهترين روغن وتمامي بهترين مي وگندم هر قرباني اوّلين كه پيش خداوند بگذرانند بتو بخشيده‌ام

۱۳ هر نوباوهٔ زمين كه نزد خداوند مي آرند ازان تو باشد هركسي كه در خانهٔ تو پاك باشد بخورد

۱۴ هر چيز حرم كرده در اسرائيل ازان تو باشد

۱۵ هر كشايندهٔ رحم از هر قسم حيوانات كه پيش خداوند مي‌آوند چه انسان وچه بهائم ازان تو باشد فامّا لازم است كه نخست زادهٔ انسان‌را بازخري ونخست زادهٔ بهائم ناپاك‌را باز بايد خريد

۱۶ وشرع باز خريدنش اينست طفل يكماهه‌را بنرخ معيّن يعني پنج مثقال بمثقال مقدس كه عبارتست از بيست گيره باز بايد خريد

۱۷ امّا نخست زادهٔ گاو ونخست زادهٔ ميش ونخست زادهٔ بزرا باز نبايد خريد مقدّس هستند خون اينهارا بر مذبح بپاش وپيه‌را بسوزان تا هديهٔ آتشين ببوي خشنودي براي خداوند باشد

۱۸ وگوشت اينها ازان تو باشد مانند سينهٔ جنبانيدني ودوش راست ازان تست

۱۹ جمله قربانيهاي برداشتني از مقدّساتي كه بني اسرائيل پيش خداوند بر ميدارند بتو وبپسران ودختران تو بآئيني ابدي بخشيده‌ام تا ابد الاباد بحضور خداوند براي تو وبراي اولاد تو پيماني نمكي است

۲۰ وخداوند اهرون‌را فرمود كه در ديار ايشان ميراثي نخواهي گرفت وبهرهٔ درميان ايشان نخواهي يافت درميان بني اسرائيل بهره وميراث تو من هستم

۲۱ و اینک بنی لیوی تمامی عشور بنی اسرائیل‌را در عوض عهدهٔ ایشان یعنی عهدهٔ خیمهٔ مجمع که بجا می آرند بطریق میراث بخشیده‌ام

۲۲ وبنی اسرائیل بار دیگر نزدیک بخیمهٔ مجمع نیایند مبادا که زیربار گناه شده بمیرند

۲۳ امّا بنی لیوی خود لوازم خیمهٔ مجمع‌را بجا آرند و بار گناه‌را بردارند آئینی ابدی است بتعاقب ادوار تا درمیان بنی اسرائیل میراثی نگیرند

۲۴ لیکن عشور بنی اسرائیل که بطریق قربانی برداشتنی برای خداوند برمیدارند بمیراث بنی لیوی بخشیده‌ام بدین سبب ایشان‌را گفتم که درمیان بنی اسرائیل میراثی نباید گرفت

۲۵ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۲۶ که بنی لیوی‌را چنین بفرمای که چون عشور بنی اسرائیل که بمیراث شما از مال ایشان بخشیده‌ام بگیرید پس قربانی برداشتنی برای خداوند عشر عشیر ازآن میان بردارید

۲۷ که این قربانی برداشتنی برای شما چون غلهٔ خرمن و چون لبریزی حوض می محسوب خواهد شد

۲۸ همچنین شما نیز از جملهٔ عشوری که از بنی اسرائیل میگیرید قربانی برداشتنی برای خداوند بردارید وازآن میان قربانی برداشتنی خداوند باهرون کاهن بدهید

۲۹ از انواع هدیه‌ها هرچه بهترین آن باشد یعنی هرچه درآن میان تقدیس یافته قربانی برداشتنی برای خداوند بردارید

۳۰ و ایشان‌را بفرمای که چون بهترین آنرا برداشته باشید پس برای

بني ليوي چون محصول خرمن و چون محصول حوض مي بحساب خواهد آمد

۳۱ وآنرا در هر جا با اهل بيت بخوريد زيراكه اجر شماست عوض عهدهٔ كه در خيمهٔ مجمع بجا آريد

۳۲ و بسبب اين منسوب بگناه نخواهيد شد چون بهترين آنرا ازآن ميان برداشتيد ومقدسات بني اسرائيل‌را خوار مساريد مبادا كه بميريد

باب نوزدهم

۱ وخداوند موسى و اهرون‌را مخاطب ساخت وگفت

۲ كه اينست قانون شرعي كه خداوند فرموده است كه بني اسرائيل‌را بگوي تا گوسالهٔ مادهٔ سرخ بي عيب‌را نزد تو بيارند كه داغ دار نباشد و بر گردن او جوغ نرسيده

۳ آنرا تسليم العاذار كاهن بكنيد تا بخارج لشكرگاه ببرد وآنرا پيش روي وي ذبح نمايند

۴ والعاذار كاهن قدري ازخون وي بانگشت خود بگيرد وآن خون‌را رو بروي خيمهٔ مجمع هفت مرتبه بپاشد

۵ وگوساله‌را در نظر وي بسوزانند يعني پوست وگوشت و فضلات آنرا بسوزانند

۶ وكاهن چوب سروآزاد و زوفا وقرمزي‌را گرفته درميان گوسالهٔ كه مي‌سوزد بيندازد

۷ پس كاهن جامهاي خودرا بشويد وخويشتن‌را بآب غسل دهد وبعد ازآن بلشكرگاه درآيد وكاهن تا شام ناپاك باشد

۸ وسوزانندهٔ آن جامهاي خودرا بشويد و خويشتن‌را بآب غسل دهد وتا شام ناپاك باشد

۹ وشخصي كه پاك باشد خاكستر گوساله‌را جمع كرده بخارج لشكرگاه در جاي پاكيزه ذخيره نهد تا جماعت بني اسرائيل براي آب تنزيه محفوظ دارند كه موجب رفع خطاست

۱۰ وجمع كننده‌ٔ خاكستر گوساله جامَهاي خودرا بشويد و تا شام ناپاك باشد وبراي بني اسرائيل وهر غريبي كه درميان ايشان مقيم باشد بآئيني ابدي قرار گيرد

۱۱ هر كسي كه مردار انسان‌را مسّ كند تا هفت روز ناپاك باشد

۱۲ در روز سيوم ازآن آب تنزيه رفع خطاي خود نمايد ودر روز هفتم پاك شود ليكن اگر در روز سيوم رفع خطا نكرده باشد روز هفتم پاك نشود

۱۳ هر كسي كه مردار مسّ كند وخطاي خودرا رفع ننمايد او مسكن خداوندرا پليد مي‌سازد وآن شخص از بني اسرائيل منقطع گردد بنابر آنكه آب تنزيه براو پاشيده نشد ناپاك باشد وناپاكي وي تا حال براو ثابت است

۱۴ اينست حكم شرع هرگاه كسي در خيمه‌ٔ بميرد هر وارد خيمه وهرچه در خيمه باشد تا هفت روز ناپاك باشد

۱۵ وهر ظرفي سرواز كه پارچه‌ٔ برآن نبسته ناپاكست

۱۶ وهر كسي كه كشته‌ٔ شمشير در صحرا يا مردار يا استخوان آدمي يا قبررا مسّ كند تا هفت روز ناپاك باشد

۱۷ وبراي شخص ناپاك قدري از خاكستر گوساله‌ٔ كه بعوض خطا سوخته شد بگيرند وآب زنده در ظرفي برآن بريزند

۱۸ وشخصي پاك زوفا گرفته درآب بزند و بر خيمه و بر همه ظروف وبركساني كه درآنجا بودند وبرشخصي كه استخوان يا كشته يا مردار يا قبررا مسّ كرده بود بپاشد

۱۹ وشخص پاك بر شخص ناپاك در روز سیوم و در روز هفتم آب بپاشد و در روز هفتم رفع خطا نموده وجامهای خودرا شسته وخویشتن‌را غسل داده بوقت شام پاك گردد
۲۰ وکسی که ناپاك شده رفع خطای خود ننماید آن شخص از میان جماعت منقطع گردد بسبب آنکه مقدس خداوندرا پلید ساخته است وآب تنزیه براو باشیده نشد لهذا ناپاك است
۲۱ آئین ابدی برای ایشان باشد که پاشندهٔ آب تنزیه جامهای خودرا بشوید ومسّ کنندهٔ آب تنزیه تا شام ناپاك باشد
۲۲ هر چیزی‌را که شخص ناپاك مسّ کند ناپاك باشد وهرکسی که آنرا مسّ کند تا شام ناپاك ماند

باب بیستم

۱ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل در بیابان صین در ماهٔ اوّل رسیدند وآن قوم در قادیس مقام گرفتند ومریم درآنجا وفات یافت ودرآنجا مدفون شد
۲ وبسبب آنکه برای جماعت آب نبود برموسی واهرون اجتماع نمودند
۳ وقوم با موسی منازعت کردند وگفتند کاشکه چون برادران ما بحضور خداوند هلاك شدند ما نیز هلاك میشدیم
۴ وتمامی مجلس خداوندرا چرا درین بیابان رسانیدید تا ما با بهائم خود درینجا بمیریم
۵ ومارا ازمصر چرا بیرون آوردید تا درین جای ناخوش داخل کنید

۵ که جاي زراعت و انجیر و تاك و انار نیست و آب نیز نیست که بخوریم

۶ پس موسی و اهرون از پیش مجلس بدروازهٔ خیمهٔ مجمع رفته بر رو افتادند وجلال خداوند بر ایشان متجلي شد

۷ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت

۸ که عصارا بگیر و تو با برادر خود اهرون جماعت‌را جمع کن و در نظر ایشان این سنگ‌را خطاب نمائید که آن سنگ آب خودرا خواهد بخشید همچنین بجهت ایشان آب ازآن سنگ بیرون مي‌آري تا جماعت‌را مع بهائم ایشان سیراب کني

۹ پس موسی عصارا از حضور خداوند چنانچه فرمود بگرفت

۱۰ وموسی واهرون جماعت‌را رو بروي آن سنگ جمع کرده موسی ایشان‌را گفت که اي متمردان بشنوید آیا آب بجهت شما ازین سنگ برآریم

۱۱ وموسي دست خودرا بلند کرده عصارا برآن سنگ دو مرتبه زد که آب فراوان برآمد و جماعت مع بهائم سیراب شدند

۱۲ و خداوند موسی و اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت که بسبب آنکه برمن اعتقاد ننمودید تا مرا در نظر بني اسرائیل مقدّس دارید لهذا این جماعت‌را بزمیني که ایشانرا بخشیدم نخواهید رسانید

۱۳ اینست آب مریبه که درآنجا بني اسرائیل با خداوند منازعت نمودند که او در ایشان خودرا مقدّس نمود

۱۴ پس موسی از قادیس نزد ملك ایدوم ایلچیان فرستاد که برادر تو اسرائیل چنین میگوید که هرچه از انواع مشقت بما راه یافته است خود میداني

۱۵ که بزرگان ما در مصر رفتند و مدت مدید ما در مصر اقامت داشتیم و اهل مصر مارا و بزرگان مارا آزاردند

۱۶ و چون بخداوند فریاد نمودیم آواز مارا بشنید و فرشته‌ٔرا فرستاده از مصر بیرون آورد اینک در قادیس شهري باقصاي حدود تو هستیم

۱۷ اجازت بده تا میان ملک تو بگذریم و در مزارع و تاکستانها نخواهیم گذشت و آب چاه‌ها نخواهیم خورد از شاه‌راه خواهیم رفت بسوي راست و چپ انحراف نخواهیم کرد تا آنکه از حدود تو نگذریم

۱۸ و ایدوم در جواب او گفت در حدود من گذر نباید کرد و الّا تیغ در دست بر تو خروج کنم

۱۹ و بني اسرائیل باو گفتند که از شارع خواهیم رفت و هرگاه آبهاي ترا بخوریم چه من و چه بهائم من قیمت آن خواهم داد فقط پیاده میگذرم دگر هیچ

۲۰ او گفت که نخواهي گذشت و ایدوم با گروهي انبوه و نیروي بازو براو خروج نمود

۲۱ همچنین ایدوم اجازت نداد که میان حدودش اسرائیل بگذرد لاجرم بني اسرائیل از طرف وي انحراف نمودند

۲۲ پس تمامي جماعت بني اسرائیل از قادیس کوچ کرده بجبل هور رسیدند

۲۳ وخداوند در جبل هور بر سرحد خطهٔ ایدوم موسی واهرونرا مخاطب ساخت وگفت

۲۴ که اهرون بخویشان خود خواهد پیوست ازآنرو بزمیني که بني اسرائلرا بخشیده‌ام داخل نخواهد شد بنابر آنکه بو آب مریبه از حکم من طغیان نمودید

۲۵ واهرون و العاذار پسرش‌را گرفته بر جبل هور فراز آر
۲۶ ولباسهارا از اهرون بیرون آورده بر العاذار پسرش بپوشان و اهرون درآنجا وفات یافته بخویشان خود خواهد پیوست
۲۷ وموسی چنانچه خداوند فرمود بعمل آورد که هر دو در نظر تمامي جماعت بجبل هور فراز رفتند
۲۸ و موسی لباسهارا از بر اهرون بیرون آورده العاذار پسرش‌را پوشانید و اهرون درآنجا بر سر جبل وفات یافت وموسی و العاذار از جبل بنشیب آمدند
۲۹ و تمامی جماعت چون دیدند که اهرون جان تسلیم کرده است مجموع خاندان بني اسرائیل در بارهٔ اهرون مدت سي روز ماتم داشتند

باب بیست و یکم

۱ امّا عراد ملك كنعاني كه بطرف جنوب سكونت ميداشت چون اطلاع یافت که بني اسرائیل از راهٔ جاسوسان رسیده اند با اسرائیل جنگ کرد ومعدودي چند باسیري گرفت
۲ پس بني اسرائیل با خداوند نذر کردند که اگر این قوم‌را بدست من بسپاري پس بلاد آنهارا حرم خواهم گردانید
۳ پس خداوند دعاي بني اسرئيل‌را اجابت نمود و اهل كنعانرا بایشان سپرد و آنها و بلاد آنهارا حرم نمودند و آن موضع‌را حارمه نام نهاد
۴ پس از جبل هور کوچ کرده بسمت بحر قلزم روانه شدند تا گرد ملك ایدوم بگردند و آن قوم‌را در اثناي راه دل‌تنگي روي نمود
۵ و قوم بر خداوند و موسی زبان کشادند که چرا مارا از ملك مصر

بیرون آوردید تا در بیابان بمیریم زیراکه نان نیست و آب هم نیست و طبع ما ازین نان غیر مقوی نا خوش است

۶ آنگاه خداوند مارهای آتش آسا درمیان قوم پدید آورد که قومرا گزیدند و بسیاری از بنی اسرائیل هلاك شدند

۷ پس قوم نزد موسی آمده گفتند که گناه کردیم درین که بر خداوند و بر تو زبان کشادیم پیش خداوند استدعا نمای تا مارهارا از ما دفع کند و موسی در حق قوم استدعا نمود

۸ و خداوند موسیرا فرمود که یك مار آتش رنگ بساز و بر سر نیزهٔ نصب کن و چنین واقع خواهد شد که هر کسی مار گزیده که برآن نظر افگند زنده ماند

۹ و موسی ماری از برنج ساخته بر سر نیزهٔ نصب کرد و چنین اتّفاق افتاد که هر کسیرا که مار گزیده بود بمجرّد نگاه کردن برآن مار برنجی جان‌بر شد

۱۰ و بنی اسرائیل کوچ کرده در اوبوث خیمه زدند

۱۱ و از اوبوث روانه شده بر پشتّهای عباریم در بیابانی که روبروی موابست بطرف مشرق خیمه زدند

۱۲ و ازآنجا کوچ نموده در وادی زارد خیمه زدند

۱۳ و ازانجا کوچ کرده برآن طرف ارنون در بیابانی که از حدود اموریان منشعب است خیمه زدند چه ارنون سرحد مواب است درمیان مواب و اموریان

۱۴ ازین سبب در کتاب حروب خداوند ذکر میشود چنانچه واقع شد در بحر قلزم و در رودهای ارنون

۱۵ و بمجمع رودها که مائل است بمساکن عار و متصل بسرحد مواب

۱۶ و ازآنجا به بعر رفتند این است چاهي که در بارهٔ آن خداوند موسی‌را فرمود که قومرا جمع کن تا ایشانرا آب بدهم
۱۷ انگاه بني اسرائیل این شعررا سرائیدند که

اي چشمه بجوش   شما جوابش بگوئید
۱۸ این چاه‌را امرا کندند   آنرا شرفاي قوم کندند
حسب الحکم شارع   بعصاهاي خود

بعده ازآن بیابان بمتّانه رفتند
۱۹ و از متّانه بنحلئیل و از نحلئیل بباموت
۲۰ و از باموت که درهٔ در اطراف موابست بسر فسجه رفتند که بجانب یسیمون مُشرِف است
۲۱ و بني اسرائیل نزد سیحون ملک اموریان ایلچیان فرستادند و درخواست کردند
۲۲ که میان ملک تو بگذریم بسوي مزرع و تاکستان انحراف نخواهیم ورزید و از آب چاه نخواهیم نوشید امّا از شاه‌راه خواهیم رفت تا آنکه از سرحد تو بگذریم
۲۳ و سیحون بني اسرائیل‌را اجازت نداد تا در حدود او بگذرند امّا سیحون تمامي متابعان خودرا جمع نموده در بیابان بمقاومت بني اسرائیل بیرون رفت وبه یاهص رسیده با بني اسرائیل جنگ نمود
۲۴ و بني اسرائیل اورا بدم شمشیر منهزم ساختند و زمین ویرا از ارنون تا به یبّوق و تا ببني عمون بتصرّف در آوردند چه سرحد بني عمون مستحکم بود
۲۵ و بني اسرائیل این همه بلادرا بگرفتند تا بني اسرائیل در تمامي بلاد اموریان در حسبون و در همه تعلّقاتش اقامت نمودند

۲۶ زیراکه حسبون دار السلطنت سیحون ملك اموریان بود که او بر ملك پیشین مواب جنگ کرده* و تمامي سرزمینش تا به ارنون از دستش گرفته بود

۲۷ بنابرین بضرب المثل میگویند که

۲۸ بحسبون داخل شوید تا آباد گردد   و معمور شود دارالسلطنت سیحون
که آتشي از حسبون برآمده است   شعلهٔ از حصن سیحون

۲۹ عار موابي را سوزانید   و کدخدایان مواضع رفیع ارنون را
واي بر تو اي مواب   اي پرستندگان کموس هلاك شدید
پسران خودرا که جان بر شدند و دختران را   ببندگي سیحون ملك اموریان داد

۳۰ چراغ ایشان از حسبون تا به دیبون خاموش شد
و تا به نوفح که متصل بهمیدباست ویران ساختیم

۳۱ همچنین بني اسرائیل در زمین اموریان ساکن شدند

۳۲ و موسی تلی چند براي تجسس یعذیر فرستاد و متعلقاتش را بتصرف درآوردند و اموریان را که درآنجا بودند بدر کردند

۳۳ و رو گردانیده متوجهٔ باسان شدند و عوج ملك باسان با همه متابعان خود بمقاومت ایشان بر زمگاه ادرعي بیرون آمد

۳۴ و خداوند موسی را گفت که ازاو مترس که اورا با تمامي متابعان و سر زمین وي بتو تسلیم کرده‌ام و چنانچه با سیحون ملك اموریان که ساکن حسبون بود رفتار نمودي با این نیز خواهي نمود

۳۵ پس اورا با اولاد و همگي متابعانش مقتول ساختند بحدیکه کسي ازاو باقي نماند و ملك وي را بتصرف در آوردند

باب بیست ودوم

۱ و بني اسرائيل کوچ کرده در میدان مواب بدین طرف یردین در حوالي يريحو خيمه زدند
۲ و بالاق بن صفور هرچه بني اسرائيل با اموريان کردند مشاهده نمود
۳ وبني مواب ازآن قوم بسبب کثرت ایشان بغایت خوفناك شدند و بني موابرا در بارهٔ بني اسرائيل دل‌تنگي روي داد
۴ وبني مواب بمشائخ مدیان گفتند که این جمعیت اطراف و جوانب مارا خواهند لیسید چنانکه گاو سبزهٔ چمن‌را امّا بالاق بن صفور دران زمان ملك بني مواب بود
۵ لاجرم رسولان چند پیش بلعام بن بعور بفتور موضعي که بر کنار رود ولایت قوم وي است فرستاد تا اورا طلب دارند که اینك قومي از مصر بیرون آمده است اینك سطح زمین‌را فرا گرفته‌اند و رو بروي من مقام دارند
۶ اکنون التماس آنکه بیائي و براي من این قوم‌را لعن بکني زیراکه از من تواناتر هستند شاید که غالب آیم تا آنکه ایشانرا منهزم ساخته از مملکت بدر کنم که یقین میدانم که در حق هر کسي که تو برکت بخواهي متبرکست و بر هر که لعن بکني ملعونست
۷ و مشائخ بني مواب و مشائخ مدیان حلوان در دست گرفته روانه شدند و ببلعام رسیده اقوال بالاق‌را با وي بیان نمودند
۸ ایشانرا گفت که شب درینجا مقام بگیرید تا هرچه خداوند بمن حکم فرماید با شما درمیان آرم و امراي بني مواب نزد بلعام مقام گرفتند

۹ و خدا نزد بلعام آمده گفت که ایشان کیستند که با تو میباشند

۱۰ و بلعام خدارا گفت که بالاق بن صفور ملك بني مواب پیش من پیغام فرستاده است

۱۱ که اینك قومي از مصر بیرون آمده سطح زمین‌را فرا گرفته‌اند اکنون بیاي براي من بر ایشان لعن کن شاید که در محاربه غالب آمده ایشانرا بدر کنم

۱۲ و خدا بلعام‌را فرمود که همراهٔ ایشان مرو این قوم‌را لعن مکن زیراکه متبرك هستند

۱۳ و بلعام صبح برخاسته امیران بالاق‌را گفت که راهٔ ملك خود بگیرید زیراکه خداوند مرا اجازت نمیدهد تا با شما همراه شوم

۱۴ و امراي بني مواب برخاسته نزد بالاق مراجعت نمودند و گفتند که از همراهي ما انکار نمود

۱۵ و بالاق امیران دیگر زیاده و شریفتر از ایشان ارسال داشت

۱۶ که ببلعام رسیده گفتند که بالاق بن صفور چنین میفرماید که از آمدن نزد من بهیچ ممتنع مشو

۱۷ که ترا بمرتبهٔ بلند سرفراز خواهم گردانید و هر چه از من درخواست نمائي خواهم کرد اکنون بیاي این قوم‌را لعن بکن

۱۸ و بلعام ملازمان بالاق‌را در جواب گفت که اگر بالاق خانهٔ خودرا پر از سیم و زر بمن بخشد نمیتوانم که از حکم خداوند خداي خود بسوي کمي یا بیشي تجاوز کنم

۱۹ پس التماس آنکه امشب نیز درینجا بمانید تابدانم که خداوند بمن زیاده ازین چه حکم خواهد فرمود

۲۰ و خدا بوقت شب نزد بلعام آمده گفت که هرگاه این کسان

بطلب تو بیایند برخیز و با ایشان برو ولیکن بجز سخنی که با تو درمیان آرم هیچ مکن

۲۱ و بلعام صبح برخاسته پالان بر ماده خری نهاده با امرای مواب همراه شد

۲۲ و بسبب روانه شدن او غضب خدا مشتعل گشت و فرشتهٔ خداوند بمقاومتش بر سر راه ایستاد که او بر خر خود سوار می‌بود و دو جوان همراه داشت

۲۳ و خر فرشتهٔ خداوندرا دید که بر سر راه ایستاده تیغ برهنه در دست دارد و خر از راه انحراف نموده بمزرع رفت و بلعام خررا زد تا درراه باز آرد

۲۴ و فرشتهٔ خداوند در راهٔ تاکستانها ایستاد که از هر دو طرف دیواری بود

۲۵ و چون نظر خر بر فرشتهٔ خداوند افتاد خودرا بدیوار چسبانیده پای بلعام‌را بدیوار تنگ افشرد چنانچه بار دیگر اورا زد

۲۶ و فرشتهٔ خداوند پیش رفته درجای تنگ ایستاد که جای میل بچپ و راست نبود

۲۷ و خر فرشتهٔ خداوندرا دیده در زیر بلعام افتاد و خشم بلعام بحرکت آمده خررا از چوب بزد

۲۸ پس خداوند زبان خررا بکشاد که او ببلعام گفت که با تو چه کرده ام که اینک سه مرتبه مرا زدهٔ

۲۹ بلعام خررا گفت ازآنرو که با من شوخی میکنی کاش در دست من شمشیری می‌بود که الحال ترا میکشتم

۳۰ خر بلعام‌را گفت آیا من خر تو نیستم که از طفولیت تا امروز بر

من سوار بودهٔ آیا از من نسبت بتو گاهي چنین عادت سر زد گفت که خیر

۳۱ پس خداوند پرده از چشم بلعام برداشت تا فرشتهٔ خداوندرا دید که بر سر راه ایستاده تیغ برهنه در دست دارد و سجده بجا آورده بر رو افتاد

۳۲ و فرشتهٔ خداوند ویرا گفت که تو خر خودرا براي چه سه بار زدهٔ اینك من بمقاومت تو بیرون آمدم زیراکه رفتار تو در نظر من کج مینماید

۳۳ و خر چون مرا دید سه مرتبه رو بگردانید اگر از من رو نمیگردانید یقین که ترا میکشتم و اورا زنده میداشتم

۳۴ و بلعام فرشتهٔ خداوندرا گفت که گناهي کردم ازآنرو که واقف نبودم که تو بر سر راه بمخالفت من ایستادي اکنون اگر بنظر تو ناپسند است مراجعت خواهم نمود

۳۵ و فرشتهٔ خداوند بلعامرا گفت همراهٔ ایشان برو صرف آنچه با تو میگویم تو همان بگوي پس بلعام با امراي بالاق شد

۳۶ و بالاق از رسیدن بلعام آگاهي یافته تابیکي از شهرهاي بني مواب که بر سرحد ارنون در اقصاي حدود است باستقبال وي بیرون رفت

۳۷ و بالاق بلعامرا گفت آیا باشتیاق تمام ترا نطلبیدم چرا نزد من نیامدي آیا في الحقیقت بسرفرازي تو قادر نیستم

۳۸ و بلعام بالاقرا گفت اینك نزد تو رسیدهام آیا در اقتدار من است که چیزي بگویم هر امري که خدا بزبان من ودیعت کند همانرا میگویم

۳۹ و بلعام همراهٔ بالاق شده هر دو بقریهٔ حصوت رسیدند

۴۰ و بالاق گاوان و گوسفندان ذبح نموده نزد بلعام و امرای که با وی بودند فرستاد

۴۱ و روز دیگر بالاق بلعام‌را همراه گرفته بمعابد کوهی بعل برد تا در آنجا اقصای قوم‌را مشاهده کند

باب بیست و سیوم

۱ و بلعام بالاق‌را گفت که برای من درینجا هفت مذبح بنا کن و هفت گوساله و هفت قوچ آماده دار

۲ و بالاق چنانچه بلعام گفت بعمل آورد و بالاق و بلعام بر هریک مذبح گوساله و قوچی گذرانیدند

۳ و بلعام بالاق‌را گفت که تو بر سر قربانی سوختنی خود باش تا من روانه شوم شاید که خداوند با من ملاقات کند و از هرچه مرا اعلام دهد با تو درمیان می‌آرم پس بسوی بلندی روانه شد

۴ و خدا با بلعام ملاقات کرد او گفت که هفت مذبح ترتیب داده‌ام و بر هر مذبحی گوساله و کوچی گذرانیده

۵ و خداوند بزبان بلعام کلمات چند ودیعت کرد و گفت بسوی بالاق باز برو و این معنی‌را بیان نمای

۶ پس بنزد وی باز آمد که اینک بر سر قربانی سوختنی خود با تمامی امرای بنی مواب ایستاده است

۷ پس زبان‌را بتمثیل کشاد وگفت که بالاق ملک مواب مرا از ارام از کوهستان مشرق آورده است که بیای برای من یعقوب‌را لعن بکن و بیای بنی اسرائیل‌را مذمت کن

۸ کسانی‌را که خداوند ملعون نکرده است من چگونه لعن کنم

و آنانيرا كه خداوند مذمت نكرده من چگونه مذمت كنم
۹ كه اورا از بالاي سنگها مي‌بينم و از كوهها معائنه مينمايم اينست آن قوم بتنهاي سكونت خواهند داشت و درميان قبائل محسوب نخواهند شد
۱۰ گرد يعقوب و چهار يك بني اسرائيلرا كه شمارد من نيز چون نيكوكاران جان سپارم و عاقبت من مثل آنها باشد
۱۱ پس بالاق بلعامرا گفت با من چه كار كردهٔ ترا براي لعن كردن دشمنان خود طلبيدم و اينك تو ايشانرا ببركت متوافر ياد كردهٔ
۱۲ او در جواب گفت آيا هر آنچه خداوند بزبان من وديعت كرد گفتنشرا بر خود لازم نكنم
۱۳ پس بالاق ويرا گفت كه بموضعي ديگر با من بيآي تا ازآنجا بر ايشان نظر اندازي فقط اقصاي ايشانرا خواهي ديد و تمامي بنظر تو نخواهند آمد باري ازآنجا ايشانرا لعن كن
۱۴ و اورا در صحراي صوفيم تا بسر فسجه همراه برده هفت مذبح ساخت و بر هر مذبحي گوسالهٔ و قوچي گذرانيد
۱۵ او بالاقرا گفت كه تو اينجا برسر قرباني سوختني خود ايستاده باش كه من براي ملاقات پيشتر ميروم
۱۶ و خداوند با بلعام ملاقات كرد و كلمهٔ بزبانش وديعت كرد و فرمود كه نزد بالاق باز رفته چنين بگوي
۱۷ و نزد وي آمده ديد كه بر سر قرباني خود با امراي بني مواب ايستاده است و بالاق ازاو پرسيد كه خداوند چه گفته است
۱۸ پس زبانرا بتمثيل كشاد و گفت كه اي بالاق برخيز و بشنو اي بن صفور گفتهٔ مرا گوش كن

۱۹ خدا انسان نیست که دروغ گوید و نه از بني آدم که عهد شکن باشد آنچه گفته است آیا بفعل نخواهد آورد و آنچه فرموده است بکمال نخواهد رسانید

۲۰ اینک بمتبرك خواندن ایشان حکم بمن رسید که او متبرك ساخته است ومن قادر ببطلانش نیستم

۲۱ در یعقوب خبثي ندیده است و در اسرائیل عصیاني مشاهده نکرده خداوند خداي وي با وي است ودبدبهٔ پادشاهي درآن میان است

۲۲ خدا ایشانرا از مصر بیرون آورد تو گفتي که نیروي کرگدن دارد

۲۳ یقین که افسون بر بني یعقوب کارگر نخواهد شد وجادوگري در بني اسرائیل اثر نخواهد کرد نسبت بدین ایّام دربارهٔ یعقوب واسرائیل خواهند گفت که حق‌تعالی چه طور کاري کاده است

۲۴ اینك آن قوم چو شیر بر مي‌خیزد مانند هژبر خودرا مي‌انگیزد تا صیدرا نخورد و خون کشته‌را نیاشامد نمي‌خسپد

۲۵ و بالاق بلعام‌را گفت که مطلقاً در حق وي نه لعن بکن نه‌برکت بخواه

۲۶ بلعام درجواب بالاق گفت آیا ترا نگفتم که هرآنچه خداوند بفرماید لازم است که همان‌را بفعل آرم

۲۷ و بالاق بلعام‌را گفت که اکنون بیاي ترا بجاي دیگر میبرم شاید که بنظر خداوند پسندیده آید که از آنجا ایشان‌را لعن بکني

۲۸ و بالاق بلعام‌را برسر فغور که مُشرِف به یسیمون است همراه برد

۲۹ و بلعام بالاق‌را گفت که درینجا هفت مذبح براي من بساز و هفت گوساله و هفت قوچ درینجا آماده کن

۳۰ و بالاق چنانچه بلعام فرمود بجا آورد و گوسالهٔ و قوچي برهرمذبحي گذرانید

باب بیست وچهارم

۱ و بلعام چون دید که متبرك کردن اسرائیل منظور نظر خداوند است بطور پیشین بطلب افسونها نرفت لیکن بسوي بیابان روي نهاد

۲ و بلعام نگاه کرده بني اسرائیل‌را دید که فرقه بفرقه مقام گرفته‌اند و روح خدا براو نازل شد

۳ و زبان‌را بتمثیل کشاد و گفت اینست مقال بلعام بن بعور اینست مقال مرد پوشیده چشم

۴ اینست مقال کسي که سخنان خدارا شنید که بیخود افتاده و چشم بازکرده رؤیاي قادر مطلق‌را مشاهده نمود

۵ چه زیباست خیمه‌هاي تو اي یعقوب و مساکن تو اي اسرائیل

۶ چون وادیها وسعة دارد مانند باغها برلب انهار مثل درختان عود که خداوند نشانیده بمثال سروها که برکنار جو یبارست

۷ آب از دلوهاي وي جاري میشود و تخم او در آبهاي فراوان خواهد بود و پادشاه وي از آجاج رفیع الشان خواهد بود و سلطنتش متعالي

۸ خدا از مصرش بیرون آورد تو گفتي که نیروي کرگدن دارد قبائل دشمنان خودرا خواهد خورد و استخوانهاي ایشان‌را خواهد شکست و بتیرهاي خود آنهارا سوراخ خواهد کرد

۹ مانند هژبر و چون شیر سر بر دو دست گذاشت وخسپید کیست که اورا برانگیزد متبرکست که بر تو برکت بخواند و ملعونست که بر تو لعن کند

۱۰ و خشم بالاق بر بلعام مشتعل گشته دست برهم زد و بالاق بلعام‌را

گفت که ترا براي لعن کردن دشمنان خود طلبیدم و اینك سه مرتبه ایشانرا ببرکت متوافر یاد کردهٔ

۱۱ اکنون بمکان خود بگریز باعزاز و اکرام تو وعده کرده بودم و اینك خداوند ترا از عزّة باز داشته است

۱۲ و بلعام بالاقرا گفت آیا برسولان تو نیز که نزد من فرستادي نگفتم

۱۳ که اگر بالاق خانهٔ خودرا پر از سیم و زر بمن بخشد نمیتوانم که از حکم خداوند خداي خود تجاوز کرده بارادهٔ خویش نیك و بد بعمل آرم هر چه خداوند بفرماید همانرا خواهم گفت

۱۴ و حال اینك بنزد خویشان خود میروم بیاي که ترا آگاه میسازم که این قوم با قوم تو در ایّام آخرین چه خواهند کرد

۱۵ پس زبان بتمثیل کشاد و گفت که اینست مقال بلعام بن بعور و اینست مقال مرد پوشیده چشم

۱۶ اینست مقال کسي که سخنان خدارا شنید و از معرفة حق‌تعالی آگاه بود که بیخود افتاده و چشم باز کرده رؤیاي قادر مطلقرا دید

۱۷ اورا خواهم دید امّا نه الحال اورا معائنه خواهم کرد امّا نه عنقریب ستارهٔ از یعقوب طلوع خواهد کرد و جرید شاهي از اسرائیل پیدا خواهد شد که نواحي بني موابرا منهدم خواهد ساخت و جمیع بني سیترا مستاصل خواهد کرد

۱۸ و ادوم مملوك خواهد شد و سعیر نیز مملوك دشمنان خواهد شد و اسرائیل دلاوري خواهد نمود

۱۹ و یکي از اولاد یعقوب سلطنت خواهد کرد و باقي ماندگان شهررا هلاك خواهد کرد

۲۰ و بني عمالیقرا نگاه کرده زبان بتمثیل کشاد و گفت که عمالیق

اوّلین اقوام است امّا عاقبتش منجر بهلاك خواهد گشت

۲۱ و بر قینیان نگاه کرده زبان‌را بتمثیل کشاد و گفت که ماواي تو مستحکم است و آشیانهٔ خودرا در شگاف سنگي نهادهٔ

۲۲ فامّا قینیان تلف خواهند شد تا وقتیکه آسور ترا گرفتار کند

۲۳ و زبان‌را بتمثیل کشاد و گفت افسوس در اتیامي که باریتعالی این امررا بوقوع رساند چه کس زنده خواهد بود

۲۴ و جهازها از جانب کتّیم رسیده آسوررا زیان خواهند رسانید و عبررا نیز زیان خواهند رسانید و او نیز منجر بهلاك خواهد شد

۲۵ پس بلعام برخاسته روانه شد و بمکان خود مراجعت نمود و بالاق نیز راهٔ خود پیش گرفت

باب بیست وپنجم

۱ و بني اسرائیل در سطّیم ساکن شدند و آن قوم با دختران مواب شروع بزناکاري نمودند

۲ که ایشان آن قوم‌را بسوي ذبائح معبودان خود دعوت نمودند پس آن قوم طعام خورده معبودان ایشان‌را سجده کردند

۳ چنانچه بني اسرائیل ببعل فغور ملحق گردیدند و خشم خداوند بر بني اسرائیل شعله گرفت

۴ و خداوند موسی‌را فرمود که همه سرداران قوم‌را بحضور خداوند روبروي آفتاب بر دار بکش تا حرارة غضب خداوند از بني اسرائیل مندفع گردد

۵ و موسی حاکمان بني اسرئیل‌را فرمود که هرکس متابعان خودرا آناني که به بعل فغور ملحق شدند بکشد

۶ و اینك یكي از بني اسرائیل درآمده در نظر موسی و در نظر تمامي جماعت بني اسرائیل كه بدروازهٔ خیمهٔ مجمع گریه میكردند زني مدیاني‌را نزد برادران خود رسانید

۷ و فینحاس بن العاذار بن اهرون كاهن مشاهدهٔ این حال كرده از میان جماعت برخاست و نیزهٔ در دست گرفت

۸ و در عقب مرد اسرائیلي داخل خلوتگاه شده نیزه‌را بر هر دو از پشت مرد اسرائیلي تا بشكم زن فرو كرد پس قهرالهي از بني اسرائیل رفع گردید

۹ امّا كسانیكه ازین قهر الهي مردند بیست و چهار هزار نفر بودند

۱۰ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۱۱ كه فینحاس بن العاذار بن اهرون كاهن غضب مرا از بني اسرائیل مندفع ساخته است كه درآن میان غیرت من در خاطرش بجوش آمده بود تا من از روي غیرت بني اسرائیل‌را مستاصل نساختم

۱۲ بنابرین ویرا بگوي كه اینك پیمان صلحي كه مي بندم تسلیم وي میكنم

۱۳ و پیمان كهانت ابدي ازان وي و بعد از وي ازان اولادش خواهد بود در مكافات آنكه براي خداي خود غیّور شده در حق بني اسرائیل كفاره داد

۱۴ امّا نام مرد اسرائیلي كه كشته شد یعني كه با زن مدیاني بقتل رسید زِمْري بن سالؤ كه در بني سمعون امیر كبیر بود

۱۵ و نام زن مدیاني كه مقتول شد كازبي دختر صور بود كه او در بني مدیان سردار قبیله و امیر كبیر بود

۱۶ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۱۷ که بني مديان‌را بيازاريد و بزنيد

۱۸ زيراكه ايشان شمارا آزارده اند که در امر فغور و در امر كازبي دختر امير مديانى خواهر ايشان که در روز نزول قهر الهي بسبب فغور كشته گرديد شمارا به نيرنگهاي خود فريب دادند

باب بيست و ششم

۱ وبعد از قهر الهي خداوند موسى و العاذار بن اهرون كاهن‌را مخاطب ساخت و گفت

۲ كه تمامي جماعت بني اسرائيل از بيست ساله وزياده برآن بخاندان آبا واجداد هر كس از بني اسرائيل كه قابليّة جنگ دارد جملگي حساب‌را جمع كنيد

۳ پس موسى و العاذار كاهن در ميدان مواب بر كنار يردين نزديك يريحو ايشان‌را فرمان دادند

۴ كه از بيست ساله و زياده برآن بشمار آئيد چنانچه خداوند موسى و بني اسرائيل‌را كه از ملك مصر بيرون آمدند حكم فرمود

۵ رأوبن پسر نخست زادهٔ اسرائيل ايننـد پسران رأوبن حنوك که از او دودمان بني حنوك صادر شد و از فلّوُ دودمان بني فلّوُ

۶ از حَصْرون دودمان بني حصرون از كَرْمي دودمان بني كرمي

۷ ايننـد دودمانهاي بني رأوبن وكسانيكه از ايشان بشمار درآمدند چهل و سه هزار و هفصد و سي نفر بودند

۸ و پسر فلّوُ الياب

۹ و پسران الياب نموئيل و داثان و ابيرام كه اين داثان و ابيرام همان كسان بودند كه در جماعت نامدار شده با جمعيت قورح در

مشاجرهٔ موسی و اهرون شریك بودند بهنگامی که بر خداوند مشاجره کردند

۱۰ که زمین دهان خودرا باز کرده ایشان‌را با قورح فرو برد بوقت هلاك شدنِ آن گروه که آتش دو صد و پنجاه کس‌را سوزانید تا موجب عبرت گردیدند

۱۱ فامّا فرزندان قورح هلاك نشدند

۱۲ پسران سمعون هر یك بدودمان خود از نموئیل دودمان بنی نموئیل از یامین دودمان بنی یامین از یاکین دودمان بنی یاکین

۱۳ از زرح دودمان بنی زرح از ساؤل دودمان بنی ساؤل

۱۴ اینند دودمانهای بنی سمعون بیست و دو هزار و دو صد نفر

۱۵ پسران جاد هر یك بدودمان خود از صفون دودمان بنی صفون از حجّی دودمان بنی حجی از سونی دودمان بنی سونی

۱۶ از آزنی دودمان بنی آزنی از عیری دودمان بنی عیری

۱۷ از ارود دودمان بنی ارود از ارئیلی دودمان بنی ارئیلی

۱۸ اینند دودمانهای بنی جاد کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند چهل هزار و پانصد نفر بودند

۱۹ پسران یهودا عیر و اونان که عیر و اونان در ملك کنعان مردند

۲۰ و اینند پسران یهودا هریك بدودمان خود از سیله دودمان بنی سیله از فَرَص دودمان بنی فرص از زرح دودمان بنی زرح

۲۱ و اینند پسران فرص از حصرون دودمان بنی حصرون از حامول دودمان بنی حامول

۲۲ اینند دودمانهای بنی یهودا کسانیکه بشمار درآمدند هفتاد و شش هزار و پانصد نفر بودند

۲۳ و پسران یسّاکار هریك بدودمان خود از تولاع دودمان بني تولاع از فوواه دودمان بني فوواه
۲۴ از یاسوب دودمان بني یاسوب از سمرون دودمان بني سمرون
۲۵ اینند دودمانهاي یسّاکار و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند شست و چهار هزار و سیصد نفر بودند
۲۶ پسران زبولن هریك بدودمان خود از سَرَد دودمان بني سرد از ایلون دودمان بني ایلون از یحلئیل دودمان بني یحلئیل
۲۷ اینند دودمانهاي بني زبولن و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند شست هزار و پانصد نفر بودند
۲۸ پسران یوسف هریك بدودمان خود منسّي و افرائیم
۲۹ اینند پسران منسّي از ماکیر دودمان بني ماکیر و ماکیر پدر جلعاد بود و از جلعاد دودمان بني جلعاد
۳۰ اینند پسران جلعاد از ایعزر دودمان بني ایعزر و از حیلق دودمان بني حیلق
۳۱ و از اسرئیل دودمان بني اسرئیل و از سکم دودمان بني سکم
۳۲ و از سمیداع دودمان بني سمیداع از حیفر دودمان بني حیفر
۳۳ و صلافحاد بن حیفر پسري نداشت بلکه دختران و نامهاي دختران صلافحاد مهله و نوعه و حاجله و ملکه و ترصه بودند
۳۴ اینند دودمانهاي منسّي و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند پنجاه و دو هزار و هفصد نفر بودند
۳۵ اینند پسران افرائیم هر یك بدودمان خود از سوتلح دودمان بني سوتلح از بکر دودمان بني بکر از تحن دودمان بني تحن
۳۶ و اینند پسران سوتلح از عیران دودمان بني عیراي

۳۷ ایند دودمانهاي بني افرائیم کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند سي و دو هزار و پانصد نفر بودند ایند اولاد یوسف هریك بدودمان خود

۳۸ پسران بنیامین از بلع دودمان بني بلع از اسبیل دودمان بني اسبیل از احیرام دودمان بني احیرام

۳۹ از سوفام دودمان بني سوفام از حوفام دودمان بني حوفام

۴۰ و اولاد بلع ارد و نعمان‌بودکه از ارد دودمان بني ارد و از نعمان دودمان بني نعمان

۴۱ ایند بني بنیامین هریك بدودمان خود و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند چهل و پنجهزار و شش صد نفر بودند

۴۲ ایند پسران دان هریك بدودمان خود از سوحام دودمان بني سوحام ایند دودمانهاي دان هریك بدودمان خود

۴۳ جملگي دودمانهاي بني سوحام کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند شست و چهار هزار و چهار صد نفر بودند

۴۴ پسران آسیر هریك بدودمان خود از یمنه دودمان بني یمنه از یشوي دودمان بني یشوي از بریعه دودمان بني بریعه

۴۵ اولاد بریعه حیبر از حیبر دودمان بني حیبر از ملکئیل دودمان بني ملکئیل

۴۶ و نام دختر آسیر سارح بود

۴۷ ایند دودمانهاي بني آسیر کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند پنجاه و سه هزار و چهار صد نفر بودند

۴۸ پسران نفتالي هریك بدودمان خود از یحصئیل دودمان بني یحصئیل از جوني دودمان بني جوني

۴۹ از یَصَر دودمان بني یصر از سلیم دودمان بني سلیم

۵۰ ایننـد دودمانهاي نفتالي هریك بدودمان خود وکسانیکه از ایشان بشمار درآمدند چهل و پنج هزار و چهار صد نفر بودند

۵۱ ایننـد جملگي بني اسرائیل که بشمار درآمدند ششصد و یك هزار و هفصد و سیٔ نفر

۵۲ و خداوند موسیرا مخاطب ساخت وگفت

۵۳ که این زمینرا براي ایشان بطریق میراث بعدد نامها قسمت باید کرد

۵۴ گروهي کثیررا زیاده میراثي بده وقلیلرا میراثي کم بده میراث هرکس موافق شمردگان داده شود

۵۵ فامّا سر زمین بقرعه تقسیم شود بنامهاي فرقههاي پدران خود میراث بگیرند

۵۶ بحکم قرعه درمیان کثیر و قلیل تقسیم شود

۵۷ و ایننـد کسانیکه از بني لیوي بشمار درآمدند هریك بدودمان خود از جرسون دودمان بني جرسون از قهات دودمان بني قهات از مراري دودمان بني مراري

۵۸ ایننـد دودمانهاي بني لیوي دودمان بني لبني دودمان بني حبرون دودمان بني محلي دودمان بني موسي دودمان بني کارحي و قهات پدر عمرام بود

۵۹ ونام زن عمرام یوکبد دختر لیوي که او براي لیوي در مصر تولّد یافت که او براي عمرام اهرون و موسی و مریم خواهر ایشانرا زائید

۶۰ و اهرون پدر ناداب و ابیهو و العاذار و ایثامار بود

۶۱ و ناداب و ابیهو بوقت گذرانیدن آتش بیگانه بحضور خداوند مردند

۶۲ وکسانیکه از ایشان بشمار درآمدند هر مذکر از یکماهه و زیاده برآن بیست و سه هزار نفر بودند زیرا که ایشان درمیان بني اسرائیل شمرده نشدند بنابر آنکه درمیان بني اسرائیل میراث نیافتند

۶۳ اینست عدد کسانیکه بوساطت موسی و العاذار کاهن بشمار درآمدند که بني اسرائیل‌را در میدان مواب بر کنار یردین نزدیك به یریحو شمردند ۰

۶۴ امّا درآن‌میان کسي نبود که موسی و اهرون کاهن بشمار درآوردند بوقتي که بني اسرائیل‌را در بیابان سیناي شمردند

۶۵ ازآنرو که خداوند در حق ایشان فرموده بود که لامحاله در بیابان خواهند مرد چنانچه کسي از ایشان زنده نماند بجز کالیب بن یفُنّي و یهوشوع بن نون

باب بیست و هفتم

۱ آنگاه دختران صلافحاد بن حیفر بن جلعاد بن ماکیر بن منسّي از دودمانهاي منسّي بن یوسف حاضر شدند امّا اسماي دخترانش اینست مَحْلَه و نُوعَه و حاجلَه و مِلکَه و تِرصَه

۲ وپیش موسی و پیش العاذار کاهن و پیش امرا و تمامي جماعت بدروازهٔ خیمهٔ مجمع ایستاده گفتند

۳ که پدر ما در بیابان وفات یافت امّا در حلقهٔ ایشان نبود که با جماعت قورح بمخالفت خداوند اجتماع نمودند لیکن بواسطهٔ گناهٔ خود مرد و پسري نداشت

۴ نام پدر ما بسبب آنکه پسري نداشت چرا درمیان دودمان خود ضائع گردد مارا درمیان برادران پدر ملکي بده

۵ وموسی دعواي ایشانرا بحضور خداوند معروض داشت
۶ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۷ که دختران صلافحاد راست میگویند لازم است که ایشانرا درمیان برادران پدر خود میراثي بدهي و میراث پدررا بایشان مفروض کن
۸ وبني اسرائیل‌را چنین بفرماي که هرگاه کسي بمیرد و پسري ندارد پس میراث وي بدخترش مفروض کنید
۹ واگر دختري ندارد پس میراث ویرا ببرادرانش بدهید
۱۰ واگر برادري ندارد پس میراث ویرا ببرادران پدرش مفروض کنید
۱۱ واگر پدروي برادري ندارد پس میراث ویرا بنزدیکترین عصبه بدهید تا او مالك آن گردد و این براي بني اسرائیل آئین فرائض باشد چنانچه خداوند موسی‌را فرمود
۱۲ وخداوند موسی‌را فرمود که بالاي این کوهٔ عباریم برو و سرزمیني که ببني اسرائیل بخشیده‌ام ملاحظه کن
۱۳ وبعد از ملاحظه تو نیز بخویشان خود خواهي پیوست چنانچه اهرون برادر تو بپیوست
۱۴ زیرا که در بیابان صین بمنازعت جماعت تمرّد حکم من نمودید چنانچه بنظر ایشان بر کنار آب تقدیس یافتم که همانست آب مریبه در قادیس در بیابان صین
۱۵ وموسی بخداوند عرض نمود وگفت
۱۶ که خداوند خداي ارواح همه مخلوقات کسي‌را بحکومت این جماعت نامزد بفرماید
۱۷ که او به آمد ورفت پیشواي ایشان باشد وایشانرا بخروج ودخول رهنماي کند تا جماعت خداوند چون گلهٔ بي چوپان نباشند

۱۸ و خداوند موسی‌را فرمود که یهوشوع بن نون‌را مردی که دراو روح میباشد بگیر و دست خودرا براو بگذار

۱۹ و اورا پیش العاذار کاهن و تمامي جماعت حاضر کن و در نظر ایشان اورا وصیت کن

۲۰ و اورا از عزت خود بهره‌ور گردان تا تمامي جماعت بني اسرائیل اطاعت اورا بجا آرند

۲۱ و پیش العاذار کاهن بایستد که او در حق وي بحکم اوریم بحضور خداوند استشاره نماید و خودش با تمامي بني اسرائیل وهمگي جماعت حسب الحکمش خروج و دخول نمایند

۲۲ وموسی چنانچه خداوند ویرا فرمود بعمل آورد و یهوشوع‌را گرفته پیش العاذار کاهن و پیش تمامي جماعت حاضر ساخت

۲۳ و دستهاي خودرا بر وي گذاشته وصیّت نمود چنانچه خداوند بوساطت موسی فرموده بود

باب بیست و هشتم

۱ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت

۲ که بني اسرائیل‌را چنین امر کن که قرباني مرا و نان مرا براي هدیه‌هاي آتشین ببوي خشنودي من احتیاط کنید تا بوقت موعود بگذرانید

۳ و ایشانرا بگوي که اینست هدیهٔ آتشین که براي خداوند باید گذرانید دو برهٔ یکسالهٔ بي عیب روز بروز براي قرباني سوختني دائمي

۴ برهٔ بوقت صبح و برّهٔ دیگر بوقت عصر ذبح کن

۵ و ده یك از ایفای آرد سفید برای قربانی خوردنی آمیخته به چهار یك از هین روغن خالص

۶ اینست قربانی سوختنی دائمی که در جبل سینای ببوی خشنودی هدیهٔ آتشین برای خداوند معیّن شد

۷ و قربانی ریختنی متعلّق آن چهار یك از هین با یك برّه باشد که آن مسکررا در جای مقدّس برای خداوند بر سبیل قربانی ریختنی بریزان

۸ و برّهٔ دیگررا بوقت عصر ذبح نمای برسم قربانی خوردنی صبحگاهی و برسم قربانی ریختنی متعلّق آن باید گذرانید هدیهٔ آتشین ببوی خشنودی برای خداوند است

۹ و در روز سبت دو برّهٔ یکسالهٔ بی عیب و ده دو آرد سفید برای قربانی خوردنی بروغن آمیخته و قربانی ریختنی متعلّق آن

۱۰ اینست قربانی سوختنی هر روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی و قربانی ریختنی متعلّق آن

۱۱ و در اوائل ماهها باید که قربانی خوردنی برای خداوند بگذرانید دو گوساله و یك قوچ و هفت برّهٔ یکسالهٔ بی‌عیب

۱۲ و ده سه آرد سفید برای قربانی خوردنی بروغن آمیخته با هریك گوساله و ده دو آرد سفید برای قربانی خوردنی بروغن آمیخته با هریك قوچ

۱۳ و ده یك آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی با هریك برّه تا قربانی سوختنی ببوی خشنودی هدیهٔ آتشین برای خداوند باشد

۱۴ و قربانیهای ریختنی متعلّق آن نصف هین می با یك گوساله

و سه یك از هین با یك قوچ و چهاریك هین با یك برّه اینست قربانی سوختنی ماهیانه در تمامی ماههای سال

۱۵ و سوای قربانی سوختنی دائمی یك بزغاله برای قربانی عوض خطا با قربانی ریختنی متعلّق آن برای خداوند بگذرانند

۱۶ و در روز چهاردهم ماهٔ اوّل فصح خداوند است

۱۷ و در روز پانزدهم آن ماه عید است. تا هفت روز نان فطیری باید خورد

۱۸ روز اوّل مجلسی مقدّس باشد و بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید

۱۹ لیکن هدیهٔ آتشین بطریق قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانید دو گوساله و یك قوچ و هفت برّهٔ یکساله و بر شما لازم است که بی‌عیب باشند

۲۰ و قربانی خوردنی متعلّق آن از آرد سفید بروغن آمیخته باشد با هریك گوساله ده سه و با هریك قوچ ده دو بگذرانید

۲۱ با هر یك ازآن هفت برّه ده یك بگذران

۲۲ و یك قوچ برای عوض خطا تا در حق شما کفاره داده شود

۲۳ اینهارا علاوهٔ قربانیٔ سوختنی صبحگاهی که آن قربانی سوختنی دائمی است بگذرانید

۲۴ بدین طور روزانه تا هفت روز خوراك هدیهٔ آتشین ببوی خشنودی برای خداوند بگذرانید علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی ریختنی متعلّق آن باید گذرانید

۲۵ و در روز هفتم مجلسی مقدّس بدارید بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید

۲۶ و در روز نوباوه چون در انقضای هفته‌های موعود قربانی خوردنی تازه

براي خداوند بگذرانيد مجلسي مقدّس بداريد و بهيچ صنعت شاقه اشتغال منمائيد

۲۷ امّا قرباني سوختني‌را ببوي خشنودي براي خداوند بگذرانيد يعني دو گوساله و يك قوچ و هفت برّهٔ يكساله

۲۸ و قرباني خوردني متعلّق آنها از آرد سفيد بروغن آميخته ده سه با هرگوسالهٔ و ده دو با هر قوچي

۲۹ ده يك با هريك ازآن هفت برّه

۳۰ و يك بزغاله نيزتا براي شما كفاره داده شود

۳۱ وعلاوهٔ قرباني سوختني دائمي و قرباني خوردني متعلّق آن اينهارا با قرباني ريختني متعلّق هريك بگذرانيد و بر شما لازم است كه بي‌عيب باشند

باب بيست و نهم

۱ و در غرهٔ ماهٔ هفتم مجلسي مقدّس بداريد بهيچ صنعت شاقه اشتغال منمائيد روز كرناكشي است براي شما

۲ و قرباني سوختني ببوي خشنودي براي خداوند يك گوساله و يك قوچ و هفت برّهٔ يكسالهٔ بي‌عيب بگذرانيد

۳ و قرباني خوردني متعلّق آنها از آرد سفيد بروغن آميخته با هر گوسالهٔ ده سه و با هر قوچي ده دو

۴ و با هريك ازآن هفت برّه ده يك

۵ و يك بزغاله بقرباني عوض خطا تا در حق شما كفاره داده شود

۶ علاوه قرباني سوختني ماهيانه و قرباني خوردني متعلّق آن و قرباني سوختني دائمي و قرباني خوردني متعلّق آن و قربانيهاي ريختني

متعلّق آنها هریك برسم خود ببوی خشنودیِ هدیهٔ آتشین برای خداوند است

۷ و در روز دهم همان ماهٔ هفتم مجلسی مقدّس باشد و خودرا مغموم دارید بهیچ کار مپردازید

۸ امّا قربانی سوختنی برای خداوند ببوی خشنودیِ یك گوساله و یك قوچ و هفت برّهٔ یکساله بگذرانید بر شما لازم است که بی‌عیب باشند

۹ و قربانی خوردنی متعلّق آنها از آرد سفید بروغن آمیخته با هر گوسالهٔ ده سه و با هر قوچی ده دو

۱۰ و با هریك ازآن هفت برّه ده یك

۱۱ یك بزغاله بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی عوض خطا که برای کفاره می‌آید و قربانی سوختنی دائمی و قربانی خوردنی و قربانیهای ریختنی متعلّق آنها

۱۲ و در روز پانزدهم ماهٔ هفتم مجلسی مقدّس بدارید و بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید و عیدی تا هفت روز برای خداوند عزیز دارید

۱۳ و قربانی سوختنی هدیهٔ آتشین ببوی خشنودی برای خداوند سیزده گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ یکساله بگذرانید بی‌عیب باشند

۱۴ و قربانی خوردنی متعلّق آنها از آرد سفید بروغن آمیخته با هریك ازآن سیزده گوساله ده سه و با هریك ازآن دو قوچ ده دو

۱۵ و با هریك ازآن چهارده برّه ده یك

۱۶ و یك بزغاله بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنی متعلّق آن

۱۷ و روز دویم دوازده گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ یکسالهٔ بی‌عیب
۱۸ و قربانی خوردنی و ریختنی متعلّق آن با گوسالها و قوچها و برّه‌ها موافق عدد آنها باشد برسم معمول
۱۹ و یک بزغاله بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آن
۲۰ و روز سیوم یازده گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ یکسالهٔ بی‌عیب
۲۱ و قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آنها با گوسالها و قوچها و برّه‌ها موافق عدد آنها باشد باشد برسم معمول
۲۲ و یک بز بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنی متعلّق آن
۲۳ و روز چهارم ده گوساله و دو قوچ و چهارده برّه یکساله بی‌عیب
۲۴ و قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آنها با گوسالها و قوچها و برّه‌ها مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
۲۵ و یک بزغاله بقربانی عوض حطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنی متعلق آن
۲۶ و روز پنجم نه گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ یکسالهٔ بی عیب
۲۷ و قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آنها با گوسالها و قوچها و برّه‌ها مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
۲۸ و یک بز بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنی متعلّق آن
۲۹ و روز ششم هشت گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ یکسالهٔ بی‌عیب
۳۰ و قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آنها با گوسالها و قوچها و برّه‌ها مطابق عدد آنها باشد برسم معمول

۳۱ ویك بز بقرباني عوض خطا علاوهٔ قرباني سوختني دائمي با قرباني خوردني و ریختني متعلّق آن
۳۲ و روز هفتم هفت گوساله و دو قوچ وچهارده برّهٔ یکسالهٔ بي‌عیب
۳۳ و قرباني خوردني و ریختنیهاي متعلّق آنها با گوسالها و قوچها و برّه‌ها مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
۳۴ ویك بز بقرباني عوض خطا علاوهٔ قرباني سوختني دائمي با قرباني خوردني و ریختني متعلّق آن
۳۵ روز هشتم اجتماع اذین بدارید بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید
۳۶ امّا قرباني سوختني هدیهٔ آتشین ببوي خشنودي براي خداوند یك گوساله ویك قوچ وهفت برّهٔ یکسالهٔ بي‌عیب بگذرانید
۳۷ قرباني خوردني و ریختنیهاي متعلّق آن با گوساله وقوچ و برّه‌ها مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
۳۸ ویك بز بقرباني عوض خطا علاوهٔ قرباني سوختني دائمي با قرباني خوردني و ریختني متعلّق آن
۳۹ این همه‌را علاوهٔ نذرها و تطوّعات بر سبیل قربانیهاي سوختني و خوردني و ریختني و سلامتي در اعیاد معهود براي خداوند بگذرانید

باب سیّم

۱ پس هرآنچه خداوند بموسی فرموده بود موسی با بني اسرائیل بیان نمود
۲ وموسی سرداران فرقهاي بني اسرائیل‌را گفت امري که خداوند فرمود اینست
۳ که هرگاه مردي نذري بنام خداوند نماید یا سوگندي یاد کرده

خودرا مقيّد سازد پس فسخ عهد خود نكند موافق هرآنچه بر زبان آورد عمل نمايد

۴ وهرگاه زني در خانهٔ پدر خود در ايّام خردسالگي نذري براي خداوند كرده خودرا مقيد آن سازد

۵ اگر پدر وي نذري وعهدي كه خودرا بدان مقيّد ساخته است بشنود وخاموش ماند پس تمامي نذرهايش قائم باشد و بهر عهدي كه خودرا مقيّد ساخت ثابت باشد

۶ ليكن اگر پدر بوقت شنيدن ويرا مانع آيد پس هر نذري كه كرده و بهر عهدي كه خودرا مقيد ساخته است ثابت نباشد وخداوند اورا خواهد بخشيد بسبب آنكه پدرش ويرا مانع آمد

۷ و اگر شوهر دار باشد وقتيكه نذر كند و شرطي بزبان آورده خودرا بدان مقيّد سازد

۸ اگرشوهرش بشنود ودروقت شنيدن خاموش ماند پس نذرهايش ثابت باشد و بهر عهدي كه خودرا مقيد ساخت ثابت باشد

۹ ليكن اگر شوهرش در وقت شنيدن اورا مانع آيد نذري كه ازاو صادر شد و آنچه بر زبانش گذشت كه خودرا بدان مقيّد ساخت باطل گرداند وخداوند اورا خواهد بخشيد

۱۰ امّا زن بيوه يا مطلّقه بهر نذري كه خودرا مقيّد سازد ثابت باشد

۱۱ و اگر در خانهٔ شوهر خود نذر نموده يا خودرا بسوگندي مقيد ساخت

۱۲ و شوهرش شنيده خاموش ماند و اورا مانع نيآيد پس تمامي نذرهايش ثابت باشد و بهر عهدي كه خودرا مقيد ساخت ثابت باشد

۱۳ لیکن اگر شوهرش در وقت شنیدن آنهارا باطل گردانید پس هرچه از نذر و عهد بر زبانش گذشت ثابت نباشد شوهرش آنهارا باطل گردانیده است و خداوند اورا خواهد بخشید

۱۴ هر نذري و هر عهدي که بتکلیف ذات خود بسوگندي موکد سازد پس شوهرش به ابطال و اثبات آن مختار است

۱۵ لیکن اگر شوهرش روز بروز با وي هیچ نگوید في الواقع تمامي نذرها و تمامي عهدها که او بر خود قرار داده ثابت نموده است بسبب آنکه در وقت شنیدن خاموش ماند آنهارا ثابت گردانیده است

۱۶ و هرگاه بعد شنیدن بنوعي باطل گرداند بار گناه ویرا بردارد

۱۷ اینست قوانیني که خداوند موسی‌را فرمود درمیان مرد و زن و درمیان پدر و دختري که در ایّام خردسالگي درخانهٔ پدر خود باشد

باب سي ویکم

۱ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۲ که انتقام بني اسرائیل از بني مدیان بگیر بعد ازآن بخویشان خود خواهي پیوست

۳ و موسی آن قوم‌را فرمود که از میان خود معدودي چند مستعد جنگ نمائید تا بربني مدیان حمله کنند تا انتقام خداوند از مدیان بگیرند

۴ از هریک فرقهٔ بني اسرائیل هزار نفر فرقه بفرقه برزم بفرستید

۵ پس از هر فرقهٔ هزار نفر یعني دوازده هزار کس مستعد جنگ از هزاران بني اسرائیل معیّن شدند

۶ وموسی ایشان‌را با فینحاس بن العاذار کاهن بجنگ فرستاد از هر فرقهٔ هزار نفر و اسباب مقدّس و کرناها برای نواختن بدستش سپرده متوجهٔ جنگ ساخت

۷ وبا بنی مدیان چنانچه خداوند موسی‌را فرمود جنگ کردند هر مذکررا بقتل رسانیدند

۸ و سوای قتل‌عام ملوك مدیان‌را یعنی اوی و رقم وصور وحور و ربع پنج ملك مدیان‌را کشتند و بلعام بن بعوررا نیز بضرب شمشیر مقتول ساختند

۹ وبنی اسرائیل زنان و اطفال بنی مدیان‌را اسیر کردند و تمامی بهائم وغنائم و تمامی اسباب ایشانرا بغارت بردند

۱۰ وهمه شهرهارا هرجا که سکونت داشتند وهمه ارگهای ایشانرا بآتش سوزانیدند

۱۱ وهمگی غنائم و همگی پروه چه انسان وچه بهائم همراه گرفتند

۱۲ واسیران و پروه و غنیمت‌را پیش موسی و العاذار کاهن و پیش جماعت بنی اسرائیل بلشکرگاه در میدان مواب بر کنار یردین در حوالی یریحو رسانیدند

۱۳ وموسی و العاذار کاهن با همگی امیران جماعت بخارج لشکرگاه باستقبال ایشان بیرون رفتند

۱۴ وموسی بر امیران فوج سرداران هزاره و سرداران صده که از کارزار باز آمدند خشمناك گردید

۱۵ وموسی بایشان گفت که آیا همگی زنانرا زنده گذاشتید

۱۶ اینك ایشان بقول بلعام باعث طغیان بنی اسرائیل بر خداوند در امر فغور شدند چنانچه قهر الهی برجماعت خداوند نازل شد

۱۷ اکنون هر طفلي نرينه‌را بکشيد و هر زني که با مرد همبستر شده باشد بقتل رسانيد

۱۸ فامّا هر دختري خورد که با مرد همبستر نشده براي خود زنده داريد

۱۹ و شما خود بخارج لشکرگاه تا هفت روز مقام نمائيد هرکسي که شخصي‌را مقتول ساخته و هرکسي که کشته‌را مس نموده در روز سيوم و در روز هفتم خويشتن‌را با اسيران خود پاك نمائيد

۲۰ و همه لباسها و همه اسباب چرمي و هرچه ازپشم بز درست شده باشد و همه اسباب چوبي‌را پاك نمائيد

۲۱ و العاذار کاهن مردان جنگي که برزم رفته بودند گفت که اينست حکم شرعي که خداوند بموسی فرمود

۲۲ فامّا زر و سيم و برنج و آهن و ارزيز و سرب

۲۳ هرچيزي که در آتش توان انداخت از آتش بگذرانيد تا پاك شود فامّا از آب تنزيه طاهر گردد و هرچه در آتش نتوان انداخت از آب بگذرانيد

۲۴ وجامه‌هاي خودرا در روز هفتم بشوئيد تا پاك گرديد بعده در لشکرگاه داخل شويد

۲۵ و خداوند موسی‌را امر نمود و گفت

۲۶ که تو با العاذار کاهن و بزرگان جماعت جملگي پروه که بدست افتاد چه انسان وچه بهائم حساب کنيد

۲۷ و پروه‌را درميان کسانيکه بقصد جنگ بمعرکه رفتند وتمامي جماعت دو حصه نمائيد

۲۸ و از مردان جنگي که بمعرکه رفتند غرامتي براي خداوند از

هر پانصد یکی بگیرید چه انسان و چه گاو و چه خر و چه گوسفند

۲۹ از حصهٔ ایشان گرفته بطریق قربانی برداشتنی برای خداوند تسلیم العاذار کاهن نمائید

۳۰ و از حصهٔ بنی اسرائیل از هر پنجاه یکی بگیر چه انسان و چه گاو و چه خر و چه گوسفند و هر قسم بهائم ببنی لیوی که بخدمت مامور مسکن خداوند می‌پردازند تسلیم نمائید

۳۱ و موسی و العاذار کاهن چنانچه خداوند موسی‌را فرمود عمل نمودند

۳۲ و باقی غنیمت که مردان جنگی بتاراج گرفته بودند ششصد و هفتاد و پنج هزار گوسفند

۳۳ و هفتاد و دو هزار گاو

۳۴ و شست و یک‌هزار خر

۳۵ و از انسان جملگی زنان که با مرد همبستر نشده بودند سی و دو هزار کس بودند

۳۶ و نصفی که قسمت جنگیان شد سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود

۳۷ و غرامتی برای خداوند از گوسفندان ششصد و هفتاد و پنج بود

۳۸ و گاو سی و شش هزار که از آن جمله غرامتی برای خداوند هفتاد و دو بود

۳۹ و خر سی هزار و پانصد که از آن جمله غرامتی برای خداوند شست و یک بود

۴۰ و انسان شانزده هزار که از آن جمله غرامتی برای خداوند سی و دو نفر بود

۴۱ و آن غرامتي که قرباني برداشتني خداوند بود موسی بالعاذار کاهن تسليم کرد چنانچه خداوند موسی‌را فرمود

۴۲ و حصهٔ نصفي بني اسرائيل‌را که موسی از غازيان گرفت

۴۳ (فاما حصهٔ نصفي جماعت اين قدر بود سيصد وسي وهفت هزار و پانصد گوسفند

۴۴ وسي و شش هزار گاو

۴۵ و سي هزار و پانصد خر

۴۶ و انسان شانزده هزار کس)

۴۷ وموسی از اين حصهٔ نصفي بني اسرائيل از هر پنجاه يکي چه انسان و چه بهائم گرفته ببني ليوي که بخدمت مامور مسکن خداوند مي‌پرداختند تسليم کرد چنانچه خداوند موسی‌را فرمود

۴۸ واميران افواج لشکر يعني سرداران هزاره و صده پيش موسی حاضر شدند

۴۹ و موسی‌را گفتند که بندگان لشکريانرا که در اطاعت ما هستند سان ديده هيچيک ازما غائب نيست

۵۰ لاجرم هديهٔ براي خداوند از زيورهاي زرين آنچه هر کس‌را بدست آمد زنجيرها و دست برنجن‌ها و وانگشترها وگوشوارها وتميمها آورده‌ايم تا بحضور خداوند براي جان خود کفاره دهيم

۵۱ و موسی و العاذار کاهن زر آن زيورهاي منقشه‌را گرفتند

۵۲ و زر آن هديهٔ که سرداران هزاره و صده بر سبيل قرباني برداشتني براي خداوند گذرانيدند بشانزده هزار و هفصد و پنجاه مثقال رسيد

۵۳ زيراکه هريک از غازيان چيزي براي خود يغما آورده بود

۵۴ وموسی و العاذار کاهن زررا از سرداران هزاره و صده گرفته در خیمهٔ مجمع براي یاد گاري بني اسرائیل بحضور خداوند رسانیدند

باب سي و دوم

۱ امّا بني راؤبن و بني جادرا مواشي متوافر و متکاثر بود و سرزمین یعزیر و سرزمین جلعادرا مشاهده کردند که این موضع لائق مواشي است

۲ و بني جاد و بني راؤبن پیش موسی و العاذار کاهن و امیران جماعت آمده معروض داشتند

۳ که عطاروت و دیبون و یعزیر و نمره و حسبون و العالي و سبام و نبو و بعون

۴ سرزمیني که خداوند بهتسخیر جماعت بني اسرائیل درآورد زمینیست لائق مواشي و بندگان‌را مواشي هست

۵ و گفتند اگر در نظر تو مقبول شدیم این زمین بملکیت بندگان درآید و مارا بانطرف یردین روانه مکن

۶ وموسی بني جاد و بني راؤبن‌را گفت که آخر برادران شما توجهٔ جنگ نمایند و شما دراینجا نشینید

۷ چرا بني اسرائیل‌را دلگیر مینمائید تا بزمیني که خداوند ایشانرا بخشیده است عبور نکنند

۸ برین منوال پدران شما عمل نمودند در حیني که ایشان‌را براي دیدن زمین از قادیس برنیع فرستادم

۹ و تا بوادي اسکول طي کرده زمین‌را ملاحظه نموده بني اسرائیل‌را دلگیر ساختند بحدي که از رفتن زمیني که خداوند ایشانرا بخشیده بود ابا نمودند

۱۰ وبهمان روز خشم خداوند مشتعل گشته سوگندي بدین مضمون یاد کرده

۱۱ که اشخاصي که از مصر بيرون آمدند از بيست ساله و زياده برآن زميني‌را که بابراهام و اسحاق و يعقوب بسوگندي وعده کردم نخواهند ديد بنابر آنکه در اطاعت من کامل نبودند

۱۲ سواي کاليب بن يفُنّي مرد قنيزي و يهوشوع بن نون که ايشان در اطاعت خداوند کامل بودند

۱۳ و غضب خداوند بر بني اسرائيل مشتعل گشته ايشانرا تا چهل سال در بيابان سرگردان نمود تا وقتي که آن طبقه که در نظر خداوند عمل ناشايسته نمودند تلف شدند

۱۴ و اينک شما در عوض پدران خود بوجود آمده‌ايد تا عدد عاصيان‌را بيفزائيد و حرارت غضب خداوندرا بر اسرائيل زياده کنيد

۱۵ که اگر از اطاعتش رو بگردانيد ايشانرا نوبت ديگر در بيابان خواهد گذاشت و شما تمامي اين قوم‌را هلاک خواهيد کرد

۱۶ پس نزديک وي آمده گفتند که درينجا گله دانها براي غنائم و شهرها براي اطفال بنا ميکنيم

۱۷ و ما خود مستعد شده پيش روي بني اسرائيل خواهيم شتافت تا آنکه ايشانرا بمقصد برسانيم و اطفال ما در شهرهاي محصون بسبب ساکنان زمين بمانند

۱۸ تا هر يک از بني اسرائيل ميراث خودرا نگيرند ما بخانهاي خود مراجعت نخواهيم کرد

۱۹ زيراکه ميراثي با ايشان درآنطرف يردين و ماوراي آن نخواهيم گرفت که ميراث ما درين طرف يردين بسمت مشرق بما رسيد

۲۰ و موسي بايشان گفت اگر چنين عمل نمائيد که خودرا پيش روي خداوند مستعد جنگ سازيد

۲۱ وهریکي از شما مستعد جنگ شده پیش روي خداوند عبورٌ نماید تا آنکه دشمنانرا از پیش خود اخراج کند

۲۲ و سر زمین پیش خداوند مسخّر گردد پس بعد ازآن مراجعت نموده بحضور خداوند و پیش بني اسرائیل بیگناه خواهید بود و این زمین مملوك شما بحضور خداوند خواهد بود

۲۳ لیکن اگر چنین عمل ننمائید اینك گنه گار خداوند هستید و یقین بدانید که گناه شما بشما رجوع خواهد نمود

۲۴ شهرها براي اطفال خود و گلهدانها براي گوسفندان بناکنید و آنچه بر زبان شما گذشت بعمل آرید

۲۵ و بني جاد و بني راوبن بموسی گفتند که بندگان حسب الحکم جناب عمل خواهیم نمود

۲۶ اطفال و زنان و گلها و تمامي مواشي ما همین جا در شهرهاي جلعاد بمانند

۲۷ و بندگان همه مستعد جنگ شده پیش خداوند حسب حکم جناب بقصد کارزار عبور خواهیم نمود

۲۸ پس موسي درباب ایشان العاذار کاهن و یهوشوع بن نون و امراي کبیر فرقهاي بني اسرائیلرا حکم فرمود

۲۹ وموسی ایشانرا گفت که اگر بني جاد و بني راوبن هر یکي مستعد رزم شده باشما بحضور خداوند از یردین عبور نمایند تا آن دیار بتصرّف شما درآید باید که زمین جلعادرا مملوك ایشان بگردانید

۳۰ و اگر با شما مستعد جنگ شده عبور ننمایند پس در خطهٔ کنعان با شما املاك بگیرند

۳۱ وبني جاد وبني راؤبن درجواب گفتند كه چنانچه خداوند بندگان‌را فرموده است بهمان طريق رفتار خواهيم نمود
۳۲ پيش خداوند بديار كنعان مستعد جنگ شده عبور خواهيم نمود وميراث ما باين طرف يردين بملكيّت ما درآمد
۳۳ وموسى مملكت سيحون ملك اموريان ومملكت عوج ملك باسان سر زمين‌را با شهرهائي كه درآن حدود موضوع بود يعني شهرهاي اطراف وجوانب ببني جاد وببني راؤبن وبنصف فرقهٔ منسّي بن يوسف بخشيد
۳۴ وبني جاد ديبون وعطاروت وعروعير
۳۵ وعطروت وسوفان ويعزير وياجبهه
۳۶ بيت نمرة وبيت هاران‌را شهرهاي محصون وگله دانها براي گوسفند بنا كردند
۳۷ وبني راؤبن حبون والعالي وقرياثايم
۳۸ ونبو وبعل معون نامهارا تبديل كرده وسبمه‌را بنا كردند وهر شهريرا كه بنا كردند بنام ديگر موسوم نمودند
۳۹ وبنّي ماكير بن منسّي متوجهٔ جلعاد شده آنرا بتصرّف در آوردند واموريان‌را كه درآنجا بودند اخراج كردند
۴۰ وموسى جلعادرا بماكير بن منسّي داد تا درانجا ساكن شد
۴۱ وياثير بن منسّي قصد دهات آنها كرده بتصرّف در آورد وآنهارا حوّوت ياثير نام نهاد
۴۲ ونوبح متوجهٔ قنث ومتعلقات آن شده بتصرّف درآورد وبنام خود نوبح موسوم گردانيد

باب سي و سيم

۱ ایست ذکر منازل بني اسرائیل که از ملک مصر فوج بفوج بهدایهٔ موسی و اهرون خروج نمودند

۲ که موسی حسب الحکم خداوند سفر ایشان‌را منزل بمنزل بتحریر درآورد و منزلهاي سفر ایشان چنین مذکور مي شود

۳ در ماهٔ اول یعني روز پانزدهم ماهٔ اوّل از رعمسیس کوچ کردند بفرداي روز فسح بني اسرائیل ببلند دستي در نظر تمامي اهل مصر خروج نمودند

۴ که اهل مصر همگئ نخست زادگان‌را که خداوند آنهارا کشته بود مدفون مي کردند و خداوند از معبودان ایشان نیز انتقام گرفت

۵ و بني اسرائیل از رعمسیس کوچ کرده در سکوت خیمه زدند

۶ و از سکوت کوچ کرده در ایثام که در اقصاي بیابان است خیمه زدند

۷ و از ایثام کوچ کرده بسوي فیهحیروت که روبروي بعل صفون است معاودهٔ نموده در پیش مِجدْول خیمه زدند

۸ و از پیش فیهحیروت کوچ کرده درمیان دریا بسوي بیابان عبور نمودند و سه روز راه در بیابان ایثام رفته در ماره خیمه زدند

۹ و از ماره کوچ کرده بایلیم رسیدند که در ایلیم دوازده چشمهٔ آب و هفتاد نخل بود و درآنجا خیمه زدند

۱۰ و از ایلیم کوچ کرده بر کنار بحر قلزم خیمه زدند

۱۱ و از بحر قلزم کوچ کرده در بیابان سین خیمه زدند

۱۲ و از بیابان سین کوچ کرده در دافقه خیمه زدند

۱۳ و از دافقه کوچ کرده در آلوس خیمه زدند

۱۴ و از آلوس کوچ کرده در رفیدیم خیمه زدند که درآنجا قوم‌را آب خوردن نبود
۱۵ و از رفیدیم کوچ کرده در بیابان سینای خیمه زدند
۱۶ و از بیبان سینای کوچ کرده در قبروت حتاوه خیمه زدند
۱۷ و از قبروت حتاوه کوچ کرده درحصیروت خیمه زدند
۱۸ و از حصیروت کوچ کرده در رثمه خیمه زدند
۱۹ و از رثمه کوچ کرده در رمّون فارص خیمه زدند
۲۰ و از رمّون فارص کوچ کرده در لبنه خیمه زدند
۲۱ و از لبنه کوچ کرده در رسّه خیمه زدند
۲۲ و از رسّه کوچ کرده در قهیلاثه خیمه زدند
۲۳ و از قهیلاثه کوچ کرده در کوه‌سافر خیمه زدند
۲۴ و از کوه‌سافر کوچ کرده در حراده خیمه زدند
۲۵ و از حراده کوچ کرده در مقهیلوت خیمه زدند
۲۶ و از مقهیلوت کوچ کرده در تاحت خیمه زدند
۲۷ و از تاحت کوچ کرده در تارح خیمه زدند
۲۸ و از تارح کوچ کرده در متقه خیمه زدند
۲۹ و از متقه کوچ کرده در حسمونه خیمه زدند
۳۰ و از حسمونه کوچ کرده در موسیروت خیمه زدند
۳۱ و از موسیروت کوچ کرده دربنی یعقان خیمه زدند
۳۲ و از بنی‌یعقان کوچ کرده در حور جدجاد خیمه زدند
۳۳ و از حور جدجاد کوچ کرده در یاطباثه خیمه زدند
۳۴ و از یاطباثه کوچ کرده در عبرونه خیمه زدند
۳۵ و از عبرونه کوچ کرده در عصیون‌جابر خیمه زدند

۳۶ و از عصیون‌جابر کوچ کرده در بیابان صِن که عبارت از قادیس است خیمه زدند

۳۷ و از قادیس کوچ کرده در کوهٔ هور بر سرحد ملك ادوم خیمه زدند

۳۸ و اهرون کاهن حسب الحکم خداوند بفراز کوهٔ هور رفته در سال چهلم بعد از خروج بني اسرائیل از ملك مصر در غرّهٔ ماهٔ پنجم درآنجا وفات یافت

۳۹ امّا اهرون یکصد و بیست و سه ساله بود که در کوهٔ هور وفات نمود

۴۰ وملك عراد کنعاني که بطرف جنوب در دیار کنعان سکونت داشت از آمدن بني اسرائیل اطّلاع یافت

۴۱ و از کوهٔ هور کوچ کرده در صلمونه خیمه زدند

۴۲ و از صلمونه کوچ کرده در فونون خیمه زدند

۴۳ و از فونون کوچ کرده در اُبوت خیمه زدند

۴۴ و از اُبوت کوچ کرده در عییّي عباریم بر حدود مواب خیمه زدند

۴۵ و از عییّیم کوچ کرده در دیبون‌جاد خیمه زدند

۴۶ و از دیبون‌جاد کوچ کرده در علمون دبلاثایم خیمه زدند

۴۷ واز علمون دبلاثایم کوچ کرده در کوهستان عباریم روبروي نبو خیمه زدند

۴۸ و از کوهستان عباریم کوچ کرده در میدان مواب برلب یردین نزدیك یریحو خیمه زدند

۴۹ و برلب یردین از بیت یَسِموُت تا بهآبیل سِطّیِم در میدان مواب خیمه زدند

۵۰ و خداوند در میدان مواب برلب یردین نزدیك یریحو موسی را مخاطب ساخت و گفت

۵۱ که بني اسرائيل‌را چنين بفرماي که شما چون از يردين عبور کرده داخل زمين کنعان شويد
۵۲ پس همه ساکنان زمين‌را ازپيش خود اخراج کنيد و تمامي دمبه‌هاي ايشان‌را خراب کنيد و همه انصاب ريخته‌را بشکنيد و همه معابد کوهي ايشانرا مستاصل نمائيد
۵۳ و زمين‌را از ساکنان خالي کرده درآنجا سکونت ورزيد که آن زمين‌را بشما بخشيده‌ام تا بميراث بگيريد
۵۴ و زمين‌را بحکم قرعه درميان دودمانهاي خود بميراث تقسيم نمائيد جمع کثيررا زياده ميراث بدهيد و قليل‌را کم قرعه هرجا بنام کسي برآيد ميراث وي همان باشد موافق فرقهاي آبا واجداد ميراث بگيريد
۵۵ ليکن اگر ساکنان زمين‌را پيش خود اخراج ننمائيد چنين اتّفاق خواهد افتاد که هرکرا از ايشان زنده داريد شمارا چون ميخها در چشم و خارها درپهلو خواهند بود و شمارا در زميني که سکونت داريد خواهند رنجانيد
۵۶ و ديگر آنکه چنانچه با ايشان اراده کردم با شما بعمل خواهم آورد

باب سي و چهارم

۱ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ که بني اسرائيل‌را چنين بفرماي که چون در زمين کنعان داخل شويد (که آن ديار کنعان با حدود معيّن زميني است که بطريق ميراث بشما خواهد رسيد)
۳ خطهٔ شما بطرف جنوب از بيابان صِن متصل بملک ادوم باشد

سرحد جنوب شما از انتهاي درياي شور بطرف مشرق باشد

۴ و سرحد شما از جنوب بفرازگاه عقربيم مائل شده تا به صين كشيده شود و سمت آن از جنوب تا بقاديس برنيع ميل كرده و از حصر ادار گذشته بعصمون برسد

۵ وخط سرحد از عصمون تا به نهر مصر بگردد وانتهايش دريا باشد

۶ وبطرف مغرب درياي عظيم سرحد شما باشد سرحد مغرب همين است

۷ و سرحد شمال شما چنين مي بايد از درياي عظيم كوهٔ هوررا بجهت خود معيّن كنيد

۸ از كوه هور تا بمدخل حمات معيّن كنيد و سمت سرحد مائل بصداد باشد

۹ وخط سرحد از زفرون گذشته انتهايش بحصرعينان باشد سرحد شمال شما همين است

۱۰ و سرحد مشرق‌را از حصرعينان تا بسفام معيّن كنيد

۱۱ وخط سرحد ازسفام تا ربله بجانب مشرق عاين ميل دارد و سرحد منحرف شده تا بكنار درياي كنرت بطرف مشرق برسد

۱۲ وسرحد بيردين ممتد و انتهايش بدرياي شور باشد سر زمين شما با حدود معيّن از اطراف وجوانب همين است

۱۳ پس موسى بني اسرائيل‌را فرمود كه اينست زميني كه بحكم قرعه بميراث خواهيد گرفت كه خداوند حكم فرموده است تا آنرا به نه و نيم فرقه تسليم نمائيم

۱۴ از آنرو كه فرقهٔ بني راؤبن بدودمان آبا و اجداد و فرقهٔ بني جاد

بدون‌مان آبا و اجداد حصهٔ خودرا گرفته‌اند و نصف فرقهٔ منسّي نیز میراث خودرا یافته اند

۱۵ آن دو و نیم فرقه دربن طرف یردین در حوالي یریحو بطرف مشرق بجانب طلوع آفتاب میراث خودرا گرفته اند

۱۶ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۱۷ که اینست اسماي کسانیکه زمین‌را براي شما تقسیم نمایند العاذار کاهن و یهوشوع بن نون

۱۸ و از هریك فرقه یك امیر بگیرید تا زمین‌را بمیراث تقسیم نمایند

۱۹ و اینست اسماي ایشان از فرقهٔ یهودا کالیب بن یفُنّي

۲۰ و از فرقهٔ بني سمعون سموئیل بن عمیهود

۲۱ و از فرقهٔ بنیامین الیداد بن کسلون

۲۲ و امیر فرقهٔ بني دان بُقّی بن یاجلي

۲۳ و امیر بني یوسف براي فرقهٔ بني منسّي حنّئیل بن ایفود

۲۴ و امیر فرقهٔ بني افرائیم قموئیل بن سفطان

۲۵ و امیر فرقهٔ بني زبولن الیصافان بن فرناك

۲۶ و امیر فرقهٔ بني یسّاکار فلطئیل بن عزان

۲۷ و امیر فرقهٔ بني آسیر احیهود بن سلومي

۲۸ و امیر فرقهٔ بني نفتالي فدهئیل بن عمیهود

۲۹ ایناند کسانیکه خداوند حکم فرموده تا میراث بني اسرائیل‌را درملك کنعان تقسیم نمایند

باب سي و پنجم

۱ و خداوند در میدان مواب بر لب یردین نزدیك بریحو موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۲ که بني اسرائيل‌را بفرماي تا از ميراث مملوك خود شهري چند براي سكونت ببني ليوي بدهند و نواحي آن شهرهارا نيز از هر طرف ببني ليوي ببخشند

۳ وآن شهرها ايشان‌را جاي سكونت باشد ونواحي آنها براي بهائم واموال و سائر حيوانات ايشان

۴ ونواحي شهرها كه ببني ليوي بايد داد بيرون از حصار شهر يكهزار ذراع بهر طرف باشد

۵ وبيرون شهر بطرف مشرق دو هزار ذراع وبطرف جنوب دو هزار ذراع وبطرف مغرب دو هزار ذراع وبطرف شمال دو هزار ذراع بپيمائيد كه شهر درميان باشد نواحي شهرها اين قدر ازان ايشان باشد

۶ واز شهرهاي كه ببني ليوي ميدهيد شش شهر مختص به‌ملجاه باشد براي خوني تا درآنجا بگريزد وعلاوهٔ آنها چهل و دو شهر بدهيد

۷ چنانچه عدد شهرهاي كه ببني ليوي بايد داد چهل وهشت باشد هريك‌را مع نواحي بدهيد

۸ وشهرهاي كه ميدهيد از املاك بني اسرائيل باشد واز جماعتي كثير زياده بگيريد واز قليل كم بگيريد هركس از شهرهاي خود بمقدار ميراثي كه گرفته است ببني ليوي بدهد

۹ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت

۱۰ كه بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه چون از يردين عبور نموده داخل ملك كنعان شويد

۱۱ شهري چند براي خود مختص بشهرهاي ملجاء مقرر كنيد تا خوني كه شخصي‌را خطاءً كشته باشد درآنجا بگريزد

۱۲ كه اين شهرها براي شما از ولي مقتول ملجاء باشد تا خوني

قبل ازآنکه براي انصاف پيش جماعت حاضر شود کشته نگردد

۱۳ وازآن شهرهاي که ميدهيد شش شهر ملجاي شما باشد

۱۴ سه شهر درين طرف يردين مقرر کنيد و سه شهر در ملک کنعان که اين شهرها ملجأ باشند

۱۵ آن شش شهر براي بني اسرائيل وبراي غريب و کسي که درميان ايشان اقامت ورزد ملجأ باشند تا هر کسي که خطأً خون کرده باشد درآنجا بگريزد

۱٦ و اگر اورا به‌آلت آهنين بزند بنوعي که بميرد قاتل متعمد است وقاتل متعمد لامحاله مقتول شود

۱۷ و اگربسنگي که موجب قتل باشد بزند بنوعي که بميرد قاتل متعمد است و قاتل متعمد لامحاله مقتول شود

۱۸ و اگر اورا بچوب دستي که موجب قتل باشد بزند بنوعي که بميرد قاتل متعمد است قاتل متعمد لامحاله مقتول شود

۱۹ ولي مقتول قاتل متعمدرا بکشد وهرگاه با وي دو چار شود بکشد

۲۰ واگر از روي عداوت براو حمله کند يا از کمين‌گاه چيزي بروي بيفگند بنوعي که بميرد

۲۱ يا آنکه از روي کينه بدست خود بزند بنوعي که بميرد پس زننده لامحاله مقتول شود زيرا که قاتل متعمد است ولي مقتول هرگاه با قاتل متعمد دوچار شود بکشد

۲۲ ليکن اگر بناگهاني بي عداوت براو حمله کند يا درکمين نا نشسته چيزي بروي افگند

۲۳ يا اورا نا ديده سنگي که موجب قتل باشد بطرف او بيندازد بنوعي که بميرد و با وي دشمني نداشت و بدخواه نبود

۲۴ پس جماعت درمیان خوني و ولي مقتول موافق این قوانین فیصله کنند
۲٥ و جماعت خوني‌را از دست ولي مقتول رهاي بدهند و جماعت ویرا بشهري که درآنجا گریخته بود باز فرستند ودرآنجا تا وفات کاهني بزرگ که بروغن مقدس ممسوح شده است اقامت ورزد
۲٦ امّا اگرخوني گاهي از حدود شهر ملجاٴ که درآنجا گریخته بود بیرون آید
۲۷ و اگر ولي مقتول در بیرون حدود شهر ملجاٴ ویرا بیابد وولي مقتول خوني‌را بکشد خون او هدر است
۲۸ بسبب آنکه مي‌بایست که در شهر ملجاٴ تا وفات کاهن بزرگ بماند امّا بعد از وفات کاهن بزرگ خوني بزمین مملوك خود مراجعت کند
۲۹ و این کلمات‌را بقانون فتوی طبقه بعد طبقه هرجا که سکونت ورزید مرعیدارید
۳۰ هر گاه کسي خون کند بگواهي شاهدان مقتول شود فامّا شهادهٔ یك نفر بقتل کسي درست نیست
۳۱ وبراي جان قاتل متعمد خون بها نباید گرفت چراکه لائق قصاص است لامحاله مقتول گردد
۳۲ و براي کسي که در شهري که ملجاي وي بود گریخته است خون بها نباید گرفت تا بوطن مالوف مراجعت نماید تا وقتي که کاهن وفات یابد
۳۳ بدین طور زمیني که در آن سکونت دارید پلید مسازید زیرا که

خون زمین‌را پلید میسازد و زمین از خونی که برآن ریخته شد تکفیر نپذیرد الا بخون خونریز

۳۴ پس آن زمین‌را که درآنجا اقامت نمائید ومن نیز درآن سکونت ورزم ناپاك منمائید زیراکه منم خداوند که درمیان بني اسرائیل سکونت میدارم

باب سي وششم

۱ و امیران کبیر بني جلعاد بن ماکیر بن منسي از دودمانهاي بني یوسف نزدیك آمده پیش موسی و اعیان یعني امیران کبیر بني اسرائیل معروض داشتند

۲ که خداوند جناب‌را فرمود تا سرزمین‌را بحکم قرعه ببني اسرائیل بدهد و امر خداوند بجناب رسید تا میراث صلافحاد برادر مارا بدخترانش بدهد

۳ واگریا یکي از اولاد فرقهاي دیگر بني اسرائیل بنکاح درآیند باید که میراث ایشان از میراث پدران ما منقطع شده بمیراث آن فرقهٔ که ملحق گشتند مضاف گردد بدین طور از حصهٔ میراث ما منقطع خواهد شد

۴ وچون بني اسرائیل‌را یوبیل برسد میراث ایشان بمیراث فرقهٔ که ملحق شدند مضاف خواهد شد بدین وجه میراث ایشان ازمیراث پدران ما منقطع خواهد شد

۵ پس موسی بني اسرائیل‌را حسب الحکم خداوند فرمود که فرقهٔ بني یوسف راست میگویند

۶ اینست امر خداوند دربارهٔ دختران صلافحاد هر که بر نظر ایشان

پسندیده آید بنکاح او درآیند فقط با دودمان فرقه پدر خود ازدواج نمایند

۷ بدین طور میراث بني اسرائیل فرقه بفرقه منتقل نخواهد شد که هرکس از بني اسرائیل بمیراث فرقهٔ آبا واجداد خود ملحق خواهد شد

۸ وهر دختري که در فرقهٔ از فرقهاي بني اسرائیل میراثي دارد زوجهٔ کسي گردد که از دودمان فرقهٔ پدر خود باشد غرض آنکه هرکس از بني اسرائیل میراث آبا واجداد خودرا قابض باشد

۹ ومیارث از فرقهٔ بفرقهٔ دیگر نگردد لیکن هر کس از فرقهاي بني اسرائیل بمیراث خود ملحق باشد

۱۰ چنانچه خداوند موسی‌را فرمود بهمان‌طور دختران صلافحاد عمل نمودند

۱۱ که محله وترصه وحاجله وملکه ونوعه دختران صلافحاد با بني عمام خود بنکاح در آمدند

۱۲ با اولاد دودمانهاي بني منسّی بن یوسف ازدواج نموده میراث ایشان درتعلّق فرقهٔ دودمان پدر خود ماند

۱۳ اینست احکام و فرائض که خداوند درمیدان مواب بر لب یردین نزدیک یریحو بني اسرائیل‌را بوساطت موسی فرمود

رسالهٔ پنجم

از رسائل موسی مسمّی به‌استثنا

باب اول

١ اینست کلماتی که موسی بدین طرف یردین در بیابان بمیدانی که مقابل سوف است درمیان فاران و توفل و لابان و حصیروت و دیزاهاب با تمامی بنی اسرائیل بر زبان آورد

٢ امّا از حوریب از راهٔ کوهٔ سعیر تا بقادیس برنیع یازده روز راه است

٣ و چنین اتفاق افتاد که در غرهٔ ماهٔ یازدهم سال چهلم موسی هر آنچه خداوند در بارهٔ ایشان فرموده بود با بنی اسرائیل بیان نمود

٤ بعد از کشتن سیحون ملک اموریان که ساکن حسبون بود و عوج ملک باسان‌را که در عستاروت در ادرعی سکونت داشت

٥ بدین طرف یردین در زمین مواب موسی بیان کردن این شریعت‌را پیش نهاد همت ساخته چنین فرمود

٦ خداوند خدای ما در حوریب مارا مخاطب ساخت و گفت مدتی که درین کوه اقامت ورزیده‌اید کافیست

٧ بازگشت نمائید و طی منازل کرده بکوهٔ اموریان و بهر موضعی که نزدیک آن باشد درصحرا درکوه و هامون بطرف جنوب و بکنار

دریا بسرزمین کنعانیان و به لبانون تا به نهر عظیم یعني نهر فرات توجه نمائید

۸ اینک سرزمین‌را پیش شما گذاشته ام داخل شوید و زمینی‌را که خداوند بپدران شما ابراهام اسحاق و یعقوب بسوگندي وعده نموده که بایشان و بعد ایشان به نسل ایشان بدهد الحال بتصرّف خود در آرید

۹ و درآن هنگام بشما گفتم که بتنهاي طاقت برداشتن بار شمارا ندارم

۱۰ خداوند خداي شما شمارا افزوني داده است که اینک امروز چون ستارگان آسمان کثرت یافته اید

۱۱ خداوند خداي پدران شما عدد شمارا هزار چندان بگرداناد و چنانچه فرموده است شمارا برکت بخشاد

۱۲ این محنت و بار و منازعت شمارا من بتنهاي چگونه تحمّل نمایم

۱۳ کسي چند که صاحب خرد و فراست و در میان فرقَها نامور باشند ممتاز نمائید تا ایشان‌را بسروري شما نامزد کنم

۱۴ و شما مرا بجواب گفتید که سخني که تو گفتي واجب العمل است

۱۵ پس از بزرگان فرقَهاي شما مردان خردمند و نامور امتیاز کرده بسروري شما نامزد نمودم تا امیران هزارهِ و امیران صده و امیران پنجاهه و امیران دهه و منصب داران فرقَها باشند

۱۶ و منصفان شمارا بهمان وقت تاکید کردم که دعواي برادران خودرا بشنوید و دعواي هرکس‌را با برادر خود و با غریبي که با وي باشد از روي عدل فیصل کنید

۱۷ در انصاف ظاهر بیني مکنید ماجراي اعلی و ادنی‌را بیک طریق بشنوید و از انسان مترسید زیراکه انصاف از طرف خداست و هر

امريکه بر شما متعسّر شود نزد من مرافعه نمائيد که من خواهم شنيد

۱۸ و بهمان وقت هر عملي که بر شما لازم بود شمارا حکم دادم

۱۹ و از حوريب کوچ کرده آن بيابان عظيم و هولناک را که بسمت کوهٔ اموريان شمارا بنظر آمد چنانچه خداوند خداي ما حکم فرمود بالتمام طي کرديم تا آنکه بقاديس برنيع رسيديم

۲۰ و شمارا گفتم که بکوهٔ اموريان که خداوند خداي ما بما ارزاني ميدارد رسيده‌ايد

۲۱ اينک خداوند خداي تو سر زمين‌را در پيش تو گذاشته است چنانچه خداوند خداي آبا و اجداد تو ترا فرموده است برو بتصرّف درآر خوفناک و مضطرب مشو

۲۲ و جملگي شما نزديک من آمده گفتيدکه تني چند پيش روي خود بفرستيم تا براي ما تفحّص زمين کرده خبر بيآرند که از کدام راه برويم و بکدامين شهرها داخل شويم

۲۳ و آن سخن مرا پسند آمد و دوازده نفر از شما از هر فرقهٔ يک کس ممتاز نمودم

۲۴ که ايشان روي بکوهستان نهاده روانه شدند و بوادي اسکول رسيده استخبار نمودند

۲۵ و از ثمر آن ديار چيزي بدست خود گرفته نزد ما آوردند و خبر رسانيدند که زميني که خداوند خداي ما بما ارزاني ميدارد نيک است

۲۶ فامّا از رفتن ابا نموديد و تمرّد حکم خداوند خداي خود کرديد

۲۷ و در خيمه‌هاي خود نشسته بدين مضمون زمزمه نموديد که از آنرو

که خداوند مارا مبغوض داشت از ملک مصر بیرون آورده است تا بدست اموریان سپرده بهلاکت رساند

۲۸ ما کجا برویم که اخوان ما بدین نوع سخنان دل مارا گداختند که آن قوم از ما بزرگتر و بلندبالاتر هستند شهرهاست عظیم و تا به آسمان محصون و نیز بني عناقیان‌را درآنجا دیدیم

۲۹ ومن بشما گفتم که هراسان مشوید و از ایشان مترسید

۳۰ خداوند خداي شما که پیش شما میرود او از طرف شما جنگ خواهد کرد موافق هر آنچه در مصر بنظر شما دربارهٔ شما بعمل آورد

۳۱ و در بیابان نیز خود مشاهدهٔ این حال کردهٔ که خداوند خداي تو بنوعي که آدمي طفل خودرا برمیدارد در تمامي راهي که تا رسیدن اینجا طي نمودید شمارا برداشت

۳۲ امّا درین امر بر خداوند خداي خود ایمان نیآوردید

۳۳ که او پیش شما ره‌نورد بود تا جاي خیمه زدن براي شما تفحّص کند شب در آتش و روز در ابر تا راهي که مي بایست رفت بشما بنماید

۳۴ و خداوند گفتهاي شمارا استماع نموده غضبناک گردید و سوگندي یاد کرد

۳۵ که از مردم این طبقهٔ بد آن زمین نیکورا که بپدران شما بسوگندي وعده کردم کسي نخواهد دید

۳۶ بجز کالیب بن یفنّي که او خواهد دید و در زمیني که قدم نهاد بوي و بفرزندان وي ارزاني میدارم در مکافات آنکه در اطاعت خداوند کامل بود

۳۷ و بر من نیز خداوند در بارهٔ شما خشمناک گردید و گفت که تو نیز درآنجا داخل نخواهي شد

۳۸ یهوشوع بن نون که در پیش تو حاضر است او درآنجا داخل خواهد شد اورا دل قوي دار که او بني اسرائیل‌را بمیراث خواهد رسانید

۳۹ لیکن اطفال شما که از اسیري ایشان مي ترسیدید و فرزندان شما که در آنروز از خیر و شر واقف نبودند ایشان درآنجا داخل خواهند شد که آنرا بایشان ارزاني میدارم تا بمیراث بگیرند

۴۰ و شما بازگشت کرده در بیابان بطرف بحر قلزم طي منازل نمائید

۴۱ پس در جواب من گفتید گنهگار خداوند هستیم متوجهٔ جنگ خواهیم شد موافق هر آنچه خداوند خداي ما حکم فرمود و هر کس آلات جنگ بر خود راست کرده بفراز رفتن کوه مستعد شدید

۴۲ و خداوند مرا فرمود که ایشان‌را بگوي که بالا مروید و جنگ منمائید زیراکه من در میان شما نیستم مبادا که پیش دشمنان خود مقتول شوید

۴۳ و من با شما تکلّم نمودم امّا مستمع نشدید و تمرّد حکم خداوند نموده و مغرور شده بالاي کوه رفتید

۴۴ و اموریان که ساکن آن کوه بودند بر شما هجوم آورده مانند زنبوران شمارا تعاقب کردند و در سعیر تا به حارمه بهلاکت رسانیدند

۴۵ و بازگشت نموده بحضور خداوند بگریه در آمدید امّا خداوند فریاد شمارا استماع ننمود و بسوي شما گوش نکرد

۴۶ لهذا در قادیس تا مدتي مدید سکونت ورزیدید بشمار روزهاي که درآنجا ماندید

باب دویم

۱ و روي گردانيديم وراهٔ بحر قلزم گرفتيم چنانچه خداوند مرا فرمود ومتوجهٔ بيابان شديم وگرداگرد جبل سعير تا مدتي چند ميگشتيم

۲ و خداوند مرا فرمود

۳ كه اين مدتي كه گرداگرد اين جبل ميگرديد كافيست بطرف شمال توجه نمائيد

۴ و تو اين قومرا چنين حكم بده كه سرحد برادران خود بني عيساو كه در سعير سكونت دارند گذرگاهٔ شماست و ايشان از شما خوفناك خواهند شد لهذا نيك احتياط نمائيد

۵ با ايشان لجاج مورزيد زيراكه از ملك ايشان بشما جاي يك قدم نخواهم داد بسبب آنكه جبل سعيررا بطريق ميراث بعيساو ارزاني داشتهام

۶ و ماكولات از ايشان بقيمت بگيريد تا تناول نمائيد و آب نيز از ايشان بقيمت بگيريد تا بنوشيد

۷ زيراكه خداوند خداي تو در هر كاري كه از دست تو برآيد بركت بخشيده است و از سفر تو درين دشت عظيم واقف است كه مدت چهل سال خداوند خداي تو با تو بوده است بچيزي محتاج نشدي

۸ وچونكه از حد برادران خود بني عيساو كه ساكن سعير ميبودند براهٔ ميدان از ايلت و عصيون جابر گذشتيم وروي تافته براهٔ دشت مواب گذر كرديم

۹ و خداوند مرا فرمود كه بني موابرا ايذا مرسان و با ايشان محاربه

مکن زیراکه از ملك ایشان میراثي بتو نخواهم داد بسبب آنکه عاررا ببني لوط بطریق میراث بخشیده ام

۱۰ در ایّام قدیم ایمیان درآنجا سکونت داشتند قومي عظیم و کثیر و بلند قامت مثل بني عناق

۱۱ آنها نیز چون بني عناق بقدآوران محسوب گشتند فامّا بني مواب ایشانرا ایمیان میخوانند

۱۲ و در عهد سابق حوریان در سعیر سکونة داشتند و بني عیساو ایشان‌را اخراج نمودند و از پیش خود ناپدید ساخته بجاي ایشان مقام گرفتند بنوعي که بني اسرائیل بسرزمین موروث خود که خداوند بایشان بخشید

۱۳ اکنون برخیزید و از رود زارد عبور نمائید پس از رود زارد عبور نمودیم

۱۴ و مدت رفتن ما از قادیس برنیع تا عبور نمودن از رود زارد سي و هشت سال بود تا آنکه طبقهٔ مردان جنگي از میان لشکر بالکل ناپدید شدند چنانچه خداوند با ایشان بسوگندي وعید کرده بود

۱۵ و یقین که دست خداوند مخالف ایشان بود تا ایشانرا از میان لشکر بالتمام هلاك سازد

۱۶ و چنین واقع شد که چون تمامي مردان جنگي وفات یافته از میان قوم ناپدید شدند

۱۷ پس خداوند مرا مخاطب ساخت و گفت

۱۸ که تو امروز از عار که سرحد مواب است میگذري

۱۹ و چون رو بروي بني عمون رسیده باشي با ایشان بدسلوکي منماي و ستیزه مکن زیراکه از ملك بني عمون میراثي بتو نخواهم داد بسبب آنکه ببني لوط بطریق میراث بخشیده‌ام

۲۰ آن نیز بزمین قدآوران مشهور است در زمان سابق قدآوران در آنجا بودند که بني عمون زَمْزُمّیان میخوانند

۲۱ قومي عظیم وکثیر و بلند قامت مثل بني عناق لیکن خداوند آنهارا پیش روي ایشان بهلاکت رسانید تا آنکه اخراج نموده خود بجاي ایشان اقامت نمودند

۲۲ بهمان طور که با بني عیساو که ساکن سعیر بودند رفتار نمود چون که حوریانرا پیش ایشان مستهلك گردانید تا آنکه اخراج نموده بجاي ایشان تا حال اقامت دارند

۲۳ و کفتوریان از کفتور بیرون آمده عِوّیانرا که در حصیریم تا به غزه سکونت داشتند هلاك ساخته بجاي ایشان اقامت نمودند

۲۴ برخیزید و براه درآمده از رود ارنون عبور نمائید اینك سیحون اموريِ ملك حسبون و سرزمینش‌را بدست تو سپرده‌ام بتصرفش شروع نموده با وي بجنگ درآي

۲۵ از امروز خوف و دهشت ترا در دل اقوامي که در زیر آسمان میباشند خواهم انداخت که آوازهٔ ترا شنیده دربارهٔ تو مضطر و مضطرب خواهند شد

۲۶ پش ایلچیان‌را از دشت قدیموت نزد سیحون ملك حسبون با کلمات صلح آمیز فرستادم

۲۷ که میان ملك تو بگذرم بر شاه‌راه خواهم رفت بچپ و راست انحراف نخواهم ورزید

۲۸ و ماکولات بقیمت بمن بفروش تا بخورم و آب نیز بقیمت بمن بده تا بنوشم پیاده میگذرم و بس

۲۹ بنوعیکه بني عیساو ساکن سعیر و بني مواب ساکن عار با من رفتار

نمودند تا آنکه از یردین عبور نموده بزمینی که خداوند خدای ما بما ارزانی میدارد برسم

۳۰ لیکن سیحون ملک حسبون اجازت گذشتن از سرحد خود نداد زیراکه خداوند خدای تو دلش‌را سخت گردانید وطبیعتش‌را قوی تا اورا بدست تو باز دهد چنانچه امروز بوقوع پیوست

۳۱ و خداوند مرا فرمود که اینک سیحون و سرزمینش‌را تسلیم تو کردن گرفتم بتصرّفش شروع نمای تا زمینش‌را بمیراث بگیری

۳۲ پس سیحون با تمامی قوم خود در یاهص بمخالفت ما برای جنگ بیرون آمد

۳۳ وخداوند خدای ما اورا تسلیم ما نمود ما اورا با اولاد و تمامی قومش‌را مقتول ساختیم

۳۴ ودرآن ایّام تمامی شهرهای ویرا گرفتیم ومردان و زنان و اطفال هر شهررا حرم کردیم هیچیک‌را زنده نگذاشتیم .

۳۵ صرف بهائم‌را برای خود غارت کردیم وغنائم شهرهای که بتصرّف در آوردیم

۳۶ از عروعیر که برلب رود ارنون است واز شهری که بر کنار رود است تا بجلعاد شهری نماند که بمخالفت ما مغرور بود خداوند خدای ما همگی‌را بما سپرد

۳۷ صرف در زمین بنی عمون داخل نشدی ونه باطراف رود یبوق ونه بشهرهای کوهستان ونه هرجا که خداوند خدای ما منع کرده بود

باب سیوم

۱ پس روي گردانيده راهٔ باسان گرفتيم و عوج ملك باسان با تمامي قوم خود در ادرعي بقصد جنگ بمقابلهٔ ما بيرون آمد
۲ و خداوند مرا فرمود كه از او مترس زيراكه اورا با تمامي قوم و سر زمينش در قبضهٔ تو خواهم سپرد تا بنوعي كه با سيحون ملك اموريان كه ساكن حسبون بود رفتار نمودي باوي نيز رفتار نمائي
۳ بدين طور خداوند خداي ما عوج ملك باسانرا نيز با تمامي قومش در قبضهٔ ما سپرد و ما اورا منهزم كرديم بحديكه يكي از براي او باقي نماند
۴ و درآن ايّام همه مدائن ويرا متصرّف شديم شهري نبود كه از ايشان نگرفتيم تا شصت شهر يعني تمامي سرحد ارجوب مملكت عوج كه در باسان بود
۵ اين همه شهرها بديوارهاي مرتفع و درها و كلونها محصون بودند سواي شهرهاي موفور كه حصاري نداشتند
۶ آنهارا استيصال نموديم چنانچه با سيحون ملك حسبون سلوك نموديم كه مردان و زنان و اطفال هر شهريرا استيصال كرديم
۷ و تمامي بهائم و غنائم شهرهارا براي خود غارت كرديم
۸ درآن هنگام سر زميني كه بدين طرف يردين است از رود ارنون تا بكوهٔ حرمون از قبضهٔ دو ملك اموريان گرفتيم
۹ امّا صيدونيان حرمونرا سريون مي نامند و اموريان سنير
۱۰ جملگي شهرهاي ميدان تمامي جلعاد و تمامي باسان تا به سَلْكَه و ادرعي كه شهرهاي مملكت عوج در باسان است بگرفتيم
۱۱ چه از قدآوران عوج ملك باسان باقيماند و بس اينك بستر وي

که بستر آهنین است آیا در ربت شهر بني عمون نیست طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع به پیمایش ذراع مرد

۱۲ واین سر زمین‌را که درآن وقت بمیراث گرفتیم از عروعیر که بر کنار رود ارنون است و نصف کوهٔ جلعاد با شهرهاي وي ببني راؤبن وبني جاد دادم

۱۳ و بقیهٔ جلعاد و تمامي باسان که مملکت عوج است بنصف فرقهٔ بني منشي دادم یعني تمامي سرحد ارجوب با تمامي باسان که بزمین قدآوران مشهور است

۱۴ یائیر بن منشي تمامي سرحد ارجوب‌را تا به حدود جسوري و معکاتي گرفته بنام خود باسان حووت یائیر تا امروز آنهارا نام نهاد

۱۵ و جلعادرا بماکیر دادم

۱۶ و از جلعاد تا برود ارنون نصف وادي و سرحد تا برود یبوق که حد بني عمون است ببني راؤبن و بني جاد دادم

۱۷ و میدان و یردین و سرحدش‌را از کنرت تا بدریاي میدان یعني دریاي شور به نشیب اسدوت فِسْجَه بطرف مشرق

۱۸ و شمارا درآن هنگام فرمودم که خداوند خداي شما این زمین‌را بشما داده است تا بمیراث بگیرید پس پیش برادران خود بني اسرائیل همه مردان کاري مستعد جنگ بگذرید

۱۹ امّا زنان و اطفال و بهائم شما در شهرهاي که بشما داده‌ام بمانند زیرا که میدانم که شمارا بهائم بسیار فراهم آمده است

۲۰ تا وقتي که خداوند برادران شمارا آرام دهد چنانچه شمارا داده است و ایشان نیز سر زمیني‌را که خداوند خداي شما بآن طرف

یردین بایشان ارزانی داشته است بمیراث بگیرند بعده هر کس بمیراث خود که من بشما بخشیده‌ام مراجعت نمائید

۲۱ و یهوشوع‌را درآن ایام فرمودم که هرچه بخداوند خدای تو با این دو ملك بعمل آورده خود معاینه کرده همان طور خداوند با تمامی ممالك که درآنجا بگذری خواهد کرد

۲۲ از آنها خوفناك مشوید زیرا که خداوند خدای شما خود برای شما جنگ می‌کند

۲۳ در همان وقت پیش خداوند تضرع نمودم و گفتم

۲۴ که ای پروردگار خداوند اینقدر جلال و زوربازوی خودرا ببنده نموده زیراکه در آسمان و زمین معبودی دیگر کیست که موافق افعال و توانائی تو فعلی بعمل آرد

۲۵ اجازت بده تا عبور نموده آن زمین نیکورا که بآن طرف یردین است آن کوه خوشنما یعنی لبانون‌را مشاهده کنم

۲۶ لیکن خداوند در بارهٔ شما بر من غضبناك شده اجابت ننمود و خداوند مرا گفت که قانع باش و درین امر دیگربا من حرف مزن

۲۷ بفراز فسجه برو و بطرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق نظر انداز و برای العین ببین زیراکه ازین یردین عبور نخواهی کرد

۲۸ فامّا یهوشوع‌را وصیّت کن و خاطر جمع و دل قوی دار زیراکه او پیش این قوم عبور نموده زمینی‌را که تو مشاهده میکنی او ایشان‌را بمیراث خواهد داد

۲۹ پس در وادی روبروی بیت فغور اقامت ورزیدیم

باب چهارم

۱ الحال اي بني اسرائيل قوانين و فرائضي را که من بشما تعليم ميدهم استماع نموده بعمل آريد تا زنده مانيد و در زميني که خداوند خداي پدران شما بشما ارزاني ميدارد داخل شده بميراث بگيريد

۲ در کلامي که من شمارا ميفرمايم کم و بيش مکنيد تا احکام خداوند خداي خودرا که من بشما ميفرمايم مرعيداريد

۳ آنچه خداوند در امر بعل فغور بعمل آورد بنظر خود معاينه کرديد و هر کسي که پيروي بعل فغور نمود خداوند خداي تو اورا از ميان تو معدوم ساخت

۴ و شما که بخداوند خداي خود معتصم بوديد امروز همه زنده هستيد

۵ اينک آئينها و فرائض را بشما تعليم نمودم بنوعي که خداوند خداي من مرا حکم فرمود تا برآن منوال در زميني که بميراث گرفتن آن روانه ميشويد بعمل آريد

۶ پس آنهارا نگاهداشته بفعل آريد که حکمت و دانشمندي شما در نظر قبائل همين خواهد بود که اين همه فرائض را شنيده بگويند بدرستي که اين قبيلهٔ عظيم الشان قومي دانا و خردمند است

۷ زيراکه کدامين قوم اينقدر عظيم است که معبود ايشان چون خداوند خداي ما بهرآنچه استدعا مينمائيم قريب است

۸ و کدامين قوم اينقدر عظيم است که قوانين و فرائض ايشان چون همگي اين شريعت که بشما امروز بيان ميکنم معدلت آيات است

۹ پس خودرا نگاهدار و دل خودرا نیك محافظت نماي مبادا وقائعي كه معاينه كردي فراموش كني و تا در تمامي عمر از خاطر تو محو نشود بلكه بفرزندان و نبيرگان خود تعليم نماي

۱۰ علي الخصوص روزيكه در حوريب بحضور خداوند خداي خود حاضر بودي كه خداوند مرا فرمود كه اين قومرا پيش من جمع نماي تا كلمات خودرا بسمع ايشان برسانم تا آنكه در تمامي ايّامي كه بر روي زمين زنده مانند خوف من در خاطر ايشان راه يابد و خاطرنشين فرزندان خود نيز بكنند

۱۱ و شما نزديك آمده بر دامن كوه ايستاديد و كوه تا باوج فلك به آتش مي سوخت با ظلمت و غمام دجيّت

۱۲ و خداوند از ميان آتش با شما تكلّم نمود صداي كلماترا شنيديد و شبيهي‌را نديديد بلكه صداي بود و بس

۱۳ پس عهد خودرا كه بعملش امر فرمود يعني ده كلمه با شما در ميان آورد و بر دو لوح سنگين تحرير نمود

۱۴ وخداوند در همان وقت مرا فرمود تا كه قوانين و فرائض‌را بشما تعليم دهم تا درزميني كه بتصرّف آن گذر ميننمائيد آنهارا بعمل آريد

۱۵ پس خودرا نيك محافظت نمائيد زيراكه در روزي كه خداوند در حوريب از ميان آتش با شما تكلّم فرمود هيچ نوع شبهه مشاهده ننموديد

۱۶ مبادا كه خودرا خراب نمائيد و شكلي براي خود بتراشيد شبهٔ هر صنمي مثال مذكر يا مثال مونث

۱۷ مثال هر چارپائي كه بر زمين باشد مثال هر پرندهٔ كه درهوا مي پرد

۱۸ مثال هر نوع حشرات الارض مثال هر ماهي كه زير زمين در آب باشد

۱۹ ومبادا كه بسوي آسمان نگران شده آفتاب و ماه و ستارگان يعني تمامي افواج آسمانرا ملاحظه نمائي وبسجده و عبادت كردن آنها برغلانيده شوي كه خداوند خداي توآنهارا براي تمامي اقوام تحت السماء موضوع ساخته است

۲۰ فامّا خداوند شمارا برگزيده از كورهٔ آهنين يعني از مصر بيرون آورد تا قومي بر سبيل ميراث براي وي باشيد چنانچه امروز واقع شد

۲۱ وخداوند نيز بر من در باب شما خشمناك شده سوگندي ياد كرد كه از يردين عبور ننمايم و به آن زمين نيكو كه خداوند خداي تو ترا بميراث مي بخشد داخل نشوم

۲۲ كه من درين ملك مي ميرم و از يردين عبور نمي كنم ليكن شما عبور نموده آن زمين نيكورا متصرّف خواهيد شد

۲۳ خودرا نگاهداريد مبادا كه عهد خداوند خداي خودرا كه با شما قرار داد فراموش كرده شكلي بتراشيد شبهٔ چيزي كه خداوند خداي تو ترا نهي فرمود

۲۴ زيراكه خداوند خداي تو آتشيست سوزنده و خدائي غيّور

۲۵ چونكه فرزندان و نبيرگان از تو بوجود آيند و مدتي در زمين اقامت نموده خودرا خراب كني بحدي كه شكلي بمشابهٔ چيزي بتراشي وعملي كه در نظر خداوند خداي تو نا پسند آيد و موجب غضب وي باشد بفعل آري

۲۶ آسمان و زمين‌را امروز بر شما گواه ميگردانم كه از زميني كه بتصرّف

آن از یردین عبور میذمائید زود هلاك خواهید شد طویل العمر در آن نخواهید ماند بلکه بالکل بهلاکت خواهید رسید

۲۷ و خداوند شمارا در میان اقوام پراگنده خواهد کرد و در قبائلي که خداوند شمارا درآنجا میبرد قلیل العدد خواهید ماند

۲۸ و درآنجا معبودان ساختهٔ بني آدم چوبي و سنگي که نمي شنوند و نمي بینند و نميخورند و نمي بویند آنهارا عبادت خواهید کرد

۲۹ لیکن هرگاه درآنجا خداوند خداي خودرا جست وجو نمائي بشرطیکه درجستن وي بالکل دل و جانرا صرف کني خواهي یافت

۳۰ در ایام واپسین چون ترا عسرة روي دهد و این همه حوادث بر تو نازل شود اگر باز بخداوند خداي خود رجوع کني و کلماتش‌را اصغا نمائي

۳۱ (چه خداوند خداي تو خداي رحیم است) ترا باز نخواهد گذاشت و هلاك نخواهد کرد و عهدي که با پدران تو بسوگندي موکّد کرده است فراموش نخواهد کرد

۳۲ که از عهد گذشته و ایام سابق از روزي که خدا آدم‌را بر روي زمین آفرید استفسار نماي از یك افق آسمان تا به افق دیگر آیا بدین نوع امري عظیم واقع شده یا بدین قسم مسموع گردیده

۳۳ آیا آواز خدارا که از میان آتش تکلّم نمود بنوعي که تو شنیدي قومي دیگر بشنید و زنده ماند

۳۴ یا اینکه خدا گاهي عزیمت چنین امر نمود که قومي از میان قومي دیگر بگیرد بواسطهٔ امتحانها و آیات و معجزات و جنگ و دست قوي و بازوي افراشته و اعجوبهاي مهیب موافق هر آنچه خداوند خداي شما از براي شما در مصر بظهور آورد

۳۵ بر تو ظاهر شد تا بداني که خداوند همان خداست و بجز او دیگري نیست
۳۶ از آسمان آواز خودرا بگوش تو رسانید تا ترا هدایت کند و بر زمین آتش عظیم خودرا برتو ظاهر کرد و سخنهاي ویرا از میان آتش شنیدي
۳۷ و بسبب آنکه پدران ترا دوست میداشت نسل ایشان‌را بعد از ایشان برگزید و ترا منظور نظر خود داشته بقوت عظیم از مصر بیرون آورد
۳۸ تا اقوامي‌را که تواناتر و قوي‌تر ازتو باشند بیرون کرده ترا داخل گرداند تا زمین ایشان‌را بطریق میراث بتو بخشد چنانچه امروز مي شود
۳۹ پس امروز بدان و در دل اندیشه کن که خداوند همان خداست چه در آسمان علیا و چه بر زمین سفلی و دیگري نیست
۴۰ لهذا قوانین و احکام ویرا که من امروز بشما تاکید میکنم نگهدارید تا تو و فرزندان تو بعد از تو کامیاب شوید و تا آنکه در زمیني که خداوند خداي تو بتو ارزاني میدارد تا ابد الاباد طویل العمر باشي
۴۱ پس موسی سه شهر بدان طرف یردین بسوي مشرق جدا کرد
۴۲ غرض آنکه خوني که خطاً همسایهٔ خودرا کشته باشد و در ایّام سابق با او عداوتي نداشته درآنجا بگریزد و در یکي ازآن شهرها گریخته جان بر شود
۴۳ بصر در بیابان در دشت هموار براي بني رأوبن و راموت در جلعاد براي بني جاد و جُولان در باسان براي بني منسّي

۴۴ و اینست شریعتي که موسی پیش بني اسرائیل بیان نمود
۴۵ اینست شواهد و قوانین و فرائضي که موسی با بني اسرائیل در هنگامیکه از مصر خروج نمودند درمیان آورد
۴۶ بدین طرف یردین در وادي که روبروي بیت فغور است در زمین سیحون ملك اموریان که در حسبون سکونت داشت که اورا موسی و بني اسرائیل در هنگامیکه از مصر خروج کردند مغلوب ساختند
۴۷ و ملك ویرا و ملك عوج ملك باسان‌را که این دو ملك اموریان بدین طرف یردین بسمت مشرق بودند بتصرّف در آوردند
۴۸ از عروعیر که بر لب رود ارنون است تا به جبل سِیوُن که مراد از حرمون است
۴۹ و تمامي دشت‌را بدین طرف یردین بسمت مشرق تا بدریاي دشت به نشیب چشمهاي فِسْجَه

باب پنجم

۱ پس موسی مجموع بني اسرائیل‌را طلب داشته ایشان‌را گفت که اي بني اسرائیل قوانین و فرائضي‌را که امروز بسمع شما میرسانم بشنوید و بیاموزید و محفوظ دارید تا عمل نمائید
۲ خداوند خداي‌ما در حوریب عهدي با ما بست
۳ خداوند این عهدرا با پدران ما نه بست بلکه با ما خود که همگي امروز در حیات هستیم
خداوند در جبل از میان آتش با شما روبروي مکالمه کرد
۵ من در آن هنگام میان خداوند و شما ایستاده بودم تا کلام خداوندرا

بشما ظاهر کنم زیراکه از هیبت آتش خوفناك شدید و بفراز جبل نرفتید و مضمون کلام اینست

۲ منم خداوند خداي تو که ترا از ملك مصر از دار الحبس بیرون آوردم

۷ بغیر از من ترا معبودان دیگر نباشند

۸ و نه شکلي تراشیده و نه از هر آنچه در آسمان علیا و در زمین سفلي و نه در آبي که زیر زمین است هیچ شبیهي براي خود درست کن

۹ پیش آنها سجده مکن و آنهارا عبادت منماي از آنرو که من خداوند خداي تو خدائي غیّور هستم انتقام گیرندهٔ گناهان پدران از اولاد تا سیوم و چهارم طبقهٔ کسانیکه‌مرا دشمن دارند

۱۰ و رحمت کننده بر هزاران از کساني که مرا دوست دارند و احکام مرا ادا نمایند

۱۱ اسم خداوند خداي خودرا باطلاً بر زبان میآر ازآنرو که هرکس که اسمش‌را باطلاً بر زبان آرد خداوند ویرا بیگناه نخواهد دانست

۱۲ روز سبت‌را مرعیدار تا آنرا مقدّس نمائي چنانچه خداوند خداي تو ترا فرموده است

۱۳ شش روز جد و جهد کن و بتمامي کار خود مشغول باش

۱۴ فامّا روز هفتم سبت خداوند خداي تست هیچ کاري نباید کرد نه تو و نه پسر تو و نه دختر تو و نه غلام تو و نه کنیز تو و نه گاو تو و نه خر تو و نه هیچیك از بهائم تو و نه غریب الوطني که داخل دروازهٔ تو باشد تا غلام و کنیز تو همچو تو آرام یابند

۱۵ یاد آر ازآنکه در ملك مصر غلام بودي و خداوند خداي تو از آنجا

بوسیلهٔ دست قوي و بازوي افراشته ترا بیرون آورد بنابرین خداوند خداي تو ترا فرمود که روز سبت‌را مرعیدار

۱۶ پدر و مادر خودرا احترام نماي چنانچه خداوند خداي تو ترا فرموده تا در زمینی که خداوند خداي تو بتو ارزاني مي‌دارد طویل العمر گردي و کامیاب باشي

۱۷ قتل مکن

۱۸ و زنا مکن

۱۹ و دزدي مکن

۲۰ و بر همسایهٔ خود گواهي دروغ مده

۲۱ و بر زن همسایهٔ خود طمع مدار و بر خانهٔ همسایهٔ خود و مزرع و غلام و کنیز و گاو و خر وي و هرچه ازان همسایهٔ تو باشد حریص مباش

۲۲ این کلمات‌را خداوند پیش تمامي مجلس شما در جبل از میان آتش و ابر و دجیّت به آواز بلند بر زبان آورد و دیگر هیچ و آنهارا بر دو لوح سنگي تحریر نموده بمن سپرد

۲۳ و شما چون آن آوازرا از میان ظلمت استماع نمودید (چه جبل از آتش مي سوخت) سرداران فرقها و مشائخ شما نزدیك من آمدند

۲۴ و گفتید اینست خداوند خداي ما جلال و بزرگواري خودرا بر ما ظاهر کرده است و آوازش‌را از میان آتش شنیده‌ایم امروز بر ما ظاهر شد که خدا با انسان تکلّم نماید و او زنده ماند

۲۵ اکنون چرا بمیریم که آتش شدید مارا هلاك خواهد کرد اگر آواز خداوند خداي خودرا دیگر بشنویم خواهیم مرد

۲۶ زیرا که کیست از نوع بشر که آواز خدای حی‌را از میان آتش چون ما استماع نماید و زنده ماند

۲۷ تو نزدیک برو و هرچه خداوند خدای ما بگوید بشنو و هرچه خداوند خدای ما بتو فرماید با ما بیان کن و ما استماع نموده بعمل خواهیم آورد

۲۸ پس خداوند آواز سخنانی که شما بمن گفتید استماع نمود و خداوند مرا گفت که آواز سخنهای که این قوم بتو گفتند شنیده‌ام هرچه گفتند نیکوست

۲۹ کاش در دل ایشان چنین اراده می بود که از من بترسند و تمامی احکام مرا در همه اوقات مرعیدارند تا ایشان و اولاد ایشان تا ابد الاباد کامیاب باشند

۳۰ برو و ایشان‌را بفرمای که بخیمه‌های خود باز گردید

۳۱ و تو اینجا پیش من ایستاده باش تا از همه احکام و قوانین و فرائضی که ایشان‌را تعلیم باید داد ترا آگاه سازم بقصد آنکه در زمینی که من بطریق میراث بایشان می‌بخشم بعمل آرند

۳۲ لهذا احتیاط نمائید تا مطابق حکم خداوند خدای خود عمل نمائید و نه بطرف چپ و نه بطرف راست انحراف ورزید

۳۳ در هر راهی که خداوند خدای شما هدایت فرموده است مسلوک دارید تا زنده مانید و بختیار شوید و در زمینی که بمیراث خواهید گرفت طویل العمر گردید

باب ششم

۱ و اینست احکام و قوانین و فرائضی که خداوند خدای شما مرا به

تعلیم دادن شما حکم فرمود تا در زمینی که بتصرف آن روانه می شوید بعمل آرید

۲ غرض آنکه از خداوند خدای خود بترسی تا همه قوانین و احکامش را که من بتو میفرمایم خود با فرزند و نبیرهٔ خود در تمامی عمر مرعیداری و آنکه طویل العمر گردی

۳ پس بشنو ای اسرائیل و محافظت نموده بعمل آر تا کامیاب شوی و در زمینی که فیضان شیر و شهد است چنانچه خداوند خدای پدران تو بتو وعده نموده است بسیار متوافر گردی

۴ بشنو ای اسرائیل خداوند خدای ما خداوندیست واحد

۵ و بهمگی دل و بهمگی جان و بهمگی قوت خداوند خدای خودرا دوست دار

۶ و این کلماتی که من امروز بتو میفرمایم در دل تو باشد

۷ و آنهارا خاطر نشین فرزندان خود بکن خواه در خانه نشسته خواه سالك راه شده چه خسپیده و چه برخاسته از آنها گفت‌وگو نمای

۸ و آنهارا برای نشان بر دست خود ببند و مانند تیتّها ما بین چشمان تو باشد

۹ و آنهارا بر باهوهای در و بر دروازهٔ خانهٔ خود بنویس

۱۰ و بعد از آنکه خداوند خدای تو بزمینی که بپدران تو ابراهام و اسحاق و یعقوب بسوگندی وعده فرمود ترا رسانیده باشد و شهرهای بزرگ و نیکو که تو خود بنا نساختهٔ بتو به بخشد

۱۱ و خانها پر از انواع نعمت‌ها که تو خود پر نکردی و چاههای کندیده که تو خود نکندی تاکستانها و درختهای زیتون که تو خود نه نشاندی چون از آنها بر خورده سیر شوی

۱۲ با حذرباش تا خداوندي‌را که ترا از ملك مصر بدارالحبس بيرون آورد فراموش نكني
۱۳ از خداوند خداي خود بترس و اورا عبادت نماي و باسم وي سوگند ياد كن
۱۴ پيروي معبودان ديگر نبايد كرد از معبودان اقوامي كه در اطراف شما باشند
۱۵ بسبب آنكه خداوند خداي تو در ميان شما خداي غيّور است مبادا كه خشم خداوند خداي تو بر تو مشتعل شده از روي زمين ترا مستاصل سازد
۱۶ خداوند خداي خودرا امتحان مكنيد چنانچه در مسّه امتحان كرديد
۱۷ احكام خداوند خداي خودرا و شواهد و قوانيني كه بتو فرموده است نيك محافظت كنيد
۱۸ وهر عملي كه بنظر خداوند راست نمايد و پسنديده باشد بجا آريد تا كامياب شويد و تا به آن زمين نيكو كه خداوند با پدران تو بسوگندي وعده فرمود داخل شده بميراث بگيري
۱۹ تا همه دشمنان ترا از پيش تو بدر كند چنانكه خداوند فرمود
۲۰ چون فرزند تو در ايّام مستقبل از تو استفسار نمايد كه از شواهد و قوانين و فرائضي كه خداوند خداي ما بشما فرموده است مراد چيست
۲۱ پس فرزند خودرا بگوي كه ما در ملك مصر بندگان فرعون مي بوديم و خداوند مارا از مصر با دست قوي بيرون آورد
۲۲ و خداوند آيات و اعجوبهاي شديد و هولناك در مصر بر فرعون و تمامي اهل بيتش بنظر ما ظاهر كرد

۲۳ ومارا از آنجا بیرون آورد تا بزمینی که با پدران ما بسوگندی وعده فرموده بود داخل گردانیده بما ارزانی دارد
۲۴ وخداوند مارا فرمود تا مطابق این همه قوانین عمل کنیم و از خداوند خدای خود بترسیم تا در همه اوقات موجب خیریت ما باشد و تا مارا زنده دارد چنانکه امروز واقع است
۲۵ وصلاح ما در این است که این همه احکام‌را پیش خداوند خدای خود چنانکه حکم فرمود نگاهداشته بعمل آریم

باب هفتم

۱ چون خداوند خدای تو ترا بزمینی که بتصرّف آن روانه می شوی رسانیده باشد و از روی تو بسیاری قبائل یعنی حتّیان و جرجاسیان و اموریان و کنعانیان و فریزیان وحویان و یبوسیان هفت قبیله که اکثر و اقوی از تو باشند بیرون کرده
۲ و چونکه خداوند خدای تو ایشانرا بدست تو بسپارد ایشانرا منهزم ساخته بالکل مستاصل کن با ایشان عهدی مبند و رحمت مورز
۳ و با ایشان مناکحه مکن دختر خودرا به پسرش مده و دخترش‌را برای پسر خود مگیر
۴ زیراکه اولاد ترا بعبادت معبودان دیگر از پیروی من گمراه خواهند کرد و خشم خداوند بر شما مشتعل شده ترا بزودی هلاک خواهد ساخت
۵ امّا با ایشان چنین رفتار نمائید مذبحهارا خراب کنید و انصاب‌را بشکنید وغلبهارا ببرید و اشکال تراشیده‌را به آتش بسوزانید
۶ ازآنرو که تو برای خداوند خدای خود قومی مقدّس هستی

خداوند خداي تو ترا برگزيده است تا از همهٔ اقوامي كه بر روي زمين اند قومي مخصوص وي باشيد

۷ نه بسبب آنكه از همهٔ اقوام افزون بوديد خداوند شمارا بكمال اتحاد برگزيد (چه از همهٔ اقوام كمتر بوديد)

۸ بلكه بسبب آنكه خداوند شمارا دوست مي داشت وآنكه سوگنديرا كه با پدران شما ياد كرده بود محفوظ داشت خداوند شمارا بدست قوي بيرون آورد واز دار الحبس از قبضهٔ فرعون پادشاهٔ مصر باز خريد

۹ پس بدان كه خداوند خداي تو همين است خدا خداي نيك عهد با كسانيكه ويرا دوست داشته احكامش‌را بجا آرند تا هزاران طبقه پيمان ورحمت‌را مرعي ميدارد

۱۰ وكسانيكه اورا دشمن دارند ايشان‌را دست بدست سزا ميدهد تا هلاك سازد با كسي كه اورا دشمن دارد تاخير نخواهد كرد بلكه اورا دست بدست سزا ميدهد

۱۱ بنابرين احكام وقوانين وفرائضي‌را كه من امروز بشما ميفرمايم نگاهداريد تا بعمل آريد

۱۲ وهرگاه اين فرائض‌را استماع نموده مرعيداريد وعمل كنيد خداوند خداي تو بجزاي اين پيمان ورحمت‌را كه با پدران تو بسوگندي موكّد فرمود رعايت خواهد داشت

۱۳ وترا دوست داشته وبركت فرموده افزوني خواهد بخشيد وازبراي تو ثمر رحم وثمر زمين وغله ومي وروغن زيتون ونسل گاوها وگلّهاي گوسفندان در زميني كه بدادن آن با پدران تو سرگندي ياد كرده بود بركت خواهد بخشيد

۱۴ زياده از همه اقوام مبارك خواهي شد وهيچيك از شما واز بهائم شما خواه نر خواه ماده عقيم نخواهد بود

۱۵ و خداوند هر نوع بيماريرا از تو دور خواهد كرد از امراض هولناك مصر كه تو واقف هستي هيچ يكيرا بر تو نازل نخواهد كرد بلكه بر همه دشمنان تو عارض ميگرداند

۱۶ وهمگي اقوامرا كه خداوند خداي تو بتو بسپارد معدوم ساز چشم تو بر ايشان رحمت نورزد ومعبودان ايشانرا عبادت مكن كه اين امر داميست براي تو

۱۷ اگر با خود بگوئي كه اين اقوام از من افزونتر اند چگونه ايشانرا اخراج كنم

۱۸ از ايشان نبايد ترسيد نيك ياد دار از آنچه خداوند خداي تو با فرعون و تمامي اهل مصر بعمل آورد

۱۹ تجربهاي عظيمرا كه خود معاينه كردي و آيات ومعجزات و دست قوي وبازوي افراشته كه بوسيلهٔ آنها خداوند خداي تو ترا بيرون آورد بهمين طور خداوند خداي تو با همه اقوامي كه از آنها مي ترسي رفتار خواهد نمود

۲۰ و خداوند خداي تو خرگزرا نيز درميان ايشان خواهد فرستاد تا مابقي آنها كه از روي تو پنهان شدند هلاك شوند

۲۱ از ايشان خوفناك مگرديد زيرا كه خداوند خداي تو درميان شماست خداي قادر ذوالجلال

۲۲ وخداوند خداي تو آن اقوامرا بتدريج از پيش تو قلع و قمع خواهد كرد جائز نيست كه بيك بارگي كار ايشانرا باتمام رساني مبادا كه دواب دشتي بر شما كثرت يابند

۲۳ لیکن خداوند خدای تو ایشانرا بتو خواهد سپرد و ایشانرا بصدمهٔ شدید پاره پاره خواهد ساخت تا آنکه معدوم شوند

۲۴ و ملوك ایشانرا بدست تو خواهد سپرد و اسم ایشانرا از تحت آسمان محو خواهی کرد هیچکس‌را با شما طاقت مقاومت نخواهد بود بحدی که آنهارا منهدم سازی

۲۵ شکلهای تراشیدهٔ معبودان ایشان‌را به آتش بسوزان به سیم و زری که بر آنها باشد حرص مکن و برای خود مگیر مبادا که گرفتار دام شوی ازآنرو که نزد خداوند خدای تو مکروه است

۲۶ و در خانهٔ خود چیزی که مکروه باشد داخل مکن مبادا که تو نیز مانند آن حرم شوی باید که آنرا بدل و جان منفور و مبغوض داری زیرا که حرم است

باب هشتم

۱ همه احکامی که من امروز بتو میفرمایم نگاه داشته بعمل آرید تا زنده مانید و کثرت یابید و زمینی‌را که خداوند با پدران شما بسوگندی وعده فرمود داخل شده بتصرّف در آرید

۲ و یاد دار تمامی طریقی‌را که خداوند خدای تو ترا درین چهل سال در بیابان رهبری نمود غرض آنکه ترا فروتن گرداند و امتحان نماید و مافی الضمیر تو دریافت کند که احکامش‌را مرعی می‌داری یا نه

۳ و ترا فروتن گردانید وگرسنه کرد و بعده مان خورانید که ازآن نه تو و نه پدران تو واقف بودید تا بر تو ظاهر کند که انسان نه بخوردن نان زنده ماند و بس بلکه بهر کلمه که از زبان خداوند صادر گردد انسان زنده می ماند

۴ لباس در بر تو کهنه نگردید و پاي تو درين چهل سال نه آماسيد

۵ و در خاطر خود انديشه کن که چون انسان فرزند خودرا تاديب مي‌کند بهمين طور خداوند خداي تو ترا تاديب مي نمايد

۶ پس احکام خداوند خداي خودرا مرعيدار تا بطريقهاي وي رفتار نمائي و از او بترسي

۷ که خداوند خداي تو ترا بزميني نيکو ميرساند زميني که در آن جويهاي آب و چشمها و انهار که از واديها و از کوهها بر مي آيد

۸ زميني که در آن گندم و جو و تاکها و درختهاي انجير و انار زميني پر از روغن زيتون و شهد

۹ زميني که در آن بفقر وفاقه نان نخوري و بچيزي محتاج نشوي زميني که سنگهايش آهنست واز کوههايش مس خواهي کند

۱۰ چونکه بر خورده سير شوي خداوند خداي خودرا بجهت زمين نيکو که بتو بخشيده است ستايش کن

۱۱ زينهار خداوند خداي خودرا فراموش مکن بحدي که احکام و قوانين و فرائضي‌را که من امروز بتو ميفرمايم مرعي نداري

۱۲ مبادا که چون بر خورده سير شوي و خانهاي پاکيزه بنا ساخته ساکن گردي

۱۳ وچون رمها و گلهاي تو افزوني يابد و سيم و زر تو بسيار شود وهرچه ازان تو باشد موفور گردد

۱۴ پس دل تو مغرور شود و خداوند خداي خودرا فراموش کني که ترا از ملک مصر از دار الحبس بيرون آورد

۱۵ که ترا در آن بيابان وسيع و هولناک رهبري نمود که درآنجا مارهاي

آتش‌آسا و عقارب وخشک‌سالي که آب يافت نمي شد و آب از براي تو از سنگ خارا بيرون آورد

۱۶ که ترا در بيابان مان خورانيد که پدران شما ازآن واقف نبودند غرض آنکه ترا فروتن گرداند وامتحان نمايد تا در ايام واپسين ترا کامياب کند

۱۷ و مبادا که در دل خود انديشه کني که توانائي و قدرت دست من اين اموال‌را براي من فراهم آورده است

۱۸ امّا از خداوند خداي خود ياد دار که او توانائي آن مي بخشد که اموال‌را فراهم آري بقصد آنکه عهد خودرا که با پدران شما بسوگندي قرار داد چون امروز واقع شده است محکم کند

۱۹ و چنين خواهد شد که هرگاه خداوند خداي خودرا بالتمام فراموش کني و معبودان ديگررا پيروي کرده آنهارا عبادت وسجده نمائي من امروز بر شما گواهي ميدهم که بي محابا هلاك خواهيد شد ٠

۲۰ بمثال اقوامي که خداوند در پيش شما بهلاکت ميرساند بهمين طور هلاك خواهيد شد بسزاي آنکه قول خداوند خداي خودرا استماع نکرديد

باب نهم

۱ بشنو اي اسرائيل تو امروز از يردين عبور مي نمائي تا داخل شده اقوامي‌را که زياده از تو قدرت و توانائي دارند و شهرهاي بزرگ که حصار آنها تا بفلك رسيده بتصرّف در آري

۲ قومي عظيم وطويل القامت بني عناقيان که تو از ايشان آگاه

هستي و شنيده باشي كه چه كس با بني عناق مقاومت
خواهد كرد

۳ پس امروز انديشه كن كه خداوند خداي تو خود چون آتش
سوزاننده پيش تو ميگذرد او ايشانرا پيش شما منهدم خواهد
ساخت و او به پستي خواهد افگند بنوعي كه اخراج نموده زود
هلاك سازيد چنانچه خداوند بتو فرموده است

۴ چون خداوند خداي تو ايشانرا از پيش تو اخراج نمايد در دل
خود مگوي كه بجزاي نيكوكاري من مرا داخل گردانيده است تا
اين سرزمين را بميراث بگيرم بلكه بسزاي شرارت اين اقوام خداوند
ايشانرا از پيش تو اخراج ميكند

۵ نه بسبب نيكوكاري و صدق دل خود روانه مي‌شوي تا سرزمين
ايشانرا بميراث بگيري امّا بسبب شرارت اين اقوام خداوند
خداي تو ايشانرا از پيش تو بدر ميكند و بغرض آنكه خداوند وعدهٔ
كه با پدران شما ابراهام و اسحاق و يعقوب بسوگندي قرار داد
وفا كند

۶ پس بدان كه خداوند خداي تو نه بسبب نيكوكاري تو ترا
وارث اين سرزمين نيكو ميگرداند چراكه تو قومي گردن‌كش
هستي

۷ ياد دار فراموش مكن كه خداوند خداي خودرا چه طور در بيابان
غضبناك كردي از روزي كه از ملك مصر بيرون آمدي تا رسيدن
شما درينجا از خداوند متمرّد بوديد

۸ و در حوريب خداوندرا غضبناك كرديد بحديكه خداوند از روي
خشمْ ارادهٔ استيصال شما كرد

۹ بهنگامي که بفراز جبل رفته بودم براي گرفتن لوحهاي سنگي يعني لوحهاي عهدنامهٔ که خداوند با شما قرار داد تا چهل روز و چهل شب در جبل ساکن بودم نه نان خوردم و نه آب نوشيدم

۱۰ و خداوند دو لوح سنگي که به انگشت خدا مکتوب شده بمن سپرد و تمامي کلماتي که خداوند با شما در جبل از ميان آتش در روز مجلس بر زبان آورد بر آنها تحرير يافت

۱۱ وچون چهل روز و چهل شب منقضي شد خداوند دو لوح سنگي يعني لوحهاي عهدنامهرا بمن داد

۱۲ و خداوند مرا فرمود که برخيز و زود از اينجا نشيب برو زيراکه آن قوم تو که از مصر بيرون آوردي مفسد شدند و از طريقي که ايشانرا فرمودم بزودي انحراف ورزيده بتي براي خود ريخته اند

۱۳ و نيز خداوند مرا گفت که اين قومرا ملاحظه نمودهام واينك قومي گردنکش است

۱۴ دست از من بدار تا ايشانرا مستاصل کنم و نام ايشانرا از زير آسمان محو نمايم و ترا قومي عظيم و بزرگتر از ايشان خواهم گردانيد

۱۵ پس رو برتافته از جبل فرود آمدم و جبل از آتش ميسوخت و دو لوح عهدنامه در دو دست من بود

۱۶ و نگاه کرده ديدم که بر خداوند خداي خود گناهگار شده گوسالهٔ براي خود ريخته بوديد از طريقي که خداوند شمارا فرموده بود بزودي انحراف ورزيديد

۱۷ پس دو لوحرا گرفته و از دو دست خود افگنده در نظر شما شکستم

۱۸ و باز بحضور خداوند چون در ابتداءً بر رو افتاده تا چهل روز و چهل شب نه نان خوردم و نه آب نوشيدم بسبب آن همه گناهاني که

استثنا

شما ارتکاب نمودید که کارهاي ناشایسته پیش خداوند عمل نموده اورا غضبناك کردید

۱۹ زیراکه از غضب و حرارت خشم خداوند که ارادهٔ استیصال شما میکرد ترسیدم فامّا خداوند آن مرتبه نیز دعاي مرا مستجاب نمود

۲۰ و بر اهرون نیز خداوند بسیار خشمناك گردیده خواست که اورا بهلاك رساند و درآن هنگام در بارهٔ اهرون نیز شفاعت کردم

۲۱ و خطاي شمارا یعني گوسالهٔ که ساخته بودید گرفته به آتش سوزانیدم و کوفته و صلایه کرده و باریك کرده چون غبار آن غباررا در آبي که از جبل جاري ميبود ریختم

۲۲ در تبعیره و در مسّه و در قبروت حتاوه خداوندرا غضبناك گردانیدید

۲۳ و چون خداوند شمارا از قادیس‌برنیع روانه ساخت و فرمود که رو براه آورده زمیني‌را که بشما بخشیدم بتصرّف درآرید آنگاه نیز تمرّد حکم خداوند خداي خود کرده نه بر او ایمان آوردید و نه کلماتش‌را استماع نمودید

۲۴ از روزي که شمارا شناختم بر خداوند متمرّد هستید

۲۵ پس تا چهل روز و چهل شب بطور سابق بحضور خداوند خدا بر روي افتادم بسبب آنکه خداوند بهلاك شما تهدید فرموده بود

۲۶ لهذا پیش خداوند بدین مضمون شفیع شدم که اي خداوند خدا قوم خودرا یعني میراثي که بعزت خود باز خریدي که بدست قوي از مصر بیرون آوردي مستاصل مکن

۲۷ بندگان خود ابراهام و اسحاق و یعقوب‌را بخاطر آر بعناد و شرارت و گناه این قوم التفات مکن

۲۸ مبادا که اهل آنزمین که مارا از آنجا بیرون آوردي چنین بگویند بسبب آنکه خداوند نتوانست که ایشانرا بزمیني که وعده فرمود داخل گرداند و بجهت آنکه با ایشان عداوت داشت بیرون برد تا در بیابان بکشد

۲۹ فامّا ایشان قوم تو و میراث تو هستند که بقدرت عظیم و باروي افراشته بیرون آوردي

باب دهم

۱ درآن هنگام خداوند مرا فرمود که دو لوح سنگي موافق اوّلین براي خود تراشیده بفراز جبل نزد من بیار و صندوقي چوبي براي خود بساز

۲ و کلماتي که بر لوحهاي اوّلین که تو شکستي تحریر یافته بود باز برین لوحها خواهم نوشت و آنهارا در آن صندوق بگذار

۳ پس صندوقي از چوب سطیم درست کرده و دو لوح سنگي موافق اوّلین تراشیده بفراز جبل رفتم و آن دو لوح در دست من بود

۴ و موافق کتابت اوّلین ده کلمهٔ که خداوند در جبل از میان آتش بروز مجلس. با شما بر زبان آورد برآن دو لوح نوشت و خداوند آنهارا بمن سپرد

۵ و بازگشته از جبل نشیب آمدم ولوحهارا درصندوقي که درست کرده بودم بگذاشتم و درآنجا حسب الحکم خداوند موجود است

۶ پس بني اسرائیل از بئروت که مقام بني یعقان است کوچ کرده بموسیره رسیدند که اهرون درآنجا وفات یافت و همانجا مدفون شد و العاذار پسرش بمنصب کهانت جانشین وي شد

٧ از آنجا روانه شده بجودجده رسیدند و از جدجده به یاطبات زمینی که در آن نهرها موفور است

٨ در آن ایام خداوند فرقهٔ لیوی‌را ممتاز نمود تا صندوق عهدنامهٔ خداوندرا بردارند و بحضور خداوند ایستاده ویرا خدمت نمایند وبنام وی دعای خیر بخوانند چنانچه تا امروز مروّج است

٩ لهذا لیوی‌را با برادران خود نه حصه ایست نه میراثی میراث وی خداوند است چنانچه خداوند خدای تو با وی وعده فرمود

١٠ و در جبل مطابق ایام اوّلین تا چهل روز و چهل شب ایستاده بودم و خداوند در آنوقت نیز دعای مرا اجابت نمود و خداوند از سر استهلاك تو بگذشت

١١ و خداوند مرا فرمود که برخیز و پیش این قوم روانه شو تا زمینی‌را که بدادن آن با پدران ایشان بسوگندی وعده کردم داخل گردیده بتصرّف درآرند

١٢ اکنون ای اسرائیل چیست که خداوند خدا از تو مطالبه میکند بجز اینکه از خداوند خدای خود بترسی و در تمامی طریقهای وی سلوك نمائی و اورا دوست داری و خداوند خدای خودرا بهمگی دل و بهمگی جان عبادت کنی

١٣ و احکام و قوانین خداوندرا که من امروز برای کامیابی تو میفرمایم مرعیداری

١٤ اینك آسمان بلکه فلك الافلاك و کرهٔ زمین و هرچه در آن باشد ازان خداوند خدای تست

١٥ امّا خداوند پدران ترا بکمال اتّحاد دوست میداشت و بعد از ایشان نسل ایشان یعنی شمارا از همه اقوام برگزید چون امروز واقع است

١٦ پس قلفت دل خودرا مختون نمائید و دیگر گردن‌کشي مکنید

١٧ زیراکه خداوند خداي شما خداي معبودانست و رب الاربابست خداي عظیم و قادر و ذوالجلال که طرف گیري نمیکند و رشوت‌را مقبول نمیدارد

١٨ داد یتیم و بیوه‌را میدهد غریب‌را دوست داشته خوراك و لباس مي‌بخشد

١٩ پس شما نیز غریب‌را دوست دارید ازآنرو که خود در ملك مصر غریب بودید

٢٠ از خداوند خداي خود بترس و اورا اطاعت کن و با وي ملحق باش و باسم وي سوگندي یاد کن

٢١ همین است محمود و معبود تو که این همه اعمال عظیم و مهیب که خود معاینه کردهٔ براي تو ظاهر نمود

٢٢ پدران تو با هفتاد نفر روانهٔ مصر شدند و اکنون خداوند خداي تو مانند ستارگان آسمان ترا کثرت بخشیده است

باب یازدهم

١ پس خداوند خداي خودرا دوست‌دار و اوامر و قوانین و فرائض و احکامش‌را در همه اوقات رعایت کن

٢ و امروز بیندیشید زیرا که فرزندان شمارا مخاطب نمي‌سازم که واقف نیستند و معاینه نکردند تنبیهٔ خداوند خداي شمارا و نه عظمتش و نه دست قوي و نه بازوي افراشته

٣ و نه معجزات و نه اعمالي که درمیان مصر با فرعون پادشاهٔ مصر و با تمامي اهل ملکش بظهور آورد

۴ و آنچه با لشکر مصر با اسپها و ارابهای ایشان عمل نمود که چون شمارا تعاقب میکردند آب بحر قلزم‌را بغرق ایشان سیلان گردانید و خداوند ایشان‌را تا امروز نا پدید ساخته است

۵ و آنچه با شما در بیابان تا رسیدن دریاینجا بعمل آورد

۶ و آنچه با داثان و ابیرام پسران الیاب بن راؤبن عمل نمود که زمین دهان خودرا بازکرده ایشانرا با اهل بیت و خیمهها و همه اسبابی که فراهم آورده بودند درمیان مجموع بني اسرائیل بلع نمود

۷ لیکن شما همگي اعمال عظیم که خداوند ظاهر کرد بنظر خود معاینه کردید

۸ لهذا تمامي احکامي که من امروز بشما میفرمایم مرعیدارید تا دلاور شده زمیني‌را که بتصرّف آن روانه مي شوید داخل گردیده بتصرّف در آرید

۹ و تا در زمیني که خداوند با پدران شما بسوگندي وعده فرمود که بشما و بنسل شما خواهم داد زمیني که فیضان شیر و شهد درآنست طویل العمر باشید

۱۰ چراکه زمیني که بتصرّف آن روانه مي شوي چون زمین مصر نیست که ازآن خروج نمودید که درآنجا تخم پاشیدي و چون سبزي زاررا بپاي خود آب دادي

۱۱ امّا زمیني که بتصرّف آن روانه مي‌شوید زمینیست مشتمل بر کوهها و وادیها و از بارش آسمان سیراب مي‌شود

۱۲ زمیني که خداوند خداي تو برآن التفات مي نماید چشمهاي خداوند خداي تو علي الدوام از ابتداء تا انتهاي سال برآن نگران است

١٣ وچنين خواهد شد كه هرگاه احكاميرا كه من امروز بشما ميفرمايم بسمع قبول بشنويد تا خداوند خداي خودرا دوست داريد و بهمگي دل و بهمگي جان عبادت كنيد

١٤ پس باراني كه لائق زمين شما باشد بفصل معتاد خواهم بخشيد يعني بارش اوّلين و آخرين تا غلـه و مي و روغن زيتـون خودرا جمع نمائي

١٥ و در مزرعها علف براي ستوران خواهم رويانيد تا برخورده سير شوي

١٦ خودرا نگاهداريد تا دل شما فريفته نشود بنوعي كه انحراف ورزيده معبودان ديگررا عبادت كنيد و سجده بجاآريد

١٧ و آنگاه خشم خداوند بر شما مشتعل شده ابواب آسمانرا مسدود سازد تا باران نبارد و زمين حاصلات خودرا ندهد و شما از زمين نيكو كه خداوند بشما ارزاني ميدارد بزودي ناپديد شويد

١٨ پس اين كلمات مرا در دل و جان خود جاي دهيـد و آنـهارا براي نشان بر دست خود به بنديد تا چون تيتّها مابين چشمهاي شما باشد

١٩ و آنهارا بفرزندان خود تعليم دهيد و از آنها چون در خانه باشي يا سالك راه شوي چه خسپيده و چه برخاسته گفتگو نماي

٢٠ و آنهارا بر باهوهاي در خانه و بر دروازهٔ خود بنويس

٢١ تا ايّام عمر تو و عمر اولاد تو در زمينـي كـه خداوند بدادن آن با پدران شما بسوگنـدي وعده فرمود چون ايّام آسمان بر زميـن طويل گردد

٢٢ كـه هرگاه اين همـه احكامي كـه من بـشـما ميفرمايم بجد و جهد مرعيداريد تا عمل كنيد و خداوند خداي خودرا دوست داريد

ودر همه طریقهای وي سلوك نمائید وبوي معتصم باشید

٢٣ پس خداوند این همه اقوام‌را از پیش شما اخراج خواهد نمود تا اقوامي‌را که از شما عظیمتر و تواناتر هستند وارث گردید

٢٤ بر هر موضعي که کف پاي شما برسد ازان شما خواهد بود از بیابان ولبانون از نهر یعني نهر فرات تا بدریاي غربي حدود شما خواهد بود

٢٥ هیچکس طاقت مقاومت شما نخواهد داشت خداوند شما خوف ودهشت شمارا بر تمامي زمیني که درآن قدم نهید نازل میگرداند چنانچه با شما وعده کرد

٢٦ اینك برکت و لعنت‌را امروز پیش شما میگذارم

٢٧ برکت بشرطیکه احکام خداوند خداي خودرا که من امروز بشما میفرمایم اطاعت نمائید

٢٨ و لعنت بشرطیکه احکام خداوند خداي خودرا اطاعت نکنید و از راهي که امروز بشما مي‌نمایم انحراف ورزید تا معبودان دیگررا که تا حال از ایشان مطلع نیستید پیروي نمائید

٢٩ و چون خداوند خداي تو ترا بزمیني که بتصرف آن روانه مي‌شوید داخل گردانیده باشد این برکت‌را بر کوهٔ جریزیم و آن لعنت‌را بر کوهٔ عیبال جاي‌ده

٣٠ آیا این هر دو بآن طرف یردین نیست بسمت غروب آفتاب در ملك کنعانیان که درمیدان روبروي جلجال در حوالي میدان مورة سکونت میدارند

٣١ زیرا که شما از یردین عبور مي نمائید تا زمیني که خداوند خداي شما بشما مي بخشد داخل شده بتصرف در آرید و حال آنکه متصرف آن شده سکونت خواهید داشت

٣٢ وتمامي قوانين و فرائضي كه امروز با شما درميان مي آرم نگاهداشته بعمل آريد

باب دوازدهم

١ اينست قوانين و فرائضي كه درزميني كه خداوند خداي پدران تو آنرا بطريق ميراث بتو مي بخشد تا تمامي ايّامي كه بر روي زمين زنده باشيد بر شما لازم است كه بعمل آريد
٢ اين اقوامي كه شما وارث ايشان مي‌شويد در هر جائي كه معبودان خودرا عبادت مي‌كردند بر جبلهاي مرتفع و كوهها و زير هر درخت شاداب آن موضع‌را منهدم سازيد
٣ ومذبحهاي ايشانرا خراب كنيد وانصابرا بشكنيد وغلبهارا به آتش بسوزانيد و شكلهاي تراشيدهٔ معبودان ايشانرا منقطع گردانيده نام آنهارا از آن مكان ناپديد سازيد .
٤ بدين طور با خداوند خداي خود رفتار منمائيد
٥ امّا موضعي‌را كه خداوند خداي شما از جميع فرقهاي شما ممتاز نمايد تا درآنجا نام خودرا جاي دهد متوجهٔ مسكن وي بشويد ودرآنجا برويد
٦ و قربانيهاي سوختني و ذبائح و عشور و قربانيهاي برداشتني كه ميگذرانيد ونذرها وتطوّعات و نخست زادگان گاوان وگوسپندان در آنجا بگذرانيد
٧ ودر آنجا بحضور خداوند خداي خود تناول نمائيد و بهر كاري كه رجوع نمائيد با اهل وعيال كه خداوند خداي شما عنايت فرموده است شادمان باشيد

٨ موافق کرداري که امروز درينجا رسم ماست که هرکس آنچه بنظر خود پسند آيد عمل ميکند بدين قسم رفتار منمائيد

٩ که تا حال بآن آرام و ميراثي که خداوند خداي شما بشما ارزاني ميدارد نرسيده ايد

١٠ امّا چون از يردين عبور نموده در زميني که خداوند خداي شما بطريق ميراث بشما ميدهد ساکن گرديد و چون شمارا از جميع دشمنان در اطراف و جوانب آرام بخشد تا در امن و آمان باشيد

١١ انگاه موضعي خواهد بود که خداوند خداي شما امتياز نمايد تا محل اسم خود گرداند هر آنچه من بشما ميفرمايم درآنجا حاضر کنيد قربانيهاي سوختني و ذبائح و عشور و قربانيهاي برداشتني که مي گذرانيد و همه نفائسي که براي خداوند نذر ميکنيد

١٢ و بحضور خداوند خداي خود شادمان باشيد با فرزندان و دختران و غلامان و کنيزان و بني ليوي که ساکن بلد تو باشند چه ايشان در ميان شما نه حصهٔ و نه ميراثي دارند

١٣ قربانيهاي سوختني خودرا در هرجاي که منظور نظر تو باشد زينهار مگذران

١٤ ليکن در موضعي که خداوند در يکي از فرقهاي شما ممتاز نمايد در همانجا قربانيهاي سوختنيرا بگذران و همانجا هرآنچه بتو ميفرمايم بجا آر

١٥ فامّا جائز است که در هر بلدي از بلاد خود هر آنچه دل تو خواهش دارد ذبح نمائي و گوشت بخوري موافق برکتي که خداوند بتو عنايت کرده است پاك و ناپاك ازآن بخورند چون آهو و گوزن

١٦ امّا خون مخورید بلکه مثل آب بر زمین بریزید

١٧ عشر غله و مي و روغن زیتون و نخست زادگان گاوها و گوسپندان و هر چیزیرا که نذر کرده باشي و تطوّعات و قرباني برداشتني که بگذراني جائز نیست که در بلاد خود بخوري

١٨ بلکه آنهارا بحضور خداوند خداي خود در مکاني که خداوند خداي تو ممتاز نماید لازمست که با پسر و دختر و کنیز و غلام خود و با بني لیوي که ساکن بلد تو باشند تناول نمائي و بحضور خداوند خداي خود بهرکاري که رجوع نمائي شادمان باش

١٩ با حذر باش که تا همه آیّامي که ساکن زمین خود باشي بني لیوي‌را فرو نگذاري

٢٠ چون خداوند خداي تو حدود ترا وسعت دهد چنانچه بتو وعده فرموده است و بگوئي که گوشت خواهم خورد ازآنرو که نفس تو بگوشت خوردن راغب است جائز است که گوشت بخوري بهرچه نفس تو رغبت کند

٢١ اگر موضعي که خداوند خداي تو ممتاز نمّاید تا نام خودرا در آنجا جاي دهد. از تو دور باشد پس از گاو و گوسپند خود که خداوند بتو عنایت کرده چنانچه ترا فرموده‌ام ذبح نماي و بهرچه نفس تو رغبت کند در بلد خود بخور

٢٢ چون آهو و گوزن خورده مي‌شود بهمان قسم نیز آنهارا بخور پاك و ناپاك بر یك منوال تناول نمایند

٢٣ امّا نیك بپرهیز که خون نخوري سبب آنکه خون جان است و جائز نیست که جانرا با گوشت بخوري

٢٤ آنرا نباید خورد مانند آب بر زمین بریز

٢٥ آنرا نباید خورد تا تو و اولاد تو بعد از تو کامیاب شوید چون کارهاي پسندیدهٔ خداوندرا بجاآوري

٢٦ فقط آنکه چیزهاي مقدس که ترا باشد و نذرهاي خودرا گرفته بمکاني که خداوند ممتاز کند روانه شو

٢٧ و قربانیهاي سوختني یعني گوشت و خون‌را بر مذبح خداوند خداي خود بگذران که خون ذبائح تو بر مذبح خداوند خداي تو ریخته شود و تو خود گوشت‌را بخور

٢٨ این همه کلمات‌را که من بتو مي‌فرمایم نگاه دار و اطاعت کن تا تو و اولاد تو بعد از تو تا ابد الاباد کامیاب‌شوید بشرط آنکه کاري که بنظر خداوند نیکو و صالح نماید بعمل آري

٢٩ چون خداوند خداي تو اقوامي‌را که بمیراث گرفتن آنها روانه میشوي پیش تو قطع کند و تو جانشین ایشان شده ساکن زمین گردي

٣٠ چون پیش تو منهدم شوند با حذر باش تا از پیروي آنها بدام نافتي مبادا که در بارهٔ معبودان ایشان استفسار نمائي که این اقوام بچه منوال معبودان خودرا عبادت کردند که من نیز بدین قسم خواهم کرد

٣١ با خداوند خداي خود بدین طور رفتار منمائید زیرا که هرچه خداوند مبغوض و منفور دارد ایشان با معبودان خود عمل نموده‌اند که پسران و دختران خودرا نیز در راهٔ معبودان خود به آتش سوزانیده اند

٣٢ هر کلمهٔ که من بشما مي‌فرمایم بعمل آر و چیزي بر آن کم و بیش مکن

باب سیزدهم

۱ واگر کسي متنبي یا خواب‌بین درمیان شما پدید آید وآیتي یا خارق العادتي با تو درمیان آرد

۲ وآن آیتي یا خارق العادتي که بتو گفته بود بوقوع پیوندد وبگوید که معبودان دیگر (که تو از آنها اطلاع نداري) پیروي کنیم وعبادت آنها بجا آریم

۳ سخنان آن متنبي یا آن خواب‌بین‌را گوش مکن از آنرو که خداوند خداي شما شمارا امتحان مي نماید تا دریافت کند که آیا خداوند خداي خودرا با تمامي دل وجان دوست دارید یا نه

۴ خداوند خداي خودرا اتباع نمائید واز او بترسید واحکام ویرا مرعیدارید وقول ویرا بشنوید واورا عبادت کنید وباو معتصم باشید

۵ وآن متنبي یا خواب‌بین مقتول شود بجزاي آنکه سخني گفته است که باعث انحراف شما باشد از خداوند خداي خود که شمارا از ملک مصر بیرون آورده واز دار الحبس باز خرید غرض آنکه ترا از طریقي که خداوند خداي تو ترا هدایت فرمود گمراه گرداند بدین طور شررا ازمیان خود دور کن

۶ هرگاه برادر تو که از فرزندان مادر تو باشد یا پسر یا دختر تو یا زن هم‌آغوش یا دوستي که با جان برابر است ترا در خلا اغوا کند که بیاي تا معبودان دیگررا عبادت کنیم که از آنها نه ترا نه پدران ترا اطلاع بود

۷ یعني از معبودان اقوامي که در اطراف تو باشند چه نزدیک وچه دور از ابتدا تا بانتهاي زمین

٨ اورا قبول مکن و استماع منمای و چشم تو بروی رحم ننماید و بروی شفقت منمای و اورا پنهان مدار

٩ لیکن اورا بی محابا بقتل برسان نخستین دست تو بقتلش دراز شود وبعده دست تمامی قوم

١٠ واورا سنگسار نمای تا هلاك شود بسبب آنکه اراده داشت که ترا از خداوند خدای تو که ازملك مصر از دارالحبس بیرون آورد دور کند

١١ وتمامی بنی اسرائیل از استماع این حال هراسان خواهند شد تا دیگر چنین امر قبیحرا درمیان شمّا ارتکاب نکنند

١٢ هرگاه دریکی از شهرهای که خداوند خدای تو برای سکونت ارزانی دارد بشنوی

١٣ که تنی چند از بنی بلیعل از میان شما بیرون رفته ساکنان شهر خودرا چنین اغوا کرده اند که بیائید ومعبودان دیگررا که تا حال از آنها واقف نبودید عبادت کنید

١٤ پس بتفحص وتجسس این حال بپرداز ونیك استفسار نمای واگر راست ویقینی باشد که چنین امر شنیع درمیان شما سرزده است

١٥ بر تو لازم است که ساکنان آن شهررا بدم شمشیر بکشی وآنرا با هرچه درآن باشد مع بهائم بدم شمشیر بالکل منهدم سازی

١٦ وتمامی غنائم آنرا درمیان کوچه جمع کرده هم شهررا وهم تمامی غنائمرا بالکل در راهٔ خداوند خدای خود به آتش بسوزان وتا ابد الاباد تل باشد از سر نو بنا نشود

١٧ واثری از آن چیز حرم کرده شده در دست تو نماند تا خداوند

از حرارت غضب خود در گذشته بر تو رحمت و شفقت فرماید و ترا کثیر گرداند چنانچه با پدران تو بسوگندي وعده فرموده است

١٨ بشرطیکه قول خداوند خداي خودرا استماع نموده همه احکامش را که من امروز بشما میفرمایم مرعیداري و هرکاري که بنظر خداوند خداي تو پسند آید بعمل آري

باب چهاردهم

١ شما فرزندان خداوند خداي خود هستید براي اموات خودرا مخراشید وموي پیشاني خودرا نزع مکنید

٢ زیراکه تو براي خداوند خداي خود قومي مقدّسي و خداوند ترا از همه اقوام که بر روي زمین هستند ممتاز گردانیده است تا قومي مخصوص وي باشید

٣ چیزي که مکروه باشد مخور

٤ اینست جانوراني که خوردن آنها جائز است گاو وگوسپند و بز

٥ گوّزن و آهو و یحمور وآهوبره و ریم وبقرالوحش و بز کوهي

٦ و از بهائم هر بهیمهٔ که ذي ظلف یعني شگافته سم بدونیم باشد و نشخوار میکند خوردن آن جائز است

٧ فامّا از نشخوار کنندگان یا شگافته‌سمان اینهارا نباید خورد مثل شتر و خرگوش و ونك که اینها نشخوار میکنند و شگافته سم نیستند از براي شما نا پاکند

٨ وخوك باوجودیکه شگافته سم است لیکن نشخوار نمیکند براي شما ناپاکست از گوشت آنها مخورید و دست بر مردار آنها مرسانید

۹ از جمله آنها که در آب میباشد خوردن اینها جائز است یعنی هرچه فلس و پر دارد بخورید
۱۰ امّا هرچه فلس و پر ندارد جائز نیست که بخورید برای شما نا پاك است
۱۱ هرپرندهٔ پاك‌را بخورید
۱۲ واینست که خوردن آنها جائز نیست عقاب واستخوان‌خوار ونسر بحر
۱۳ وغلیواز وباز وکرگس قسم بقسم
۱۴ هر نوع زاغ قسم بقسم
۱۵ وشتر مرغ و چغد و قاز و شاهین قسم بقسم
۱۶ وبوم وبوتیمار ومرغابی
۱۷ وام‌جعران ورخم واسفرود
۱۸ لقلق وکلنگ قسم بقسم وهدهد وشبپره
۱۹ وهردبیب پرنده برای شما ناپاك است آنهارا نباید خورد
۲۰ لیکن از همهٔ پرندگان پاك جائز است که بخورید
۲۱ میته‌را نباید خورد بغریب الوطنی که ساکن بلدهٔ تو باشد بده تا بخورد یا بمرد بیگانه بفروش از آنرو که تو برای خداوند خدای خود قوم مقدّسی بزغاله‌را در شیر مادرش نباید جوشانید
۲۲ از محصولات زراعت خود که سال بسال از زمین حاصل می‌شود بی تامل عشر بده
۲۳ و بحضور خداوند خدای خود در موضعی که ممتاز نماید تا محل نام خود گرداند عشر غله ومی و روغن و نخست زادگان گاو وگوسپندرا بخور تا خوف دائم خداوند خدای خودرا بیاموزی

۲۴ هرگاه راه این قدر دراز باشد که طاقت برداشتن آن بار نداري که آن مکاني که خداوند خداي تو براي محل نام خود ممتاز نماید دور از تو باشد چون خداوند خداي تو بر تو برکت فرموده است

۲۵ پس باید که آنهارا بزر معاوضه نموده و نقدرا در دست خود گرفته بمکاني که خداوند خداي تو ممتاز نماید روانه شوي

۲۶ و از آن نقد هرچه دل تو خواهش دارد از گاو و گوسپند و مي و مسکر یا هرچیزي که دل تو بخواهد خریده درآنجا بحضور خداوند خداي خود تناول کن و با اهل‌بیت خود شادمان باش

۲۷ و کسي‌را از بني لیوي که ساکن بلاد تو باشد فرو مگذار بنابر آنکه اورا حصهٔ و میراثي با تو نیست

۲۸ بعد از انقضاي سه سال تمامي عشر محصولات خودرا همان سال بیرون آورده در بلاد خود ذخیره بنه

۲۹ و بني لیوي بجهت آنکه حصهٔ و میراثي با تو ندارند و غریب الوطن و یتیم و بیوه که ساکن بلاد تو باشند بیایند و بخورند و سیر شوند تا خداوند خداي تو در هر کاري که از دست تو برآید ترا برکت بخشد

باب پانزدهم

۱ بعد انقضاي هر هفت سال ابرا نماي

۲ و مسلهٔ ابرا اینست هر دائني که بهمسایهٔ خود قرضي داده باشد ابرا کند از همسایه و از برادر خود مطالبه نکند ازآنروکه ابرا براي خداوند خوانده مي شود

۳ از مرد بیگانه مطالبه جائز است امّا هرچه از مال تو نزد برادر تو باشد ابراي آن بکن

٤ بقصد آنکه مسکیني در میان شما نباشد زیراکه در زمیني که خداوند خداي تو بر سبیل میراث در تصرّف تو مي آرد خداوند ترا برکت موفور خواهد بخشید

٥ امّا بشرطیکه با احتیاط تمام قول خداوند خداي خودرا گوش کني تا تمامي این احکامرا که من امروز بتو میفرمایم بجا آري

٦ زیراکه خداوند خداي تو بر وفق وعدهٔ خود ترا برکت مي بخشد و ببسیاري قبائل قرض خواهي داد امّا تو قرض دار نخواهي شد و تو بر بسیاري تسلّط خواهي داشت و ایشان بر تو متسلّط نخواهند شد

٧ هرگاه در قوم تو کسي از برداران تو مسکین باشد در بلدي از بلاد تو در زمیني که خداوند خداي تو بتو عنایت میکند از برادر مسکین خود دل خودرا سخت مگردان و دست بسته مدار

٨ امّا باوي دست خودرا بیدریغ کشاده دار وبقدر احتیاج هرچه ضرور باشد بي تکلّف قرضش بده

٩ زینهار در دل بداندیش تو چنین اندیشه راه نیابد که سال هفتم یعني سال ابرا قریب است و چشم تو بر برادر مسکین خود بیرحم شده چیزي باو ندهي و از تو بحضور خداوند فریاد برآورد و بزهٔ این بر تو نوشته شود

١٠ اورا بي تکلّف بده و از دادنش آزرده دل مباش زیراکه بسبب این امر خداوند خداي تو ترا در هر کاري و صنعتي که رجوع نمائي برکت مي بخشد

١١ که مساکین گاهي از سرزمین ناپدید نخواهند شد بنابرین ترا میفرمایم که دست خودرا براي برادر محتاج و مسکین که در زمین تو باشد نیك کشاده دار

۱۲ اگر کسي از برادران تو چه مرد عبري و چه زن عبري بتو فروخته شود و تا شش سال غلام تو باشد پس در سال هفتم اورا آزاد کرده از نزد خود رخصت بده

۱۳ وچون اورا آزاد کرده از نزد خون رخصت دهي تهي دست روانه مکن

۱۴ اورا از گله و انبار و حوض مي خود عطاها ببخش از هر چه خداوند خداي تو ترا برکت فرموده است بلو چيزي بده

۱۵ و ياد آر که تو نيز در ملک مصر غلام بودي و خداوند خداي تو ترا بازخريد بنابرين من امروز بدين امر ترا تاکيد ميکنم

۱۶ وهرگاه ترا بگويد که از نزد تو نخواهم رفت (بسبب آنکه در خدمت تو بهرهمند شده ترا و اهل بيت ترا دوست ميدارد)

۱۷ پس درفشي گرفته در گوشش تا بدر فرو کن و تا تمامي عمر غلام تو باشد و با کنيز خود نيز چنين رفتار نماي

۱۸ چون اورا آزاد کرده از نزد خود رخصت دهي رنجيده خاطر مشو از آنرو که دو چند خدمت مزدور از او حاصل کردي تا شش سال غلام تو مي‌بود و خداوند خداي تو در هر کاري که رجوع نمائي برکت خواهد بخشيد

۱۹ هر نر نخست زاده از گاو و گوسپند خود براي خداوند خداي خود مقدّس دار گوسالهٔ نخستين زاده‌را بعمل خود ميار گوسفند نخست زاده‌را پشم مبر

۲۰ آنرا در موضعي که خداوند ممتاز نمايد با اهل بيت خود سال بسال بحضور خداوند خود بخور

۲۱ و هرگاه در آن عيبي باشد مثلا اگر لنگ باشد يا کور يا هر قسم عيب ناخوش در راه خداوند خداي خود ذبح مکن

٢٢ آنرا در بلد خود بخور پاك و ناپاك هر دو بخورند چون گوزن و آهو
٢٣ فقط خونش‌را مخور مثل آب بر زمین بریز

باب شانزدهم

١ ماهٔ آبیب‌را محترم دار و برای خداوند خدای خود عید فصح بکن بسبب آنکه خداوند خدای تو در ماهٔ آبیب ترا از مصر بوقت شب بیرون آورد
٢ لهذا قربانیهای فصح‌را برای خداوند خدای خود از گوسپند و گاو در موضعی که خداوند بمحل نام خود ممتاز کند ذبح نمای
٣ و نان خمیری با آن مخور تا هفت روز فطیری‌را که نان سوگواریست بخور زیرا که بتعجیل از ملك مصر خروج نمودی غرض آنکه روز خروج از ملك مصررا تا تمامی عمر یاد داری
٤ و مدت هفت روز در تمامی سرحد تو خمیر یافته نشود و آنچه در روز اوّل بوقت شب ذبح نمائید چیزی از گوشت آن شب مانده نشود
٥ قربانی فصح‌را جائز نیست که در هریك از بلاد خود که خداوند خدای تو بتو ارزانی می‌دارد ذبح نمائی
٦ بلکه در موضعی که خداوند خدای تو بمحل نام خود ممتاز کند در آنجا قربانی فصح‌را بهنگام شام بوقت غروب آفتاب بحینی که از مصر بیرون آمدی ذبح نمای
٧ و در موضعی که خداوند خدای تو ممتاز نماید آنرا کباب کرده بخور و علی الصباح روگردانیده بخیمهٔ خود روانه شو

٨ تا شش روز نان فطيري‌را بخور و در روز هفتم انجمن تنزه براي خداوند خداي تو باشد و بهيچ كاري مشغول مشو

٩ هفت هفته براي خود بشمار و شمردن اين هفت هفته از اوايل درو زراعت شروع بايد كرد

١٠ و عيد هفتگان‌را براي خداوند خداي خود بگذرانيدن قرباني بر سبيل تطوّع بقدري كه خداوند خداي تو بركت فرموده است محترم دار

١١ و بحضور خداوند خداي تو با پسر و دختر و غلام و كنيز خود و هركسي از بني ليوي كه ساكن بلد تو باشد و غريب الوطن و يتيم و بيوه كه درميان تو باشند در موضعي كه خداوند خداي تو بمحل نام خود ممتاز نمايد شادمان باش

١٢ و ياد آر كه تو خود در مصر غلام بودي و اين همه قوانين‌را رعايت كن و بعمل آر

١٣ عيد كوشك بندان‌را بعد از جمع كردن خرمن و مي تا هفت روز مرعيدار

١٤ و خود با پسر و دختر و غلام و كنيز خود و بني ليوي و غريب الوطن و يتيم و بيوه كه در بلد تو اقامت دارند عيد كنان شادمان باش

١٥ عيدي براي خداوند خداي خود در موضعي كه خداوند ممتاز نمايد تا هفت روز مرعيدار بسبب آنكه خداوند خداي تو در همه محصولات و در هر كاري كه از دست تو بعمل آيد بركت مي بخشد لهذا بر تو واجب است كه شادمان باشي

١٦ در سالي سه دفعه هر مذكر از قوم تو بحضور خداوند خداي تو در

موضعي که ممتاز نمايد حاضر شود يعني در عيد فطيري و در عيد هفتگان و در عيد کوشلک بندان تهي دست بحضور خداوند حاضر نبايد شد

۱۷ هرکس مطابق دسترس خود موافق برکتي که خداوند خداي تو ترا عنايت فرموده باشد هديه بيارد

۱۸ در هر بلدي که خداوند خداي تو به هريک فرقه ارزاني ميدارد حاکمان و منصب داران تعين نماي تا عادلانه بانصاف قوم بپردازند

۱۹ در قضا حيف مکن ظاهر بيني مکن مرتشي مشو زيراکه رشوت اهل بصارت‌را نابينا ميکند و گفتهاي عادلان‌را تغيير ميدهد

۲۰ اتباع محض حق بکن تا زنده ماني و زميني‌را که خداوند خداي تو بتو مي بخشد بميراث بگيري

۲۱ نزديک بمذبح خداوند خداي خود که براي خود بنا کني از هيچيک نوع درخت غلب نبايد نشاند

۲۲ و انصاب برپا مکن چه خداوند خداي تو آنهارا مبغوض دارد

باب هفدهم

۱ گاوي و گوسپندي که در آن عيبي يا هر نوع زشتي باشد براي خداوند خداي خود ذبح مکن زيراکه مکروهٔ خداوند خداي تست

۲ هرگاه در بلدي از بلادي که خداوند خداي تو ترا ارزاني دارد کسي در ميان شما باشد چه مرد وچه زن که در نظر خداوند خداي تو کاري ناشايسته‌را ارتکاب نموده از عهد وي تجاوز کند

۳ و باطاعت و سجدهٔ معبودان ديگر يعني آفتاب يا ماه يا هريک از افواج آسمان که من عبادت آنهارا منع نموده‌ام متوجه شود

۴ و اگر ازین خبر اطلاع یافته و نیك تفحّص کرده در یافت کني که راست است و ثابت گردد که این امر مکروه در اسرائیل واقع شد
۵ پس آن مرد یا زن که مرتکب این عمل شنیع شده بدروازهٔ بلد خود بیرون برده اورا چه مرد و چه زن سنگسار نماي تا بمیرد
۶ شخصي که لائق کشتن است از زبان دو سه گواه کشته شود امّا بشهادت یك کس کشته نگردد
۷ نخستین دست گواهان بقتلش دراز شود و بعده دست تمامي قوم بدین قسم شررا ازمیان خود دور کن
۸ اگر امري از امور منازعت در بلاد تو در تمییز خون یا دعوي یا زخم واقع گردد که حل آن بر تو مشکل باشد پس برخاسته بموضعي که خداوند خداي تو ممتاز نماید متوجه شو
۹ و پیش کاهنان بني لیوي و پیش حاکم آن زمان حاضر شده استفتا بکن و ایشان از فتواي آن امر ترا آگاه خواهند ساخت
۱۰ و موافق آن فتواي که در موضع ممتاز شدهٔ خداوند ترا از آن آگاه سازند عمل نماي و بهرچه ترا تعلیم دهند باحتیاط تمام بجا آر
۱۱ موافق شریعتي که ایشان ترا تعلیم دهند و مطابق حکمي که بیان کنند عمل نماي و از فتواي که ترا از آن آگاه سازند به یمین و یسار انحراف مکن
۱۲ هرکسي که مغرور شده حکم کاهني که در آنجا بخدمت خداوند خداي تو مشغول است یا حکم حاکمرا اطاعت ننماید همان کس مقتول شود تا شررا از اسرائیل رفع کني
۱۳ و تمامي قوم این خبر شنیده بترسند و بار دیگر مغرور نشوند
۱۴ چون بزمیني که خداوند خداي تو بتو ارزاني میدارد داخل شده

بتصرّف در آري و ساكن آن گردي و بگوئي كه مانند سائر اقوامي
كه در اطراف من هستند من نيز پادشاهي بر خود مقرّر كنم •
١٥ شخصي‌را كه خداوند خداي تو امتياز كند لازم است كه وي‌را بر
خود پادشاه گرداني يكي‌را از ميان برادران خود پادشاه بكن مردي
بيگانه كه برادر تو نباشد جائز نيست كه ويرا بر خود مسلّط كني
١٦ ليكن نبايد كه اسپهاي بسيار براي خود بگيرد و نه رعيت‌را بطرف
مصر براي فراهم آوردن اسپها روانه كند چه خداوند شمارا فرموده
است كه من بعد از آن راه مراجعت مكنيد
١٧ و بسياري زنان براي خود نگيرد تا دلش فريفته نشود و سيم و زر
فراوان نيز براي خود جمع نكند
١٨ و چون بر تخت سلطنت بنشيند اين تورات‌را از نسخهٔ كه پيش
كاهنان بني ليوي باشد براي خود در كتابي تحرير نمايد
١٩ كه آن نزد وي باشد تا در تمامي عمر هر روز مطالعهٔ آن نمايد
بغرض آنكه ترس خداوند خداي خودرا بيآموزد تا همگي مواد اين
تورات و اين همه قوانين‌را محفوظ دارد و بعمل آرد
٢٠ تا دلش بر برادران خود مغرور نشود و از حكم به يمين و يسار
انحراف نورزد تا او و اولادش تا مدت متمادي درميان اسرائيل
سلطنت ورزند

باب هجدهم

١ كاهنان بني ليوي و تمامي فرقهٔ بني ليوي‌را حصهٔ و ميراثي با بني
اسرائيل نباشد هديه‌هاي آتشين خداوند و ميراث ويرا بخورند
٢ لهذا ايشان‌را درميان برادران خود ميراثي نباشد ميراث ايشان
خداوند است چنانچه ايشان‌را فرمود

٣ و از اهل قوم كسانى كه ذبيحى چه گاو و چه گوسپند بگذرانند حق كاهنان اينست دوش و فكين و شكنبه‌را بكاهن بدهند

۴ و تو باوهٔ غله و مى و روغن و اوايل پشم گوسپند خودرا باو بده

٥ زيرا كه خداوند خداى تو هم اورا و هم اولادش‌را تا ابد الاباد از تمامى فرقهاى تو ممتاز كرده است تا بنام خداوند خدمتگذار باشند

٦ وچون كسى از بنى ليوى در بلدى از بلاد بنى اسرائيل كه مقيم بود از آنجا باحسن اراده بموضعى كه خداوند ممتاز نمايد برسد

٧ پس بنام خداوند خداى خود چون تمامى برادرانش بنى ليوى كه در آنجا بحضور خداوند حاضر اند خدمت نمايد

٨ طعام بقسمت متساوى بخورد علاوهٔ آنچه از فروختن تركه وى حاصل شود

٩ چون بزمينى كه خداوند خداى تو بتو ارزانى دارد داخل شوى عمل نمودن مكروهات آن اقوام‌را ميآموز

١٠ درميان شما كسى نباشد كه پسر يا دختر خودرا در آتش بگذراند و نه رمال و نه منجّم و نه فالگير و نه ساحر

١١ و نه افسونگر و نه آشناى جن و نه غيبگو و نه طلب كنندهٔ ارواح

١٢ از آنرو كه هركس كه اين نوع كارى بكند مكروهٔ خداوند است بسبب اين مكروهات خداوند خداى تو آنهارا از پيش تو قلع مى‌نمايد

١٣ با خداوند خداى خود كامل باش

١۴ كه اين اقوام كه سرزمين آنهارا وارث ميشوى بقول منجّمان

و غیبگویان گوش میکردند امّا خداوند خداي تو ترا بدین امر اجازت نداده است

١٥ خداوند خداي تو پیغمبري را براي تو از میان تو از برادرانت مانند من مبعوث خواهد کرد بگفتار او گوش کنید

١٦ موافق هر آنچه در حوریب بروز مجلس از خداوند خداي خود درخواست نمودي که آواز خداوند خداي خودرا بار دیگر نشنوم و این آتش عظیمرا دیگر مشاهده نکنم مبادا که بمیرم

١٧ و خداوند مرا فرمود که آنچه گفتند نیك است

١٨ پیغمبریرا بجهت ایشان از میان برادران ایشان مانند تو مبعوث خواهم کرد و کلمات خودرا بزبانش ودیعت مي نهم و هرچه اورا بفرمایم او با ایشان درمیان خواهد آورد

١٩ و چنین خواهد شد که کلمات مرا که بنام من بگوید هرکسي که اطاعت نکند من از او محاسبه خواهم گرفت

٢٠ فامّا هر پیغمبري که مغرور شده سخني بنام من بگوید که به گفتن آن حکم ندادم یا آنکه بنام معبودان دیگر بگوید همان پیغمبر هلاك خواهد شد

٢١ و هرگاه در دل خود اندیشه کني که سخني که خداوند نگفته است چگونه بشناسیم

٢٢ بدانکه چون پیغمبري چیزي بنام خداوند بگوید و آن امر برابر نیاید و بوقوع نپیوندد امریست که خداوند نفرموده است بلکه پیغمبر از روي مغروري گفته است از او مترس

باب نوزدهم

۱ چون خداوند خداي تو آن اقوامي که ملك آنهارا خداوند خداي تو بتو ارزاني ميدارد استيصال نموده باشد وتو وارث ايشان شده در شهرها و خانهاي آنها ساکن گردي

۲ پس در زميني که خداوند خداي تو ترا وارث آن گرداند سه شهر از براي خود جدا کن

۳ شاهراهي از براي خود درست کن و سرحد زمين خودرا که خداوند خداي تو ترا بر سبيل ارث ارزاني مي دارد سه قسمت نماي تا هر خوني درآنجا بگريزد

۴ و اينست مسلهٔ خوني که در آنجا بگريزد وزنده ماند هر کسي که همسايهٔ خودرا خطاً کشته باشد ودر ايّام سابق با او عداوتي نداشته

۵ احياناً چون کسي بقصد شکستن چوب با همسايهٔ خود در بيشه برود در حالي که دستش تبررا براي قطع درخت فرود آرد تبر از دسته برآمده بر سر همسايه بخورد بنوعي که هلاك شود پس در يکي ازين شهرها گريخته جانبر شود

۶ مبادا که ولي خون در عين حرارت دل تعاقب خوني کرده وبسبب مسافت راه بوي رسيده اورا بکشد ليکن او لائق سياست نيست بسبب آنکه در ايّام سابق با وي عداوتي نداشت

۷ بنابرين من ترا حکم ميفرمايم که سه شهر براي خود جدا کن

۸ و هرگاه خداوند خداي تو حدود ترا وسعت دهد چنانچه با پدران تو سوگندي ياد کرد و تمامي آن زمين‌را که دادن آنرا با پدران تو وعده فرمود بتو عنايت کند

۹ اگر این همه احکام‌را که من امروز بتو میفرمایم مرعیداری تا خداوند خدای خودرا دوست داری و پیوسته در طریقهای وی رفتار نمائی پس علاوهٔ این سه شهر سه شهر دیگر نیز برای خود باید گرفت ۔
۱۰ تا در زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد خون بیگناه ریخته نشود مبادا که خون بر گردن تو بماند
۱۱ امّا هرگاه کسی با همسایهٔ خود عداوت ورزیده در کمین وی نشیند و بقصد جانش برخیزد و اورا زخم کاری بزند تا بمیرد و بیکی ازین شهرها بگریزد
۱۲ پس مشائخ شهر مالوفش تنی چند فرستاده ویرا ازآنجا طلب دارند و تسلیم ولی خون نمایند تا مقتول شود
۱۳ چشم تو بر وی رحم نکند امّا خون بیگناه‌را از اسرائیل رفع نمای تا کامیاب شوی
۱۴ در میراث تو بزمینی که خداوند خدای تو ملکیّت آنرا بتو ارزانی میدارد هر نشانهٔ سرحدرا که مردمان سلف گذاشته اند حرکت نباید داد
۱۵ جرمی یا خطای و هر گناهی‌را که شخصی ارتکاب نموده باشد یك گواه مثبت آن نشود بلکه از زبان دو گواه یا از زبان سه گواه هر امر ثابت شود
۱۶ هرگاه بقصد کسی گواه کاذب برخیزد تا بمعصیّت وی شهادت دهد
۱۷ پس هر دوکس که درمیان ایشان دعوی واقع است درپیش خداوندٌ و درپیش کاهنان و حاکمان آنزمان حاضر شوند

۱۸ وحاکمان نیك تجویز نمایند واگر معلوم شود که آن گواه کاذب است و شهادت دروغ بر برادر خود داده

۱۹ پس رفتاري که با برادر خود اراده میداشت با وي نیز همان رفتار کنید و بدین طور شررا از میان خود دور کنید

۲۰ تا باقي مردمان شنیده خوفناك شوند ومن بعد چنین عمل شنیعرا در میان شما مرتکب نشوند

۲۱ و چشم تو رحم نکند بلکه جان بعوض جان چشم بعوض چشم دندان بعوض دندان دست بعوض دست پا بعوض پا

باب بیستم

۱ هر گاه بجنگ دشمنان روانه شوي و اسپها و ارابها وقومي که از تو کثیر باشد مشاهده کني از ایشان مترس زیرا که خداوند خداي تو که ترا از ملك مصر بیرون آورد همراهٔ تست

۲ وچون در صدد محاربه رسیده باشید کاهن نزدیك آمده قومرا مخاطب سازد

۳ و ایشانرا بگوید که اي اسرائیل بشنو شما امروز در صدد محاربهٔ دشمنان هستید افسرده دل و خوفناك وهراسان مشوید و از ایشان خودرا مضطرب مسازید

۴ از آنرو که خداوند خداي شما همراهٔ شما است تا براي شما با دشمنان جنگ نماید و نجات بخشد

۵ ومنصبداران قومرا منادي کنند که کدام کس است که خانهٔ نورا بنا ساخته است ووکیرهٔ بعمل نیاورده باز رفته بخانهٔ خود رجوع کند مبادا که در جنگ کشته گردد و دیگري توکیرش کند

٦ و کدام کس است که تاکستانی‌را نشانیده و از آن بر نخورده باز رفته بخانهٔ خود رجوع کند مبادا که در جنگ کشته گردد و دیگری ثمرش‌را بخورد

٧ و کدام کس است که دختری‌را نامزد کرده بنکاح در نیاورده باز رفته بخانهٔ خود رجوع کند مبادا که در جنگ کشته گردد و دیگری اورا بنکاح درآرد

٨ و منصبداران نیز قوم‌را منادی کنند که کدام کس هراسان و افسرده دل است باز رفته بخانهٔ خود رجوع کند مبادا که دل برادرانش چون دل وی گداخته شود

٩ و چون منصبداران از ندای قوم فراغت یابند پس امیران افواج‌را بسرداری قوم مقرر کنند

١٠ هرگاه بقصد جنگ نزدیک شهری رسیده باشید ندای صلح نمائید

١١ و اگر ترا اجابت صلح کنند و دروازه‌را بکشایند پس تمامی مردمان که در آن باشند بادای جزیه ذمی و مطیع تو شوند

١٢ واگر با تو صلح نکنند و ارادهٔ جنگ نمایند پس بمحاصرهٔ آن بپرداز

١٣ و چون خداوند خدای تو آنرا بدست تو بسپارد هر مذکرش‌را بدم شمشیر بکش

١٤ امّا زنان و اطفال و مواشی و هرچه در شهر باشد تمامی غنیمتش‌را برای خود بگیر تا غنیمت دشمنان خود که خداوند خدای تو بتو بخشیده است بخوری

١٥ بدین طور با تمامی شهرهای که بسیار دور از تو و از شهرهای این اقوام نباشند رفتار نمای

۱۶ لیکن از شهرهاي این اقوام که آنهارا خداوند خداي تو بر سبیل ارث بتو مي بخشد هیچ جاندار را زنده مگذار

۱۷ بلکه آنهارا یعني حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و حویان و یبوسیان‌را حسب الحکم خداوند خداي خود بالکل منهدم ساز

۱۸ غرض آنکه شمارا بهیچیك از مکروهات که با معبودان خود بفعل آورده اند شمارا تعلیم ندهند تا گناهگار خداوند خداي خود نشوید

۱۹ چون شهریرا مدت مدید محاصره کني و بقصد تسخیرش جنگ نمائي نمي باید که درختانش‌را بضرب تبر از پا در آري از آنرو که ثمر آنهارا خواهي خورد نمي باید برید چه آیا درخت چمن چون انسان مي ماند تا در محاصره ترا مقاومت کند

۲۰ فقط آن درختان‌را که بداني که لائق خوردن نیست قطع و قمع آن جائز است تا مقابل شهري که با تو جنگ نماید آلات محاصره بسازي تا آنکه بتصرف در آید

باب بیست و یکم

۱ هرگاه در زمیني که خداوند خداي تو ملکیّت آنرا بتو مي بخشد قتیلي در صحرا یافته شود و معلوم نشود که قاتل آن کیست

۲ پس مشائخ و حاکمان تو بیرون آمده مسافت شهرهائي که در اطراف قتیل میباشد بپیمایند

۳ و آن شهري که بقتیل نزدیکتر است میباید که مشائخ آن شهر یك گوسالهٔ ماده که بکار زراعت نرفته و جوغ بر گردنش نرسیده بگیرند

۴ و مشائخ آن شهر گوسالهٔ ماده‌را بوادي سنگلاخ که در آن زراعت

و کشتکاري نباشد برده همانجا در وادي گردن گوسالهرا قطع کنند
۵ و کاهنان بني ليوي نزديك آيند زيراکه خداوند خداي تو اشانرا براي خدمت خود برگزيده است و براي اينکه بنام خداوند دعاي خير بخوانند و انفصال هر زخم و هر دعوى مطابق حکم ايشان باشد
۶ و همگي مشائخ آن شهرکه بقتيل نزديکتر است بر سر گوسالهٔ که در وادي گردنشرا قطع کردند دست خودرا بشويند
۷ و زبان باين قول بکشايند که دستهاي ما اين خون نکردند و چشمان ما نديدند
۸ اي خداوند بندگان خود اسرائيلرا که باز خريدهٔ ببخش و بندگان خود اسرائيلرا بخون ناحق منسوب مکن بدين قسم خون بر ايشان بخشيده خواهد شد
۹ بدين وجه خون ناحقرا از ميان خود رفع کن و کاري پسنديدهٔ خداوند بعمل آر
۱۰ هرگاه بجنگ دشمنان خود خروج نمائي و خداوند خداي تو ايشانرا بدست تو بسپارد و ايشانرا اسير کني
۱۱ اگر درميان اسيران زني خوب صورترا مشاهده کني و بر او عاشق شده بزني خود بگيري
۱۲ پس اورا بخانهٔ خود برسان تا سر خودرا بتراشد و ناخنرا بگيرد
۱۳ و لباس اسيريرا از بر خود بيرون آورده درخانهٔ تو بماند و مدت يکماه بغم مفارقت پدر و مادر خود بپردازد و بعد از آن باوي همبستر شده تو شوهر وي و او زن تو باشد
۱۴ و اگر دل بر او نه بندي اورا آزاد نموده رها کن امّا بزر مفروش و از استخدام او متمتّع مشو بسبب آنکه ويرا خوار کردهٔ

١٥ اگر شخصي‌را دو زن باشد يكي محبوبه و ديگري مبغوضه و هر دو فرزندان براي او بزايند و پسر زن مبغوضه نخست‌زاده باشد
١٦ پس در روزي كه مال خودرا به پسران تقسيم كند جائز نيست كه پسر محبوبه‌را پيش زن مبغوضه بمنزلهٔ نخست‌زاده شمارد كه في الحقيقت نخست‌زادهٔ اوست
١٧ ليكن پسر مبغوضه‌را به نخست‌زاده اقرار كند و حصهٔ وي‌را از همه اموال دو چند بدهد زيرا كه ابتداي قوّت اوست و حق نخست زادگي ازان اوست
١٨ اگر شخصي‌را فرزندي عاصي و گردن‌كش باشد كه سخنهاي پدر و مادر خودرا نشنود و هرچند اورا تنبيه نمايند مستمع نگردد
١٩ پس بايد كه پدر و مادرش اورا گرفته پيش مشائخ شهر مالوف و بدروازهٔ وطنش بيرون آرند
٢٠ و بمشائخ آن شهر بگويند كه اين پسرما عاصي و گردن‌كش است مطيع فرمان ما نيست شكم پرور و نشاء بار است
٢١ پس همه مردمان شهر اورا سنگسار نمايند تا بميرد بدين طور شررا از ميان خود دور كن تا تمامي بني اسرائيل استماع اينحال كرده بترسند
٢٢ و اگر شخصي گناهي كرده باشد كه لائق كشتن است و قتل بر او واجب است و اورا بر درخت آويزاني
٢٣ نعش او تمامي شب بر دار نماند ليكن همان روز لازم است كه مدفون نمائي (بسبب آنكه شخصي كه بر دار كشيده شود مورد لعنت خداست) تا زميني كه خداوند خداي تو ترا بر سبيل ميراث مي‌بخشد آلوده نشود

باب بیست و دویم

۱ چون گاو یا گوسفند برادر خودرا ضاله ببیني از آنها تغافل مکن بلکه لازم است که آنرا به برادر خود برساني

۲ و اگر برادرت در جوار تو نباشد و اورا نشناسي آنرا بخانهٔ خود ببر و با خود بدار تا آنکه برادرت طلب نماید پس آنرا بار ده

۳ در باب خروي و در باب لباس وي چنین عمل نماي و هر لقطهٔ برادر تو که از نزد وي گم شده و تو بیابي بهمین قسم رفتار نماي از آنها تغافل نباید کرد

۴ چون خر یا گاو برادر خودرا در راه افتاده ببیني از آنها تغافل مکن لازم است ببرخیزانیدن آن مدد کني

۵ زن باسباب مختصهٔ مرد خودرا نیآراید و نه مرد لباس زن‌را بپوشد زیرا که هر کسي که چنین فعل‌را بعمل آرد نزد خداوند خداي تو مکروهست

۶ هرگاه آشیانهٔ پرندهٔ در راه خواه بر درخت خواه بر زمین ترا بنظر آید که بچگان یا بیضه در آن باشد و مادر بچگان یا بیضه‌را حضانت میکند گرفتن مادر با بچگان جائز نیست

۷ بلکه لازم است که مادررا رهاکني و بچگان‌را براي خود بگیر تا کامیاب شوي و طویل العمر گردي

۸ چون خانهٔ نو بنا سازي بر بام کنگرها درست کن مبادا که بافتادن کسي از بالا خانهٔ خودرا بخون آلوده سازي

۹ در تاکستان خود تخم گوناگون نباید کشت مبادا که حاصلات تخمي که کشتهٔ وثمر تاکستان نجس شوند

۱۰ گاوي‌را با خر جفت کرده شیار مکن

۱۱ پارچهٔ مختلط از پشم و کتان بافته مپوش

۱۲ بر چهار گوشهٔ جامهٔ که مي پوشي فراويز براي خود بدوز

۱۳ اگر کسي زنيرا بگيرد و با وي همبستر شده از او متنفر شود

۱۴ علت قذف مردمان بر او پيدا کند وببدنامي مشهور گرداند وبگويد که اين زنرا گرفته چون با وي نزديکي کردم اورا دوشيزه نيافتم

۱۵ پس پدر ومادر آن دختر علامت دوشيزگي دختررا گرفته پيش مشائخ آن شهر بدروازه بيارند

۱۶ وپدر دختر مشائخرا چنين بگويد که دختر خودرا بنکاح اين مرد آوردم و از وي متنفر است

۱۷ و اينک علت قذف مردمان بر او پيدا ميکند که دختر ترا دوشيزه نيافتم ليکن علامت دوشيزگي دختر من اينست پس آن جامهرا پيش مشائخ شهر بکشايد

۱۸ ومشائخ شهر آن مردرا گرفته تنبيه نمايند

۱۹ ويکصد مثقال سيم ويرا جرمانه کرده بپدر آن دختر بدهند بسبب آنکه باعث بدنامي دوشيزه اسرائيلي شده است و او زن وي باشد جائز نيست که تا تمامي عمر ويرا طلاق دهد

۲۰ ليکن اگر اين دعوی راست باشد وعلامت دوشيزگي براي شهادت آن دختر يافته نشود

۲۱ پس دختررا بدروازهٔ خانهٔ پدرش ببرند و مردمان شهر اورا سنگسار نمايند تا بميرد بسبب آنکه در اسرائيل بيحيائي کرده در خانهٔ پدر خود مرتکب زناکاري شد بدين طور شررا از ميان خود دور کن

٢٢ اگر مردي با زني محصنه در عين كار گرفتار شود آن مرد كه با زن همبستر شده و آن زن نيز هر دو مقتول شوند بدين طور شررا از اسرائيل دور كن

٢٣ اگر دختري دوشيزه بمردي منسوب باشد و ديگري اورا در شهر يافته با وي نزديكي كند

٢٤ پس هر دورا بدروازهٔ آن شهر بيرون آريد و سنگسار نمائيد تا بميرند يعني دختررا بسبب آنكه در شهر بوده فرياد نكرد و مردرا بسبب آنكه زن همسايهٔ خودرا خوار ساخت بدين طور شررا از ميان خود دور كن

٢٥ ليكن اگر مردي دختري منسوبه‌را در صحرا بيابد و مرد اورا بظلم گرفته با او نزديكي كند پس فقط مردي كه با وي همبستر شد مقتول شود

٢٦ ليكن چيزي بدختر عائد نشود گناهي كه لائق قتل باشد نكرده زيرا كه اين حال مانند حال كسي است كه قصد همسايهٔ خود كرده اورا بكشد

٢٧ از آنرو كه اورا در صحرا يافت و دختر منسوبه فرياد بر آورد و فريادرس نبود

٢٨ اگر مردي دختر دوشيزهٔ نامنسوبه‌را بيابد و بر او دست اندازي نموده با وي همبستر شود و هر دو گرفتار گردند

٢٩ پس آن مردي كه با وي همبستر شده پنجاه مثقال سيم بپدر دختر بدهد و او زن وي گردد بسبب آنكه ويرا خوار كرده است تا تمامي عمر طلاق دادن وي جائز نيست

٣٠ جائز نيست كه شخصي زن پدر خودرا بگيرد و حرمت پدر خودرا برباد دهد

باب بیست و سیوم

١ شخصي که مدقوق الخصیه یا مقطوع الذکر باشد داخل مجلس خداوند نشود

٢ و غیر صحیح النسب داخل مجلس خداوند نشود تا طبقهٔ دهم نیز داخل مجلس خداوند نباید شد

٣ عموني یا موابي داخل مجلس خداوند نشود تا طبقهٔ دهم بلکه تا ابد الاباد داخل مجلس خداوند نشود

٤ بسبب آنکه چون از مصر بیرون آمدي بر سر راه نان و آب باستقبال شما نیاوردند و آنکه بلعام بن بعوررا از فیتور ملك ارام مابین نهرین بمزدوري طلبیدند تا بر تو لعن بگوید

٥ امّا خداوند خداي تو نخواست که سخن بلعامرا بشنود لیکن خداوند خداي تو لعنترا به برکت مبدّل کرد زیرا که خداوند خداي تو ترا دوست میداشت

٦ بخیریّت و سعادت ایشان در تمامي عمر تا ابد الاباد مکوش

٧ با مرد ادومي نفرت مگیر زیرا که او برادر تست و با مرد مصري نیز نفرت مگیر چراکه در سر زمین او غریب بودي

٨ اولادي که از سیوم طبقهٔ ایشان پیدا شوند داخل مجلس خداوند بشوند

٩ هرگاه لشکر تو بر دشمنان خروج کند خودرا از هر امر قبیح محفوظ دار

١٠ اگر شخصي درمیان شما از ناپاکیهاي شبینه جنب شود او بخارج خیمهگاه برود و داخل لشکرگاه نشود

١١ لاکن قبیل شام از آب غسل نماید و چون آفتاب غروب کند باز بخیمهگاه در آید

١٢ مکاني بيرون از لشکرگاه ترا مي بايد که درآنجا بروي
١٣ و درميان اسباب تو بيل کوچکي باشد تا چون بقضاي حاجت به نشيني خاك‌را بکني و بار فضله‌را از آن بپوشاني
١٤ بسبب آنکه خداوند خداي تو در لشکرگاه تو مي خرامد تا ترا رهائي دهد و دشمنان ترا در قبضهٔ تو در آرد پس بايد که لشکرگاه تو پاك باشد مبادا که چيزي پليد در ميان تو معاينه کرده از تو روگردان شود
١٥ غلامي‌را که از آقاي خود گريخته نزد تو پناه آورد تسليم آقاي او مکن
١٦ در يکي از شهرهاي تو هرجاکه اورا پسند آيد وخوش شود با تو باشد و درميان شما بماند بر او تعدي مکن
١٧ کسي از دختران بني اسرائيل فاحشه نشود و از پسران اسرائيل کسي مفعول نشود
١٨ اجرت فاحشه يا قيمت سگ بخانهٔ خداوند خداي خود باداي نذر ميار زيراکه اين هردو نزد خداوند خداي تو مکروه است
١٩ زر سودي و طعام سودي و هر چيزي که براي سود داده مي شود تو ببرادر خود مده
٢٠ جائز است که تو مرد بيگانه‌را قرض سودي بدهي امّا برادر خودرا قرض سودي مده تا که خداوند خداي تو در آن سرزميني که تو وارث آن خواهي شد بهر کاريکه از دست تو برآيد برکت بخشد
٢١ هرگاه چيزي براي خداوند خداي خود نذر کني در اداي آن تاخير مکن زيرا که خداوند خداي تو البته از تو مطالبهٔ آن خواهد کرد وگناه بر تو لاحق خواهد شد

۲۲ امّا اگر از نذر کردن باز مانی گناه بر تو لاحق نخواهد شد
۲۳ هر وعدهٔ که از زبان تو برآمده باشد ایفای آن لازم است و مطابق آنچه برای خداوند خدای خود نذر کردهٔ یعنی هر نوع تطوّع که بر زبان آوردهٔ بجا آر
۲۴ هرگاه بتاکستان همسایهٔ خود داخل شوی انگور بقدر اشتهای خود بخور تا سیر شوی لیکن در گبرهٔ خود هیچ مگذار
۲۵ هرگاه در مزرعهٔ همسایهٔ خود داخل شوی جائز است که خوشها بدست خود بچینی لیکن داس را بمزرعهٔ همسایهٔ خود مرسان

باب بیست و چهارم

۱ هرگاه شخصی زنی را بنکاح خود درآورده باشد و او بنظر وی مقبول نگردد بسبب عیبی که در او یافته است پس جائز است که طلاق نامهٔ نوشته و بدست وی داده از خانهٔ خود رخصت کند
۲ او از خانهٔ او بیرون رفته جائز است که با مردی دیگر بنکاح درآید
۳ و اگر شوهر ثانی نیز از وی ناخوش شود و طلاق نامهٔ نوشته بدست او بدهد و از خانهٔ خود رخصت کند یا آنکه شوهر ثانی که اورا بزنی گرفته بود فوت شود
۴ جائز نیست که شوهر اوّلین که اورا رخصت نمود بعد از ناپاک شدن او باز بنکاح خود درآرد زیرا که چنین امر پیش خداوند مکروه است و زمینی را که خداوند خدای تو ترا بر سبیل میراث ارزانی میدارد بگناه گاری منسوب مکن

٥ هرگاه کسي نو عروسي کرده باشد همراهٔ لشکر نرود وهيچ کارْ حوالهٔ وي نشود بلکه تا يکسال در خانهٔ خود بيکار باشد وبمعاشرت زن خود بپردازد

٦ جائز نيست که کسي سنگ بالا يا سنگ زيرين دست آس‌را برهن بگيرد زيراکه اسباب معيشت‌را برهن خواهد گرفت

٧ هرگاه شخصي کسي از برادران خود بني اسرائيل‌را دزديده گرفتار شود که از استخدام او متمتّع مي‌شود يا مي‌فروشد پس آن دزد کشته گردد وتو شررا ازميان خود دفع کن . .

٨ چون علت برص عارض شود نيک احتياط نماي تا هرچه کاهنان بني ليوي شمارا تعليم دهند بحد کمال مرعيداريد وعمل نمائيد

٩ ياد آر که خداوند خداي تو بعد از خروج از مصر بر سر راه با مريم چه طور رفتار نمود

١٠ هرگاه بهمسايهٔ خود چيزي عاريةً بدهي براي گرفتن مرهون در خانهٔ او داخل مشو

١١ بلکه بيرون بايست تا شخصي که تو چيزي بوي عاريةً دادهٔ خود مرهون خودرا پيش تو بيآرد

١٢ واگر آن شخص مفلس باشد تو مرهون اورا شبي با خود مدار

١٣ بلکه بوقت غروب آفتاب تو مرهون اورا بالضرورة مسترد کن او با لباس خود بخسپد وبراي تو دعاي خير بخواند وچنين امر نزد خداوند خداي تو صواب کاري تو خواهد بود

١٤ مزدوريرا که مفلس ومحتاج باشد تعدي مکن خواه از برادران تو باشد خواه از بيگانگاني که در زمين تو ودر شهرهاي تو بمانند

١٥ همان روز پيش از غروب آفتاب تو اجر وي‌را بده چرا که او

محتاجست دلش وابستهٔ آنست مبادا که او نزد خداوند فریاد کند و تو گنهگار شوي

۱۶ بعوض اولاد پدران مقتول نشوند و نه اولاد بعوض پدران مقتول شوند هریک بسبب گناهٔ خود مقتول شود

۱۷ در انصاف غریب و یتیم دغل مکن و جامهٔ بیوه‌را برهن مگیر

۱۸ و یاد آر که تو در مصر اسیر بودي و خداوند خداي تو ترا ازآنجا بازخرید لهذا بعمل کردن این امر ترا میفرمایم

۱۹ هرگاه در مزرعه حاصل خودرا بدروي و یک دسته‌را سهواً در مزرعه رها کرده باشي بقصد آوردن آن بازمرو از براي بیگانه و یتیم و بیوه باشد تا در هرکاري که از دست تو بعمل آید خداوند خداي تو ترا برکت بخشد

۲۰ چون تو درخت زیتون خودرا بتکاني بعد ازآن شاخهاي آنرا مکاو براي غریب و یتیم و بیوه باشد

۲۱ انگور از تاکستان خود جمع کرده بار دیگر مچین براي غریب و یتیم و بیوه باشد

یاد دار که تو در سرزمین مصر غلام بودي لهذا این عمل‌را بتو میفرمایم

باب بیست و پنجم

۱ چون خصومتي درمیان مردم واقع شود و ایشان در عدالت حاضر شوند تا که انصاف کرده آید پس نیکوکاررا بنیکوکاري و بدکاررا ببدکاري قرار دهند

۲ و اگر بدکار لائق تازیانه باشد پس حاکم حکم بدهد که اورا بررو افکنده بحضور وي موافق گناهي که کرده است تازیانهٔ چند بزنند

۳ از چهل تازیانه نیفزاید مبادا که اگر از این تجاوز کرده بسیار بزند پس برادر تو بنظرت خوار نماید

۴ بهنگام خرمن کوبي دهن گاورا نباید بست

۵ اگر تني چند از برادران یکجا ساکن باشند ویکي ازآن میان لاولد بمیرد پس زن متوفی بنکاح اجنبي در نیاید بلکه برادر شوهرش با او همخلوت شود و اورا بزني بگیرد و حق قرابت را مرعیدارد

۶ و پسر نخست زادهٔ او اسمي برادر متوفی شده قائم گردد تا که نام او از بني اسرائیل محو نشود

۷ اگر آن مرد راضي نشود که زن برادر خودرا بگیرد پس زن بدروازهٔ شهر پیش مشائخ برود و بگوید که برادر شوهر من باحیاي نام برادر خود در بني اسرائیل انکار میکند و برعایت حق قرابت راضي نیست

۸ ومشائخ آن شهر آن مردرا طلب دارند وبا او مکالمه کنند واگر بحضور ایشان ایستاده عرض کند که اورا نخواهم گرفت

۹ پس زن برادرش نزدیک آمده بحضور مشائخ کفش اورا از پا کشیده آب دهن بر چهرهاش بزند و در جواب بگوید که هر کس که به آباد کردن خانهٔ برادر خود راضي نیست سزاي او اینست

۱۰ ودر بني اسرائیل اورا چنین نام نهند که خانهٔ کشیده کفش است

۱۱ اگر دو مرد مجادله کنند وزن یکي نزدیک آمده تا که شوهر خودرا از دست زننده رها کند دست خودرا دراز کرده عورتش را بگیرد

١٢ پس دست اورا قطع کن چشم تو بر او رحم نکند
١٣ سنگهاي مختلف خُرد و بزرگ در جوال مگذار
١٤ پيمانهٔ مختلف خُرد وبزرگ در خانهٔ تو نباشد
١٥ وزن راست ودرست ترا مي‌بايد و پيمانهٔ راست ودرست ترا مي‌بايد تا در زميني كه خداوند خداي تو بتو ارزاني ميدارد طويل العمر گردي
١٦ چه همه کسانيکه چنين عمل ميکنند بلکه همه بدکاران مکروه خداوند خداي تو هستند
١٧ ياد آر که بني عماليق بعد از خروج شما از مصر در اثناي راه با تو چه کردند
١٨ يعني بر سر راه بر تو حمله نموده همه عاجزان‌را که پس‌رو لشکر بودند وقتي که وامانده و ناتوان بودي از لشکر تو منقطع ساختند و از خدا نترسيدند
١٩ لهذا چون خداوند خداي تو در سر زميني که خداوند خداي تو ترا وارث ومالك آن ميگرداند از تمامي دشمنان اطراف وجوانب ترا ايمني بخشد پس ذکر بني عماليق‌را از زير آسمان محو کن اين سخن‌را فراموش مکن

باب بيست و ششم

١ چون تو در سرزميني که خداوند خداي تو آنرا بطريق ميراث بتو مي بخشد داخل شوي و بتصرّف در آورده درآن ساکن گردي
٢ پس همه محصولات زمين که آنهارا از زميني که خداوند خداي تو بتو ارزاني ميدارد جمع کني نوباوهٔ از آن گرفته در سبدي بگذار

و در جائي كه خداوند خداي تو ممتاز نمايد كه در آنجا محل نام خود گرداند برو

۳ و پيش كاهن آنزمان رفته بگوي كه من امروز در حضور خداوند خداي تو اقرار ميكنم كه من درين ملك كه خدا بدادن آن بما با پدران ما بسوگندي وعده فرموده داخل شده‌ام

۴ و كاهن آن سبدرا از دست تو بگيرد و پيش مذبح خداوند خداي تو بگذارد

۵ پس در حضور خداوند خداي خود معروض دار كه ارمي قريب الهلاك پدر من بود كه روانهٔ مصر شده در آنجا با چند نفر سكونت داشته قومي عظيم و توانا و فراوان گرديد

۶ و مصريان با ما بدسلوكي كردند و آزاردند و بار گران بندگي بر ما نهادند

۷ و چون ما نزد خداوند خداي پدران خود فرياد كرديم خداوند آواز مارا استماع نمود و محنت و مشقت و مظلومي مارا ملاحظه كرد

۸ و خداوند بدست قوي و بازوي افراشته و به هيبت شديد و به آيات و اعجوبها مارا از سرزمين مصر بيرون آورد

۹ و مارا در اينجا رسانيده است و اين زمين‌را زميني كه فيضان شير و شهد درآنست بما بخشيده

۱۰ و حال اينك نوباوهٔ زميني كه تو اي خداوند بمن ارزاني داشتهٔ آورده‌ام پس نزد خداوند خداي خود بگذار و در حضور خداوند خداي خود سجده بجا آر

۱۱ بر هريك نعمتي كه خداوند خداي تو بتو و بخاندان تو ارزاني داشته است با بني ليوي و غرباي كه همراهٔ تو باشند شادماني كن

١٢ در سال سيوم كه سال عشور است چون تمامي عشور محصولات خودرا برآورده باشي بدست بني ليوي وغربا ويتيمان وبيوگان تسليم كن تا در شهرهاي تو بخورند وسير شوند

١٣ پس در حضور خداوند خداي خود چنين بگوي كه من از خانهٔ خود چيزهاي مقدّس بيرون آورده‌ام وبه بني ليوي وغربا ويتيمان وبيوگان مطابق تمامي حكمهاي كه تو بمن فرمودي داده‌ام ومن از حكم تو تجاوز نكرده وفراموش ننموده‌ام

١۴ ومن آنهارا بحال غمگيني نخوردم وبراي كار ناپاك چيزي از آنها نگرفتم وچيزي از آن نذر اموات نكردم گفتهٔ خداوند خداي خودرا استماع نمودم وهر آنچه مرا فرمودي بعمل آوردم

١٥ از عرش مقدّس خود از آسمان ملاحظه فرما وبر قوم خود اسرائيل وبزميني كه تو بما ارزاني داشتهٔ چنانچه با پدران ما بسوگند وعده فرمودي زميني كه فيضان شير وشهد درآنست بركت بخش

١٦ امروز خداوند خداي تو ترا حكم فرموده كه مطابق قوانين وفرائض عمل كني وآنهارا مرعيداشته بهمگي دل وبهمگي جان بفعل آري

١٧ تو امروز اقرار كردهٔ كه خداوند خداي من است ودر طريقها او رفتار ميكنم وقوانين واحكام وفرائض اورا مرعيداشته قول اورا مستمع خواهم بود

١٨ وخداوند نيز امروز مقرّر كرده است كه تو قوم خاص وي باشي چنانچه با تو وعده فرمود تا تمامي احكام اورا محافظة نمائي

١٩ تا ترا از همه اقوامي كه بوجود آورده است سرفراز گرداند براي مدح ونام وكمال خود تا آنكه براي خداوند خداي خود قومي مقدّس باشي چنانچه او خود فرمود

باب بیست و هفتم

۱ پس موسی بصحابت مشائخ بني اسرائیل قوم‌را قدغن نمود و گفت که احکامي که من امروز بشما میفرمایم محافظت کنید

۲ و در روزیکه از یردین عبور کرده بسرزمیني که خداوند خداي تو بتو ارزاني میدارد برسي باید که براي خود سنگهاي بزرگ برپا کني و بر آنها گچ بمالي

۳ و تمامي کلمات این تورات‌را بر آنها تحریر نماي چون عبور کرده باشي تا در سر زمیني که خداوند خداي تو بتو ارزاني میدارد داخل شوي زمیني که فیضان شیر و شهد درآنست چنانچه خداوند خداي پدران تو در حق تو وعده فرموده است

۴ و چون از یردین عبور کرده باشید آن سنگهاي که در باب آن امروز شمارا حکم میدهم در کوهٔ عیبال برپا کنید و بر آنها گچ بمالید

۵ و در آنجا مذبحي براي خداوند خداي خود بنا کن یعني مذبحي از سنگهاي که بر آنها آلت آهنین بکار نبرده باشي

۶ تو مذبح خداوند خداي خودرا از سنگهاي سالم بساز و درآنجا براي خداوند خداي خود قربانیهاي سوختني بگذران

۷ و قربانیهاي سلامتي گذرانیده درآنجا تناول نماي و در حضور خداوند خداي خود شادماني کن

۸ و برآن سنگها تمامي کلمات این تورات‌را بحسن وضاحت تحریر نماي

۹ پس موسی و کاهنان بني لیوي تمامي بني اسرائیل‌را فرمودند که اي اسرائیل خاموش باش و بشنو که تو امروز قوم خداوند خداي خود شدهٔ

۱۰ پس قول خداوند خدای خودرا بشنو واحکام و قوانین اورا که من امروز بتو میفرمایم بعمل آر

۱۱ و موسی همان روز قوم‌را امر نمود و گفت

۱۲ سمعون و لیوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوهٔ جریزیم ایستاده شوند تا بعد عبور از یردین بر قوم دعای خیر بخوانند

۱۳ راوبن و جاد و آسیر و زبولن و دان و نفتالی بر کوهٔ عیبال برای خواندن دعای بد ایستاده شوند

۱۴ و بنی لیوی تمامی بنی اسرائیل‌را به آواز بلند بگویند

۱۵ که لعنت بر کسی که شکلی تراشیده یا ریخته بتی که باعث نفرت خداوند باشد از صنعت کارگران درست کرده در مکانی پنهان بدارد پس تمامی قوم درجواب بگویند آمین

۱۶ لعنت بر کسی که اهانت پدر و مادر خود نماید پس تمامی قوم بگویند آمین

۱۷ لعنت بر کسی که نشان سرحد همسایهٔ خودرا بردارد پس تمامی قوم بگویند آمین

۱۸ لعنت بر کسی که نابینارا گمراه کند پس تمامی قوم بگویند آمین

۱۹ لعنت بر کسی که در قضای بیگانه و یتیم و بیوه دغل کند پس تمامی قوم بگویند آمین

۲۰ لعنت بر کسی که با زن پدر خود همبستر شود چرا که کشف ستر پدر خود کرده است پس تمامی فوم بگویند آمین

۲۱ لعنت بر کسی که با هر قسم چهارپای نزدیکی کند پس تمامی قوم بگویند آمین

۲۲ لعنت بر کسي که با خواهر خود خواه دختر پدر خواه دختر مادر باشد همبستر شود پس تمامي قوم بگويند آمين
۲۳ لعنت بر کسي که با خوشدامن خود همبستر شود پس تمامي قوم بگويند آمين
۲۴ لعنت بر کسي که در پنهاني همسايهٔ خودرا بکشد پس تمامي قوم بگويند آمين
۲۵ لعنت بر کسي که بکشتن بي‌جرمي رشوت بگيرد پس تمامي قوم بگويند آمين
۲۶ لعنت بر کسي که براين کلمات شريعت قايم نماند و عمل نکند پس تمامي قوم بگويند آمين

باب بيست و هشتم

۱ و اگر قول خداوند خداي خودرا باحتياط تمام بشنوي تا تمامي احکام ويرا که من امروز بتو مي‌فرمايم مرعيداشته بعمل آري پس خداوند خداي تو ترا از تمامي اقوام روي زمين سرفراز خواهد گردانيد
۲ و تمامي اين برکات بر تو نازل شده ترا فرا خواهد گرفت بشرط آنکه قول خداوند خداي خودرا بشنوي
۳ در شهر مبارک شوي و در مزرع مبارک شوي
۴ ثمر جسم تو و ثمر زمين تو و ثمر بهائم تو بچگان گاو تو و گلّهاي گوسفند تو مبارک شود
۵ سبد و لگن تو مبارک شود
۶ بوقت در آمدنِ مبارک شوي و بوقت بيرون رفتن نيز مبارک شوي

٧ دشمنانی که بمقابلهٔ تو برخیزند خداوند ایشانرا پیش تو منهزم خواهد گردانید ازیک راه بر تو خروج کنند و ازپیش تو بهفت راه خواهند گریخت

٨ خداوند در انبارهای تو و بهر کاری که دست‌انداز شوی برکت خواهد فرمود و در زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد ترا مبارک خواهد گردانید

٩ اگر احکام خداوند خدای خودرا مرعیداری و طریقهای ویرا مسلوک داری خداوند چنانچه با تو بسوگندی وعده فرموده است ترا برای خود قومی مقدّس مقرّر خواهد کرد

١٠ وچون تمامی اقوام زمین ببینند که بنام خداوند مشهور شدهٔ از تو خواهند ترسید

١١ وخداوند ترا در اموال تو ودر ثمر جسم تو ودر ثمر بهائم تو ودر ثمر مزرع تو در دیاری که خداوند با پدرانت بسوگندی یاد کرده بود که بتو بدهد فراخی خواهد بخشید

١٢ خداوند مخزن نیک خود یعنی آسمان‌را برای تو خواهد کشاد تا بر زمین تو بوقت معهود باران ارزانی دارد وتا تمامی مصنوعات دست ترا مبارک گرداند چنانکه تو به بسیاری از اقوام قرض بدهی وتو خود نگیری

١٣ وخداوند ترا راس خواهد گردانید نه ذنب بالکل بلند خواهی بود نه پست بجزای آنکه احکام خداوند خدای خودرا که من امروز بتو می‌فرمایم مستمع شده رعایت کنی وبعمل آری

١٤ که از هیچیک ازاین کلمات که امروز بتو میفرمایم بقصد پیروی وعبادت معبودان دیگر بسوی یمین یا یسار انحراف منمای

١٥ فامّا اگر قول خداوند خداي خودرا استماع ننمائي تا تمامي احكام و قوانينش‌را كه من امروز بتو ميفرمايم مرعي نداري وعمل نكني اين همه لعنتها بر تو نازل شده ترا فرا خواهد گرفت
١٦ لعنت بر تو در شهر لعنت بر تو در مزرع
١٧ لعنت بر سبد و لگن تو
١٨ لعنت بر ثمر جسم تو و ثمر زمين تو و بچگان گاو و گلّهاي گوسپند تو
١٩ لعنت بر تو بوقت در آمدن و لعنت بر تو بوقت بيرون رفتن
٢٠ بر هر كاري كه بعملش دست اندازي خداوند لعن و اضطراب و حرمان نازل خواهد كرد تا آنكه هلاك گردي و بزودى معدوم شوي بسزاي قبح اعمال تو كه دوري از من اختيار كردي
٢١ وخداوند وبارا با تو ملصق خواهد گردانيد تا آنكه از زميني كه بتصرّف آن روانه مي شوي ترا نيست ونابود كند
٢٢ خداوند ترا بهٔ سِل و تب محرقه و حرقه و التهاب وخشكسالي و صرويرقان مبتلا خواهد ساخت كه اينها رديف تو خواهد بود تا هلاك شوي
٢٣ وآسمائي كه بالاي سر تست مس خواهد بود و زميني كه زير تست آهن
٢۴ وخداوند باران ديار ترا بگرد وغبار مبدّل خواهد كرد از آسمان بر تو نازل خواهد شد تا آنكه هلاك شوي
٢٥ خداوند ترا پيش دشمنان منهزم خواهد ساخت از يك راه بر ايشان خروج كرده به هفت راه از پيش ايشان خواهي گريخت ودر همه ممالك زمين پراگنده خواهي شد

۲۶ و نعش تو خوراک پرندگان هوا و سباع زمین خواهد گردید که آنهارا هیچکس نخواهد راند

۲۷ و خداوند ترا بجمرهٔ مصري و بواسیر و جرب و حکه بنوعي که شفا نیابي مبتلا خواهد گردانید .

۲۸ خداوند ترا بدیوانگي و نابینائي و اضطراب [illegible] مبتلا خواهد گردانید

۲۹ و بوقت ظهر برنج خواهي بود چنانچه نابینا در ظلمت میکند و در راهي کامیاب نخواهي شد و در تمامي عمر مظلوم و مغروب خواهي بود و رهانندهٔ نخواهد بود

۳۰ دختري را براي خود نامزد خواهي کرد امّا دیگري با وي همبستر خواهد شد و خانهٔ براي خود بنا خواهي ساخت و دیگري در آن ساکن خواهد گردید تاکستاني نشانیده ازآن انگور نخواهي چید

۳۱ کاو تو در نظرت کشته شده تو گوشتشرا نخواهي خورد وخر تو پیش روي تو غارت شده باز بدست تو نخواهد آمد گوسفند تو تسلیم دشمنانت شده رهانندهٔ براي تو نخواهد بود

۳۲ پسران و دختران تو بقوم دیگر تسلیم شده چشمهاي تو تمامي روز در انتظار ایشان خیره خواهد شد و در دست تو قوّتي نخواهد ماند

۳۳ قومي کهٔ از ایشان واقف نیستي ثمر زمین ترا و بر هرچه مشقت کشیدهٔ خواهند خورد

۳۴ و در تمامي ایّام فقط مظلوم و مقهور خواهي شد بحدیکه به آنچه منظور نظر تو باشد سراسیمه گردي

۳۵ خداوند زانوها و ساقهاي ترا بجمرهٔ دردناک که به نشود بلکه از کف پا تا تارک سر مبتلا خواهد ساخت

۳۶ خداوند ترا و پادشاهي را که تو بر خود مسلّط گرداني نزد قومي که نه

تو و نه پدران تو از ایشان واقف بودند خواهد رسانید که در آنجا معبودان اغیاررا از چوب و سنگ عبادت خواهي کرد

٣٧ ودرمیان همه اقوامي که در آنجا خداوند ترا میرساند موجب تعجب و ضرب المثل و ریشخند خواهي گردید

٣٨ در مزرع تخم بسیار افشانده اندکي فراهم خواهي آورد زیرا که آنرا ملخ خواهد خورد

٣٩ تاکستانهارا نشانیده و تربیت داده نه شراب خواهي آشامید و نه ذخیرة خواهي اندوخت زیرا که آنرا کرم تلف خواهد کرد

٤٠ درختان زیتون‌را در همه اطراف زمین داشته روغن بر خود نخواهي مالید زیرا که زیتون تو ثمر خودرا ضائع خواهد کرد

٤١ پسران و دختران از تو پیدا شده ترا نخواهند بود زیراکه به اسیري خواهند رفت

٤٢ همه درختان و اثمار زمین ترا ملخ بتصرّف خواهد آورد

٤٣ غریب الوطني که با تو ساکن است از تو به اوج بلندي خواهد بر آمد و تو به حضیض پستي خواهي افتاد

٤٤ او قرض بتو خواهد داد نه تو بوي و او راس خواهد شد و تو ذنب

٤٥ القصه این همه لعنتها بر تو نازل خواهد شد و ردیف تو بوده ترا فرا خواهد گرفت تا هلاك شوي بسزاي آنکه قول خداوند خداي خودرا گوش نکرده احکام و قوانینش‌را که بتو فرموده مرعي نداشتي

٤٦ بر تو و بر اولاد تو تا ابد الاباد بطریق آیتي و خارق العادتي خواهد بود

٤٧ در مکافات آنکه در خدمت خداوند خداي خود با شادماني وخوشي دل بشکر وفور نعما اطاعت نکردي

٤٨ لهذا دشمنان خودرا که خداوند بر تو خداهد فرستاد با گرسنگي

وتشنگي وبرهنگي و احتياج تمام اطاعت خواهي كرد وطوق آهنين بر گردن تو خواهند نهاد تا كه ترا هلاك كرده باشد

۴۹ خداوند از دور بلكه از اقصاي زمين قومي‌را چون عقاب تيز پرواز قومي كه زبان ايشانرا نفهمي بمقابلهٔ تو خواهد رسانيد

۵۰ قومي ترش‌روي كه پيررا محترم ندارند و بر طفل رحم نكنند

۵۱ ونتائج بهائم وثمر زمين ترا خواهند خورد تا هلاك شوي و براي تو هيچ باقي نخواهند گذاشت نه غله ونه مي ونه روغن ونه بچگان گاو ونه گلهاي گوسپند تا ترا هلاك نموده باشند

۵۲ وهمه شهرهاي ترا محاصره خواهند كرد تا آنكه ديوارهاي رفيع ومحصون تو كه در آنها ملتجي بردي در تمامي مملكت سرنگون شود بلكه تمامي شهرهاي ترا در تمامي زميني كه خداوند خداي تو ارزاني داشته است محاصره خواهند كرد

۵۳ ودر محاصره وبه تنگاتنگي كه دشمنان تو ترا خواهند گرفت نتائج جسم خود يعني گوشت پسران ودختران خودرا كه خداوند خداي تو بتو بخشيده است خواهي خورد

۵۴ بحديكه مردي متلذّذ وبسيار متنعّم بچشم بد بر برادر خود وبر زن هم‌آغوش خود وبر فرزنداني كه باقي بمانند نگاه كند

۵۵ بحدي كه گوشت فرزندان خودرا كه ميخورد بهريك از آنها هيچ نخواهد داد بسبب آنكه در محاصره به تنگاتنگي كه دشمن تو در تمامي شهرهاي تو ترا فراگيرد چيزي باقي ندارد

۵۶ زني كه درميان شما متلذّذه ومتنعّمه باشد كه از روي تنعّم وتلذذ ياراي نهادن كف‌پاي خود بر زمين ندارد او نيز بچشم بد بر شوهر هم‌آغوش خود وبر پسر ودختر خود نگاه خواهد كرد

۵۷ وبر طفلي كه ازميان دو ران وي برمي آيد وبر فرزنداني كه زائيده باشد بچشم بد نگاه خواهد كرد زيراكه از غايت احتياج خفيةً درمحاصره به تنگا تنگي كه دشمن در تمامي شهرهاي تو ترا فراگيرد آنهارا خواهد خورد

۵۸ هرگاه همه كلمات اين توراترا كه درين طومار نوشته شده است مرعيداشته عمل ننمائي تا ازين اسم مجيد ومهيب بترسي يعني يَهْوَه خداي تو

۵۹ پس خداوند ترا واولاد ترا به بليات عجيبه مبتلا خواهد گردانيد يعني بليات عظيم ومزمن وامراض صعبه ومزمن

۶۰ وتمامي امراض مصررا كه از آنها هراسان مي بودي بر تو عارض خواهد گردانيد تا بتو ملصق شود

۶۱ وهريك مرضي وهر بلاي كه درين طومار تورات تحرير نيافته آنهارا نيز خداوند برتو عارض خواهد كرد تا هلاك شوي

۶۲ وچون ستارگان آسمان كثير بوديد برعكس قليل العدد خواهيد ماند بسبب آنكه قول خداوند خداي خودرا استماع ننمودي

۶۳ وچنانكه خداوند در احسان وتكثير شما خوش مي بود بهمان طور در استهلاك وانهدام شما خوش خواهد شد واز روي زميني كه بتصرّف آن متوجه هستي مستاصل خواهيد شد

۶۴ وخداوند ترا درميان همه قبائل از ابتدا تا انتهاي زمين پراگنده خواهد ساخت كه درآنجا معبودان ديگررا كه نه تو ونه پدران تو از آنها واقف بوديد يعني از چوب وسنگ عبادت نمائيد

۶۵ ودرآن اقوام استراحت نخواهيد كرد ونه كف پاي تو آرام خواهد

یافت امّا خداوند دل لرزان و ضعف بصر ورنج خاطر بتو خواهد داد
٦٦ و زندگي تو رو بروي تو معلّق خواهد بود که روز و شب هراسان شده بر زیست خود اطمینان نداري
٦٧ از خوف دل که بر تو مستولي شود و بسبب چیزهاي که بنظر تو آید بوقت صبح خواهي گفت کاش که شام مي بود و بوقت شام خواهي گفت کاش که صبح مي بود
٦٨ وخداوند ترا بر جهازها باز بمصر خواهد رسانید راهي که در بارهٔ آن بتو گفتم که بار دیگر نخواهي دید و در آنجا بدست دشمنان فروخته خواهید شد تا غلامان و کنیزان شوید و خریداري نخواهد بود

باب بیست ونهم

١ اینست کلمات عهدي که خداوند در زمین مواب موسیٰرا فرمود تا با بني اسرائیل ببندد سواي آن عهدي که در حوریب با ایشان بسته بود
٢ پس موسیٰ مجموع بني اسرائیلرا طلب داشته ایشانرا گفت که هر آنچه خداوند در نظر شما بسرزمین مصر با فرعون و تمامي خادمان و تمامي مملکت او کرد خود ملاحظه نمودید
٣ یعني امتحانهاي شدید و آیات و معجزات عظیم که تو براي العین دیدي
٤ لیکن خداوند دل دانا و چشم بینا و گوش شنوا تا امروز بتو نه بخشیده است
٥ و من تا چهل سال شمارا در بیابان گردانیدم که نه لباس در بر تو مندرس گردید و نه کفش ازپاي تو پاره شد

٦ و نه نان خوردید و نه مي و نه مسکري نوشیدید تا بدانید که منم خداوند خداي شما

٧ و چون درین مکان رسیدید سیحون ملك حسبون و عوج ملك باسان بمحاربهٔ ما خروج نمودند و ما ایشانرا منهزم ساختیم

٨ و ملك آنهارا بتصرف آورده بني راؤبن و بني جاد و نصف فرقهٔ بني منسي‌را وارث آن گردانیدیم

٩ پس کلمات این عهدرا مرعیداشته بعمل آرید تا هرکاري‌را که بکنید کامیاب شوید

١٠ امروز جمیع شما بحضور خداوند خداي خود حاضر هستید یعني سرداران فرقها و مشائخ و منصب داران شما با تمامي مردان بني اسرائیل

١١ اطفال و زنان شما وغریبي که در لشکرگاهٔ تو مي ماند از هیزم شکن تا آب‌کش تو

١٢ تا در عهد خداوند خداي خود درآئي و در سوگندي که خداوند خداي تو با تو امروز موکد مي نماید شریك گردي

١٣ تا که او امروز ترا قومي براي خود مقرر کند و او خداي تو باشد چنانچه بتو فرمود و با پدران تو ابراهام و اسحاق و یعقوب بسوگندي وعده کرد

١٤ و من این عهد و سوگندرا فقط با شما نمي کنم

١٥ بلکه با هرکسي که امروز با ما درینجا بحضور خداوند موجود است و باکسي نیز که امروز با ما حاضر نیست

١٦ زیراکه خود میدانید که ساکن زمین مصر بودیم و از میان اقوامي که بر سر راهٔ شما بودند گذشتیم

۱۷ و مکروهات ایشان‌را یعني بتهاي چوبي و سنگي و سیمین و زرین که با خود دارند مشاهده کردید

۱۸ مبادا که درمیان شما مردي یا زني یا خانداني یا فرقهٔ باشد که دلش از خداوند خداي ما انحراف ورزیده بعبادت معبودان این اقوام توجه نماید مبادا که درمیان شما ریشهٔ باشد که زهره و افسنتین ثمر دهد

۱۹ و چون این لعنت‌را بشنود و خودرا در دل آفرین کند و بگوید که باوجود آنکه بارادهٔ نفس خود رفتار نمایم و تشنگي‌را به نشأ بیفزایم بسلامت خواهم ماند

۲۰ پس خداوند بر او رحم نخواهد کرد بلکه بهمان وقت غضب غیرت خداوند بر آن شخص مشتعل گشته دود خواهد بر آورد و هر لعنتي که درین کتاب تحریر یافته بروي نازل خواهد شد و خداوند نامش‌را از زیر آسمان محو خواهد کرد

۲۱ و خداوند مطابق همه لعنتهاي عهدي که درین کتاب تورات نوشته شده است اورا از تمامي فرقهاي بني اسرائیل بقصد فلاکت جدا خواهد کرد

۲۲ و طبقهٔ واپسین اولاد شما که بعد از شما بوجود آیند بگویند و غریبي نیز که از زمین بعید برسد چون مصیبتهاي آن دیار و بیماریهاي که خداوند برآن نازل گردانیده باشد مشاهده کنند

۲۳ و اینکه تمامي سرزمین بگوگرد و شوره سوخته باشد و زمیني که لائق زراعت نباشد و سبزهٔ ازآن نروید و نشو و نما نکند موافق انهدام سدوم و غموره و ادمه و صبوئیم که خداوند آنهارا از حرارت غضبناکي خود منهدم ساخت

۲۴ پس همهٔ قبائل بگویند که سبب چیست که خداوند با این سرزمین چنین کرد و حرارت این غضب شدید برای چه

۲۵ آنگاه بجواب گویند که بسزای آنکه عهد خداوند خدای پدران خودرا که بوقت بیرون آوردن ایشان از مصر با ایشان بسته بود شکستند

۲۶ زیراکه مرتد گشته معبودان دیگررا عبادت و سجده بجاآوردند معبودانی که از آنها واقف نبودند و آنهارا بایشان منسوب نکرده

۲۷ و خشم خداوند برین سرزمین شعله گرفت تا همه لعنتهای که درین کتاب مندرجست برآن نازل گرداند

۲۸ وخداوند از روی خشم و غضب و قهر شدید ایشانرا از وطن مالوف بر کنده بزمین دیگر چنانچه امروز واقع شده است بیفگند

۲۹ اسرار پیش خداوند خدای ما ست امّا مکشوفات نزد ما و اولاد ما تا ابد الاباد تا همه کلمات این شریعت‌را عمل نمائیم

باب سیّم

۱ وچون این همه واردات یعنی برکتی ولعنتی که من پیش روی تو گذاشته ام بر تو نازل شود و در هر قبیلهٔ که خداوند خدای تو ترا رانده باشد یاد آری

۲ و بسوی خداوند خدای خود بازگشته مطابق هرآنچه امروز من بتو میفرمایم با اولاد خود بهمگی دل و بهمگی جان فرمان برداری کنی

۳ پس خداوند اسیری ترا به آزادی مبدّل خواهد ساخت و بر تو رحم نموده باز ترا از میان قبائلی که درآنجا خداوند خدای تو ترا پراگنده کرده بود فراهم خواهد آورد

۴ اگر کسي از اولاد تو تا بانتهاي آسمان رانده شود آزآنجا خداوند خداي تو ترا جمع کرده باز خواهد رسانيد

۵ و خداوند خداي تو ترا در سر زميني که پدران تو بتصرّف در آورده بودند خواهد آورد و تو متصرّف آن خواهي شد و با تو نيکي خواهد کرد و ترا بيشتر از پدران تو خواهد افزود

۶ و خداوند خداي تو دل ترا و دل نسل ترا مختون خواهد کرد تا خداوند خداي خودرا بهمگي دل و بهمگي جان دوست داري و زنده مانی

۷ و خداوند خداي تو تمامي اين لعنتهارا بر دشمنان و اعداي تو که ترا آزاردند نازل خواهد کرد

۸ و تو توبه کرده قول خداوند خداي خودرا خواهي شنيد و بر تمامي احکامي که من امروز بتو ميفرمايم عمل خواهي کرد

۹ و خداوند خداي تو بهر کاري که از دست تو صادر گردد بثمر جسم تو و بثمر مواشي تو و بثمر زمين تو فراواني خواهد بخشيد تا کامياب شوي زيرا که خداوند باز بکاميابي تو خوش خواهد شد چنانچه با پدران تو خوش بود

۱۰ اگر قول خداوند خداي خودرا بشنوي و احکام و قوانينش که درين کتاب تورات نوشته شده است محفوظ داري و بهمگي دل و بهمگي جان بسوي خداوند خداي خود بازگردي

۱۱ زيرا که حکمي که من امروز بتو ميفرمايم نه از تو مخفي است و نه بعيد

۱۲ در آسمان نيست که بگوئي که براي ما در آسمان صعود نمايد و آنرا نزد ما آورده بسمع ما رساند تا بعمل آريم

١٣ و نه بدان طرف درياست كه بگوئي براي ما كه از دريا عبور كند و آنرا نزد ما آورده بسمع ما رساند تا بعمل آريم
١٤ بلكه اين كلام بتو اقرب است در دهان و در دل تست تا برآن عمل نمائي
١٥ ببين كه من امروز زندگي و نيكي و موت و بديرا پيش روي تو گذاشتهام
١٦ چه من امروز بتو ميفرمايم كه خداوند خداي خودرا دوست دار و بطريقهاي وي رفتار نماي و احكام و قوانين و فرائض اورا محافظت كن تا زنده ماني و كثرت يابي و خداوند خداي تو در سرزميني كه بميراث گرفتن آن روانه مي شوي ترا بركت بخشد
١٧ فامّا اگر دل تو برگردد و استماع نا نموده برغلانيده شوي تا معبودان ديگررا عبادت و سجده نمائي
١٨ امروز شمارا آگاه مي سازم كه بالكل مستاصل خواهيد شد در سرزميني كه بميراث گرفتن آن از يردين عبور نمائيد طويل العمر نخواهيد شد
١٩ امروز من آسمان و زمينرا بر تو گواه ميگيرم كه من حيات و موت و بركت ولعنترا پيش روي تو گذاشته ام پس حياترا اختيار كن تا تو و نسل تو زنده مانيد
٢٠ تا خداوند خداي خودرا دوست داري و قول اورا بشنوي و به او واصل شوي زيراكه او موجب حيات و درازي عمر تست تا در سر زميني كه خداوند با پدران شما ابراهام و اسحاق ويعقوب بسوگندي وعده فرمود كه بايشان بدهد سكونت داريد

باب سي ويکم

۱ پس موسی رفته این کلمات‌را با تمامي بني اسرائیل بیان نمود
۲ و بایشان گفت که امروز عمر من به یکصد و بیست سال رسیده است طاقت خروج و دخول دیگر ندارم و خداوند بمن گفته است که ازین یردین عبور نخواهي کرد
۳ خداوند خداي تو خود پیش تو عبور میکند او خود آن قبائل‌را از پیش تو منهدم مي سازد تا تو وارث آنها گردي و یهوشوع چنانچه خداوند فرموده است پیش تو عبور میکند
۴ و خداوند چنانچه با سیحون و با عوج ملوك اموریان و با مملکت ایشان کرد یعني آنهارا منهدم ساخت با ایشان نیز خواهد کرد
۵ و خداوند ایشان‌را بشما تسلیم خواهد کرد تا مطابق هر آنچه بشما حکم فرمودم با ایشان بعمل آرید
۶ قوي و دلیر باشید از ایشان خوفناك و هراسان مشوید ازآنرو که خداوند خداي تو خود با تو روانه مي شود و از تو غافل نخواهد شد و ترا فرو نخواهد گذاشت
۷ و موسی یهوشوع‌را طلب داشت و بنظر تمامي بني اسرائیل اورا گفت که قوي و دلیر باش زیراکه تو با این قوم بسرزمیني که خداوند بدادن آن بایشان با پدران ایشان سوگندي یاد کرد روانه مي‌شوي و ایشانرا وارث آن میگردانی
۸ وخداوند خود پیش تو میرود و او با تو خواهد بود و از تو غافل نمي شود و ترا فرو نمیگذارد مترس و مضطرب مشو
پس موسی این تورات‌را نوشت و بکاهنان بني لیوي که صندوق

عهدنامهٔ خداوندرا بر میداشتند و بهمگي مشائخ بني اسرائیل سپرد

١٠ وموسی ایشانرا فرمود که بعد انقضاي هر هفت سال بوقت موعود سال ابرا در عید کوشلك بندان

١١ چون مجموع بني اسرائیل بحضور خداوند خداي تو در موضعي که بر گزیده باشد حاضر شوند آنگاه این توراترا پیش ایشان بخوان تا بشنوند

١٢ قومرا یعني مردان و زنان و اطفال و هر غریبي که در بلاد تو باشد جمع کن تا بشنوند و بیاموزند و از خداوند خداي شما بترسند و تمامي مضمون این توراترا محفوظ داشته بعمل آرند

١٣ تا اولاد ایشان که ازین سخنان بیخبر هستند بشنوند و ترس خداوند خداي شمارا بیاموزند تا مدّتي که زنده باشند در زمیني که شما براي تصرّفش از یردین عبور میکنید

١٤ وخداوند بموسی گفت اینك ایّام مردن تو نزدیك رسید یهوشوعرا طلب دار و هر دو در خیمهٔ مجمع بایستید تا اورا امر نمایم پس موسی و یهوشوع رفته در خیمهٔ مجمع ایستادند

١٥ وخداوند در خیمه بستون ابر هویدا گشت وستون ابر بالاي دروازهٔ خیمه قائم شد

١٦ وخداوند موسیرا گفت که اینك تو با پدران خود مي خوابي و این قوم برخاسته به پیروي معبودان اغیار آنزمیني که براي سکونت داخل آن مي شوند زناکاري خواهند کرد ومرا فرو گذاشته عهدي که با ایشان بستم خواهند شکست

١٧ ودرآنروز خشم من بر ایشان مشتعل خواهد شد وایشانرا فرو

خواهم گذاشت و روي خودرا از ايشان پنهان خواهم کرد تا تلف شوند ومصيبتها و آفتهاي بسيار بر ايشان نازل شود بحديکه درآن روز بگويند که اين همه مصيبتها که برما عارض شد آيا سبب آن همين نيست که خداي ما بلها نيست

۱۸ من در همان روز بسزاي عمل ناشايسته که پيروي معبودان اغيار کردند بالتمام روي خودرا از ايشان پنهان خواهم نمود

۱۹ اکنون اين سرودرا براي خود بنويسيد وبني اسرائيل‌را بيآموزانيد وآنرا در دهان ايشان وديعت بنهيد تا اين سرود براي من بر بني اسرائيل گواه باشد

۲۰ زيراکه چون ايشانرا بزميني که با پدران ايشان بسوگندي وعده کردم که فيضان شير و شهد درآنست رسانيده باشم و بر خورده سير شوند و فربه گردند پس بسوي معبودان ديگر برگشته عبادت آنها خواهند کرد ومرا خشمناك خواهند گردانيد وعهد مرا خواهند شکست

۲۱ وچون مصيبتها و آفتهاي بسيار بر ايشان نازل شود پس اين سرود ايشانرا چون گواه اداي شهادت خواهد کرد زيراکه از افواه اولاد ايشان فراموش نخواهد شد از خيالي که امروز در دل خود مي بندند قبل از آنکه ايشانرا بزميني بسوگندي وعده کردم رسانيده باشم واقف هستم

۲۲ پس موسي اين سرودرا همان روز بنوشت وبني اسرائيل‌را بيآموزانيد

۲۳ ويهوشوع بن نون‌را امر نمود وگفت که قوي و دلير باش که تو بني اسرائيل‌را بزميني که با ايشان بسوگندي وعده کردم خواهي رسانيد ومن با تو خواهم بود

٢٤ و چون موسى تحرير كلمات اين توراترا در طوماري باتمام رسانيده فراغت يافت

٢٥ پس موسى بني ليويرا كه صندوق عهد نامهٔ خداوندرا بر ميداشتند فرمود و گفت

٢٦ كه اين طومار توراترا گرفته بيك جانب صندوق عهدنامهٔ خداوند خداي خود بگذاريد تا درآنجا مثل گواهي مخالف تو باشد

٢٧ زيراكه از تمرّد وگردنكشي تو واقف هستم اينك تا امروز كه من با شما زنده هستم متمرّد خداوند بودهايد فكيف بعد مردن من

٢٨ همگي مشائخ فرقها و منصب داران فرقهارا پيش من حاضر كنيد تا اين سخنانرا بسمع ايشان برسانم وآسمان و زمينرا بر ايشان گواه گردانم

٢٩ زيراكه ميدانم كه بعد از مردن من خودرا بالكل خراب خواهيد كرد و از راهي كه من شمارا هدايت كرده ام عدول خواهيد نمود و در ايّام واپسين ببلائي مبتلا خواهيد گشت بسزاي اعمال بد كه بحضور خداوند بكنيد تا اورا بمصنوعات انامل خود خشمناك گردانيد

٣٠ پس موسى مضمون اين سرودرا بسمع تمامي جماعت بني اسرائيل رسانيد تا تمام شد

باب سي ودويم

١ اي آسمانها گوش بدهيد تا بگويم واي زمين سخنهاي زبانمرا بشنو

٢ وعظ من مانند باران خواهد باريد گفتار من مثل شبنم خواهد ريخت وچون رشحات بر نباتات و چون طشيش بر گياه

٣ كه بنام خداوند منادي ميكنم خداي مارا تمجيد نمائيد

٤ او مهيمن است وكار او كامل و طريقهاي او همه عين عدلست خداي وفادار ومنزه عادلست ومستقيم

٥ ايشان خودرا خراب كردند داغي كه دارند به داغ فرزندان او نمي ماند طبقهٔ كج خلق وگردن‌كش هستند

٦ اي قوم ابله و نادان آيا همچنين با خداوند معاوضه كنيد آيا او پدر ومالك تو نيست بلكه او آفريننده و برپا كنندهٔ تست

٧ از قديم الايام ياد آر از سالهاي طبقات سلف انديشه كن از پدر خود بپرس كه او ترا آگاه مي‌نمايد واز مشائخ خود كه ايشان ترا مطلع مي‌سازند

٨ چون الله‌تعالى هر قومي‌را ميراثي بخشيد وقتي كه بني آدم‌را از همديگر جدا كرد پس حدود قبائل‌را موافق تعداد بني اسرائيل مقرر كرد

٩ زيرا كه حصهٔ خداوند قوم وي است يعقوب قسمت ميراث اوست

١٠ در زمين ويران و بيابان دق ولق هولناك اورا يافت وبراهٔ پيچاپيچ گردانيد تعليمش داد و اورا چون مردم چشم خود محفوظ داشت

١١ چون عقاب آشیانهٔ خودرا برانگیزد و بر بچگان خود جنبش نماید و تفرّش کنان آنهارا بگیرد و بر بال خود بردارد

١٢ همان طور خداوند تنها ویرا رهنمونی کرد و معبودی بیگانه با وی نبود

١٣ و اورا بر مکانهای مرتفع زمین نشانید تا از محصولات مزرعات برخورد و شهد از سنگ و روغن از سنگ خارا مکانید

١٤ کرهٔ گاو و شیر گوسفند با پیهٔ برهٔ و قوچها از اصل باسان و بزها و مغز گندم را و خون خالص انگوررا خوردی

١٥ امّا یَشُرُون فربه گردید و لگد زد تو فربه و سطبر و مقذّف شدهٔ خدای خالق خودرا فرو گذاشت و صخرهٔ نجات خودرا حقیر دانست

١٦ بعبادت اغیار غیرتش را برانگیختند بمکروهات خشمناک گردانیدند

١٧ برای شیاطین نه برای خدا ذبائح گذرانیدند بنام معبودانی که از آنها واقف نبودند بتهای نو که درین ایّام پیدا شدند و پدران شما از آنها نمی ترسیدند

١٨ و از صخرهٔ که ترا بوجود آورد غافل هستی و خدای که ترا آفرید فراموش کردی

١٩ و خداوند مشاهدهٔ اینحال کرده بر پسران و دختران خود خشمناک شده ایشانرا مبغوض داشت

٢٠ و گفت که روی خودرا از ایشان پوشیده خواهم کرد تا ببینم که حال ایشان بکجا خواهد انجامید زیراکه طبقهٔ گردن‌کش و اولاد بی‌وفا هستند

٢١ مرا بعبادت غير معبودي بغيرت آوردەند به اباطيل خود مرا خشمناك گردانيدەاند و من ايشانرا بغير قومي بغيرت خواهم آورد و بگروهي باطل ايشانرا خشمناك خواهم گردانيد

٢ زيراكه آتشي از غضب من افروخته شدە است كه تا بدرك اسفل خواهد سوخت و زمين‌را با محصولانش تلف خواهد كرد و آساس جبال‌را خواهد سوزانيد

٢٣ مصيبتهاي بسيار بر ايشان نازل خواهم گردانيد همه تيرهاي خودرا بر ايشان خواهم انداخت

٢٤ و ايشان از گرسنگي ضعيف شوند و از حرارت جمرة و از مرارت استيصال تلف گردند دندانهاي سباع و زهر مارهاي خزندەرا بر ايشان رها ميكنم

٢٥ شمشير از بيرون و دهشت از اندرون هم جوان و هم دوشيزة و هم شيرخوارەرا با مرد ريش سفيد هلاك خواهد كرد

٢٦ گفتم كه ايشان‌را پراگندە ميكنم ذكر ايشانرا از ميان مردمان مندفع مي سازم

٢٧ الّا آنكه از كينهٔ دشمنان مي ترسيدم مبادا كه اعداءٔ ايشان مغرور شوند مبادا كه بگويند كه دست ما افراشته شدە است و خداوند صانع اين همه نيست

٢٨ زيراكه قبيلهٔ بي تدبيرند و در ايشان عقل نيست

٢٩ كاش كه دانا مي بودند و اين واقعەرا مي فهميدند و از عاقبت خود انديشه ميكردند

٣٠ يكي تعاقب هزار چگونه كند و دوكس دەهزاررا چگونه منهزم سازد اگر مهيمن ايشان نميفروخت و خداوند محبوس نميكرد

٣١ چه معبود ایشان چون مهیمن ما نیست چنانچه اعداء ما نیز اقرار میکنند
٣٢ زیراکه تاك ایشان از تاك سدوم و از تخمهای زهرناك غموره انگورهای ایشان انگورهای پر زهره و عناقید ایشان تلخست
٣٣ شراب ایشان زهر اژدهاست و زهر هلاهل افعی
٣٤ آیا همین نزد من ذخیره نیست و در خزائن من سر بمهر
٣٥ انتقام گرفتن و سزا دادن کار من است پای ایشان بوقت معهود خواهد لغزید که روز انهدام ایشان نزدیك است و هرچه برای ایشان مقدّر است بشتاب میرسد
٣٦ فامّا خداوند قوم خودرا داوری خواهد کرد و در حق بندگان مستحی خواهد شد چون ببیند که دستگاهی ندارند وکسی مصئون و باقی نماند
٣٧ پس خواهد گفت که کجا هستند بتهای ایشان و معبودی که پناه بان می بردند
٣٨ آنانی که چربی ذبائح ایشانرا میخوردند و شراب قربانیهای ریختنی‌را می نوشیدند برخیزند و شمارا دستگیری کنند وملجاء شما باشند
٣٩ اکنون ببینید که من خود هستم وخدای دیگر بامن نیست من می میرانم و زنده میکنم زخم می زنم وخود التیام میدهم و نیست کسی که از دست من برهاند
٤٠ که دست خودرا بسوی آسمان بلند کرده میگویم که من تا به ابد زنده هستم
٤١ اگر شمشیر درخشان خودرا تیز کنم و قهررا در قبضهٔ خود درآرم

پس از دشمنان خود انتقام میگیرم و اعداي خودرا سزا میرسانم تیرهاي خودرا بخون مست میگردانم

۴۲ وشمشیر من گوشت میخورد یعني بخون کشتگان و اسیران از ابتداي سیاست دشمن

۴۳ اي قبائل با قوم وي شادمان باشید زیراکه انتقام خون بندگان خودرا خواهد گرفت و دشمنان خودرا عقوبت خواهد کرد و بر ملك و بر قوم خود غفور خواهد شد

۴۴ و موسي بر آمده باستعانت هوشیع بن نون تمامي کلمات این سرودرا بسمع قوم رسانید

۴۵ وموسي از گفتن این همه کلمات با تمامي بني اسرائیل فراغت یافت

۴۶ و بایشان گفت که باین همه کلمات که من امروز درمیان شما اداي شهادت مینمایم خاطرنشین خود نمائید تا اولاد خودرا امر کنید که همه مضمون این توارترا مرعیداشته بعمل آرند

۴۷ زیرا که این امر براي شما بيفایده نیست چه موجب حیات شما است وُبواسطهٔ همین در زمیني که بتصرّف آن از یردین عبور میکنید طویل العمر خواهید شد

۴۸ و خداوند همان روز موسيرا مخاطب ساخت وگفت

۴۹ که بر این جبل عباریم برکوهٔ نبو که در زمین موابست رو بروي یریحو صعود نماي و سر زمین کنعانرا که من بني اسرائیلرا مالك آن میگردانم مشاهده کن

۵۰ و در کوهي که برآن صعود مي نمائي بمیر و بخویشان خود ملحق شو چنانچه اهرون برادر تو در کوهٔ هور مرد و بخویشان خود پیوست

٥١ زيراكه درميان بني اسرائيل بر آب مريبه قاديس در دشت صين از قول من تجاوز نموديد چه مرا در ميان بني اسرائيل مقدّس نداشتيد

٥٢ فامّا آن سرزمين‌را روبرو خواهي ديد ليكن درآنجا بزميني كه بني اسرائيل‌را مي بخشم داخل نخواهي شد

باب سي و سيوم

١ و اينست دعاي خيركه موسى مرد خدا قبل از مردن بر بني اسرائيل خواند

٢ و گفت كه خداوند از سيناي برآمد و از سعير نمودار گشت و از كوهٔ فاران نور افشان شد و با ده هزار مقرّبان ورود نمود و از دست راستش شريعتي آتشين براي ايشان رسيد

٣ بلكه قبائل‌را دوست داشت و همگي مقدّساتش در قبضهٔ تو هستند و مقرّبان پاي تو بوده تعليم ترا خواهند پذيرفت

٤ موسى مارا بشريعتي امر كرد كه ميراث جماعت بني يعقوب باشد

٥ و او در يَشُرون ملك بود وقتي كه سرداران قوم با فرقهاي بني اسرائيل مجتمع مي‌شدند

٦ راؤبن زنده ماند و نميرد و مردمانش قليل نشوند

٧ و نصيب يهودا اينست وگفت كه اي خداوند گفتار يهودارا بشنو و اورا بقومش برسان دستهاي وي براي او كفايت كند و تو از دشمنانش دستگيري نماي

٨ و دربارهٔ ليوي گفت كه تومّيم و اوريم تو نزد مقدّس تو باشد كه بخوبي امتحانش كردي و بر آب مريبه با وي منازعت نمودي

٩ كه در بارهٔ پدر و مادر خود گفت كه اورا نديده‌ام و برادران خودرا نشناخت و فرزندان خويش‌را ندانست از آنرو كه امر ترا مرعي داشتند و عهد ترا محافظت كردند

١٠ يعقوب‌را از احكام تو بني اسرائيل‌را از شريعت تو هدايت خواهند كرد بوي بخور بمشام تو و قربانيهاي سوختني تمام برمذبح تو خواهند رسانيد

١١ اي خداوند بر اموالش بركت نازل كن و اعمال دستش‌را مقبول نماي و هر كسي كه با وي مقاومت كند و كينه ورزد كمرش‌را بشكن تا ديكر بر نخيزد

١٢ و در بارهٔ بنيامين گفت كه حبيب خداوند نزد وي باطمينان سكونت خواهد داشت وخداوند تمامي روز اورا مصئون خواهد داشت و مابين شانهاي وي ساكن خواهد گرديد

١٣ و در بارهٔ يوسف گفت كه زمينش از جانب خداوند متبرك باشد به نفائس آسمان و به شبنم و تعر تحت الثرا

١٤ و به نفائس محاصل آفتاب و به نفائس نتائج مهتاب

١٥ و بسرجبال قديمه و به نفائس كوههاي پايدار

١٦ و به نفائس زمين و هر چه درآن باشد و خيرخواهي آن كه در بوته سكونت داشت اين بركت بر سر يوسف نازل شود و بر تارك آن كس كه از برادران خود منفرد شد

١٧ جمال او همچو گاو نخست‌زادهٔ اوست و شاخهاي او همچو شاخهاي كرگدن‌ها كه به آنها بيك بارگي تا باقصاي زمين بر قبائل حمله خواهد كرد و ايشان ده هزاران افرائيم و ايشان هزاران منسي هستند

١٨ و در بارهٔ زبلون گفت که اي زبلون در خروج خود واي يساکار در خيمهاي خود شادمان باش

١٩ قبائل‌را بسوي کوه خواهند طلبيد در آنجا ذبائح نيکوکاري ذبح خواهند کرد از آنرو که فيضان درياها وخزائني که در ريگ پنهان باشد خواهند مکيد

٢٠ و در بارهٔ جاد گفت مبارك باد آنکه جادرا وسعت بخشد چون هژبر ساکن است که هم بازو وهم تارك سررا ميدرد

٢١ وبهرهٔ اوّل براي خود بر گزيد که درآنجا حصهٔ فرمان فرما مصئون شد و با سرداران قوم همراه شده عدل خداوند و احکامش‌را با بني اسرائيل بعمل آورد

٢٢ و در بارهٔ دان گفت که دان بچهٔ هژبر است از باسان خواهد جست

٢٣ و در بارهٔ نفتالي گفت که نفتالي بلطف متنعم گشته و از برکت خداوند مملو شده مغرب و جنوب‌را بتصرّف در آر

٢٤ و در بارهٔ آسير گفت که آسير بفرزندان متبرك شود و نزد برادران خود مقبول گردد و پاي خودرا بروغن تر کند

٢٥ کفش تو آهن و مس و نيروي تو مانند ايّام تو خواهد بود

٢٦ مانند خداي يَشُرُون ديگري نيست که بمددگاري تو بر آسمان و بجلال خود بر افلاك سوار مي شود

٢٧ ملجاءُ تو خداي قديم است و زير تو بازوهاي لم‌يزلي و از پيش تو دشمن‌را بدر خواهد کرد و خواهد گفت که منهدم ساز

٢٨ و اسرائيل تنها باطمينان سکونت خواهد داشت چشمهٔ يعقوب بر زمين پر غله و مي باشد و آسمان وي شبنم خواهد ريخت

٢١ خوشا حال تو اي اسرائيل مانند تو كيست اي قومي كه بخداوند رستگار شدي كه او سپر مدد تو و شمشير فخر تست و دشمنان تو بدروغ گوئي گرفتار خواهند شد و مواضع رفيع ايشانرا پايمال خواهي ساخت ٠

باب سي و چهارم

١ و موسى از ميدانهاي مواب بر كوهٔ نبو بر قلهٔ فسجه كه مُشْرِف يريحو بود صعود نمود و خدا تمامي خطهٔ جلعاد تا بدان

٢ و سائر نفتالي و زمين افرائيم و منسّي و همگي خطهٔ يهودا تا بدرياي غربي

٣ وجنوب و ميدان و وادي بريحو كه شهر نخله است تا به صغر موسى را نمود

٤ پس خداوند اورا فرمود كه اين سرزمينيست كه در باب آن با ابراهام و با اسحاق و با يعقوب بسوگندي وعده كرده بودم كه آنرا بنسل ايشان خواهم داد و من اجازت ديدن آن بتو داده‌ام امّا درآنجا نخواهي رفت

٥ پس موسى بندهٔ خداوند موافق گفتهٔ خدا درآنجا بزمين مواب وفات يافت

٦ و در وادي بزمين مواب روبروي بيت فغور اورا مدفون ساختند و تا امروز كسي از مقبرهٔ او واقف نيست

٧ وموسى بوقت انتقال يكصد و بيست ساله بود نه چشمش خيره گشته و نه رونق بدنش رفته بود

٨ و بني اسرائيل در ميدان مواب سي روز براي موسى ميگريستند پس مدت ماتم و گريه براي موسى سپري شد

امّا یهوشوع بن نون از روح حکمت مملو شد موسی دستهای خودرا بر او گذاشته بود و بني اسرائیل نیز مطیع او شدند و چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود بعمل آوردند .

۱۰ و تا حال در بني اسرائیل نبي مانند موسی مبعوث نگشت که خداوند بالمواجهه با او تعارف میداشت

۱۱ در تمامي آیات و معجزات که خداوند بظاهر کردن آنها در زمین مصر پیش فرعون و پیش خادمانش و تمامي مملکتش فرستاد

۱۲ در تمامي اعمال آن دست قويّ و در تمامي هیبت عظیم که موسی در نظر مجموع بني اسرائیل بظهور رسانید